

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



مجلس شورای اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۱۲۹۶۴۷

کتاب ^{عربی} : اللفاظ الادبیه من الازاد
مؤلف : ^{عربی} مؤلف : ابن العارفين
عبد الملك شبراوي

موضوع

شماره اختصاصی (از کتب اهدائی : غلامحسین سرود

جایی اهدائی

۳۳۰۳ سرود

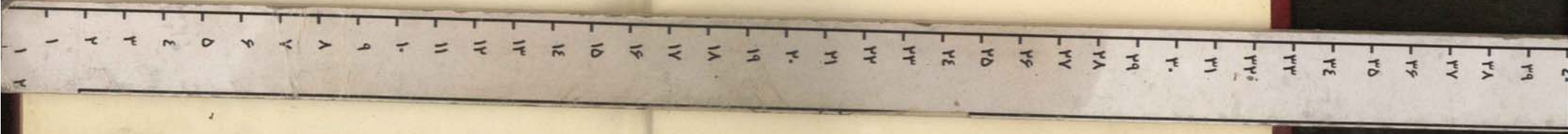
۲۹۸
۲۰

کتابخانه عمومی
مراغه - ۱۳۸۵

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵

۲۹۷
۲۰

کتابخانه عمومی
تلاش - تهران



وَأَنَّ مِنْ شَيْءِ الْأَلْسِنِ بِحَمْدِهِ

مُتَلَكِّمًا وَاللَّهُ كَلِمٌ لَا يَمُوتُ وَمَا فِي سَمْعِهِ لَوَجُوهٌ مِمَّا تُصَلِّقُونَ خُرُوجَاتٍ مَلَكُوتِيَّةٍ لَا تُحِيطُ بِهَا سَمْعٌ وَلَا تَعْقِلُهَا أَعْيُنٌ وَلَا يُفَاهِمُهَا لُبٌّ وَهُوَ فِي سَمْعِ الْعَالَمِينَ عَلِيمٌ



سنة ۱۱۹۶

کتابخانه المجلدات و المخطوطات و تصنیفات کتبی شاهیه در نگارستان اسلامی جمہوریہ ایران

در مطبعہ مکتبہ ملی شوقیان لہور و کتب خانہ مکتبہ ملی شوقیان لہور

اطلاع

اگرچہ اس طب میں ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ دار فروخت کے لیے موجود ہے جنکی نرس
مطلوب ہر ایک شائق بدرخواست کارخانہ سے بل سکتی ہے جسکے معائنہ اور ملاحظہ سے شائقان کو
اصلی حالات کتب کے معلوم ہو سکتے ہیں قیمت بھی ارزان ہے لیکن خاص اس میں کے تین عنوان
یعنی کتب طب اردو وغیرہ کی درج کرتے ہیں تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہے اس فن کی اور بھی کتب موجود
کارخانہ سے قدر دانوں کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو

کتب طب اردو مخصوص علاج نشان

تشریح الاسباب - مردوں پر نظر العلوم مؤلفہ
بروج علی مصنفہ قاضی الہی بخش
رسالہ زبیرۃ المفردات و نظم باریق - مؤلفہ
حکیم سید علی حسین جھنڈی بیچ
زبیرۃ الحکمت - فصول اربعہ میں رود زمرہ
پہنوں کے استعمال کا بیان ہے مؤلفہ حکیم
سید قر علی رئیس مقرر
مفیدہ الاجام مع فوائد عجیبہ ہر قسم کے
امراض کے نسخے مؤلفہ سید فضل علی
بیٹو ڈاکٹر
علاج العزبا - اسکی کوڑیوں کی دعوتی
کام کرتی ہے - مترجم حکیم غلام امام -
ترجمہ طب کبر - یہ ترجمہ تمام خوبی سے ہوا ہے
ہر ایک مطالب و دقین کو صاف معاورہ زبان میں
میں لکھا ہے - نام تاریخی اسکا مطا ہر العلاج

ہے مترجم حکیم محمد حسین -
تختہ الاطبیا - اسم با سہمی ہے مؤلفہ حکیم سید
مشرق حسین خیر آبادی -
قانون عشرت - عموماً ہر قسم تب کا علاج
و خصوصاً تب و دق و تب مزمن کا مصنفہ حکیم
عشرت حسین -
قرابادین شفا فی اردو - مترجم حکیم ہادی بن
خان مراد آبادی -
قرابادین ذکائی فارسی - مصنفہ حکیمہ کارا شہ
خان امدت مترجم حکیم ہادی حسین خان مراد آبادی -
امیں الاطبیا - تالیف حکیم مولوی صادق علی -
مجزیات اکبری اردو ہر مرض کے نسخے آئودہ
مترجم حکیم واحد علی موہانی -
طب نبوی - جسکا ہر نسخہ مر لیون کے لیے
اکسیر اعظم ہے انتخاب امادیت نبوی سے
مؤلفہ ماقلا کرام الدین -
معالجات احسانی - دلائل تشخیص امراض اور

صنایع کتب کا فضل و زور
یعنی علم و فن کی دل آویزی

کتاب در الوجود و تحقیقات مفردات تلبیہ کہ و نور اہل الجہان سے



کتابت ابست لاجواب ز تصنیفات مطہر نور الدین محمد عبد العزیز علی الملک شہزادی

مطبوعہ نیشنل کتب خانہ
دریں نیشنل کتب خانہ میں طبع کر دیا



بسم الله الرحمن الرحيم

هو الله احد الله الصمد لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد
 كاشف الازار طيبات شبروات اوست غواشا که انا فانا بنحوای صدق انماي گشت گذار خفيا فاحييت
 ان اعطيت ففقت الخلق فخر خود از خود بصفت انشا هي جلوه ظهور فرموده و معنی را بجمله صورت و صورت را
 ايزه معنی نموده و قدرت کلام از الله على كل شئ قدير فرودى از او مکلمات را بجمله خاص الخاص متعلق
 الاحكام مخصوص ساخته و حکمت بانه الله كونه السموات والارضين هرزه را از از ذات کائنات مجالی خاص کم
 حیات بسیار عبارت از آن است جماعت اسماء و براهمی را مخصوص بعضی بر بعضی را منسوب با سببی در
 قطره موم بر جز لا تجزى را حسب ميزش شنوات بقوط و نقوط لاجرو و حروف و الکره و الکره الکلام از او معروفي
 مرسوب فرموده از کلمه عدم الجلمين آورده و انشای هر اعلان بر او بر او بید و نقوش غریبه بوجه ساختار
 الله کا و صلا في سائر الكائنات کن موزن داشته مرکز ایجاد قدرت گردانیده و کلی کلیات عناصر و اجرام را در
 جزئیات موالیه ظاهره و بنیام ظهور بخشیده و نفس ناظر را سلطان ملک مظافر موده وقت مدبره را بشرف ماخره
 رزارش من و مسا ساخته و جواسم جون بندگان مشابه دست بسته سبب خدمت آن سلطان ایشا و به
 ظهور واجب الوجودی اظهار مکلمات گشت تا جمادات را که مشار نشود نامی بنات است بزرگوار حکما و روحانی از
 جانوریات و طعم او حرکت ارادی و انشاز و القدر و کایست در آن برده از او که در بر او باشد جملو ح شيد
 نبات قلم حقیقت اول ما خلق الله من عطف غش منی برگرفت و از انشا سبب نیفات تبهان لا مکان مکانی

Handwritten marginal notes in Persian script on the right side of the page, providing commentary on the main text.

Handwritten marginal notes in Persian script on the left side of the page.

بسیار است احدی را که گویی و چون و چرا آنچه مورد این شریف است از او بل صورت و نقش
 در میان آمدت و سببیا صنعت معوسه سبب گردیده و معنون رب واحد بقدر الفاعلی بسی که هزار
 بیگر در دو موضع بیست عدد کلله امتزاج عدل مزاج حقیقت و مجازت علم ظهور بر او نوشته است بمعنای بیرون گشت
 نام و درود عالی جلوه جبریا: ففقت فیه من حی احوال نومی بافعال انشا بزرگوار در دره از او کار بنان انشا و نوشت
 رحمت آباد و نومی کسب کاشه سوره وهی السبع العلمی هر چه گشت و شفت آمد گشت پر شده انشا را بنی معنی عدم صورت
 وجود گرفته اسماء بنی شسته شده و سبب و انبلا الطیب بحدیج سبب با انبلا و الاذی حیث لا یجوز الا کلله اللذی اللذی
 بجانست نبات مصد فی حیات کرنایت از حیوان پنا گشت و حسب اعتدال حقیقی وحدت بحدت گردانید و جلوه شمشیر
 و منظر لکم که جمع تیس بروز و کلون است از ظهور رشتن حضرت محمدی ختم نبی آمده و الاوسم سلیمان
 تحت اقامت گواهی کائن بر بیان آمده و چندین ظهور و تجلیات زبان نطق عالی با شیا عطا فرموده که آنرا خواص بر شایسته
 شایسته باصل نطق آن شرف پس این حیثیت بمقتضای وان من شئ الا لیسیر یخندید و جمیع کلمات و شایسته لفظه قطعه
 با هزار پاس این تجلیات خواه بلفظ صورت فرود آید شش سنی وسطه از محمد سر عاقل باشد برگاه کئی نشان ظهور و تجلیات
 باشد و عالم مطلق واحد در سبب سبب محمد و ظهور مبرمان وحدت کبریا در کماست ثقی و کفنی مملو عالم برار
 عسکری نیز من در جالی نیز بر این سبب من و از او که زمین گرفته تابع برین چون یک لفظ نیز از تسم می نیم من و سبحان
 بر همان عتقا بقولون علوا لیکبر الامیات از یکم یوزین بناید بر چه او کرد انچنان شاید بطریق انچنین مینده
 تا زین حله بنا زمین میند زهر خرقه فصل در کمال و جدا رفت مقام در حال صاحب لوا و لو کلام خلقت الا کلام
 که بمتناجوا از سلیمان الا حده للعلمین سبب بود که رفود حذر الله علی علوه و علی سببه و علی انصارهم آمده
 بود که گشت بیضا آدم بلذ الماء والقدین شرف انما نوال علم اذ به الا نساء کلهها آدم عالی از رزاقی در شمشیر
 حکم و لا کلب و لا کلب کالی کتب سبلین تجلیات فیروض در نباتات لایق با بی نباتات بی نوعایت نسیب
 لفظ کبریا در صورت و عالی نموده و حجت جسامی تقاسیم جنوی مجلی بدست آورده که در بن زمین گشت قدرت و تیش انشا
 و صفا محمد الا کره شرف بکر و شرف القدر و فصل خیر از برقرنی صنعت ما لیسنا با ما یوز صفا علی الرسول الا اللبلاخ و در
 اول ما خلق الله سمجرا لضاف کلام موزن شش احکام و آیات صفت پیشین سوخ و از شرف تا کرامت انشا مثل آید
 نباتات ان بریزه کسب کترین چشمه و اقدار ان از او اسرار کبریا برده گشای سر را انیا بیکد در با سن صورت کسوت
 معنی را بر این ظاهر و باطن انکاشه و در عالم ظاهر علم باطن را سر بر این صورت و معنی پذیرفته و بر او ابدیت که در کبریا

Handwritten marginal notes in Persian script on the left side of the page, continuing the commentary.

تینق الفوقانی	کدرم بلودرم بلود شغال نبات مجرب من مصالح صحره آب نوس حرم بداول و سکون ثانی و غیره و سکون و سکون سلفات اولوس طبع ی گویند ف ناصب لادریخ سیاه المسک در آب فروغ شود من صغریا یا شامه اول چرب کنار یا تخم خرمای سوخته
تینق الجسیم	ابوعلیس بنج اول و تخم ثانی و سکون و ادوخ سین معلوم سکون لام و سین معلوم اثر اباعلیس گویند کفری طبع ی لوق نازین تان شندی من زرد و تخم مرغ
تینق الدال الملهة	آب برودت و بجزه و سکون ثانی و تخم رازمه سکون داود دلال معلوم سنبل و جبرگ و گویند نیک
تینق الرار الملهة	آب بار سحر بر وزن آچار بدلول و ثانی و دالت و رده معلوم ت نرب سوخته و نیک فنج بروده و خنار وزن و سکون کاف فارسی طب ی ۲۱ اند
تینق الیاسین الملهة	ابوعلیس بنج اول و سکون ثانی بار اول و دالت و رازمه ثانی حی العالم بقدر بنج اول و سکون ثانی و نجات و سکون راز ف شوره و هاجی طبع ی ۳ ش نیم درم ص کثیرا و سل ل تخم اندرانی - ابن طاهر کبر اول و سکون ثانی و تخم وزن با طار معلوم دالت و رازمه اول و کلب
تینق الیسین الملهة	ابوعلیس بنج اول و سکون ثانی و نجات و سکون رازمه کبر اول و نجات و سکون ثانی و نجات و سکون رازمه ابوعلیس بنج اول و سکون ثانی و نجات و سکون رازمه کبر اول و نجات و سکون ثانی و نجات و سکون رازمه
تینق الیسین الملهة	ابوعلیس بنج اول و سکون ثانی و نجات و سکون رازمه کبر اول و نجات و سکون ثانی و نجات و سکون رازمه ابوعلیس بنج اول و سکون ثانی و نجات و سکون رازمه کبر اول و نجات و سکون ثانی و نجات و سکون رازمه

فوقانی
تینق الفوقانی
تینق الجسیم
تینق الدال الملهة
تینق الرار الملهة
تینق الیاسین الملهة
تینق الیسین الملهة

تینق الفوقانی	در ملطحت مجلی اوساخ قروح خ سیاه فر به سبز و رقی گویند سرخ زین ش از دو درم تا سه درم و گویند کشفال ص عوز اوج یا خونخیا یا حامایا یا بریس ل جزا و غیره آن سینه و یکدم وزن دار صغری گویند کون و سینه و ثلث وزن نیم تخمانی و تخم تون یا تخم قن شیشه کلخ
تینق الجسیم	ابوعلیس بنج اول و سکون ثانی و سکون رازمه و سکون تخمانی و تخم سین حماد و سکون نیم ف ابرشیم بشین نموده یا طبع ی ح ب گویند ی او گویند رازمه و تخم رازمه و تخم رازمه و محرق و تخم خ پاک مفرض ش دو دافق تا یکدم م اتج ل وزن و سین و نصف وزن او پوست اترج
تینق الدال الملهة	ابوعلیس بنج اول و سکون ثانی و سکون رازمه و سکون تخمانی و تخم سین حماد و سکون نیم ف ابرشیم بشین نموده یا طبع ی ح ب گویند ی او گویند رازمه و تخم رازمه و تخم رازمه و محرق و تخم خ پاک مفرض ش دو دافق تا یکدم م اتج ل وزن و سین و نصف وزن او پوست اترج
تینق الرار الملهة	ابوعلیس بنج اول و سکون ثانی و سکون رازمه و سکون تخمانی و تخم سین حماد و سکون نیم ف ابرشیم بشین نموده یا طبع ی ح ب گویند ی او گویند رازمه و تخم رازمه و تخم رازمه و محرق و تخم خ پاک مفرض ش دو دافق تا یکدم م اتج ل وزن و سین و نصف وزن او پوست اترج
تینق الیاسین الملهة	ابوعلیس بنج اول و سکون ثانی و سکون رازمه و سکون تخمانی و تخم سین حماد و سکون نیم ف ابرشیم بشین نموده یا طبع ی ح ب گویند ی او گویند رازمه و تخم رازمه و تخم رازمه و محرق و تخم خ پاک مفرض ش دو دافق تا یکدم م اتج ل وزن و سین و نصف وزن او پوست اترج
تینق الیسین الملهة	ابوعلیس بنج اول و سکون ثانی و سکون رازمه و سکون تخمانی و تخم سین حماد و سکون نیم ف ابرشیم بشین نموده یا طبع ی ح ب گویند ی او گویند رازمه و تخم رازمه و تخم رازمه و محرق و تخم خ پاک مفرض ش دو دافق تا یکدم م اتج ل وزن و سین و نصف وزن او پوست اترج

تینق الفوقانی
تینق الجسیم
تینق الدال الملهة
تینق الرار الملهة
تینق الیاسین الملهة
تینق الیسین الملهة

درد و در نوم و محل و مسکن او جلع ص جبر سید در غفر
 و در صحتی فریاد و جبر و در و جبر و نفل سیاه ش از بر عرس
 تا هزار تیرا و زیاد از یکد انگ ممنوع ل فنه ن او بر البیض
 آن کم لفلح یا بویج آن یا بوزن آن تو زری سپید گفته اند
 تمیق النوا و الفوقانی و تمیق الجیم
 ارجح - ۶ بضم اول و سکون فوقانی و ضم بار حمل و سکون
 جیم حرف ترخه بکارا ط پست زرداوی ۲ و گوشت سپید
 از او ترشی بی ۲ و تم اوج ر و غش و مقوی
 دل و حده و ملطف و در رخ بزرگ و زردش از تم اوج
 و در متعال جرت گزیدگی معترب یا آب گرم و گویند تم شفا
 ص شراب خشی حاصل آب لیمو
 تمیق الرار المصله
 اشرار بفتح اول و سکون ثانی باشد در بار حمل
 در بار حمل ثانی در حقه زک طاب رمی خ شفاف
 آتش خوارف بملول و تم ثانی و سکون ثین مجرب
 ضم فآجره یا و او صد و له و الف تم آتش خواره
 تمیق السین المصله
 آتسایس - بفتح اول و سکون ثانی و نون و الف
 لسمیم و سکون تخمائی و سین مصله یا بونه بری -
 اقیس - حرف اول و کسر ثانی و سکون تخمائی و سین
 مصله ط ۲ ای اق بی و یا ضم -
 تمیق النون
 آمان بفتح اول و ثانی الف نون یا بونه کله جیا
 تمیق السار
 آتش خواره ف بر اول حرفی که اکثر آتش خواره
 تمیق النوا باشد تمیق الدال المصله
 آله ۶ بکسر اول و سکون ثانی و فتم سیم و سکون دال
 مصله سنگ سره ه این ط ای ۲ اق بضم سبک
 دم و مفتوح براق بینه و شریخ دم من کله کثیر ال آبار
 تمیق القات
 آمل بفتح اول و سکون ثانی و لام ن گزه جلا و
 تمیق الجیم و تمیق الالف
 اصل گیاه بفتح اول و ضم و سکون لام و کسر کان فاکر
 و تخمائی و الف آخرت پیش و زهره پس در خفا
 تمیق الجسیم
 اوج ن بضم اول و سکون جیم م کدو -
 تمیق الدال المصله
 اجموده ه بفتح اول و سکون ثانی و ضم سیم و سکون
 داو و دال مصله بزر الکرفس طح ای ۲ اق بفتح مصل
 ص از یکدم تاسه درم -
 تمیق الرار المصله
 آجر - ۶ بملول و ضم ثانی و سکون ط مصله نخت
 ه اینش لکوی طح ای ۲ اق بضم ف غیر مستعمل کر
 تمیق النون

از روغن او یکقال ص روغن بنفشه ل خرف
 تمیق الصاد المصله
 اصیاص - ۶ بکسر اول و تم ثانی شده و الف صا و
 ن الکوه آرو طاب ر ۲ ق مین و مسل صفرخ سید
 بزرگ شیرینش پانزده دانه م کلکین یا ن غلاب
 تمیق النون
 احو ان ن ه بفتح اول و سکون ثانی و واد و الف کسر
 تخمائی و سکون نون ن ناخره طح ای ۳ اق بضم
 حمل بیاج و مین ص شینه در مس ش تاسه مصل شونیز
 فی خروینه ساکن ن نای سیاه کوش شول در تالاب و
 اجمود ه بفتح اول و سکون ثانی و تم یا و راء مصله صفا
 تمیق التخمائی
 احو ان ن خراسانی ه ع بزر البیج
 تمیق الحار المصله و تمیق الالف
 احمطب و یا ر روچی بکسر اول و سکون دار مصله و تم ل
 و سکون صده و کسر ال مصله و تخمائی و الف لار م شبرم
 تمیق الضاد المعجمه
 احر لرض ۶ بکسر اول و سکون ثانی و کسر ط مصله و سکون
 تخمائی و ضا و بوج نبات کابره و کسب گویند فون کل ای
 تمیق التخمائی
 اصدق مرضی ۶ بکسر اول و سکون ثانی و دال مصله
 و الف و ضم طاف و سکون لام و فتم سیم و لار مصله و
 بجز دال مصله و بونه گا و ششم طح ۳ ی ۲ -
 تمیق النوا و الفوقانی و تمیق الجیم
 اخروث ه بفتح اول و سکون فایم و ضم رار حمل و
 سکون داو و فوقانی م جوزف چار مغز و گردگان
 تمیق الرار المصله
 اشهار البصر ۶ بفتح اول و کسر ثانی و سین مجرب
 و تم نزه و سکون ل و تم نزه و نون و سکون ل و تم نزه و
 اصغر ن بفتح اول و سکون ثانی و تم کاف ثانی و سکون ل و تم نزه و
 تمیق السین المصله
 اخیل ۶ بفتح اول و سکون ثانی و ضم نون و سکون ل و تم نزه
 و ان شریک که آب آنرا شوم میگردد زبان آن گیاه داو و کوه
 تمیق اللام
 اخزم ۶ بفتح اول و سکون ثانی و تم زاز و سکون بزم ناز
 تمیق النون
 اخرون ثانی بفتح اول و سکون ثانی و ضم تخمائی و سکون ل و تم نزه
 تمیق السار
 انز و سه بفتح اول و سکون ثانی و کسر مصله و سکون ل
 و تم سین مصله و یا م دوسر ن گندم و تم سین مصله و سکون ل و تم نزه
 تمیق النون

اصح

اصح

اصح

اصح

فت پنجگشت ه سبخالو

ارشد ۶ بقیم اول و سکون ثانی و فتح و سین مجرب سکون
وال تمام مرتبشاد و جبر السور طریح ی ۲

ارم و وف بفتح اول و سکون ثانی و خم سیم و سکون و او
و دال ملام و دو طاب رقی سکون عدت صفر لوتی
اگرند ۵ بقیم اول ثانی و سکون اول و سکون ثانی و سکون
ارید برید فت بعد اول کسری و سکون تخانی مجول دال
مطوفه فتح موه و کسره و صلا ثانی و سکون تخانی ثانی دال
مملک ثانی نازکی و دال ست مانند سازشگان کسره ایستای

تحقیق الزا املطه

ار فت بقیم اول و سکون ثانی م کجبار ه کل

ار زر ۶ بقیم اول ثانی و سکون ا ب ج ک ح و بر ج ه
چا دل طریح ی ا گویند و گویند ای ا ق منفی
سفید ص شیر تازه بار و غن عیال شارسن ل بست و جوا
از زیر برت بقیم اول و سکون ثانی و کسره زاجر و سکون تخانی
وزا جبر ثانی ۶ برصاص م تلحی ه ز ک و کتیر

تحقیق الزا املطه
ار نید شبر و بقیم اول ثانی و سکون ثانی و فتح و کسره
و سکون زار ناری م لطم و بقیم ح طر خون ه جلیطه

تحقیق سین املطه
اوس فت بقیم اول سکون ثانی و سکون ثانی و فتح و جبر کسره
طرف سین زبیر باد و بر سندان کافر و دانه حال و زبر کسره

تحقیق الطار املطه

ار قده ۶ بقیم اول و سکون ثانی و فتح قاف سکون مملک
ار ما ط یونانی بقیم اول و سکون ثانی و سیم الف مملک
تحقیق التین المجره

ار خ فت بقیم اول و سکون ثانی و سین جبر بادام و سیم
و کسره و گان و فتح و تاریل و اشال آن که اندرون آن
سیرتخ و بدو بحر شده باشد

تحقیق الکاف

اراک ۶ بقیم اول و ثانی و الف و گان متحرک ه
درخت پیلو طایح ی ا ق مقیح خ سیر و شکر
ار ما ک بقیم اول و سکون ثانی و سیم الف کاف م خشک و ی

تحقیق اللام
ار مال روی بقیم اول و سکون ثانی و الف و لام م
چوبیت خوشبو چون قره ازین خیزه و گویند ار ما ک طریح
کای رخ پوش بر جو قره مانند ل چوب کادی یا دودن

تحقیق المیم
ار و م روی بقیم اول و سکون ثانی و فتح و سکون مملک
ار قم ۶ بقیم اول و سکون ثانی و فتح و سکون سیم مملک
تحقیق النون

ار بیان ۶ بقیم اول و سکون ثانی و کسره و تخانی و الف
و نون م و ذی ثانی ه جلیطه کاف مملک و ی ح تازه
ص روغن بادام تلخ ل ریتا

ار جان بقیم اول و سکون ثانی و فتح و نون

تحقیق الراء

ار اه ۶ روی بفتح اول و ثانی و الف م مملک
ار حقیقه بفتح اول و سکون ثانی و کسره و سکون ثانی
و کسره و فتح و نون ه ا و حقیقه و جبار و غیره گویند تازه
ار زه فت بفتح اول و سکون ثانی و فتح زاجر و خا رام
ار زت فت بفتح اول و سکون ثانی و فتح زاجر و سکون
زفت آن خیر است بشبه قطران که از درخت صوبه زاجر
ذوق نام طریقت م خوش ه صید و زباز فارسی است بادام تلخ
ار ساقی بقیم اول و سکون ثانی و فتح سین

و الف و کسره و تخانی و فتح قاف و سکون و او و نون ثانی
ار و ثانی یونانی بقیم اول و فتح ثانی و سکون ال حله
ار سلیق بقیم اول و سکون ثانی و فتح سین مملک
لام و سکون ثانی و فتح قاف و نون م ارسانیقون

تحقیق التسانی
ار قان بقیم اول و سکون ثانی و قاف و الف و نون ثانی
ار ما بقیم اول و سکون ثانی و سیم و الف و کسره و نون
و سکون ثانی و فتح قاف و سکون و نون ثانی ۶ زباز و لیم
و سکون روی بقیم اول و سکون ثانی و فتح سیم و کسره
نون سکون تخانی و نون ثانی م لطم و الف و نون ثانی
ار میان بقیم اول و سکون ثانی و فتح و سیم بقیم اول و سکون ثانی و فتح و نون ثانی

تحقیق الراء
ار بیون بفتح اول و سکون ثانی و فتح و سکون و نون
ار و شیر و بفتح اول و سکون ثانی و فتح و کسره و سکون تخانی
بجو تخانی و سکون و الف و نون ثانی و نون و ر حله
انگشت دوا و ف نوسه زاجر و طریح

ار سیم برمی ۶ بقیم اول و سکون و الف و نون
موم و فتح مومده ثانی و کسره و نون ثانی و سکون تخانی
ف غر کوش ه سیاه لیم و طریح م ق مفضض سیاه سیاه
دو که لیمک صید کرده باش بقیم اول و سکون ثانی و فتح و نون ثانی

ار بیان
ار حقیقه
ار زه
ار زت
ار ساقی
ار قان
ار ما
ار بیان
ار سیم
ار بیون
ار و شیر
بجو تخانی
انگشت دوا

تمنیق الزرار الحجیه

از درخت و بد اول و ذراته و العتقال نخله

خ وال اول ثانی در اول و سکون فاقانیه

درخت طاهکه و سب طح می هم گویند ح ۲ ی

ال آن هست و ما ذکر در موردی شمه را

تمنیق الحجیم فارسی

از رخ افق اول و سکون ثانی و سکون حیم قدر

فت بسیار است بر هر درختیک چه پیشک ز و مشتقه

تمنیق الدال المله

آزاد و بد اول و ثانی و دال ملام سرود

گویند بوسن سفیده گویند و ختی است که بیه نده پانیا

سوسن زایران اعتبار آزاد خوانند و گویند و ختی است بلند

و شیر در گیاهان دو بندیش برصفت گز و نه پناه گز

و شامش است و درخت صنوبر یا ال و نه اش است و عوار

و پیش بالابریک بنوال است و درخت و درخت لکانی چون

چهار نیزه تر باشد و گویند از تو عوار باشد که در گیاهان

و گویند و ختی است که چون بهام برنگ چوب و چوب نه میرند

و گویند درخت اروت یعنی درخت بادام گویند و در کوستان

پارس شیر انجا با ی و دیگر درختها و درخت گز و درخت کز

از درخت اول سکون ثانی رخ و او و سکون را همه شیرازی

و تو گویند م خند تو

تمنیق الفار

از درخت بک اول سکون ثانی و فاقانیه و سکون فاقانیه

بیه است سرخ رنگ که اکثر در شوره زمین شود م کوز

تمنیق الکاف

از خاک و بقیع اول و سکون ثانی و سکون حیم عشقه

تمنیق الکاف الفارسی

از رنگ سکون بقیع اول و سکون ثانی و فاقانیه و سکون خید

تمنیق المیس

از اوم و بقیع اول و ثانی و العت و سکون زار حجیه

ثانی و رخ و ال ملام و سکون میم م یویا

تمنیق الزرار الفارسی

آزاد و بد اول ثانی فارسی فاقانیه ام یک م کله نوره

تمنیق السین المله

استخوان ربات بقیع اول و سکون ملام و فاقانیه

فارسی با و او معدله و الف و سکون نون ضم را حمله

موسمه و الف ثانی م طایر بها

استر خا بونانی بقیع اول و سکون فاقانیه اول سکون

سین ملام و فاقانیه سکون ملام و فاقانیه و فاقانیه

استر خرامان بقیع اول و سکون ثانی و فاقانیه و فاقانیه

مینه و ضم خا سیم و سکون را حمله یا سیم و الف م خرم خراما

ق سوخته او محض قروح

اسمو سالیونانی بقیع اول و سکون ثانی و ضم م و سکون

دا و کین ملام و فاقانیه و او گویند گز بری

تمنیق المومسه

اسم سب م بقیع اول سکون ثانی و فاقانیه و سکون م م سب

تمنیق الفوقانی

ثانی و فاقانیه یا حیمت اسپانیه ساگ پالک طب

اسپت - بقیع اول و سکون ثانی و سکون فاقانیه

و دار صنی و آب گامس که و یا بقله برمانیه

اسود ساق - بقیع اول سکون ثانی و فاقانیه و دال ملام

همه و ال کسر لام و سکون فاقانیه ماز سباه کالاناگ

تمنیق الدال المله

استخوان نون بقیع اول و سکون ثانی و فاقانیه و فاقانیه

مجرود او معدله و الف و سکون نون و فاقانیه و سکون

ب ای ق بیفخ بسیار سخن سفید یا حیات

نون ثانی و دال ملام ملام

استهول کننده بک اول سکون ثانی و فاقانیه

اظهار با و سکون او و لام و فاقانیه و فاقانیه

دال الضاه کرام کند

اسفنج بک اول و سکون ثانی و فاقانیه و فاقانیه

از مرده و ابر کین گویند حیوان دریایی است بلان سبب

که چون دست بروندی خود را در کشند و قند که میرد آب می

بر سامل نماز و ماب اول طح ای ق و خفت و

و او و قبول مرغی است کوچک اندر کفشک بر سگان چند

جلی خ تازه ش یکد م صم آچهم یا فاقانیه قطاس

اسفند سفید م خزل سفید م خند سفید م خند

و دال ملام و الف و حیمت سفید از زیر و سبب ه بناگ

طبی می گویند م خجفت و سکون جلع ف پاک سفید

استر بک اول و سکون ثانی و فاقانیه و فاقانیه

خوشبوی از سفیده رصاص قند و صغی و بی و شور با

چربل خشت المومسه اصل یا مرده است

اسفنج بک اول و سکون ثانی و فاقانیه و فاقانیه

اسفنج بک اول و سکون ثانی و فاقانیه و فاقانیه

اسفنج بک اول و سکون ثانی و فاقانیه و فاقانیه

اسفنج بک اول و سکون ثانی و فاقانیه و فاقانیه

اسفنج بک اول و سکون ثانی و فاقانیه و فاقانیه

اسفنج بک اول و سکون ثانی و فاقانیه و فاقانیه

اسفنج بک اول و سکون ثانی و فاقانیه و فاقانیه

اسفنج بک اول و سکون ثانی و فاقانیه و فاقانیه

اسفنج بک اول و سکون ثانی و فاقانیه و فاقانیه

اسفنج بک اول و سکون ثانی و فاقانیه و فاقانیه

اسفنج بک اول و سکون ثانی و فاقانیه و فاقانیه

اسفنج بک اول و سکون ثانی و فاقانیه و فاقانیه

اسفنج بک اول و سکون ثانی و فاقانیه و فاقانیه

اسفنج بک اول و سکون ثانی و فاقانیه و فاقانیه

اسفنج بک اول و سکون ثانی و فاقانیه و فاقانیه

اسفنج بک اول و سکون ثانی و فاقانیه و فاقانیه

اسفنج بک اول و سکون ثانی و فاقانیه و فاقانیه

اسفنج بک اول و سکون ثانی و فاقانیه و فاقانیه

اسفنج بک اول و سکون ثانی و فاقانیه و فاقانیه

اسفنج بک اول و سکون ثانی و فاقانیه و فاقانیه

اسفنج بک اول و سکون ثانی و فاقانیه و فاقانیه

اسفنج بک اول و سکون ثانی و فاقانیه و فاقانیه

اسفنج بک اول و سکون ثانی و فاقانیه و فاقانیه

اسفنج بک اول و سکون ثانی و فاقانیه و فاقانیه

اسفنج بک اول و سکون ثانی و فاقانیه و فاقانیه

Vertical marginal notes on the left side of page 21, providing additional commentary on the main text.

Vertical marginal notes on the right side of page 21, providing additional commentary on the main text.

نون و قلم قاف ثانی و سکون و او در درج اول و در درج دوم و در درج سوم و در درج چهارم
 یک سابی و هتنگ و شتی و ریت مجلی -
 اسفار و بهاول و فتح نیز و سکون ثانی و میسم و دالت
 و او در درج اول و در درج دوم و در درج سوم و در درج چهارم
 اسمت در رت بقیم اول و سکون ثانی و فتح میسم و سکون
 نون و فتح دال و در حقیقت میسمندره آگ کاکیز -
 اسفار و بقیم اول و سکون ثانی و سکون ثانی و رار حمل
 نون که خس ه گانزل حاب -
 تمیق این المله
 آس ۶ بهاول و سکون حملت نام درخت سور و
 که آنرا اسما گویند و نیز آنرا لاس گویند و شگ و دالت
 شود و یکس که آنرا بویید و خواب کند تمام کرد -
 اسپیوس و بکس اول و سکون ثانی و فتح موده فار
 و فتح ثانی و سکون و او در رت قطونام بنگوه اسفول
 استقلس یونانی بکس اول سکون ثانی و فتح فوقانی و سکون
 رار حمل و فتح لام م فخر الیوم و سبب چون بوسیانی
 اسطرطوس - یونانی بقیم اول و سکون ثانی و فتح طار حمله
 و سکون رار حمل و فتح الف و ضم طار حمل ثانی و سکون اول و آسپند
 اسطوخودوس روی بقیم اول و سکون ثانی و فتح طار حمل
 و سکون او و فتح خا و بوس و سکون و او و فتح دال حمل و سکون
 او و دالت از نیزه و سوس خیز و در وقت لاریج نیز گویند اسپرک - ه بقیم اول و سکون ثانی و فتح موده فار
 شش اسفوم روی و دصار و گویند شتی طار ای دبی و او در حمل و سکون کان و احمیل الملک دار زیز -
 لطف بقیم اول و فتح دال آیه و فتح ثانی و سکون ثانی و فتح فوقانی و

تمیق الکاف الفارسی

تمیق اللام

تمیق المیم

تمیق النون

تمیق الکاف

و خا و حیر باد او صد و ده دالت و سکون نون و فتح رار حمل
 نون ثانی و کات م هما -
 اسفول بقیم اول و سکون ثانی و نون م خربزه نور سیده
 اسفول بقیم اول و سکون ثانی و فتح فوقانی و رار حمل
 و سکون نون کاف فارسی و میرفت مردم گیاه لکمنه الکهنی
 تمیق اللام
 اسپنول و بکس اول و سکون ثانی و فتح موده فارسی
 و فتح خا و بوس و سکون و او و لام م بجال مرغان -
 اسپنول و بکس اول و سکون ثانی و کس قان و سکون
 و لام ف سیار و شتی ه کولی کا مده طری ۷ و گویند ۳ ق
 مقطع حمل مطف مفرخ مشوشی شس کیتقال ص حاما
 یا شیر تازه که عقبش پوشندل مپوس یا مقوری و ن
 یا لوف یا قرد و مانا یا دج یا پنج کبر
 تمیق المیم
 اسپر خم و اسپر حمت بکس اول و سکون ثانی و فتح موده
 فارسی سکون رار حمل و فتح فین مچ و اسپر حمت بکس اول و سکون
 ثانی و فتح موده فارسی سکون رار حمل و سکون گلهامی و ریاجین
 اسفوم بکس اول و سکون ثانی و فتح فاد نه اول و سکون حمت
 رار حمل و سکون او ثانی و نون ه خشت المهدن رار حمل
 اسار و ن ۶ بقیم اول ثانی و فتح رار حمل و سکون و او
 پنج گیاه است ه مروطی ۳ مطف مفتح مفتح شتی و سکون و او و فتح لام و سکون او ثانی و فتح قاف ثانی و
 شتی طاریان یا ربکی و سبب شتی می مردم تا شتی ال می میزج سکون نون فتح دال حمل و سکون رار حمل و فتح حمت سالی سکون
 یا گل کیمین وزن و ج پیش یک وزن آن حاما - او و نالت و نون آخرم اسفول بقیم اول و نون ثانی و فتح رار حمل و او در

اسفول بقیم اول و سکون ثانی و فتح فوقانی و رار حمل
 و سکون نون کاف فارسی و میرفت مردم گیاه لکمنه الکهنی
 تمیق اللام
 اسپنول و بکس اول و سکون ثانی و فتح موده فارسی
 و فتح خا و بوس و سکون و او و لام م بجال مرغان -
 اسپنول و بکس اول و سکون ثانی و کس قان و سکون
 و لام ف سیار و شتی ه کولی کا مده طری ۷ و گویند ۳ ق
 مقطع حمل مطف مفرخ مشوشی شس کیتقال ص حاما
 یا شیر تازه که عقبش پوشندل مپوس یا مقوری و ن
 یا لوف یا قرد و مانا یا دج یا پنج کبر
 تمیق المیم
 اسپر خم و اسپر حمت بکس اول و سکون ثانی و فتح موده
 فارسی سکون رار حمل و فتح فین مچ و اسپر حمت بکس اول و سکون
 ثانی و فتح موده فارسی سکون رار حمل و سکون گلهامی و ریاجین
 اسفوم بکس اول و سکون ثانی و فتح فاد نه اول و سکون حمت
 رار حمل و سکون او ثانی و نون ه خشت المهدن رار حمل

استقید و لیون یونانی بضم اول و سکون ثانی و کسره
 قاف و سکون تخانی و فتح اول و سکون فاء و کسره لام و ضم
 تخانی و سکون و او ثانی و نون م کایج ف و و سکون
 تمیق الهمسا
 آس بنگه - ب هداول و کسره ثانی و موحده و سکون
 فتح کاف و خفا یا ف مور و طب ای گویند خفا
 و مقوی دل رخ شمر دانی تیز بوش از تخم او یک شقال
 ص بنفشه تازه و تیلو فرور و رخ کفال ورق توت
 یا عصاره زرشک یا گل جنا -
 هسته ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح ثانی و سکون
 هسته ف بباول و سکون ثانی و کسره ثانی و سکون
 و فتح نون و یا و فتحی م تخم مرغ -
 استخاره رومی بکسر اول و سکون ثانی و خارج و الف
 و فتح راره و خفا یا ف تودری -
 اسرور - بفتح اول و سکون ثانی و ضم راره و سکون فاء
 و فتح راره و ثانی و یا و فتحی م سنبل الطیب ه با بجز
 اسریر - ف بضم اول و سکون ثانی و ضم نین حیره و سکون
 راره و فتح نون و خفا یا ف خازشیت -
 اسکندره - بفتح اول و سکون ثانی و فتح کاف فارسی خفا
 نون و فتح دال همزه و خفا یا ف او هشو هندیست طح ق بهی
 تمیق التختانی
 آس بری - ب هداول و کسره ثانی و فتح موحده و کسره
 و سکون تخانی ف مور و اسفرم -

در یکسانی بز باشد آن که کسی آن جنگل بجهت برت آوردن
 برک آید در آن دوران در دره و نیز در زمان باره
 اش گفته اند کسی از ترس آن بولان بان جنگل در نه تواند
 و آزار اشتر مور نیز گویند -
 اشتر - ف بضم اول و سکون ثانی و ضم نین حیره ف خازشیت
 تمیق اسین الموطه
 استلایوس - بکسر اول و سکون ثانی و کسره ثانی و لام
 و ضم تخانی و سکون ف و وین معلوم و ایشیمان ه کاشیل
 تمیق اشین العجمه
 اشتر اش - بکسر اول و سکون ثانی و راره و الف و
 و یارق مو نعیت نزد کونش نیدرم ص خفاش
 اش - ف بفتح اول و ثانی و سکون نون بز ناریم کاک
 تمیق الواو
 اشتر گاو - بضم اول و سکون ثانی و ضم فوقانی و سکون
 و کاف فارسی الف و و او مبول م جانور زرافه -
 اشق - ب بضم اول و ثانی و سکون قاف و بقول حسبا
 همد ب بفتح اول م صحنه طراشیت و بفتح موبند صمغ
 با صحنه شتر فارسی طح ی ق مصلخ سپید که در دست و در
 دهنه باشد و زرد و حل شودش نیدرم ص و فاکویند بادام
 و نشاسته دل و رخ افکار بر یا بکنج یا خردل سفید -
 تمیق اللام
 اشقاقل - بکسر اول و سکون ثانی و قاف و ان و ضم
 قاف ثانی و سکون لام م اشقاقل که در صخره ای بسیار کج
 تمیق المیسر
 اشکلیس چشم بفتح اول و سکون ثانی و کسره کاف و فتح ثانی
 بجهول سکون لام و فتح حیره فارسی و سکون ثانی حیره م
 تمیق النون
 اش پچگان - ف بباول و کسره ثانی و فتح موحده و فتح فاکر
 و کاف فارسی و الف و نون م حیره م
 اشلان - بفتح اول و سکون ثانی و لام و الف ه سپور کها
 اشنان - ف بضم اول و سکون ثانی و نون الف و نون
 ثانی م غاسول جو یک شوی چون اوله سوزند شخار شوده
 و یک طح سی ق مبل و فتحی و کال خ سیر سفید
 تمیق الصاد الهله
 اشخص - ب یونانی بکسر اول و سکون ثانی و کسره خازشیت
 و سکون تخانی و صاد جمله م نو خاز ما ذریون است
 تمیق القاف
 اشقیه - ف بباول و سکون ثانی و کسره فوقانی و سکون
 تخانی و فتح النون م اشینه -
 اشینه - ب بضم اول و سکون ثانی و فتح نون خفا یا ف و الف
 و و والی و و الی ه چهره طبع گویند ای مقوی کسری

اصل الحنقی - ۶ بضم فاء جرحه و سکون تون و همزه و صفت
مقصوده فتح یاء گیاره ششم طبع و گویند ب -
اصل السنبلی الهندی - ۶ بضم سین همزه و سکون
تون و ضم سوجه و لام ثانی و سکون لام ثالثه
و سکون ثانی و سکون الهمزة و همزه و سکون
اصل السوسن الاسمانجونی - ۶ بضم سین همزه و سکون
واو و جوب و فتح سین همزه ثانی و سکون ثانی
و همزه و سکون سین همزه ثالثه بایم و الف و سکون
و ضم جیم و سکون او و سکون ثالث و سکون سا
ث فتح بلفظه شش و فی تحقیق فتح سکون کبیر و صفت طبع
یا و قی بلفظ فتح بضم شش تازه که خورده و سوراخ
دارد نباشدش تا در وقت غسل در اسهال نباشد
وزن آن با ذریون یا بست شقال شیر شتر
اصل الینیلوفر الهندی - ۶ بکسر نون شد و سکون
تختانی و ضم لام و واو و جوب و فتح فاء و کسر همزه و سکون
لام ثانی و کسر تون سکون همزه فتح یاء و سکون
که فل و فاقیه است که کوفل کی جوا طبع بر گویندی ۲
تمینق النصارا حجه تمینق الموحده
انقراس الکلب - ۶ بفتح اول و سکون معجزه بار همزه
الف و ضم سین همزه و سکون لام و فتح کاف و سکون
ثانی و ووده م سبق کاف که نکالی -
تمینق الطار المملکه
انطوط بفتح اول و سکون ثانی و ضم سکون و همزه
انطلاق الطیب - ۶ بفتح اول سکون ثانی فاء و صفت و صفت

تمینق الطار المملکه و تمینق الالاف

اطار - بفتح اول ثانی و الف و همزه م اطلی -
اطیسا - بفتح اول و سکون همزه و همزه و سکون تختانی
و سین همزه م بر خاست فتح یوی مادان ه مار کنده -
تمینق الطار المملکه

اطاط و اطوط و اطوط و اطوط بفتح اول و سکون ثانی بایم
والف و همزه ثانی و سکون ثانی و همزه و سکون و
و همزه و سکون سین همزه ثالثه بایم و الف و سکون
و ضم جیم و سکون او و سکون ثالث و سکون سا
ث فتح بلفظه شش و فی تحقیق فتح سکون کبیر و صفت طبع
یا و قی بلفظ فتح بضم شش تازه که خورده و سوراخ
دارد نباشدش تا در وقت غسل در اسهال نباشد
وزن آن با ذریون یا بست شقال شیر شتر

اطراف زیتون - ۶ بفتح اول و سکون ثانی بار همزه
والف ثانی و کسر و فتح راء همزه و سکون تختانی و ضم فرغانی
و سکون او و نون و شامه و زیتون طاب ۲ -
تمینق السار

اطیار الکلبه - ۶ بفتح اول سکون ثانی با صوفه و الف و ضم
سکون ثانی فتح کاف سکون ثانی و همزه و همزه و سکون
اطریه - ۶ بکسر اول و سکون ثانی و کسر همزه و فتح تختانی و همزه
ن علوی رسته و فاج ه سینوی طح را -
تمینق الطار المعجزه تمینق الموحده

اطار - بفتح اول ثانی و الف و همزه م اطلی -
اطیسا - بفتح اول و سکون همزه و همزه و سکون تختانی
و سین همزه م بر خاست فتح یوی مادان ه مار کنده -
تمینق الطار المملکه

اطاط و اطوط و اطوط و اطوط بفتح اول و سکون ثانی بایم
والف و همزه ثانی و سکون ثانی و همزه و سکون و
و همزه و سکون سین همزه ثالثه بایم و الف و سکون
و ضم جیم و سکون او و سکون ثالث و سکون سا
ث فتح بلفظه شش و فی تحقیق فتح سکون کبیر و صفت طبع
یا و قی بلفظ فتح بضم شش تازه که خورده و سوراخ
دارد نباشدش تا در وقت غسل در اسهال نباشد
وزن آن با ذریون یا بست شقال شیر شتر

اطراف زیتون - ۶ بفتح اول و سکون ثانی بار همزه
والف ثانی و کسر و فتح راء همزه و سکون تختانی و ضم فرغانی
و سکون او و نون و شامه و زیتون طاب ۲ -
تمینق السار

و اما همزه شده و سکون تختانی و موحده و نون
و نافع و یو و نون و نون بر بیان که کثره و ح می
و مقوی کبیر فتح اختار مائل سفیدی باش غیر مصل
مختوم یا قبرس یا شیر یا سنی ل اقوان یا قصر البیبره
تمینق العین المملکه و تمینق التون
اعین المرطین - ۶ بفتح اول و سکون ثانی و ضم
نون و فتح سین همزه و همزه و الف کسر همزه
و سکون تختانی ثانی و نون و فتح سین همزه و همزه و الف کسر همزه
تمینق العین المعجزه تمینق الرار المملکه
اعجزه - ۶ بفتح اول سکون ثانی معجزه و همزه و سکون
راء همزه و توتیا زمرک است از رخ و توتیا کربانی
نبات یعنی مصری -
تمینق السین المملکه
اخر سطر - یونانی بفتح اول و ثانی و سکون راء همزه
فتح سین همزه و کسر همزه و سکون ثانی همزه ثانی م یسیر
انجیس - بفتح اول و کسر ثانی و سکون تختانی و کسر راء
همزه جوری که گویند که با سمع اوست -
انجیس - بفتح اول و کسر ثانی و سکون تختانی و نون و فتح
تمینق السار
انخال ریشه - ن بهاول و ثانی و الف و سکون لام و
فتح موحده فارسی و چین همزه و همزه و همزه و همزه و همزه
تمینق التختانی -
آقا لوبی - بفتح اول و ثانی و الف و ضم سکون او و همزه
کاف م ششم که بهندی اوس گویند -

افغانا الاوریه
افغانا الاوریه
افغانا الاوریه
افغانا الاوریه

افغانا الاوریه
افغانا الاوریه
افغانا الاوریه
افغانا الاوریه

افغانا الاوریه
افغانا الاوریه
افغانا الاوریه
افغانا الاوریه

افغانا الاوریه
افغانا الاوریه
افغانا الاوریه
افغانا الاوریه

افغانا الاوریه
افغانا الاوریه
افغانا الاوریه
افغانا الاوریه

افغانا الاوریه
افغانا الاوریه
افغانا الاوریه
افغانا الاوریه

تعمیق التوتون	دگر بندج ۲ ق چالی و محلل و طین یا قوت تریاقیت
اقواسون بفتح اول و سکون ثانی و الف و ضم سین عمل	در باب ریه کثیرا در باب کبدر عقران ش یکدم
و سکون و وون و ر و فن تریب ه سولی کانیل	ل و دولت آن مری وین آن صبر سقوی طری
اقصیران بفتح اول و سکون ثانی و کسر فو قانی و سکون ثانی	غلیظین یونانی بفتح اول و کسر ثانی و سکون ثانی
و ضم سین و سکون و وون ه اکاسین اصل طری ۳ ق	لام و سکون و وون وون در منته کوی
سودا و فحم و غشی رخ افزطی یا مقدسی سرخ تخم تازه	اقیان - رومی و فارسی بفتح اول و سکون ثانی و ضم ثانی
ش از مطبوخ او بچندیم تا سخت نرم و از جرم او در دهان	و سکون و وون وون و غیره خشک شامه ۵ م ط ۳ ی ۳
نرم هم کثیرا باریب سیب یا کبجین یا روغن بادام تلخ	ق خدر و سکون و وون وون و آنکه در آب گرم دو دو عمل شود
و اشیا کبوتر نیم یا تریب وون او یا اسطوخودوس یا غنچ	و در آب گرم نرم شود ش از یکم در تا دو عدد ص لفظ
اثر میوین بفتح اول و ثانی و سکون و وون و کسر وون	در صینی و کبجین و کبدر بر کفر و چند میدسترل شده وزن
و ضم ثانی و سکون و وون م فریون و شیر و تخم	وی بزرایلیج و یک زن لفظ بری یا بحر
ه سینه کاه ۵۷۷	
افسان و بفتح اول و سکون ثانی یا سین هم و الف	افادیه ۴ بفتح اول و ثانی و الف و کسر و و فحم تخم
وون م سنگ مسان	و خضار هات و او و پاک گرم چون قرقل و قونیا و در صینی
اشستین بفتح اول و سکون ثانی و فحم سین هم و کبدر	اقطیه ۶ بفتح اول و سکون ثانی و فحم لام و سکون ثانی و فحم
نون کسر فو قانی و سکون ثانی و وون ثانی و برنجاسف کبدر	چم در هام فحم تخم نیست مانند خردل و بیشتر در عطر استعمال میکنند
دگر بندج از دونه مری و سار و طاج ای ۲ و گویند	خ چون برست بمالند بوسیب و هر
سوق و فحم و اصل مغز و قلع و یان خ تازه زردش زبر	
او تادوم در مطبوخ از بچندیم تا سخت نرم و حمله او یکدم	افعی ۴ بفتح اول و سکون ثانی و کسر سین هم و سکون
تا یکم حال س استون یا نیلوفر ل حبلا یا شیخ ازنی یا شیخ	تختانی و مارش و مطبوخ ۳ ق مطبوخ تازه ش
در تقویت همه اسار وون یا میوین آن پلیده زرد	از گوشت او سه خصال ص تریاق ل ار
افلاطون یونانی بفتح اول و سکون ثانی و لام و الف	
و ضم طار حمله و سکون و وون مقل ه گوگل طری ۳ ی ۳	اقایا - بفتح اول و فاحه الف و کسر ثانی و تختانی

تعمیق السرا

تعمیق التختانی

تعمیق القاق و تعمیق الالف

تعمیق التختانی	تختانی و کسر ثانی و سکون ثانی و فحم سین هم و کبدر
از طلا و فحم و چون جدا طلا هر یک با کرم	و گویند ۲ ی ۳
ق محقق خ چون در سرکه سسته را بکنند طلا یا فحم	تختانی و کسر ثانی و سکون ثانی و فحم سین هم و کبدر
از و جدا نشود و جدا کنند و در خشک جدا و فحم سین هم	تختانی و کسر ثانی و سکون ثانی و فحم سین هم و کبدر
صفت و بعد شوش فحم تخم ل م روغن بادام تلخ و کبدر	تختانی و کسر ثانی و سکون ثانی و فحم سین هم و کبدر
تعمیق سین الممله	تختانی و کسر ثانی و سکون ثانی و فحم سین هم و کبدر
افسوس بفتح اول و سکون ثانی و ضم سین هم و سکون	تختانی و کسر ثانی و سکون ثانی و فحم سین هم و کبدر
داد و سین ممله ثانی م سوزن عملی و دوق	درخت سبل ه بیل کار و کله
تعمیق انصار الممله	اقطیه ۴ بفتح اول و سکون ثانی و فحم سین هم و کبدر
اقطیه ۴ بفتح اول و سکون ثانی و سکون طار معلوم قره	تختانی و کسر ثانی و سکون ثانی و فحم سین هم و کبدر
ت کشک و مینو طب ی در هر چهار درجه	تختانی و کسر ثانی و سکون ثانی و فحم سین هم و کبدر
تعمیق التوتون	تختانی و کسر ثانی و سکون ثانی و فحم سین هم و کبدر
اقارون - رومی بفتح اول و ثانی و الف و ضم ر ه حمله	تختانی و کسر ثانی و سکون ثانی و فحم سین هم و کبدر
و سکون و وون و ع وود الودج و الکره ح	تختانی و کسر ثانی و سکون ثانی و فحم سین هم و کبدر
اقحوان - ع بفتح اول و سکون ثانی و ضم ح ه حمله بادو	تختانی و کسر ثانی و سکون ثانی و فحم سین هم و کبدر
و الف و وون و باو ز کوی در مطبوخ ۳ ق گویند	تختانی و کسر ثانی و سکون ثانی و فحم سین هم و کبدر
گویند ۳ ی ۳ ق محلل مطبوع در مطبوخ م سببرگ که	تختانی و کسر ثانی و سکون ثانی و فحم سین هم و کبدر
بیرن گش سفید و اند زدن باشد و فرود رخ از دو درم	تختانی و کسر ثانی و سکون ثانی و فحم سین هم و کبدر

تعمیق الکات و تعمیق الالف

تعمیق الفوقانی

و خضار با هم سرخی که زبان بر روی بالندم خازره	آله آنز راه طب و گویندی ۲۰ قابض و محبت و
الک سف التفیح اول و ضم ثانی و اهل باغ عقاب که کبیر و	مقوی نماغ و معده و مضر دل گویند سوسن و سوسن
ثانی و خضار با عسل قرمز و بهار اول و ضم ثانی و خضار	سیاهی که گوش مال سرخی باشد و تیر به پیش از پیشانی
۴ سنبلیله که بزمی یا پیچر گویند	تا سه م عسل یا شرباب بخیل شیره آله یا بلبله سیاه
الیه ۴ التفیح اول و سکون ثانی و فتح تخمائی و باغ دمنه	یا کینیم وزن بلبله
اگر سفده و تیره کی پیچر سطح رقیقین رخ مانور از جیوان	تینیق الدال الهمله
قره جوان حسن بخیل و فضل در در صینی در سر که ل سین	۴ م و وقت التفیح اول و سکون ثانی و ضم راه حمله و سکون
تینیق التخمائی	اداو و دال همیله ۴ اسپاتی -
الاطیعی - رومی التفیح اول و ثانی و الف و کسر طرا حمله و	تینیق السین الهمله
سکون تخمائی و کسر فون سکون تخمائی ثانی م بلبلاب ۴ عشق بیه	اموسس - التفیح اول و ضم ثانی و سکون او و وسین
الایچی - ۴ با اول لام و الف و کسر تخمائی و ضم فارسه	حمله ز زبان و ناخواه ۴ اجوائن -
و سکون تخمائی ۴ قاقله -	تینیق الضاد المجرمه
السسی ۴ التفیح اول و سکون ثانی و کسر فون حمله و باغ کبیر	معاصر الارض - ۴ التفیح اول و ضم ثانی و زمین حمله
تینیق الیم و تینیق الالاف	و الف و ضم بهره و سکون لام و فتح بهره ثانی و سکون
آفر - ۴ به اول و بر دمنه و فتح میم و رار حمله و الف	راه حمله و ضاد و بیوت ز غار و کرم م خراطین ۴ کینچرا -
م میوه بناری مست مشابه یا بنده	تینیق النون
تینیق الفوقالی	اجامیون - یونانی التفیح اول و ثانی و الف و ضم میم
امروت - ۴ التفیح اول و سکون ثانی و ضم راه حمله و فون	ثانی و سکون او و فون م حمالا -
م او و دو که میوه هندی است -	معانیین سردی التفیح اول و سکون ثانی و فتح خیر
الاعلیطنیت - ۴ التفیح اول و ثانی و سکون لام کسر حمله و	حمله و الف و کسر سین حمله و سکون تخمائی و فون و
و سکون تخمائی و خضار نون و فون قانی م نر درخت هندی است	آب خبزه انگوره ۴ کلکه کاپانی -
تینیق ابسیس	امفیطان - ۴ التفیح اول و کسر ثانی مشد و زمین حمله
ایج - ۴ به اول و سکون ثانی و فتح لام و سکون حمله و	سکون تخمائی بالام و الف و فون و نین و نینان ۴ در لیکر و

باب می گویند حق ملین حقیقت بقدرت صفت	بار اول حمله و افکر یعنی انگشت افروزه -
تینیق النون و تینیق الالاف	انگوشه و التفیح اول و سکون ثانی با کاف فوری و کسرا
انار که ارض - التفیح اول و ثانی و الف و رار حمله و کسرا	حمله بین معج و فاع عین الشکلیت و بهاء ترکیب کو و جیوان
و سکون تخمائی بار اول حمله و الف ثانی م غوره خشخاش و کسرا	انوار یا س التفیح اول و ضم ثانی و سکون او با سوجه و کسرا
انتکه و سو و اسپرانی التفیح اول و سکون ثانی و کسر تخمائی و فتح	م کاسنی و کسرا و زبان تیغ -
لام و خبزه ملینه و فون سین حمله و سکون او با دال حمله و	آ نولا - ۴ به اول و خضار نون و فتح او بالام و الف
۴ ماه فرین و به داره نر سبی -	ن آله تاب می ص روغن بادام شیرین ل بلبله کاپانی -
انجس - ۴ التفیح اول و سکون ثانی و کسر حمله و ضم نیر و زمین	الو میسا و می التفیح اول و ضم ثانی و سکون او و کسرتیم و
حمله و الف م شکر -	یا تخمائی و الف م شفاقت م گل لال -
الکحطینا - ۴ التفیح اول و سکون فون و فتح و کسر	تینیق الموحده
حمله و سکون فاع و کسر طرا حمله و سکون تخمائی و فون	انسیب - ۴ التفیح اول و ثانی و سکون سو و فون با و نجان -
ثانی و الف م صفت با کاف کسرا -	الفضیله الالانسیب - ۴ التفیح اول و سکون ثانی و فتح فاع و
اندرزا - ۴ التفیح اول و سکون ثانی و فتح و الف حمله و سکون	سج و ضم فون ثانی و سکون لام و فتح بهره و سکون راه حمله و
راه حمله با ز اجزه و الف م گا و بهره و آن کلکی است که در سیاه	فتح فون ثانی م پیرایه خرگوش -
زهره گا و سکون فون با در سیاه شیر و اش و بشیر و کسرا و کسرا	تینیق الفرقالی -
بسم سد و مانند پادشاه بود در لون و خاصیت ع جبر القیر -	انزروت - ۴ - ۴ التفیح اول و سکون ثانی و ضم زاز حمله
انسانیا - ۴ التفیح اول و سکون ثانی با سین حمله و الف با شکر	راه حمله و سکون او و فون قانی م کبیر لای طر حمله
ع ز میله جلیین م سورج و لند م کلنار عاقه و قرا -	یاق و بدل و اکال خ سفید مال بزر روی ش از بزمی م
القطیون - ۴ التفیح اول و سکون ثانی و ضم طرا حمله و سکون	یکدم ص صمغ عربی یا روغن جوزل یکوزن نشاسته فون حمله
او و کسر فون تخمائی م کاسنی رومی طب را -	القسنت - ۴ التفیح اول و سکون ثانی و فتح فاع و سکون فون
القرو - ۴ رومی التفیح اول و سکون ثانی و فتح فون و سکون	حمله و فون قانی م خنیده و عکبه م کلکی کاجالا -
حمله و کسر ل حمله و تخمائی با الف ثانی م بلا دره ۴ به اول	انگشت - ۴ التفیح اول و سکون ثانی و کسر کاف فارسی و
آنگار - ۴ التفیح اول و سکون ثانی با کاف فارسی و الف	سکون فون حمله و فون قانی م کمال ۴ کونله و خسته سیوا لایه گویند

البحر - الفنج اول و سکون ثانی و کسر جمع و فتح راه حملت
 تخم کوزه انگشکن کی ریج طابک اوس کی حق مطلق
 صبیغ خوبی و کثیرال عرق و حرمانا تخم کوزه
 انجیده - من یونانی الفنج اول و سکون ثانی و کثیر
 و سکون تخم ثانی و فتح دال حملت کند مایه کوهی
 انجیده - الفنج اول و سکون ثانی و کسر جمع و سکون تخم
 و فتح راه حملت عین - من انجیده
 انشده - الفنج اول و سکون ثانی و فتح راه فارسی مایه
 انفسک - ع - عکس - ه - سور
 آفتقه - من به اول و فتح ثانی و سکون بین حملت
 فتح فوقانی - ع - سورده - بوقه - و موقه
 انفضحه - الحار الحوشیه - ع - الفنج اول و سکون ثانی و کثیر
 و فتح خارجه و ضم فوقانی و سکون لام و کسر خارجه مایه
 الف و کسر راه حملت و سکون لام ثانی و فتح داو و سکون
 خارجه ثانی و بین مجور فتح تخم ثانی مشدند پیله کوزه
 انفضحه - ع - الفنج اول و سکون ثانی و فتح خارجه و مایه
 من شبردان و پیله مایه چست طایح ی ۳ مطلق حمل
 منقوی و داغ انجیز و از لتری نموده یا ششش دو
 و نانگ و از شتر یکد نانگ من غسل یا انبرایس ل راه
 انکله - الفنج اول و سکون ثانی و فتح مایه ریاز کوزه
 انکله - من الفنج اول و سکون ثانی و فتح مایه ریاز کوزه
 فارسی ع صلیت ه هینک
 انشیده - من الفنج اول و کسر ثانی و سکون تخم ثانی -
 و فتح زاره فارسی م بوی باران -
 تمیق تخم ثانی -
 انالیق - رومی الفنج اول و ثانی و الف و کسر لام و سکون
 تخم ثانی و کسر قاف و سکون تخم ثانی م انجیده -
 انیلی - ه - الفنج اول و سکون ثانی و سورده و کسر لام ف تر مند
 انبوت الراعی - الفنج اول و سکون ثانی و ضم سورده و سکون
 داو و ضم فوقانی با راه حملت مشدند و الف و کسر بین حمل
 و تخم ثانی م نوعی از حی العالم
 انبوت ملکی - الفنج اول و سکون و کسر فوقانی و فتح
 بیم و کسر لام و کاف و بان بیتان افروز -
 انجیر شستی - الفنج اول و سکون ثانی و کسر جمع و سکون تخم ثانی
 و کسر راه حملت و فتح دال و سکون بین مجور و کسر فوقانی و مایه
 انجیر آدم و کوزه و کوزه کثیر شکلی است و کثیر شریک و کثیر
 انفضحه - الفنجی - م - الفنج اول و سکون ثانی و فتح خارجه و
 ضم فوقانی و فتح خارجه مشدند و کسر سورده و پیله مایه
 تمیق الواو و تمیق الالف
 او ما و - یونانی بضم اول و سکون داو و بایم و الف دال
 و الف ثانی م عصاره قضا انکار
 تمیق بحییم
 او سنج - من الفنج اول و سکون ثانی و فتح راه حملت و سکون
 نون و جمع م سگامور و ضم اول داو و مجول من چوب
 خورشید انکوره که انکوره را و اسپیده باشد
 او سنج - من الفنج اول و سکون ثانی و فتح کاف فارسی و فتح زاره
 او سنج - من الفنج اول و سکون ثانی و فتح کاف فارسی و

و سکون نون و جمع م سپستان ه لسوزا -
 او سنج - من الفنج اول و سکون ثانی و فتح لام و سکون م او سنج -
 تمیق الدال المطلق
 او و بجهده - ه - الفنج اول و سکون ثانی و دال حملت و کسر
 سورده و اظهار مایه پان کانون -
 او سپید بضم اول و سکون ثانی و کسر بین سورده سورده
 فارسی و تخم ثانی مجول من نوعی از گیاه فرندی طایح
 تمیق الرار المطلق
 او و - یونانی بضم اول و سکون ثانی و فتح فان حجه سکون
 راه حملت آب ه پانی و جل -
 او و - من الفنج اول و سکون ثانی و راه حملت م گردگان
 بادام و جوز فرندی است مثلش آل ان که منقرض است و غیر شد
 تمیق الزرار المجریه
 او و - ع - بضم اول و سکون ثانی و زاره حجه م غلی طح
 تمیق السین المطلق
 او و - من الفنج اول و سکون ثانی و فتح زاره حجه
 سکون بین حملت م سر کوهی - ع - اجعل گویند
 او و - من الفنج اول و سکون ثانی و بان و الف و کسر
 نون ثانی و سکون نون تخم ثانی و شکو ذره -
 تمیق العین المطلق
 او و - من الفنج اول و سکون ثانی و فتح ششین مجور سکون
 عین حملت م چاقور سور
 تمیق النون
 او و - یونانی بضم اول و سکون ثانی و فتح فان حجه
 دما و حملت و الف کسر راه حملت و فتح تخم ثانی و سکون م
 او قین - یونانی بضم اول و سکون ثانی و فتح قاف و سکون
 تخم ثانی و فتح بیم و سکون نون م بادوم -
 او و - من الفنج اول و سکون ثانی و فتح فان حجه سکون
 ع صقر و زبان عراق کانونی و کلمان کلکتو و قیر کلکتو
 موقی خواننده ماسل مرد -
 تمیق الما
 او و - من الفنج اول و سکون ثانی و فتح ششین مجور
 بجمه و خار مایه آویشین -
 تمیق تخم ثانی -
 او و - مایه او مایه - یونانی بضم اول و سکون ثانی و راه
 حملت و راه حملت نیز و بیم و الف و کسر لام و سکون تخم ثانی
 ع و من لیس من غسل او و آن روغنی است که از ساق درخت
 حاصل میشود و مانند غسل است بسطری و شیرینی طح رخ
 کوزه غلظت مایه
 او و - مایه یونانی بضم اول و فتح و نیز و سکون ثانی و ضم
 و سکون داو و ثانی بایم و الف و کسر لام من شرب و غسل
 تمیق الهاء و تمیق الدال المطلق
 او و - بلبل سود - ع - کبک اول و سکون ثانی و کسر لام و تخم ثانی

عین حملت م چاقور سور
 او و - بلبل سود - ع - کبک اول و سکون ثانی و کسر لام و تخم ثانی

دسکون داد و جیم نوسه از برجان است که در کوهها شمشیر
 ت تره خراسانی که بایری و بادی که تلسی جنگلی است
 ای علیل و معقوی مفرح دل و جان نم خ خوشبو تازه
 باشد از تخم او و در دم صقله الزهرال در خوش با باد بجز
 با و بخ - بوجهه و الف در حال همه و الف و فم تون و
 سکون جیم فم بجز بندی و ناریل و ناریل و کوبیده
 باریج - فم بوجهه و الف و فم ناراطلم سک انور
 تمینق الجیم الفاری
 با غنغ بوجهه و الف و فم فم سکون جیم فاری م انور
 تمینق الدال الملهله
 با و آ و ر و فم سکون الف جمله در نهمه و فم داد و سکون
 در جمله و الف جمله تانی م شکره ایشیا و دهها و دهها
 ای ای گویند ب این ادبی حق تخفیف سفید ورق
 تازه ش یکدم و نیم من افستین یا کم کا بول شایترین
 یا اناهی لند - بوجهه و الف و الف در اجمه و الف تانی و سکون
 سکون تخمانی فم کاف و تخمانون و الف نظره و بدون با
 باری کند نیز آمده م بجزست بندی
 با ز ر و ع بوجهه و الف و فم ز ر و ع و سکون الف
 فم فم فم بیرونه بر یکا بلن سوی ۲
 با ر و د - سرانی بوجهه و الف و فم ناراطلم سکون
 تمینق البراز الملهله
 با بلسر بوجهه و الف و فم سوجهه ثانی و فم سکون فون و
 و سکون راجه لنگ برک سارا کلی

تمینق السین الملهله
 بابلس - سکون سوجهه ثانی و فم لام و سکون سین فون
 یا لیس - بوجهه و الف و الف و فم تون و سکون فم لیس
 بابلس - سکون سین همه فم سوجهه و سکون فم در زنگ
 یا لیس - یونانی بوجهه و الف و سکون سکون سین جمله
 علیق و بقیم طار جمله بالنگ و قوت و جوبرما -
 با لوس - فم بوجهه و الف و فم لام و سکون سین جمله
 با تاش - فم بوجهه و الف و فم فونانی م شمشیر
 تمینق الطار الملهله
 یا با باط - سکون هر دو طار جمله ار هر که غلایست مشهور
 تمینق الفاق
 باروق - بوجهه و الف و فم راجه و سکون مار و فون
 فم سفید و فلی و بنگ
 تمینق الکاف
 با تلمک - فم بلنج فون و سکون کاف و حری البان -
 تمینق الکاف فارسی
 با در رنگ - فم بوجهه و سکون الف جمله و فم راجه
 سکون فون و کاف فارسی م نو ع و ز خیار و سوزخ
 با رنگ - فم بوجهه و الف و سکون راجه و فم فونانی
 و سکون فون و کاف فارسی ع انسان اکمل
 بالنگ - فم بوجهه و الف و فم لام و سکون فون و
 کاف فارسی م نو ع و ز خیار است که لغایت نازک و شیرین

و جورا و نیز با در رنگ
 بای برنگ - بوجهه و الف و کسر تخمانی و سوجهه
 ثانی و فم راجه و فم تون و کاف فارسی فم برنگ کلی
 تمینق الملام
 با گل - فم بوجهه و الف و فم کاف فارسی سکون م انور
 یا ل - فم نو ع از با هی بزرگ که در دریا کاف رنگ ببرد
 فم و لیا رکند و کوشش خوش مزه بود م الماسل و دل
 تمینق المیر
 با دام - فم بوجهه و الف و الف تانی و فم ع لوز
 تمینق الفون
 با شنگان - فم بکسر فونانی و سکون فون با کاف فانی
 الف و فون تانی م با و فونان و بیگن و بیجاننا
 با و نجاران بکسر الف جمله سکون فون با جیم و الف م
 بیگن و بیجاننا طح ای ۲ حق بجمف فم شیرین تازه م فم
 با و یان - فم سرفاق
 با رسطاریون - یونانی بوجهه و الف و کسر راجه
 سکون سین جمله یا طار جمله و الف تانی و کسر راجه ثانی و
 فم تخمانی و سکون داد و فون م نوسه از رعی الملام
 باران - بلنج راجه جمله بپرست فم زرد
 بان - فم بوجهه و الف و کاف طح ای ۲ حق مجلی ملین
 ش یکدم م راز یا نالی حبه آن دو نامک و نیموزن سلطو
 یاده یکوزن آن بسیار -
 تمینق الواو -

با تو - فم سوجهه و الف و فم فونانی و سکون فون و فم
 ع حبه سلطین و جمال کوز و فم زنگ و نیز گویند -
 بار و - بوجهه و الف و فم راجه و سکون فون کلی یکا بل
 یا شون - بوجهه و الف و فم سین سوجهه و فم م چیلد
 یا لنگو - بوجهه و الف و فم لام و سکون فون و فم کاف
 فارسی دوام با در بجز بیه
 با بلید - بجم بوجهه و الف و فم لام و فم راجه با م سوجهه
 یا بوسه - بجم بوجهه و الف و فم سکون فون و فم سکون فون
 یا بوسه - بجم بوجهه و الف و فم سکون فون و فم سکون فون
 اقوان و مرضی -
 با حنه - فم بلنج فونان با جیم سنگ شست و کچرا
 با و رنجوبی - ع بوجهه و الف و سکون الف جمله و فم راجه
 سکون فون و فم جیم و فم سوجهه ثانی و واد و جومل و فم تخمان
 م با در فوسه و با در رنگ و فم راجه و فم سکون فون
 یا لنگو - راجه تلسی طح ای ۲ ملطف محمل تقوی دلخ و
 سوجهه و فم راجه و فم ل و مصل سوداخ تازه ش از آب بوسه
 درم و از خشک او و فم فون و سکون فون و فم سکون فون
 یا بلسل فون و فم راجه و فم سکون فون و فم سکون فون
 با و ر و فم بوجهه و الف و فم سکون الف جمله و فم راجه
 و سکون او و فم فون م با در بجز بیه
 با لوییه - فم بوجهه و الف و سکون لام و فم الف
 و فم تخمانی و فم راجه با م پرستوک -

تمیق التختانی

<p>بایاری سریانی بر دو موده و سه دالت و کسر اول هلمه و سکون تختانی فلظ سیاه و کلانی مرج یا یکی ه سکون و سه دالت و کسر سیم فارسی م بود و یا یکی ه بوجه و دالت و کسر سیم و سکون تختانی ع القمه ش شوره چنانچه تمیق التختانی و تمیق الراء الملهه ذکر یافته با و پنجان شش و سکون هلمه و سکون نون و فتح دالت و کسر نون ثانی و فتح دالت هلمه ثانی و سکون شین مبر و کسر نون ثانی ه کشانی بزرگ بار هی ه بوجه و دالت و سکون لاره و کسر با و حله و یا تختانی مهر جودار نرسی با قلامی قطبی یکس قاف بالام دالت و کسر تختانی و قاف ثانی و سکون موده و کسر هلمه م چاسسه با قلامی مصری یکس سیم و سکون هلمه و کسر هلمه تمیق البیار الموده و تمیق اللاف به قاصد فتح اول و سکون ثانی یا یمن بجه دالت ت طوطاه لوتاه سوا تمیق الراء الملهه بیرون فتح اول و ثانی و سکون راره و سکون حانق بگر بر که دم ناز و دو پشته سیم لانه و از و بر نینز پشته تمیق اللام مبول ه فتح اول و موده ثانی و سکون داو و لام ت درخت سیکلان م لیکر</p>	<p>تمیق المسار سباله یونانی بضم اول و سکون ثانی و راره و دالت فتح لام و تختار بام زرا و بر طویل تمیق السار الفوقانی و تمیق اللاف تطلوه ه فتح اول و ثانی و دالت با و حله و دالت و فتح تمیق البیار الموده تملاب ت بضم اول و کسر سیم و سکون ثانی بالام دالت و موده ثانی م گل خرابه و از و کوره و فتح نیز خوانند تمیق العین الملهه بیج ه بضم اول و سکون ثانی و یمن حله و شرک مست کنند تمیق الجیم و تمیق اللاف بجورا ه بکسر اول و فتح سیم و سکون و در هلمه دالت م ارتج تمیق الجیم الفارسی فتح ه فتح اول و سکون ثانی و ح ط و فتح اول و سکون جیم ت یا لایث آب و شراب و اشال آن و بضم اول ت بزرگ و سکون ت برنج تمیق الراء الملهه بجلیسار ه بکسر اول و فتح ثانی و سکون تختانی و یمن حله و دالت و راره و حله م درخت هندسیست تمیق الکاف الفارسی بجر بجهانگ ه فتح اول و ثانی شده و سکون لاره و حله و موده ثانی و دالت و حله و حله و سکون و کاف فابره م قبا کو طح ای همق محمد رفیع شیر</p>
---	---

تمیق اللام

<p>بجبال ت بضم اول و فتح جیم ثالث م انگر تمیق الیسیم بجم بضم اول سکون ثانی و سیم و حله الطغان کز یزده مان تمیق الفکار المندی بجر کنده ه فتح اول ثانی شده و سکون لاره و فتح کاف فارسی و خشار نون و دالت هلمه سوزن تمیق الخمار المبر و تمیق الفوقانی بجمیات یونانی فتح اول سکون خاره و حله و فتح فوقانی ماییم و دالت و فوقانی ثانی و کشته رت سکا تمیق الراء الملهه بجورف بضم اول ثانی و سکون داو و راره و حله م سل لونی آ سینه سالک ه سکون م صطلی ل روغن یا سین تمیق الیسیم بجم ت بفتح اول سکون ثانی و سیم حله شیرین میجر کار گندم طازرن جو ببات لیکر سازند بجور مریم ه بضم اول ثانی و سکون او و کسر راره و حله و حله سیم و سکون لاره حله ثانی و فتح تختانی و سکون سیم ثانی م شوره مریم گریخ آن از طبیعت است دان نوع از شنان ست ط ح ای سو گوند آق قطع مملخ ترو نازه م نوز حنقل کنندش شش تا نیم در هم است تمیق المسار بجمه لجه اول سکون ثانی و فتح فوقانی و حله بام کو سینه سیم حله سقان یونانی فتح اول ثانی و فتح سیم حله سقان</p>	<p>بجهت اول و فتح اول و سکون ثانی و سکون تختانی م بیصد س عتاب سپستان ل علف ناسپال تمیق الدال الملهه بداری کز بکسر اول و فتح ثانی و دالت و کسر راره و حله و سکون تختانی و هله هندسیست تمیق الکاف بدیدک و بدک ت بضم هر دو موده و سکون ل حله اول و فتح دالت حله ثانی و رت اول و فتح اول و حله ثانی در رت ثانی ه ۶ ه ۶ تمیق اللام بدیله ه لفته اول و سکون دالت حله مندی و حله ما و سکون م میو بندی بنوش است بشکل بر و بر حله ح تمیق الیسیم بدیم ت بفتح اول سکون ثانی و سیم حله و رت سقان ل بید رشک گویند معوی ل و حله و یمن باه است تمیق النون بجمه لجه اول سکون ثانی و فتح فوقانی و حله بام کو سینه سیم حله سقان یونانی فتح اول ثانی و فتح سیم حله سقان</p>
--	---

سیم حله سقان یونانی فتح اول ثانی و فتح سیم حله سقان
 سیم حله سقان یونانی فتح اول ثانی و فتح سیم حله سقان
 سیم حله سقان یونانی فتح اول ثانی و فتح سیم حله سقان

مومده ثاني شمشد و دالف و کسر ز ا ب ج و تخفانی در لغت	مانند و چون و پراشکنند و روش زرد باشد
اول و سکون طار همل و کسر سیم و تخفانی در لغت ثانی ن	سج ۶ بیفج اول و سکون سین همله و فتح فوقانی م کند
و سنگ خطی کسج طاسح گویند بی ای اخ سیاه	بسیقتان ج رومی بیفج اول و سکون ثانی و کسر فوقانی و
رسیده از تخم جباری تخم خنیا من خش او با گوشت مرغ داود و	سکون تخم ثانی با فوقانی ثانی و الف و سیم خشک و گوگرد
بزرگ الی ز یا بخ الرومی ع بیفج را همله ثانی شمشد و	بسیقتان ج م بیفج اول و سکون ثانی با فا و الف و فتح تخفانی
الف و سکون ز ا ب ج ثانی با الف ثانی و فتح فون و کسر سیم	و سکون سیم ع اضراس الکلب که کنگانی و کاترک طاح
و تخم ز ا ب ج ثانی و سکون داو و کسر سیم امیسون ت با و	الف مع ب م گویند ای گویند بی ای اق سهیل لغز و سودا
بزرگ الی رمان الی بری م بضم را همله شمشد و بیام شمشد	خ سبط قرظنی الطعم و در روش بعد از کسکت شقیق کلکش
مشق و تخم و کسر فن و سکون لام و فتح مومده ثانی و کسر داو	دو دلم تا پنجم و گویند باو دیگر مسملات از کینگقال و دو
همله شمشد و ثالث م ح القفل ن تخم انا روشی ه جلی اندک	من بطله زرد و یاد و دل بوزن عاقبتیون بند انگشت و کسر
بزرگ الی کسر الفستانی ۶ بسکون لام و فتح کاف و و	نک بندنی گویند از تخم و گویند بی ای اصل اول بیسون ن
همله ثانی و سکون فا و کسر سین همله و سکون ثانی و تخم سوسده ثانی	
و سکون سین همله ثانی با فوقانی و هجره و کسر فن ن تخم کسج	تمیق الدال المملیه
بستانی ه ا ب ج و کسج طار ح ی ش سه درم من حمامال	بیسر ۶ بضم اول و کسر نیز و فتح ثانی شمشد و سکون ثانی
فطر سالیون یا ده کیوزن آن ششین و نیموزن آن فطر سالیون	مطهر بیخ مرجان ن بیخ ذکاب ه مسکه کی جرباب ای ۳
	قالیص بیفج مقوی مفرد دل و حاکم خون خ سحر پاک
	ش از نیم درم تا یک درم ص کینرال کبر با و در سیم م دم الاخرین
	تمیق الزرار الفارسی و تمیق النون
بشرک ن بیفج اول و زار فارسی و سکون نون م ز غن	تمیق الزرار المملیه
	بیسر ۶ بضم اول و سکون ثانی و زار همله غوره خراطیب
	ی اق قالیص ش از شراب و یک قیرین سفید سده دل خرد و
	تمیق الزرار المجر
	بستان ا ق ر و ز بضم اول و سکون ثانی و فتح فوقانی و
	الف و سکون نون و فتح هجره و سکون فا و تخم را همله و سکون
	داو و ز ا ب ج بر بطنی ف کل تلح خردس طاب ی ای اق قالیص
	تمیق البسم
بسیقتان ن بیفج اول ثانی الف و فتح نون گیبایست	
کوشه بزرگ پانی باشد بر تو شکر بها باشد و رنگش بنویس	

در سینه شک دره تن و در جگر و کوبیده تخم و کینگقال کینا با اول	تمیق السین المملیه
	بسیاس ۶ بیفج اول و سکون ثانی و شمشد ثانی با الف و فتح تخفانی
	و سکون سین همله ثانی ز ا ب ج مغرب کرا یا ز ن با و ایان ه
	تمیق الکاف
	بسیقتان ج م بیفج اول و سکون ثانی با فا و الف و فتح تخفانی
	و سکون سیم ع اضراس الکلب که کنگانی و کاترک طاح
	الف مع ب م گویند ای گویند بی ای اق سهیل لغز و سودا
	خ سبط قرظنی الطعم و در روش بعد از کسکت شقیق کلکش
	دو دلم تا پنجم و گویند باو دیگر مسملات از کینگقال و دو
	من بطله زرد و یاد و دل بوزن عاقبتیون بند انگشت و کسر
	نک بندنی گویند از تخم و گویند بی ای اصل اول بیسون ن
	تمیق البسم
	بستان م بکسر اول و سکون ثانی و فتح فوقانی با الف و
	سیم سیم بر جان قریل یا بر صنف سنده و فله هتا جرب
	تمیق البسم
	بسیاس ۶ بیفج اول و سکون ثانی و مومده ثانی با الف و
	و تخم سین همله ثانی و خضار یا ه جا و تری طی ای گویند
	ن لطف ششی سیمی زرد و سحر مائل خوشبوش و درنگ
	هائیم م من منسل و گلابیل جز بود
	بسیقتان ج م بیفج اول و سکون ثانی با الف و فتح تخفانی
	تمیق البسم
	بسیاس ۶ بیفج اول و سکون ثانی و مومده ثانی با الف و
	و تخم سین همله ثانی و خضار یا ه جا و تری طی ای گویند
	ن لطف ششی سیمی زرد و سحر مائل خوشبوش و درنگ
	هائیم م من منسل و گلابیل جز بود
	بسیقتان ج م بیفج اول و سکون ثانی با الف و فتح تخفانی
	تمیق البسم
	بسیاس ۶ بیفج اول و سکون ثانی و مومده ثانی با الف و
	و تخم سین همله ثانی و خضار یا ه جا و تری طی ای گویند
	ن لطف ششی سیمی زرد و سحر مائل خوشبوش و درنگ
	هائیم م من منسل و گلابیل جز بود
	بسیقتان ج م بیفج اول و سکون ثانی با الف و فتح تخفانی
	تمیق البسم
	بسیاس ۶ بیفج اول و سکون ثانی و مومده ثانی با الف و
	و تخم سین همله ثانی و خضار یا ه جا و تری طی ای گویند
	ن لطف ششی سیمی زرد و سحر مائل خوشبوش و درنگ
	هائیم م من منسل و گلابیل جز بود
	بسیقتان ج م بیفج اول و سکون ثانی با الف و فتح تخفانی
	تمیق البسم

بصل الزيزه ۶ بکسر زاء بجهت شده و سکون تخماني و از حبه زيزه ۶ مویس ضادش جهت دار الشلب و بن نانق	تخنيق الطار الملهه
بصل الرجب ۶ بفتح زاء شده و سکون راء جمله و کسرح و سکون بن محو ن پياز کس و کس کی جربا ح ی ا ش و دشغال جهت و	تخنيق السین الملهه
مصاق ۶ بضم اول و تخماني و الف و قان و عابین ه و لار طح ا و ق مفتح محمل رخ از صدک	تخنيق القاف
بصل العنصل ۶ بفتح عين جمله و سکون فون تخم صد و صله و سکون لام ثانی م مقبل	تخنيق اللام
بصل ۶ بفتح اول و سکون ثانی و ثالث و بیاز طح ح ی ا گویند ۳ و گویند ۴ و ر ق مفتح ملطن مملخ سفیدش از تخم او و در دم سرکه و در غل کرکث شامخ سیاهش یکدم ل شاه بلوط باد و در آن تخم کرم تخنيق الطار الملهه و تخنيق الخار المجهه	تخنيق النون
بطنج ۶ بکسر اول و طار موشده و سکون تخماني و فار حجر ن زيزه ه خمره طح ا گویند م ح ب و گویند ب ر م ق مد م جلی و پوست او تخنيق سنه قند م ح ب کس تخنيق ساد ل در جواب با طلا و برزقونا	تخنيق الیون
تخنيق السین الملهه	تخنيق التخمالي
بطار رس - بزاني بفتح اول و ثانی و الف و کسرا و سکون بن جمله خسر که آنرا کبیل ارد و گویند با کرم کس تخنيق السین الملهه	تخنيق زقی
بطار رس - بزاني بفتح اول و ثانی و الف و کسرا و سکون بن جمله خسر که آنرا کبیل ارد و گویند با کرم کس تخنيق السین الملهه	کسرا و در آن موشده و سکون تخماني ثانی و خيار کرم و دهند و دانه تر بوز ط ب ر ش یکدم مدخ شیرین رشید و بار ص قند عیال بادی خوردند یا لیداد و

تخنيق العين الملهه و تخنيق الموهده	واصف م بقعه اکتا گویند گویند ضاد آن جهت مویس مویس
بصر الصب ۶ بضم اول سکون بین محله و فم ضاد و فمه شده و سکون طرف کسرح سماطح ی ال زب المجهه	تخنيق الموهده
تخنيق الزا المجهه	تخنيق الضرب ۶ بفتح ضاد موشده و ف تخم بالکون و فمه
بصر الماعز ۶ بضم و الف و کسرحین جمله و سکون زاء موجه ن شیک بز کبری کی فیکنی طاسح ی ق مفتح مطن رخ تر دانه ص روغن گل فرز جابان با کسرح جهت فم از کسرح	تخنيق الرار الملهه
تخنيق اللام	بصر الجمال ۶ بکسر جیم و سیم و الف و لام ثانی و شک شکران طح ی ا گویند فصول موشده و جمل جهت فم زب
تخنيق القاف	بصله العنصل ۶ بفتح عين جمله و دال جمله و سکون سین مین بود و بری ط او ۳ گرم و شک ص کسرا ش ۳ گرم
تخنيق السین الملهه	بقره ۶ بفتح اول سکون ثانی و فم میم و سکون راء جمله و کسرح بقره بفتح اول سکون ثانی و فم میم و سکون راء جمله و کسرح
تخنيق النون	بقره الضفان ۶ بضم ضاد موشده و الف و فون شک میش طح ی ا
تخنيق الفاف	تخنيق العين المجهه و تخنيق الالف
تخنيق القاف	بقره الخطا طیف ۶ بضم خاء موجه و طار جمله و الف طار جمله ثانی و سکون تخماني و قام ما یلین
تخنيق اللام	تخنيق القاف
تخنيق القاف	بقه ۶ بفتح اول و سکون ثانی و پشه ه مچه
تخنيق الکاف	بقعه الحقا ۶ بفتح اول و فم نیز فغانند و سکون قان و فم لام و فم فوقانی و سکون لام ثانی و فم راء جمله و فم میم و قاف و الف ن تورک ه ساگ نوینا کا طاب ر م گویت
تخنيق اللام	بقعه الغزال ۶ بکسر غزیر موشده و سکون با و راء جمله بقعه الغزال ۶ بکسر غزیر موشده و سکون با و راء جمله

تحقیق الکافی	تحقیق الکافی
بسمات- یعنی اول و سکون ثانی و فتح سین حمله با هم	بسمات- یعنی اول و سکون ثانی و فتح لام و هم
الف ذمی زمان که آخر از بی بریده و نوزده را بیاضا	الف ذمی زمان که آخر از بی بریده و نوزده را بیاضا
و قوسه مسافران سازند و گویند نان دو آتش	و قوسه مسافران سازند و گویند نان دو آتش
تینیق الکاف	تینیق الکاف
بک تینیق اول سکون کاف م و فتح و جزو کل عتقه	بک تینیق اول سکون کاف م و فتح و جزو کل عتقه
تینیق المیم	تینیق المیم
بکم- یعنی اول ثانی شده قلم گرم هم خشک	بکم- یعنی اول ثانی شده قلم گرم هم خشک
تینیق النون	تینیق النون
بکان- یعنی اول ثانی و الف ثانی و سکون نون و	بکان- یعنی اول ثانی و الف ثانی و سکون نون و
بخت ثانی گویند از هر طرف شکست برآورد و گویند	بخت ثانی گویند از هر طرف شکست برآورد و گویند
تینیق التتانی	تینیق التتانی
ببچی- یعنی اول ضم ثانی و کسب فاری ثانی و کسب	ببچی- یعنی اول ضم ثانی و کسب فاری ثانی و کسب
بکالی- یعنی اول و سکون ثانی و باره و الف و کسب	بکالی- یعنی اول و سکون ثانی و باره و الف و کسب
وسکون ثانی و کسب ثانی و فتح و کسب و کسب	وسکون ثانی و کسب ثانی و فتح و کسب و کسب
ببخی و بکی که از خارج گویند از هم چون بزرگتر و بزرگتر	ببخی و بکی که از خارج گویند از هم چون بزرگتر و بزرگتر
دو روایت ایک و شبها نگاه بسیار باشد	دو روایت ایک و شبها نگاه بسیار باشد
تینیق الکاف الفاری و تینیق الیوم المملط	تینیق الکاف الفاری و تینیق الیوم المملط
بکس- یعنی اول سکون کاف و الفی و فتح و سکون کاف	بکس- یعنی اول سکون کاف و الفی و فتح و سکون کاف
تینیق الیوم المملط	تینیق الیوم المملط
تینیق الیوم المملط	تینیق الیوم المملط
ببسیار- یعنی اول سکون ثانی فاری با هم و کسب	ببسیار- یعنی اول سکون ثانی فاری با هم و کسب
تینیق التتانی	تینیق التتانی
بکسی- یعنی اول سکون ثانی فاری و کسب نون و سکون	بکسی- یعنی اول سکون ثانی فاری و کسب نون و سکون
تینیق الکاف و تینیق الفوقانی	تینیق الکاف و تینیق الفوقانی

تینیق اللام و تینیق الموقر الفارسی	تینیق اللام و تینیق الموقر الفارسی
ببسیار- یعنی اول و فتح ثانی و سکون نون با هم	ببسیار- یعنی اول و فتح ثانی و سکون نون با هم
الف ذمین جمله و موحده فارسی م یومی ماردان	الف ذمین جمله و موحده فارسی م یومی ماردان
تینیق المیم	تینیق المیم
ببسیار- یعنی اول و الف م و کسب م که زمان	ببسیار- یعنی اول و الف م و کسب م که زمان
ببسیار- یعنی اول سکون ثانی و سکون ثانی و کسب	ببسیار- یعنی اول سکون ثانی و سکون ثانی و کسب
ثانی م یومی ماردان	ثانی م یومی ماردان
تینیق النون	تینیق النون
ببسیار- یعنی اول و الف م و کسب م که زمان	ببسیار- یعنی اول و الف م و کسب م که زمان
ببسیار- یعنی اول سکون ثانی و سکون ثانی و کسب	ببسیار- یعنی اول سکون ثانی و سکون ثانی و کسب
تینیق الصاد المجر	تینیق الصاد المجر
ببسیار- یعنی اول و الف م و کسب م که زمان	ببسیار- یعنی اول و الف م و کسب م که زمان
ببسیار- یعنی اول سکون ثانی و سکون ثانی و کسب	ببسیار- یعنی اول سکون ثانی و سکون ثانی و کسب
تینیق الطار المملط	تینیق الطار المملط
ببسیار- یعنی اول و الف م و کسب م که زمان	ببسیار- یعنی اول و الف م و کسب م که زمان
ببسیار- یعنی اول سکون ثانی و سکون ثانی و کسب	ببسیار- یعنی اول سکون ثانی و سکون ثانی و کسب
تینیق المصا	تینیق المصا
ببسیار- یعنی اول و الف م و کسب م که زمان	ببسیار- یعنی اول و الف م و کسب م که زمان
ببسیار- یعنی اول سکون ثانی و سکون ثانی و کسب	ببسیار- یعنی اول سکون ثانی و سکون ثانی و کسب
تینیق الکاف	تینیق الکاف
ببسیار- یعنی اول و الف م و کسب م که زمان	ببسیار- یعنی اول و الف م و کسب م که زمان
ببسیار- یعنی اول سکون ثانی و سکون ثانی و کسب	ببسیار- یعنی اول سکون ثانی و سکون ثانی و کسب
تینیق اللام	تینیق اللام
ببسیار- یعنی اول و الف م و کسب م که زمان	ببسیار- یعنی اول و الف م و کسب م که زمان
ببسیار- یعنی اول سکون ثانی و سکون ثانی و کسب	ببسیار- یعنی اول سکون ثانی و سکون ثانی و کسب

تتمیق التین المجره
 ق بیخ تازه و با مصطکی بهمت در شکم مجرب -
 پیش من بکسر اول و سکون ثانی و شین مجرب زهر برین
 و میطیحات می هم ق قائل من یاد زهر با مشک یا بیدار
 بیض کبر یا زرا و بید بکسر اول فارسی سکون ثانی م برگ زرا
 پیش روش بکسر اول و سکون ثانی و شین مجرب و ضم میم و
 سکون وادن حیوانی است مانند ماش که معروف است
 لغزانه پیش درین درخت پیش جاسه دارد -
 تتمیق الفصاد المجره
 بیاض لیس - ۴ ن سپیده تخم مرغ سکون اول و ثانی
 بیض بکسر اول و سکون ثانی تخم هر طلوره انداز
 ط مسح ب ر ق مغزی میسی خ تازه -
 تتمیق الطار المهرله
 بیض البط - ۴ لضم مناد مجرب و سکون م و فتح م
 ثانی و سکون طار حمله ف قایه قازخ تازه -
 تتمیق القاف
 بیض مسلوق - ۴ بکسر مناد مجرب و فتح میم و سکون
 سین ضم لام سکون اول تخم مرغ بر بیان کرده و جو شانه
 تخم کاک
 رخ مهک - بفتح میم و سکون باه مرئی -
 سر شاک ف بکسر میم و سکون شین میم نو میم از سینه
 که از گل آن عرق کشند ح ا حکات لطی تا مسط اکرم -
 تتمیق اللام
 بیض الحجل - ۴ بفتح حار حمله و سکون جیم و لام خایلیک

ترقیم البلباء الفارسی و تتمیق الالف
 پاکک - بوجه فارسی الف فتح کلام ف سقاخ طاب
 تتمیق النون
 پاژا - بوجه فارسی الف وال جمله هندی در اول حمله
 و الف ثانی گل درخت هند است که آنرا پاژا اول بوجه
 فارسی و الف تخم دال جمله هندی و سکون لام نیز گویند
 پارا - بوجه فارسی و الف و در اول حمله ف سقاخ
 تتمیق القوقانی و تتمیق الالف
 پاژا - بوجه فارسی و الف ف سبیش
 تتمیق الدال المهرله
 پاکهان بجهیده بوجه فارسی و الف و فتح کاف
 اظهار با و الف ثانی کسر سوره و انهارا ثانی و فی و قل تم
 تتمیق الذال المجره
 پاشند ف بوجه فارسی و کسرون و سکون ثانی ر
 کتب الخزان فائزه و با ساطع جت هر فرود در سینه ف
 تتمیق الرار المهرله
 پاکره بوجه فارسی و الف فتح کاف و سکون اول حمله
 هند است که قسمی از درخت برست طاب -
 پاژا زهر - ف بوجه فارسی و الف واد و تخم زرا مجرب سکون
 باف تریاک چه پاژا میخویند و پاک کنند آه زهر حرا -
 تتمیق الکاف
 باحک ف بوجه فارسی و الف فتح جیم و فارسی م کسرون
 کاف و کسرون باشد یا بدست آنرا پس سینه باشد کوبند
 سقون ه اول و نیز دار و می ضم طعام -
 پاژا - بوجه فارسی و الف ف برگ قبول طح -
 تتمیق التمسانی
 پاژا - بوجه فارسی و الف و فتح سوره فارسی ثانی
 و کسر رار حمله ف شمشاد طاب
 تتمیق التمسانی و تتمیق الالف
 پت پاژا - بکسر اول فارسی سکون فو فانی و سوره
 فارسی ثانی و الف سوره فارسی ثالث رار حمله و کسرون
 پت جیا بفتح اول فارسی سکون ثانی و کسرون و ثانی و وادی
 تتمیق البسم
 پیچ - و بفتح اول فارسی سکون ثانی و فتح رار حمله و ساق حمله
 تتمیق النور المهرله و تتمیق الحار
 نخچه بفتح اول فارسی سکون اول حمله و فتح فو فانی و فاضل م
 تتمیق الدال المهرله و تتمیق الکاف الفارسی
 پدم راگ - بفتح اول فارسی و دال حمله و فتح رار حمله
 و الف و کاف فارسی ف یا قوت مسخ -
 تتمیق المسمار
 پده ف بفتح اول فارسی حال حمله در حمرت که برده میم
 تتمیق الرار المهرله و تتمیق الدال المهرله
 پیر و فاد ف بفتح اول فارسی سکون اول حمله و فتح جاد و سکون
 تتمیق الکاف
 پراگانگ - ف بفتح اول فارسی نو عراز نو اول حمله و جاد

پیرستک و پیرستوک ک بکسر اول فارسی ثانی و پیرشیا و وشان ت لفتح اول فارسی کز بره المیره قریح سکون کان حمل وضع فوقانی و سکون کان و لغت اول سکون او در لغت ثانی جانوریت کز نشت در دم آن شایا بود و سینه سفید باشد و تقارش رخ در غشایه آید و دم قرمز است پیرنیک ه بکسر اول فارسی ثانی و تحتانی قبول خفاندن دکان عربی و دوا می هندسیت و بهین نام شهرت دارد - پیروانک لفتح اول فارسی و سکون ثانی و فتح نون م جانوریت که پیشا پیش شیر آواز کنان رود -

تتمیق الکاف الفارسی
پیرنگ - ت بکسر اول فارسی و فتح راه حمل و سکون نون
پیرنیک - م بکسر اول فارسی ثانی و تحتانی قبول خفاندن دکان فارسی دوا می هندسیت طب -

تتمیق اللام
پیربال - و لفتح اول فارسی و سکون ثانی با سرحد و لغت اول لام لبه و در جان م موگلا -

تتمیق المیم
پیرجم - م لفتح اول فارسی و سکون ثانی و فتح جم فارسی کاد و طلاس و بهندی سیر و کاکتایا بنند -

تتمیق النون
پیرذران - فتح اول فارسی و سکون راه حمل و در غشایه و ناله سوز بار حمل و لغت جانوریت شکاری یا صغیر رخ قرمز رنگ پیرسین ت لفتح اول فارسی و سکون ثانی و فتح سرحد فارسی ثانی و یاع قرخ و در جمله لونی و اول لوسا

پیرگن - ت لفتح اول فارسی و سکون ثانی و فتح کمان فارسی و نون ترکیبی از بویهای خوش م ارگه -
پیرکیم - ت لفتح اول فارسی کز ثانی و سکون ثانی و فتح جم فارسی لغت خراط م گرم و خشک و فاکسیر آن نودین و جبهه لغت نام

تتمیق التختانی
پیربی ه بضم اول فارسی سکون ثانی و کسر و سکون تختانی - نربسی ط ۲ گرم خشک و بعضی گویند تر -
تتمیق السین المصلح و تتمیق اللالت
پستاره بکسر اول فارسی سکون ثانی و فتح فوقانی و لفتح شش ط ۲ گرم خشک که در بی لده خون آید و در غشایه نون

تتمیق القوقانی
پست - ت بکسر اول سکون ثانی و فوقانی م نیم آرد و نند بریان کرده بر بیان حملی متفان خوانند -
تتمیق الکاف الفارسی
پستانک - ت م سیمستان ه لوسوره -

پیرنگ
پیرنیک
پیرجم
پیرذران

تتمیق الکات
پستنگ - ت بضم اول فارسی و ثانی با نون و فتح کات اول فارسی سکون کات تازی ثانی م ناله

تتمیق الواو
پست - جو بکسر اول فارسی سکون ثانی و کسر فوقانی و فتح جم فارسی
تتمیق الهمزة و تتمیق الکات
پشاک بکسر اول فارسی سکون ثانی و فتح کات ت سمرین -

تتمیق اللام
پشکل بکسر اول فارسی و سکون ثانی و کسر کات م سمرین
تتمیق الکاف و تتمیق الال المصلح
پگند - ت لفتح اول فارسی و ثانی و سکون نون و اول حمل بر بیان جنون نان را گویند ه ردی ر جنز -

تتمیق الکات
پگهرگ - ه بضم اول فارسی و سکون ثانی و فاعلار یا بار اول و لغت دکان فارسی ت بملرق -

تتمیق النون
پگسب انجن - بضم اول فارسی و سکون کات و اول و اول و فتح موصد فارسی و نجه و سکون نون فتح جم و سکون نون ناله دوا می هندسیت جهت امراض چشم طح -

تتمیق اللام و تتمیق اللالت
پلاس یا پلا - لفتح اول فارسی و لغت و سکون اول ه با سرحد فارسی ثالث با سرحد و لغت ثالث و درخت پله و صاک کز

تتمیق السین المصلح
پلاس - ه بکسر اول فارسی بالام و الف سین حمل و کسر موصد ه فارسی لی و سکون ثانی و فتح موصد فارسی ثالث ه پلاس سیرت ه سیرت پیلین بکسر موصد فارسی و سکون هر دو لام م فقل -
پلول - ه بفتح اول فارسی سکون ثانی و فتح موصد سیرت کات در کشت برگ قبول میکانند و نان خوش شکوست طح

تتمیق المیم
پلم - ت لفتح اول فارسی سکون ثانی و سیم م خاک -

تتمیق الهمزة
پلخده - ت لفتح اول فارسی و ثانی و سکون سین مبر و نجه و ال حمل خضار با م تخم مرغ و میوه که بو سیده شده باشد پله لفتح اول فارسی و ثانی ه درخت و صاک دیز یغارش می -
چون نوزائیده که آرزو خا و در یک تیز گویند -

تتمیق التختانی
پلی - ت بضم اول سکون ثانی و کسر جم فارسی م خمره -

تتمیق السین المصلح
پلاس - ه بکسر اول فارسی ف پله و صاک طح ت لمین
تتمیق الکات
پستک - ت بکسر اول فارسی سکون ثانی و سکون فوقانی م بر نون ک
پلنگ مشک - بفتح اول فارسی ثانی و سکون ثانی کات فارسی او کسیرم و سکون سین مجرم و خشک ت بانگوبی خلد -

تتمیق الکات الفارسی
پلنگ - ت لفتح اول فارسی ثانی و سکون ثانی م دنده مشوره بنندار

تتمیق اللام
پلاس - ه بکسر اول فارسی بالام و الف سین حمل و کسر موصد ه فارسی لی و سکون ثانی و فتح موصد فارسی ثالث ه پلاس سیرت ه سیرت پیلین بکسر موصد فارسی و سکون هر دو لام م فقل -
پلول - ه بفتح اول فارسی سکون ثانی و فتح موصد سیرت کات در کشت برگ قبول میکانند و نان خوش شکوست طح

تتمیق المیم
پلم - ت لفتح اول فارسی سکون ثانی و سیم م خاک -

تتمیق الهمزة
پلخده - ت لفتح اول فارسی و ثانی و سکون سین مبر و نجه و ال حمل خضار با م تخم مرغ و میوه که بو سیده شده باشد پله لفتح اول فارسی و ثانی ه درخت و صاک دیز یغارش می -
چون نوزائیده که آرزو خا و در یک تیز گویند -

تتمیق التختانی
پلی - ت بضم اول سکون ثانی و کسر جم فارسی م خمره -

پلیندی - فتح اول فارسی و سکون ثانی و فتح ثانی	تتمیق الیاء
وسکون نون و کسر الیاء و کسر نون و فتح نون	تتمیق الیاء
تتمیق النون و تتمیق الالف	تتمیق الیاء
پرتو اول و بضم اول فارسی و ثانی و سکون راء و فتح نون	تتمیق الیاء
ثانی و واو و الف م بسکون	تتمیق الیاء
تتمیق الفوقانی	تتمیق الیاء
پنجگشت و فتح اول فارسی و سکون ثانی و فتح جیم و	تتمیق الیاء
سکون نون ثانی و ضم کاف فارسی و سکون سین و فتح	تتمیق الیاء
سینها و طح گویند ای ۳ ق محلل مطلق منشی ح	تتمیق الیاء
شین یک شقلل م صغ علی ل و دو وزن آن شمدانج	تتمیق الیاء
تتمیق الدال المهملة	تتمیق الیاء
پسند و فتح اول فارسی سکون ثانی و فتح نون و کسر نون	تتمیق الیاء
تتمیق الراء المهملة	تتمیق الیاء
پنو اول و فتح اول فارسی سکون ثانی و واو و بندیت م طح	تتمیق الیاء
تتمیق الکاف	تتمیق الیاء
پنج پایک - فتح اول فارسی و سکون نون و فتح سواد	تتمیق الیاء
فارسی ثانی و الف و فتح ثانی ع سرطان	تتمیق الیاء
پناک و بضم اول فارسی بانون الف و فتح نون ثانی و	تتمیق الیاء
پنیرک - فتح اول فارسی سکون ثانی و فتح نون و کسر نون	تتمیق الیاء
تتمیق الکاف القفاری	تتمیق الیاء
پنگ - فتح اول فارسی سکون نون و کاف فارسی م خوش	تتمیق الیاء
تتمیق الیسیم	تتمیق الیاء
پنجه مریم - فتح اول فارسی ه یا خا جو زو	تتمیق الیاء

درهند وانه و دیگر میوه یا که درون آن عمل میسود باشد	تتمیق الیاء
پوت چهارمی - فتح نون و واو و کسر نون و فتح نون	تتمیق الیاء
پوش و بند می بضم اول فارسی و سکون او و کسر نون	تتمیق الیاء
و فتح اول و سکون او و فتح نون و سکون نون و کسر نون	تتمیق الیاء
ثانی و ثانی است که آنرا سن و رند می آید و آن بنام است	تتمیق الیاء
که چنان میگویند و ثانی و میسازند طب سی ال یا ثانی یا	تتمیق الیاء
عین القلیب یا بزرگ العند یا جنس یا عصا را اما ثانی	تتمیق الیاء
بوی و بضم اول فارسی ثانی و فتح نون سبزی هند است که	تتمیق الیاء
شمال گویند و میسازند و ثانی و فتح نون و سکون نون	تتمیق الیاء
تتمیق الیاء و تتمیق الالف	تتمیق الیاء
پیلکس و فتح اول فارسی و سکون لام و سین معلوم	تتمیق الیاء
تتمیق الدال المهملة	تتمیق الیاء
پیل امر و نون بسکون اول فارسی و ثانی و فتح نون و سکون نون	تتمیق الیاء
تتمیق الراء المهملة	تتمیق الیاء
پساره - فتح اول فارسی و ثانی و سکون راء و فتح نون	تتمیق الیاء
یا ثانی و فتح نون است م فرید	تتمیق الیاء
تتمیق الراء المهملة	تتمیق الیاء
پشور و فتح اول فارسی و سکون ثانی و ضم نون و سکون نون	تتمیق الیاء
تتمیق الکاف	تتمیق الیاء
پسمرک و فتح اول فارسی سکون ثانی و فتح نون و سکون نون	تتمیق الیاء
تتمیق الیاء	تتمیق الیاء
پسرمول و بضم اول فارسی و سکون ثانی و فتح کاف و کون	تتمیق الیاء
راه اول و ضم م و سکون واو و واو و بندیت	تتمیق الیاء

تتمیق الیاء

پیش بکسر اول فارسی و سکون تخمائی و سین مجرم بر کزبا	ترقیم التار القوقانی و تیشیق و تیشیق المالف
پیشکوشن بکسر اول فارسی و سکون ثانی و لام مخم کاف	تالمکهاره بقوقانی و الف و لام و فتح میم و کات و اعطاء
فارسی و واو و مجهول ۴۰ اذان پیشکوشن کوفت گویند در فارسی	و الف ثانی و واو و مجهول و واو مشهورند نیست
کبرکنار پیشکوشن سیاه باشد	تا نیا به بقوقانی و الف و خشارتون موده الف ثانی و ت
تیشیق الکاف	تیشیق الموده
پیشکوشن بکسر اول فارسی و سکون ثانی و فتح قوقانی	تا کوب بر بربری بقوقانی و الف و هم کاف سکون مخم مخم
کرمی رسته که جاهای ریشی و کاغذ را تباها سازد	تیشیق القوقانی
پیشکوشن بکسر اول فارسی ثانی مجهول فتح مجرم فارسی ۴ مشتق لیل	تا سمصت بر بربری بقوقانی و الف و کسر سین نهاد و سکون
تیشیق اللام	میم و فتح صلا و سکون قوقانی و تروش تروش
پیشکوشن بکسر اول فارسی و سکون ثانی و فتح موده کاف	تا مخم دست بر بربری بقوقانی و الف و فتح میم مجرم و سکون
ت قفس دراز و نیز نام و درخت منبلسیت	نون فتح و الف و سکون سین موده قوقانی ثانی م قاتر قراما
پیشکوشن بکسر اول فارسی و سکون ثانی و فتح قوقانی و برنج	تیشیق التار المجد
تیشیق النون	تا مخ بقوقانی و الف و سکون فارسی درخت است که در تیشیق
تیشیق الف	تیشیق اول فارسی و سکون ثانی و فتح میم مجرم و سکون
تیشیق الواو	تیشیق الدال المهد
پیشکوشن بکسر اول فارسی و سکون ثانی و فتح لام سح اراک	تا روت بقوقانی و الف و فتح موده کاف و کاف و کاف و کاف
پیشکوشن بکسر اول فارسی و سکون ثانی و فتح نون و	تیشیق المراد المهد
دورخ ترش بختی م کشک و دست	تا روت بسکون و جهار بختی م کشک و دست و کاف و کاف و کاف
تیشیق الهاء	کند که نشاند در در و سر و واکش در ملک چند وستان شوره و کاف
پیشکوشن بکسر اول فارسی و ثانی مجهول و فتح مجرم فارسی	برگ آن از یک گز پیشتر باشد و بر چمنان که باها بون نویسد
پیشکوشن بکسر اول فارسی و ثانی مجهول فتح لام غوره آبر شیم	هند و آن زمان ایشان فرموده گوش خود باره ساخته برگ آن
تیشیق التخمالی	درخت چیده در آن نیست
پیشکوشن اول و سکون ثانی م نصب ه باش	تا سفید میمان بقوقانی و الف و کسر لام سکون سکون و سکون

دکسین حمله ثانی و تخم پندان ه پند	تیشیق الهاء
تا لیس پند بقوقانی و الف و کلام و سکون تخمائی و سین مده	تا روجوب بقوقانی و الف و اول و ضم مجرم فارسی و واو و مجهول
درخ موده فارسی و قوقانی موده و واو مده نیست	درخ موده م بیون ه ناگدون تا ۲ گرم و تر
تا مده بقوقانی و الف و فتح میم و سکون و اول مده گل حاش	تا لاله بقوقانی و الف و لام و الف و فتح نون و عارضه ثانی
تیشیق الفین المعجم	تیشیق التخمالی
تا مده بقوقانی و الف و مده تیشیق و تخم مخ	تا لیس بقوقانی و الف و سکون لام و کسر فارسی و واو و مجهول
تیشیق الکاف	تیشیق الیاء الموده و تیشیق الدال
تا تمشک بقوقانی و الف و سکون ثانی و فتح قوقانی ثانی نون م	تیشیق الف
تا شمشک بقوقانی و الف و فتح میم مجرم بسکون زنده	تیشیق اللام
تا فاشک بقوقانی و الف و سکون مجرم و دو چسار مده	تا شمشیر بقوقانی و الف و سکون مجرم و سکون ثانی و فتح نون
تا واک بقوقانی و واو و تر و کاف حواته	تیشیق المراد المهد
تیشیق اللام	تا شمشیر بقوقانی و الف و سکون مجرم و سکون ثانی و فتح نون
تا ل بقوقانی و الف و سکون لام م درخت تا	تیشیق النون
تا سمول و تا مجهول م بقوقانی و الف و فتح میم و واو و مجهول	تیشیق الواو
درخت اول سکون نون و موده و سکون و واو و درخت ثانی	تیشیق الهاء
ن برگ تبیل ه پان و ناگ بیل طاب ای م گویند ح ای	تیشیق التخمالی
۲۷ فوفیل و کات و آنک مجموع قرقفل	تا روت بقوقانی و الف و سکون یا و لام م تا وک
تا و اول بقوقانی و الف و فتح واو و سکون یا و لام م تا وک	تیشیق التخمالی
تیشیق التخمالی	تا روت بقوقانی و الف و کسر راهجه و سکون تخمائی و نون م
تا روت بقوقانی و الف و کسر راهجه و سکون تخمائی و نون م	تیشیق الواو
تیشیق الواو	تا مده بقوقانی و الف و فتح میم و سکون یا و لام م تا وک
تیشیق الکاف	تیشیق الکاف

تروک نش یفخ اول سکون ثانی یفخ دال معلوم کرم کندم خوار	تراب لظریق لاریعده لظفعبیت فکال پاره چوار
ترکندتک نش یفخ اول سکون ثانی یفخ دال معلوم	تبریزه نش یفخ اول سکون ثانی یفخ مؤوده و در اهل سکون
سکون ثانی و کاف م به تر ترکست -	تبریزه بن یفخ اول سکون ثانی یفخ مؤوده و در اهل سکون
تریاک نش یفخ اول سکون ثانی یفخ ثانی و الف کاف م	تریاک با درنگ و بغم اول م تراب -
تمیق النون	تراب القی ۶ یفخ قات و سکون ثانی م اسم الفار -
ترایمان یفخ اول ثانی و الف کاف م یقیم و الف ثانی	ترکرم به بغم کاف فارسی م یاد بخوبی -
تربالیاک یونانی یفخ اول سکون ثانی یاد مؤوده و در اهل سکون	تریاق الکبیر ۶ سنگ است که در گنج چشم کاه و گوی می باشد
ترخان نش یفخ اول سکون ثانی باخار جیره و الف کاف م	تمیق الثانی
که استه بود و بانام بخزند -	تراب القی ۶ یفخ قات و سکون ثانی م اسم الفار -
ترخون نش یفخ اول سکون ثانی یفخ فارسی و سکون دال	ترکرم به بغم کاف فارسی م یاد بخوبی -
ع بقر و عا قر عا ط کرم و خشک -	تریاق ترکلی یونانی نش یفخ اول سکون ثانی و کاف م ثانی و کات غیره
ترخانیان بظلام ثانی و سکون نون باجیم و الف م یاد بخوبی	تریاق ترکلی یونانی نش یفخ اول سکون ثانی و کاف م ثانی و کات غیره
ترنجبین ۶ نش یفخ اول سکون ثانی یفخ فارسی م یاد بخوبی	تریاق ترکلی یونانی نش یفخ اول سکون ثانی و کاف م ثانی و کات غیره
شید خاکی رگویند مع قلعین جلی قلع صفراخ تازه بقیه	تریاق ترکلی یونانی نش یفخ اول سکون ثانی و کاف م ثانی و کات غیره
کرمانه خشک بند و فانیسا بودیش از بنت در مای در مسموم	تریاق ترکلی یونانی نش یفخ اول سکون ثانی و کاف م ثانی و کات غیره
تربالیاک یونانی یفخ اول سکون ثانی یاد مؤوده و در اهل سکون	تریاق ترکلی یونانی نش یفخ اول سکون ثانی و کاف م ثانی و کات غیره
ترکرم به بغم کاف فارسی م یاد بخوبی -	تریاق ترکلی یونانی نش یفخ اول سکون ثانی و کاف م ثانی و کات غیره
ترکیان بظلام ثانی و سکون نون باجیم و الف م یاد بخوبی	تریاق ترکلی یونانی نش یفخ اول سکون ثانی و کاف م ثانی و کات غیره
ترنجبین ۶ نش یفخ اول سکون ثانی یفخ فارسی م یاد بخوبی	تریاق ترکلی یونانی نش یفخ اول سکون ثانی و کاف م ثانی و کات غیره
شید خاکی رگویند مع قلعین جلی قلع صفراخ تازه بقیه	تریاق ترکلی یونانی نش یفخ اول سکون ثانی و کاف م ثانی و کات غیره
کرمانه خشک بند و فانیسا بودیش از بنت در مای در مسموم	تریاق ترکلی یونانی نش یفخ اول سکون ثانی و کاف م ثانی و کات غیره
تربالیاک یونانی یفخ اول سکون ثانی یاد مؤوده و در اهل سکون	تریاق ترکلی یونانی نش یفخ اول سکون ثانی و کاف م ثانی و کات غیره
ترکرم به بغم کاف فارسی م یاد بخوبی -	تریاق ترکلی یونانی نش یفخ اول سکون ثانی و کاف م ثانی و کات غیره
ترکیان بظلام ثانی و سکون نون باجیم و الف م یاد بخوبی	تریاق ترکلی یونانی نش یفخ اول سکون ثانی و کاف م ثانی و کات غیره
ترنجبین ۶ نش یفخ اول سکون ثانی یفخ فارسی م یاد بخوبی	تریاق ترکلی یونانی نش یفخ اول سکون ثانی و کاف م ثانی و کات غیره
شید خاکی رگویند مع قلعین جلی قلع صفراخ تازه بقیه	تریاق ترکلی یونانی نش یفخ اول سکون ثانی و کاف م ثانی و کات غیره
کرمانه خشک بند و فانیسا بودیش از بنت در مای در مسموم	تریاق ترکلی یونانی نش یفخ اول سکون ثانی و کاف م ثانی و کات غیره

تلفته نش یفخ اول سکون ثانی یفخ نون م برده و سکون کت	تمیق لشین البجره
تمیق التمتانی	شس نش یفخ اول م آنش
تفاح اررضی م نوبانی	تمیق التون
تفاح ببری م زعور فکیل	تشتیقو ان یونانی یفخ اول و سکون ثانی و سکون ثانی و
تفاح یاری م شفقت ابو	سکون ثانی و دال و الف م یبقایک -
تفاح مائی م خرج	تشتیق الفار و تمیق الالف
تشتیق الفات و تمیق الهما	تفسیایونانی یفخ اول و سکون ثانی و سکون م معیا
تفده ۶ بکسر اول سکون قات و فخر نال حملت کشتی	تختانی م تانیفات من سداپ کوی -
تفره ۶ بکسر اول سکون ثانی و فخر نال حملت کشتی	تمیق الفوقانی
تمیق و تمیق الکاف	تلفت ۶ یفخ اول و سکون ثانی م شوکلان -
تنگ یفخ اول و سکون کاف م گیاه است که در میان	تمیق الحار الململه
در مطرزان کاغذ سازند م بروی و گونیکه گیاه است که	تفاح ۶ بضم اول و ثانی شده و الف م سبب ببرد
گندم لزر وید واز گیاه گندم سخت تر باشد	طس گویند یک بار ترش بی مینوش م مع ح ب هم
تمیق الهما	تغری و دماغ معلوش از شراب او یک و قدیم عمل سفر
تنگه نش یفخ اول و ثانی برز و سگین کا و و کوفه مشک است	تمیق الزار الململه
پهن سخته خشک کنند جهت سوختن -	تغری و دماغ معلوش از شراب او یک و قدیم عمل سفر
تمیق الکاف الفارسی و تمیق الزار الململه	تغری و دماغ معلوش از شراب او یک و قدیم عمل سفر
تنگه نش یفخ اول و ثانی برز و سگین کا و و کوفه مشک است	تغری و دماغ معلوش از شراب او یک و قدیم عمل سفر
پهن سخته خشک کنند جهت سوختن -	تغری و دماغ معلوش از شراب او یک و قدیم عمل سفر
تمیق الکاف الفارسی و تمیق الزار الململه	تغری و دماغ معلوش از شراب او یک و قدیم عمل سفر
تنگه نش یفخ اول و ثانی برز و سگین کا و و کوفه مشک است	تغری و دماغ معلوش از شراب او یک و قدیم عمل سفر
پهن سخته خشک کنند جهت سوختن -	تغری و دماغ معلوش از شراب او یک و قدیم عمل سفر
تمیق الکاف الفارسی و تمیق الزار الململه	تغری و دماغ معلوش از شراب او یک و قدیم عمل سفر
تنگه نش یفخ اول و ثانی برز و سگین کا و و کوفه مشک است	تغری و دماغ معلوش از شراب او یک و قدیم عمل سفر
پهن سخته خشک کنند جهت سوختن -	تغری و دماغ معلوش از شراب او یک و قدیم عمل سفر
تمیق الکاف الفارسی و تمیق الزار الململه	تغری و دماغ معلوش از شراب او یک و قدیم عمل سفر
تنگه نش یفخ اول و ثانی برز و سگین کا و و کوفه مشک است	تغری و دماغ معلوش از شراب او یک و قدیم عمل سفر
پهن سخته خشک کنند جهت سوختن -	تغری و دماغ معلوش از شراب او یک و قدیم عمل سفر
تمیق الکاف الفارسی و تمیق الزار الململه	تغری و دماغ معلوش از شراب او یک و قدیم عمل سفر

تلخ چوک و تلخ چکوک - نام تره است ۶ تا خشک هر روز نو تانی دم کا گویم قطاس	تمه - بکسر هر دو نو تانی و سکون هر دو نیم ساق و بضم هر روز نو تانی دم کا گویم قطاس
تلخک - کیا بهیست بنایت تلخ و گویند خصل -	تلخک - بضم اول سکون لام و بیساک و بکسر اول سکون ثانی نیم روز
تلک - بضم اول سکون لام و بیساک و بکسر اول سکون ثانی نیم روز	تمیق اللام
تل - بکسر اول و سکون ثانی و تکیه -	تمیق الختامی
تمیق التوتون	کرمندی - ۳ ت خرمای هندوی انبیلی تکیه گویند ۲ گویند بی بی ۳ گویند یک تاسره و مقوی و مفرج دل است خیره دارنایت ترش از طبع او نیم سکره گویند پانزده دم و گویند در لیل غلاب نشسته و شراب غلاب بجمین ل در بلاط اجلاص
تلو - بفتح اول و ضم ثانی و سکون داوم - خار -	خشیق النون و خشیق الموصد
تمیق الختامی	تقوی - روی بفتح اول و ضم نون سکون داوم بصیر و کبک که از و قطران دوزخ سازند و درخت چنیده ه طاجی ۲ ق قایص ترش از صبح او یک مقدار ص بادام شیرین ل شتر
تلسی - بضم اول سکون ثانی و کسرین خصله و باور بخوبی	تمیق المراد المله
تلی - بکسر اول ثانی شکره و سپرز ۴ طحال	تمیق المراد المله
تمیق الترسیم و الترسیم	تمیق المراد المله
تمساح - بکسر اول سکون بیساک و بیساک و بکسر اول سکون ثانی و دکان ع یورق هر سه	تمیق اللام
تمیق المراد المله	تمیق اللام
تمه - بفتح اول سکون ثانی مصلح عیان چند نام دارد اول در اول گویند دو دم او را اخلاقی است و دوم در اول و بضم اول در او سپرز او را در طاب و در او در بر ششم تر خندان خرمای گج طاج و گویند قی بل می ۷ در حیات و کلا و طالع و خشیق است	تقبول - بفتح اول و سکون ثانی و ضم موصد و سکون داو برک پان ه ناگ بیل -
تمیق اللام	تمیق النون
تمیق اللام	تمیق اللام
تعلول بفتح اول سکون ثانی و ضم لام و سکون او م قناری	تمیق اللام
تمیق الترسیم	تمیق اللام

کبریکان و تلمی تیر و تقای وزن و امثال آن بچیت -	تمیق المراد
تمیق الحین المله	تمیق المراد المله
تومال التجاس - بضم نون مشدود و حار حمله و لث و بطن معلمه شت التجاس ن بلا رس طاجی ۳	تمیق المراد المله
توتیا - بضم اول سکون ثانی و کسر نو تانی با تخمانی و لث انویست بیشتر نیست که از تو تیا و بیتر گویند و بوسیله نیده توتیا در بیا توتیا تا من بعد از آن کربانی که بپاری توتیا و سفالک در بندگی گهرا گویند طاب ای مال شایخ -	تمیق الحین المله
توتیا - بضم اول سکون ثانی و کسر نو تانی با تخمانی و لث انویست بیشتر نیست که از تو تیا و بیتر گویند و بوسیله نیده توتیا در بیا توتیا تا من بعد از آن کربانی که بپاری توتیا و سفالک در بندگی گهرا گویند طاب ای مال شایخ -	تمیق الحین المله
توتیا - بضم اول سکون ثانی و کسر نو تانی با تخمانی و لث انویست بیشتر نیست که از تو تیا و بیتر گویند و بوسیله نیده توتیا در بیا توتیا تا من بعد از آن کربانی که بپاری توتیا و سفالک در بندگی گهرا گویند طاب ای مال شایخ -	تمیق الحین المله
توتیا - بضم اول سکون ثانی و کسر نو تانی با تخمانی و لث انویست بیشتر نیست که از تو تیا و بیتر گویند و بوسیله نیده توتیا در بیا توتیا تا من بعد از آن کربانی که بپاری توتیا و سفالک در بندگی گهرا گویند طاب ای مال شایخ -	تمیق الحین المله
توتیا - بضم اول سکون ثانی و کسر نو تانی با تخمانی و لث انویست بیشتر نیست که از تو تیا و بیتر گویند و بوسیله نیده توتیا در بیا توتیا تا من بعد از آن کربانی که بپاری توتیا و سفالک در بندگی گهرا گویند طاب ای مال شایخ -	تمیق الحین المله
توتیا - بضم اول سکون ثانی و کسر نو تانی با تخمانی و لث انویست بیشتر نیست که از تو تیا و بیتر گویند و بوسیله نیده توتیا در بیا توتیا تا من بعد از آن کربانی که بپاری توتیا و سفالک در بندگی گهرا گویند طاب ای مال شایخ -	تمیق الحین المله
توتیا - بضم اول سکون ثانی و کسر نو تانی با تخمانی و لث انویست بیشتر نیست که از تو تیا و بیتر گویند و بوسیله نیده توتیا در بیا توتیا تا من بعد از آن کربانی که بپاری توتیا و سفالک در بندگی گهرا گویند طاب ای مال شایخ -	تمیق الحین المله
توتیا - بضم اول سکون ثانی و کسر نو تانی با تخمانی و لث انویست بیشتر نیست که از تو تیا و بیتر گویند و بوسیله نیده توتیا در بیا توتیا تا من بعد از آن کربانی که بپاری توتیا و سفالک در بندگی گهرا گویند طاب ای مال شایخ -	تمیق الحین المله
توتیا - بضم اول سکون ثانی و کسر نو تانی با تخمانی و لث انویست بیشتر نیست که از تو تیا و بیتر گویند و بوسیله نیده توتیا در بیا توتیا تا من بعد از آن کربانی که بپاری توتیا و سفالک در بندگی گهرا گویند طاب ای مال شایخ -	تمیق الحین المله
توتیا - بضم اول سکون ثانی و کسر نو تانی با تخمانی و لث انویست بیشتر نیست که از تو تیا و بیتر گویند و بوسیله نیده توتیا در بیا توتیا تا من بعد از آن کربانی که بپاری توتیا و سفالک در بندگی گهرا گویند طاب ای مال شایخ -	تمیق الحین المله
توتیا - بضم اول سکون ثانی و کسر نو تانی با تخمانی و لث انویست بیشتر نیست که از تو تیا و بیتر گویند و بوسیله نیده توتیا در بیا توتیا تا من بعد از آن کربانی که بپاری توتیا و سفالک در بندگی گهرا گویند طاب ای مال شایخ -	تمیق الحین المله
توتیا - بضم اول سکون ثانی و کسر نو تانی با تخمانی و لث انویست بیشتر نیست که از تو تیا و بیتر گویند و بوسیله نیده توتیا در بیا توتیا تا من بعد از آن کربانی که بپاری توتیا و سفالک در بندگی گهرا گویند طاب ای مال شایخ -	تمیق الحین المله
توتیا - بضم اول سکون ثانی و کسر نو تانی با تخمانی و لث انویست بیشتر نیست که از تو تیا و بیتر گویند و بوسیله نیده توتیا در بیا توتیا تا من بعد از آن کربانی که بپاری توتیا و سفالک در بندگی گهرا گویند طاب ای مال شایخ -	تمیق الحین المله

فوجها بشده در حمل و سکون راز حلا شمالی و فادالف م جز	ص ترشی در و غن و گوشت فزیر ل ثوم بری
منج و غدی ن گزازه با نین طرحی او گویند لطیف است	تمیق السار
قالبضخ تازه شرخ و در م ص دو قو یا کرم که دل و لیس را	قیوم کبیحه - فلفلم اول سکون ثانی وضع سوسم سکون لادو
یا ترموزن پوست اناریا آله	فوجها جمله غشایی نشسته بر زخا را هم سوسم درون و سیب ترشی
تمیق الرزاز المله	تمیق السار
شمره العرع - فلفلم اول ثانی و راجحه وضع فوقانی و فم	شیل - ف بکل اول سکون لادم نوع از حریف ف
پرو وین عمل و سکون هر دو را جمله جز را اهل ه بود هر	سید کس طاب ی اش بکفقال یس نبشله ل شیخ علیق
شمره الکبیر سکون لادم فم کات با سوسم ف که ک طرح گویند	ترقیه ایچیم و تسیق اللالف و تمیق ایچیم
تمیق الکات	جای و زهر س - ع بجیم و الف و سکون او و هم را جمله سکون
شمره العلیق - فلفلم عین مملد فرخ لادم و سکون حلالی و	جیم ف گا و زهر آن جبر القبرست و گا ی روغن
قانات قوت سکه گل آب ای ۳ -	تمیق الرزاز المله
تمیق المیسیم	جیا و التهر - ع بجیم و الف و هم را جمله و فم و سکون
شمره الروم بجیم و سکون لادم فلفلم ل او گل طاب ی ای	در جمله ثانی م حجاز الکر دوله الما و آن نیانست که در لایه
تمیق الحنثانی	و بدینو فرمونه نه که آب پیدا باشد طباب ق قابض ان طباط
شمره الشوک المصری - فلفلم اول ثانی و فرخ را جمله وضع فوقانی	جای و فم بجیم و الف و فم فین هم چندی در آن خان ع سوسم
بیشتر میشد و سکون او و سکون لادم و سکون ثانی و	جلا شیه بجیم و الف و سکون او و سکون بجیم سکون ثانی
سکون او جمله و کس را جمله ف گلندار	در اطفال گا و شیردان صغ و جزی ست طرح س ق مفتح
تمیق النوا و تمیق السین المجریه	ملطف در حمل مششی رخ زعفرانی تازه و ترکه زود در آب
توش - یونانی و سر یانی بلغم اول و سکون او و کسیرم و کس	صل شود و اول که از شاع برآید سفید باشد و لیز از آن خشکی
شین بمیرن پودنه کوی -	زود گرو و نه یکم از باز بشیه نشد شیخ نیدرم ص را خردل
تمیق المیسیم	سکنج دو وزن یک و دیگری وزن
قوم - فلفلم اول سکون ثانی و فم و سوسم طرح ی	لین لبتین یا و وزن صغ زیتون -
هنر مفتح و ملطف ف بزرگ دانه شسته دانه	تمیق الزهر المیه

جاویز بجیم و الف کس را سکون حلالی و زهر سوسم گا ی روغن	سکون و اوس - ع تراتیق -
تمیق السین المله	تمیق السار
جام سوس - بجیم و الف و فم سوسم مملد و سکون و اوسین	جام سوسه - ع بجیم و الف و کسیر م فم سوسم مملد و فخر با
سملانی صغ خشکاش زردی -	هم باقلای قوی در و زهر بسیار باشد
جام کلسک - بجیم و الف و فم سوسم سکون کات وضع نیمانی و	تمیق الحنثانی
سکون کات ثانی وضع نیمانی و سکون سوسم مملد و صیصلی -	جاویز - ع بجیم و الف و کس را ل مملد و سکون حلالی م مهران
جام ورس - ع بجیم و الف و فم و اوس سکون را مملد و سوسم مملد	جالی - ف بجیم و الف و کس را ل مملد و سکون حلالی فم فخر ع
ف گا ورس - ه جراتط اب ای ق قابض محض صغ ش	اراگ ه درخت پیلوق ملین -
بوام یا شیر یا روغن کعبه یا روغن کابل ارزن و فم	جامی تبری - ه بجیم و الف و کس را ل مملد و سکون حلالی م مهران
تمیق السین المیه	و فم کات نشده و کس را مملد و سکون حلالی م ملسا -
جامش - لفظ یونانی و رویت ف تم کات	جامی ف - بجیم و الف حلالی مملد و کس را ل مملد و سکون حلالی م مهران
تمیق الکات	شیشه کات که از جان بلغمی آند و آنرا در آب جوشانده چون
جام عوگ ف سبزی کشیده با شیره در میان آب برسد	قوه صغ خورند و آن را صافی بعباد مملد نیز گویند -
تمیق اللادم	تمیق السار و لاده و تمیق السوسم
جال فم بجیم و الف لادم ارک بجیم فاری هم قسمی از طار که	جلیله کس را ل مملد و سکون مملد و فم لادم و سکون فون و
آزار جزو کیند ع جاری ه نوعی از با طار کرم و کس را ل مملد	بیشتر آنی م مملد و سکون مملد و کس را ل مملد و سکون فون و
سوسم در وقت سردا و حبت بلغمی صغ -	نم زود فم رت و رخ وی زود در دست و کس را ل مملد و سکون فون و
جام پیل و بجیم و الف و کس را ل مملد و سکون حلالی م مهران	از پودنه کوی است ش از فم در مملد و سکون حلالی م مهران
تمیق السون	تمیق السات
جام صغ و کس را ل مملد و سکون فون مملد و سکون حلالی م مهران	جام صغ و کس را ل مملد و سکون فون مملد و سکون حلالی م مهران
نم زود کس را ل مملد و سکون فون مملد و سکون حلالی م مهران	نم زود کس را ل مملد و سکون فون مملد و سکون حلالی م مهران
تمیق الواز	تمیق الواز
جام ورس سکون فون و ل مملد و سکون حلالی م مهران	جام ورس سکون فون و ل مملد و سکون حلالی م مهران

تیسوق الف و تمیق الطار المسمل	طبع فغان منبری و مدخل صاحب مدخ برت جبران شیر خراس سر کرد گرم دار دل انار رخ - جلیق مع اول کبوترنی و سکون تخمائی ف بجزد پلاطب می
جفت البلوط - ف پوست برودن بلوط طب می ۱ - تمیق الکاف	تیسوق الزرار المسلمه
جفتک ف بعجم اول و سکون ثانی ف نوح قوفانی مرغیست کز آن کپان ارد و رجا بنج کقطار و زاده آن زیز لب بال و ارد بر جانیه کبر حلقه بر گانه کز و زانید از بند یکجده استند و بر استول گرد و زمینیکمیل برید از کشتن آن تله پرت حلقه باله انداز و پام بیرون کتند مع نیک فنج اول فارسی و ثانی طار کاراک -	تیسوق الزرار المعینه
تیسوق التختانی	جلیق مع اول سکون ثانی و سکون سیمین مملد
جفتی مع بلعجم اول و سکون ثانی و سکون سیمین مملد و سکون سیمین مملد و سکون سیمین مملد و سکون سیمین مملد	تیسوق الزرار المعینه
تیسوق الکان الفارسی فرشتی السماء	جلیق مع اول سکون ثانی و سکون تخمائی و سکون تخمائی و سکون تخمائی
جکرت ف بیچ اول کاف فارسی و سکون را و سله و فنج اول و خافا لوسی از کنگ که کوکب تر باشد و بر گردش بر افسه سیاه باشد که آن را مردم بر سر گذارند	تیسوق الکاف
تیسوق اللام و تمیق الالف	جلیق مع اول سکون ثانی و سکون ثانی و سکون ثانی و سکون ثانی
جلیق مع اول سکون ثانی و سکون ثانی و سکون ثانی و سکون ثانی	تیسوق الکان الفارسی
تیسوق الکان الفارسی	جلیق مع اول سکون ثانی و سکون ثانی و سکون ثانی و سکون ثانی
تیسوق الکان الفارسی	جلیق مع اول سکون ثانی و سکون ثانی و سکون ثانی و سکون ثانی
تیسوق الکان الفارسی	جلیق مع اول سکون ثانی و سکون ثانی و سکون ثانی و سکون ثانی
تیسوق الکان الفارسی	جلیق مع اول سکون ثانی و سکون ثانی و سکون ثانی و سکون ثانی

تیسوق الکان الفارسی فرشتی السماء	طبع فغان منبری و مدخل صاحب مدخ برت جبران شیر خراس سر کرد گرم دار دل انار رخ - جلیق مع اول کبوترنی و سکون تخمائی ف بجزد پلاطب می
جفت البلوط - ف پوست برودن بلوط طب می ۱ - تمیق الکاف	تیسوق الزرار المسلمه
جفتک ف بعجم اول و سکون ثانی ف نوح قوفانی مرغیست کز آن کپان ارد و رجا بنج کقطار و زاده آن زیز لب بال و ارد بر جانیه کبر حلقه بر گانه کز و زانید از بند یکجده استند و بر استول گرد و زمینیکمیل برید از کشتن آن تله پرت حلقه باله انداز و پام بیرون کتند مع نیک فنج اول فارسی و ثانی طار کاراک -	تیسوق الزرار المعینه
تیسوق التختانی	جلیق مع اول سکون ثانی و سکون سیمین مملد
جفتی مع بلعجم اول و سکون ثانی و سکون سیمین مملد و سکون سیمین مملد و سکون سیمین مملد	تیسوق الزرار المعینه
تیسوق الکان الفارسی فرشتی السماء	جلیق مع اول سکون ثانی و سکون ثانی و سکون ثانی و سکون ثانی
جکرت ف بیچ اول کاف فارسی و سکون را و سله و فنج اول و خافا لوسی از کنگ که کوکب تر باشد و بر گردش بر افسه سیاه باشد که آن را مردم بر سر گذارند	تیسوق الکاف
تیسوق اللام و تمیق الالف	جلیق مع اول سکون ثانی و سکون ثانی و سکون ثانی و سکون ثانی
جلیق مع اول سکون ثانی و سکون ثانی و سکون ثانی و سکون ثانی	تیسوق الکان الفارسی
تیسوق الکان الفارسی	جلیق مع اول سکون ثانی و سکون ثانی و سکون ثانی و سکون ثانی
تیسوق الکان الفارسی	جلیق مع اول سکون ثانی و سکون ثانی و سکون ثانی و سکون ثانی
تیسوق الکان الفارسی	جلیق مع اول سکون ثانی و سکون ثانی و سکون ثانی و سکون ثانی
تیسوق الکان الفارسی	جلیق مع اول سکون ثانی و سکون ثانی و سکون ثانی و سکون ثانی

قاف م راسن دوگنده بیلگوش تیمیق اللام	چیمیز فتح اول و کون تئمانی از اوجوزده اول و الف و زون و الف ثانی و خ سرخکک تا بندازده گشت سطره و نیام بادشاهی خوانند که اورا شاه جنطی گفته هی که تئمان
جندل ع نیچ اول و سکون ثانی و فتح وال صراف کنگ نیچ اول فارسی ف مندل سفید	جمل ع نیچ اول و تانی و سکون لام ف شتره او نشت تیمیق الیم
تیمیق النون	بیمیق الدال الهمله
جانبیدار الطنق ع نیچ اول و سکون ثانی و کسر حده و م وال مهله و راره مهله شده و ویم شده و الف و زون ف کل انار بستانی بتریزی کلک انار گوینده انار کی کلی	بیمیق الدال الهمله بیمیق الهمله
جیطان - کسیر اول و سکون ثانی م خطبیا نا - تیمیق الازهره	جمناف الفسترع نیچ اول تانی و الف و فم خار حده و فتح نون شده و سکون سین مهله و راره مهله م با اول -
جوز ع نیچ اول سکون ثانی و راره مجیبت کونان ه جیطان ریا - سربانی نیچ اول و سکون ثانی و فم و مهله سکون واو و کسیر را مهله و فتح تئمانی و نام قنطریون -	تیمیق النون
جوانا - فتح اول و واول و الف و خضار نون با سین مهله و الف ثانی ف خار شتره	جمناف الفسترع نیچ اول و سکون سین مهله و فتح تانی و سکون را مهله و فتح تئمان م کسیر به ستره خایه بیجا سبزی جهمی سگ
جوز ل رفح - نیچ اول و مهله شده و سکون ثانی مین ملام جوز اتقی جوانا - فتح اول و الف و خضار نون ه درجا با -	تیمیق النون
جوز ل رفح - نیچ اول و مهله شده و سکون ثانی مین ملام جوز اتقی جوانا - فتح اول و الف و خضار نون ه درجا با -	جمناف الفسترع نیچ اول و سکون سین مهله و فتح تانی و سکون را مهله و فتح تئمان م کسیر به ستره خایه بیجا سبزی جهمی سگ
جوز ل رفح - نیچ اول و مهله شده و سکون ثانی مین ملام جوز اتقی جوانا - فتح اول و الف و خضار نون ه درجا با -	تیمیق النون
جوز ل رفح - نیچ اول و مهله شده و سکون ثانی مین ملام جوز اتقی جوانا - فتح اول و الف و خضار نون ه درجا با -	تیمیق النون

تیمیق الازهره

جوز ل رفح - نیچ اول و مهله شده و سکون ثانی مین ملام جوز اتقی جوانا - فتح اول و الف و خضار نون ه درجا با -	جمناف الفسترع نیچ اول و سکون سین مهله و فتح تانی و سکون را مهله و فتح تئمان م کسیر به ستره خایه بیجا سبزی جهمی سگ
جوز ل رفح - نیچ اول و مهله شده و سکون ثانی مین ملام جوز اتقی جوانا - فتح اول و الف و خضار نون ه درجا با -	تیمیق النون
جوز ل رفح - نیچ اول و مهله شده و سکون ثانی مین ملام جوز اتقی جوانا - فتح اول و الف و خضار نون ه درجا با -	تیمیق النون
جوز ل رفح - نیچ اول و مهله شده و سکون ثانی مین ملام جوز اتقی جوانا - فتح اول و الف و خضار نون ه درجا با -	تیمیق النون
جوز ل رفح - نیچ اول و مهله شده و سکون ثانی مین ملام جوز اتقی جوانا - فتح اول و الف و خضار نون ه درجا با -	تیمیق النون
جوز ل رفح - نیچ اول و مهله شده و سکون ثانی مین ملام جوز اتقی جوانا - فتح اول و الف و خضار نون ه درجا با -	تیمیق النون
جوز ل رفح - نیچ اول و مهله شده و سکون ثانی مین ملام جوز اتقی جوانا - فتح اول و الف و خضار نون ه درجا با -	تیمیق النون
جوز ل رفح - نیچ اول و مهله شده و سکون ثانی مین ملام جوز اتقی جوانا - فتح اول و الف و خضار نون ه درجا با -	تیمیق النون
جوز ل رفح - نیچ اول و مهله شده و سکون ثانی مین ملام جوز اتقی جوانا - فتح اول و الف و خضار نون ه درجا با -	تیمیق النون
جوز ل رفح - نیچ اول و مهله شده و سکون ثانی مین ملام جوز اتقی جوانا - فتح اول و الف و خضار نون ه درجا با -	تیمیق النون
جوز ل رفح - نیچ اول و مهله شده و سکون ثانی مین ملام جوز اتقی جوانا - فتح اول و الف و خضار نون ه درجا با -	تیمیق النون

Table with 2 columns of text. The left column contains various medical conditions and treatments, and the right column contains corresponding terms or ingredients. The text is written in a cursive style.

Table with 2 columns of text, mirroring the structure of the opposite page. It lists medical conditions and their treatments in a cursive script.

Vertical text on the left margin of page 93, providing additional commentary or instructions related to the adjacent table.

دو تانی در کسرمم جز روی که گویند که با صبح است بسیار تحقیقش یک ششال ل و لب	آن کشنده آگ است و کنگی طرح سی سه خالق الکلب - مع سکون لام و خج کات و سکون لام ثانی و فلوس با بی و کجلا -
حیض کبر اول سکون تحتانی و فتح صلا و مجوز سکون لام و حصد	تیسر الموحده الفارسی
بیم البیم	حاسب - و یکسین همید سکون و صده فارسی م سببه
حی الحکم مع بیج اول و ضم ثانی شد و سکون لام بعین همید	تیسر الفوقانی
والف و فتح لام ثانی و سکون همید گویند نوعی از سرخ سرده قان	خا لشت عت بکون را و ملو و ضم موحده فارسی و
دیو است که از جمع و دال و لاج روی گارد و تجریر رسیده و زبان	سکون شین همید بوقفانی م تنقده ه سابی -
بندی زد و کت طاب ۳۰ ی افق را و فتح بسالی ششالی	تیسر المل المله
بجود مریس ایضا با اول و صلا و کابو و عن الغلبه	حاد و ف بکون حال ملوم غلبه اراه چیل -
تیسر السار	تیسر الزار المل
حیدر مع بیج اول و ثانی شد و فحار ف باره سابه	خا شرف کبر اول و ضم شین همید فوقالی و سکون رار
دراگ طرح سی ۲ ق مطلق خ الفی -	هموزانی ایضا که شرا تا برت بخور و کنا شرفا نیز گویند
تیسر التسانی	خالق الفخر - ع کبر و فتح و فتح ثانی شد و کسر
حیات المریس مع بیج اول ثانی و الف و فتح و فالی بکون لام	همیم نوعی از لاریون و کان کشنده بیگ که در کج و کج و
بیج همید سکون و اول و فتح فوقالی و الف مقصوده م نظران -	اتفاق است طرح سی لا گویند بی -
ترجمه الفار همید تیسر و تیسر الالف	خایه کیرت بیج تحتانی و فحار و کسرات فارسی و سکون
خار و ف بجا و سجود الف و رار ملوم سنگ ست -	تحتانی ع رین لام لگو کسیر نیت شیدر بکبوت
حالا و ف بیج و الف ثانی و لام و فتح الف ثالث	تیسر الازار المجه
مردوده م باذریون -	خایه کیرت بیج تحتانی و فحار و کسرات و ملو و تحتانی
تیسر الموحده	همول و زار همیم خا کبیده بنیص البیض -
خالق الیذیب مع بجا و سجود الف و فتح ف و کسرات همید	تیسر السین المل
شده و سکون تحتانی و برده م خلیق سیاه ف خالی زکی و	خا لاریوس یونانی بجا و سجود الف و فتح ثانی و فتح اول

این کتاب در بیان انواع و اقسام الفنون است که در کتب قدیمه مذکور است و در این کتاب به تفصیل در بیان آنها پرداخته شده است و هر یک از آنها را با نام و معنی و اقسام آن ذکر کرده است و در بعضی موارد نیز به بیان خواص و فواید آنها پرداخته شده است.

همول و سکون را و ملو و فتح تحتانی و سکون و ملو و سین ملو و	تیسر البیض
کندر یوس و سرندی طاکرم هم کسرات سیلابیوس همیم	حاکم عت بیج لام و سکون همیم فحار ف موش -
خا لاریون لوقس یونانی هم و الف ثانی و لام و الف ثالث	خسام - بکون همیم شراب را گویند -
را و و کسرتون و ضم لام و سکون و اول ثانی و کسرات م	تیسر المنون
ماذریون سفید لوقس یونانی سفید -	خا لاریون - یونانی بجا و سجود الف و لام و الف ثانی و فتح ف و
خا لاریون شش - یونانی بیجی و الف رابع و کسرات ثانی	و سکون فون ع حطه روسیه و خنق روسی لامل همیم
ما شین یونانی سیاه م باذریون سیاه و نیز لام حر است -	خا لید و بیون - یونانی بجا و سجود الف و کسرات و سکون تحتانی هم
خا لایلس - یونانی همیم و الف ثانی و کسرات و سکون تحتانی	وال ملو سکون و اول و کسرات و فتح تحتانی ثانی و سکون و اول ثانی
در کسرات ملوم کما فی موس و ماش واد -	در و فتح است بر کسرات زرد چوبه گویند و کج که هم گویند
خا لیس و بیج تحتانی و فحار و کسرات اول و سکون	امران خا لاریون - یونانی همیم و الف ثانی و لام و الف ثالث
تحتانی و سین ملوم کات -	و ضم لام باذریون و ست در و گویند نام حر است -
تیسر الشیر المبعود	خا مایلس - یونانی همیم و الف ثانی و کسرات ثانی و سکون تحتانی
خاوش و بیج و سکون شین همیم جاکر کسرت هم کما هاند	و کسرات و سکون فون ف باوند -
خا زرش - بیج فون و فحار و کسرات تحتانی همیم و کسرات	خانیت بکون فون شان عمل در شان زنجور -
کلاره ماران و سانبلی کوبی -	خا لوسن جان ع بجا و سجود الف و فتح و اول و کسرات همیم
تیسر البیض المله	فون با همیم و الف ثانی و فحار و رار و کسرات همیم
خالع - ع بجا و سجود الف و کسرات همیم و الف ثانی و کسرات همیم	خایه خلا مان ع بیج تحتانی و فحار و کسرات همیم و فحار
تیسر الکات	بالام و الف ثانی همیم و الف ثالث و فحار و کسرات همیم
خالق الملک ع کسرتون و فحار و سکون لام و فتح همیم	تیسر الواد
کسرتون ثانی بکون کات ساد و ران سک و اوران	خا کسرتون بکون کات و ضم شین همیم و سکون و اول
خایه کیرت بکون کات فارسی و سکون تحتانی و فتح و ملو و فتح	تحتانی که شرح بکون بود و بیجا ف و یونانی با همیم
تیسر اللام	خا کسرتون کسرتون ع یونانی همیم و الف ثانی و فتح ف و
خا لاریوس همیم و اول سکون لام م سورجه -	تیسر السار

این کتاب در بیان انواع و اقسام الفنون است که در کتب قدیمه مذکور است و در این کتاب به تفصیل در بیان آنها پرداخته شده است و هر یک از آنها را با نام و معنی و اقسام آن ذکر کرده است و در بعضی موارد نیز به بیان خواص و فواید آنها پرداخته شده است.

خرزومه - ف بفتح اول وسكون ثانی وضم میم وکلمه باو فم رار مملعه سفید هر دو سنگه -	تتمیق الزرار المجله و تتمیق العدال الممله خرزومه اول زرار مجله سکون نون حال ممله کبابیست اند
خرزومه - ف بضم اول ثانی و دو و مجهول فتح سین ممله زرار خرزومه - ف بضم اول سکون ثانی و دو و مجهول غلام زرار خرزومه - ف بفتح اول و ثانی م گنباره -	تتمیق الزرار المجله خرزومه اول سکون ثانی و فتح فاع سکون از ممله زرار تتمیق الفاع
خرامی - بکسر اول ثانی و کسر میم و سکون تحتانی و مخل خیری ری طح ی ا ق محلل ص بفتح شل مرزنجوشین خرزولارشی - ف بفتح اول سکون راء ممله و فتح و ال ممله باله والعت و راء ممله ثانی و کسر شین مجله یا تحتانی و فتح سین سکون خرمای پندی بضم اول و سکون ثانی و میم و ا ل و کسر تحتانی و ها و سکون نون و کسر دال ممله و کسر پندی خوب شامی - بفتح اول و سکون ثانی و ضم نون و سکون و و کسر موحده باشین مجله الفاع و کسر میم ف کثیره گاه و رونی طب ی گونیدم ق ق ا ل یض خ خشک شیرین فزه ش از پنجدرم تاده درم من غسل شاه بلوط -	خرزومه اول و ثانی و سکون قاف گردگان خرزومه اول و ثانی و سکون قاف گردگان تتمیق القاف خرق - بکسر اول و سکون ثانی و قاف م گل محصر - تتمیق الکاف خرق - بکسر اول و سکون ثانی و قاف م گل محصر - تتمیق الکاف خرق - بکسر اول و سکون ثانی و قاف م گل محصر - تتمیق الکاف خرق - بکسر اول و سکون ثانی و قاف م گل محصر - تتمیق الکاف
خرزوب مصری - بکسر میم و سکون هاء ممله و کسر راء ممله و فم خرزوب بلبی - بفتح نون ثانی و سکون موحده و کسر طاء ممله بنات پنیس بریت طب ی ا ق ق ا ل یض خ بزرگ ش سه درم من جو سبل جذیه یا ناز و بیله سورک یا طار خرزوب پندی بکسر ها و سکون نون و کسر ال ممله و فتح سین خری و بکسر اول و ثانی گشت زره رنگ که میان سیاه باشد خیری همیشه جبهه -	خرزومه اول و ثانی و سکون ثانی و فتح فاع و فتح فوقانی و فتح م تم میو با ننده شفتالو و خزامه خرزوب اول و سکون ثانی و کات بلوال ممله و سکون نون تتمیق التحتانی خرزوب اول و سکون ثانی و فتح راء ممله و کسر و سکون تحتانی م نوسه از شراب پیکیده

خرزومه اول و ثانی و سکون ثانی و فتح فاع و فتح فوقانی و فتح م تم میو با ننده شفتالو و خزامه

خرق بفتح اول و سکون ثانی و کاهو طب رس گونیدم م ق موم خر تازه بتانی سنبه و رقیش دو و شقال ص گز و شقال ل هند با و لغاری جانور نیست که یا با یا بار یک و بر دسه آب بر دو و خسته او شبیه بران جو باشد کوچک تراز جو و گونیدم غیبت سفید رنگ که بزرگ تر از گلنگان تتمیق الفاع	تتمیق الشین المجله و تتمیق الشوقانی خشک پشت - ن بضم اول و سکون شین مجله و کات و ضم موحده فارسی و سکون شین مجله و ثانی و فوقانی لالت تتمیق الزرار الممله خشکار بضم اول و سکون شین مجله با کاف و ا ل و ا ممله ا ارومی که از دو و فتح ل مکره باشد بن حضا ا خشک - ف بفتح اول و ثانی و سکون قاف گردگان تتمیق القاف خرق - بکسر اول و سکون ثانی و قاف م گل محصر - تتمیق الکاف خرق - بکسر اول و سکون ثانی و قاف م گل محصر - تتمیق الکاف خرق - بکسر اول و سکون ثانی و قاف م گل محصر - تتمیق الکاف خرق - بکسر اول و سکون ثانی و قاف م گل محصر - تتمیق الکاف
خرق - ف بفتح اول و ضم ثانی و سکون داوم شده خرزوار و بضم اول و سکون ثانی و فتح راء ممله و سکون وا و با اول ممله و ا ل و ضم راء ممله ثانی و نون تتمیق الهاء خرق - ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح فوقانی و فتح م تم میو با ننده شفتالو و خزامه خرزوب اول و سکون ثانی و کات بلوال ممله و سکون نون تتمیق التحتانی خرزوب اول و سکون ثانی و فتح راء ممله و کسر و سکون تحتانی م نوسه از شراب پیکیده	خرق - ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح فوقانی و فتح م تم میو با ننده شفتالو و خزامه خرزوب اول و سکون ثانی و کات بلوال ممله و سکون نون تتمیق التحتانی خرزوب اول و سکون ثانی و فتح راء ممله و کسر و سکون تحتانی م نوسه از شراب پیکیده

خرق - ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح فوقانی و فتح م تم میو با ننده شفتالو و خزامه

خبر بولوا بفتح اول و سکون تخماني و کسر راء همل و فتح موحده و لون و بيت طاح ۲۲ گونيد حى ق مفت حصاة ش و او شد و دالفت و قاقله و خمار - دور در ص غافش ل بن علق	تمقيق الحليم
غير فوج - بفتح اول و سکون ثانی و ضم و همل و سکون اول و فتح کاف و صرغ و حوق بکسر اول و سکون ثانی و شین مجرى و ضم فاد و سکون و او و ت نبيه دان	تمقيق الورد
خبر و صفت بفتح اول و سکون ثانی و ضم و راء همل و فتح موحده و لون و بيت طاح ۲۲ گونيد حى ق مفت حصاة ش و او شد و دالفت و قاقله و خمار - که شخ و سفید رنگ باشد و حطی	تمقيق الدال المهله
خبر و صفت بکسر اول و سکون ثانی و دال همل و فتح موحده و لون و بيت طاح ۲۲ گونيد حى ق مفت حصاة ش و او شد و دالفت و قاقله و خمار - خبر و صفت بکسر اول و ضم ثانی و سکون ثانی و فتح لام و ضم خیر و -	تمقيق السرا
خبر و صفت بکسر اول و سکون ثانی و دال همل و فتح موحده و لون و بيت طاح ۲۲ گونيد حى ق مفت حصاة ش و او شد و دالفت و قاقله و خمار - خبر و صفت بکسر اول و سکون ثانی و فتح لام و ضم خیر و -	تمقيق السرا
خبر و صفت بکسر اول و سکون ثانی و دال همل و فتح موحده و لون و بيت طاح ۲۲ گونيد حى ق مفت حصاة ش و او شد و دالفت و قاقله و خمار - خبر و صفت بکسر اول و سکون ثانی و فتح لام و ضم خیر و -	تمقيق السرا
خبر و صفت بکسر اول و سکون ثانی و دال همل و فتح موحده و لون و بيت طاح ۲۲ گونيد حى ق مفت حصاة ش و او شد و دالفت و قاقله و خمار - خبر و صفت بکسر اول و سکون ثانی و فتح لام و ضم خیر و -	تمقيق السرا
خبر و صفت بکسر اول و سکون ثانی و دال همل و فتح موحده و لون و بيت طاح ۲۲ گونيد حى ق مفت حصاة ش و او شد و دالفت و قاقله و خمار - خبر و صفت بکسر اول و سکون ثانی و فتح لام و ضم خیر و -	تمقيق السرا
خبر و صفت بکسر اول و سکون ثانی و دال همل و فتح موحده و لون و بيت طاح ۲۲ گونيد حى ق مفت حصاة ش و او شد و دالفت و قاقله و خمار - خبر و صفت بکسر اول و سکون ثانی و فتح لام و ضم خیر و -	تمقيق السرا
خبر و صفت بکسر اول و سکون ثانی و دال همل و فتح موحده و لون و بيت طاح ۲۲ گونيد حى ق مفت حصاة ش و او شد و دالفت و قاقله و خمار - خبر و صفت بکسر اول و سکون ثانی و فتح لام و ضم خیر و -	تمقيق السرا

در وقت که
بناست بنای
ست موزان
تحت الارض
اطلا اورد
و کل صحت
در وقت که
تاریخ بنیاد
مستند از
شده است
بناست بنای
مستند از

درختان را سوخت کند و آنرا بشیرى کشيد بکيلانی و راب گویند و در زمان بکسر راء همل و لون باو الفت م درخت بتم - و شخار و صفت بسکون شین و بفتح موحده و لون و بيت طاح ۲۲ گونيد حى ق مفت حصاة ش و او شد و دالفت و قاقله و خمار - دار صفت بسکون شین و بفتح موحده و لون و بيت طاح ۲۲ گونيد حى ق مفت حصاة ش و او شد و دالفت و قاقله و خمار -	تمقيق الزاير البعده
سرا ن چند پر زرد باشد و مانند بلبل و بلبل سره خوش آ و الوه دار صفت بکسر اول و سکون ثانی و فتح لام و ضم خیر و -	تمقيق الزاير البعده
دار صفت بکسر اول و سکون ثانی و فتح لام و ضم خیر و - و الورد و صفت بسکون لام و ضم موحده و فارسی و او و لون وزار سحر فرماشته و ک -	تمقيق النون
دار صفت بکسر اول و سکون ثانی و فتح لام و ضم خیر و - و الورد و صفت بسکون لام و ضم موحده و فارسی و او و لون وزار سحر فرماشته و ک -	تمقيق النون
دار صفت بکسر اول و سکون ثانی و فتح لام و ضم خیر و - و الورد و صفت بسکون لام و ضم موحده و فارسی و او و لون وزار سحر فرماشته و ک -	تمقيق النون
دار صفت بکسر اول و سکون ثانی و فتح لام و ضم خیر و - و الورد و صفت بسکون لام و ضم موحده و فارسی و او و لون وزار سحر فرماشته و ک -	تمقيق النون
دار صفت بکسر اول و سکون ثانی و فتح لام و ضم خیر و - و الورد و صفت بسکون لام و ضم موحده و فارسی و او و لون وزار سحر فرماشته و ک -	تمقيق النون
دار صفت بکسر اول و سکون ثانی و فتح لام و ضم خیر و - و الورد و صفت بسکون لام و ضم موحده و فارسی و او و لون وزار سحر فرماشته و ک -	تمقيق النون
دار صفت بکسر اول و سکون ثانی و فتح لام و ضم خیر و - و الورد و صفت بسکون لام و ضم موحده و فارسی و او و لون وزار سحر فرماشته و ک -	تمقيق النون
دار صفت بکسر اول و سکون ثانی و فتح لام و ضم خیر و - و الورد و صفت بسکون لام و ضم موحده و فارسی و او و لون وزار سحر فرماشته و ک -	تمقيق النون

تتمیق السین المملعہ	در اکھ - ہ لفتح دال مملعہ بالفت و سکون کات و انما از باء ت انما لطور ط اگرم و ترود غذا زیت بہترین میوہ بادا پورہ ت بسکون لام و ضم موحده فارسی و واد و مجبول و فتح از موحده فرا شتر سوک
تتمیق التتانی	در ادرومی - کسر دال مملعہ ثانی و تمانی و ضم لام و حلا و او و کسر نیم و سکون تمانی ثانی م ہو فارسیون - دار پوی - بسکون را مملعہ و ضم موحده دو او مجبول دار صینی ک کسر اجملا و صا و سکون تمانی و کسرتن دو ال چنین طرحی سو گویند مگویند مطف مدد رفوی اول و کید و موحده و مہمی رخ سلانی خوشبو سخی طبع شیرینی آ شیرش از یک درم تاد و درم صا سارون یا صندل ال پرست سلیمہ و نیموزن کبار یا اہل یار زرب یا خوشنجان تتمیق المبار الموحده و تتمیق الالف و بارع بضم اول بالموحده مشد و الفت کد و -
تتمیق اللام	و بالفت بفتح اول تمانی و الفت و فتح لام و ضم ہام ترہ و بل بفتح اول سکون ثانی و فتح لام و الفت بار و رخت کرہ تتمیق المہار
تتمیق اللام	و جاج بضم اول بجم و الفت و ضم ثانی یا میان کوردی و بز بال شام جمان آ باد مرغی طبع ک و کت از مکت و مقوی باع آکلیہ نذہ با و بہتر از ان چورہ لو من ثانی ال بج بفتح اول سکون ثانی و فتح لام و الفت بجم زبانی بمانی
تتمیق التتانی	در باب - بضم اول یا ثانی و الفت و موحده ثانی مہسترون بری و لتسانی میباشد و بری تو تیز از لتسانی ست ط اگرم خشک ص شیر شرا خشک و یحتمال ل ہر در خوش
تتمیق الزرار المملعہ	در باب - بفتح اول صم ثانی و سکون و او بار ال تمانی و در مملعہ بجم ل اہل ہندی و صنوبر ہندی شیر و شکر و محرق و مطس ط ہر م خشک و از سموم قتال

تتمیق الحار المعجم	باسین مملعہ ثانی و الفت و ضم عن لبسان مکرو و بر گامی ان رو یا نیا کتابت و گویند و رخت نواق و کجک تتمیق الموحده
تتمیق المیسیم	در و ص بضم اول سکون خا و موحده کبار صا آب برود و از ان حصیر با قدم لوح تتمیق الفوقانی
تتمیق النون	در حان بضم اول خا و موحده الفت و نون م و دو و بیوان طح ی ق مطف مخفف ص شراب شمشاد در حان بضم اول سکون ثانی و نون م و دو ی ۲ و گویند ۳ و گویند ص ص قند مصطلک ل ہر
تتمیق الحار المعجم	در و ص بفتح اول سکون ثانی و الفت و ضم ثانی و الفت و موحده در و ص بفتح اول سکون ثانی و الفت و ضم ثانی و الفت و موحده تتمیق الزرار المملعہ
تتمیق المہار	در و ص بفتح اول سکون ثانی و الفت و ضم ثانی و الفت و موحده دو و - فت بفتح ہر دو دال مملعہ و ضم ہا بضم ہ و ہ تتمیق الزرار المملعہ
تتمیق الزرار المملعہ	در و ص بفتح اول سکون ثانی و الفت و ضم ثانی و الفت و موحده در و ص بفتح اول سکون ثانی و الفت و ضم ثانی و الفت و موحده تتمیق الزرار المملعہ

تتمیق السین المہلہ	والف و لون و مونسے کار و کوہ -
در افش شامی بقر اول و ثانی و ثالث و کسر فاع و سکون بین	در ن - بقر اول و ثانی و سکون نون م زلوه جو تک -
مہلہ شفتا لوہ آرزو -	تتمیق اللام
تتمیق الشین المعجمہ	درخت سبز - ف بقر بین مملہ سکون نون و فتح مؤخرہ و خلفہ
در ش ف بقر اول و ثانی و سکون بین مجرم نوی زخیرا کلا	نوریت کہ درخت راسوان کند و سبز رنگ باشد کہ بجز سبزی
کلونہ و در شنی نیز گویند -	درودہ - ف بقر اول و سکون ثانی و فتح اول مہلہ ثانی م درودہ
تتمیق العین المہلہ	شراب و آب و روغن دل آن -
در صر ج بقر اول و سکون ثانی و فتح بین سکون عین مہلہ	در گار دور گلالہ - ف بقر اول و سکون ثانی باک و شافکا
ف شاش ہار بہر -	والف و فتح لام و زنت اول و ضم کات فارسی بالام
تتمیق الفار	والف و فتح لام ثانی و زنت ثانی م رخ -
در شفت - ف بقر اول سکون ثانی و ضم فاع و سکون لام زہرا	در زنتہ - ف بقر اول ثانی و سکون بین فتح نون و فاع و سکون لام
تتمیق اللام	در زنتہ - ف بقر اول و ضم ثانی و واو مجملہ فتح نون گیاہی
در آرزو بنال بقر اول و ثانی الف زہرا و ضم اول مہلہ سکون	کہ شبیبہ بکرت و م باشد در روغن حقیر -
نون با موحہ و الف ثانی و لام ثانی و کاد و کا و میش -	درودہ - ف بقر اول و ثانی شدہ و محضت شکبہ -
در وی اخل بقر اول و سکون راء مہلہ کدر ال مہلہ ثانی	تتمیق المتحافی
تختانی شدہ و سکون لام و فتح خا و مجرت و ردی مگر کہ	درودہ و فتح حقیر بقر اول و ضم ثانی و سکون واو و فتح
می ق محضت کہ میں و جن کل ل در سج تھی یا سر کہ بتر -	نون سکون بین و فتح عین مہلہ سکون فاع و ضم راء مہلہ
تتمیق المیسم	موحہ و سکون تختانی ہاوس طریح گویند و طیف مفر
در آرزو - ف بقر اول و ثانی و الف و زہرا و ضم اول	مقوی ل نہروی شل از نیرم تا یک م ص رازیاہ و شافکا
ثانی و سکون بین م سگ کہ گنا	ل زہرا و دروا گن نون ق نقل گویند عاقر قرحا و درون
تتمیق النون	دری - ف بقر اول و کثر ثانی م نونہ از لیک -
درخت کچکمان - ف بقر اول و ثانی و سکون خا و سحر	تتمیق و تتمیق السین المہلہ
و کسر فو ثانی و ضم کات فارسی سکون لام و فتح بین فارسی	درس - ف بقر اول و سکون بین فتح م کل بخیزہ -

کلی

تتمیق المس	بولب - بقر اول و سکون ثانی و درخت خیار و بجر
در بونیہ - ف بقر اول و سکون ثانی و فتح نون سکون نون	و پوست اوی گویند ب او بوجوب ادب و حق
سوحہ و واو مجملہ و فتح تختانی و خفاہ ہار و در اب شرم کہ	خ تازہ ص ص و واو اجنبی ل مشور الرمان
و کبری نیز قسمی از دست و دلائق شل خربزہ کرمان بولین	تتمیق الشفتہ
آن نخن دماغ و مقوی آن و مفتح صدہ و داعی -	در بولت - بقر اول و سکون ثانی و ضم موحہ و سکون
تتمیق الشین المعجمہ و تتمیق الراء المہلہ	و شفتہ ف لوجی از سوسن برے
درس - ف بقر اول و سکون بین مجر و فتح میم و سکون راء	تتمیق السین المہلہ
مہلہ شاشل ج و ریح ہار بہر	در لینس - بقر اول و کثر ثانی و سکون تختانی و کسر فتح
تتمیق المتحافی	و سکون بین ف نونہ از صدق کوچک -
در شنی - ف بقر اول و سکون ثانی و کسر فو ثانی و سکون	تتمیق العین المہلہ
تختانی م زلوه جو تک -	والع بقر اول بانی شدہ و الف و عین مہلہ
تتمیق الفار و تتمیق الراء المہلہ	تتمیق الکاف
دفار - بقر اول باقا رالف و راء مہلہ کوار -	دلمک - ف بقر اول و ثانی و ضم سکون کات م نہر تیز
تتمیق التختانی	در لیک - بقر اول و کثر ثانی و سکون تختانی ف
در فحہ - بقر اول و سکون ثانی و کلام و سکون تختانی ف خرازم	ترنگ جیون بریزد آن شر حاصل شود
ہ کثیر طریحی سق محمل رخ سطر بزرگ و رقی بسیار تلخ	تتمیق الکاف الفارسی
سرخ گل سخت قمر شش نیم درم -	در لنگ - ف بقر اول و ثانی و سکون نون ف نامج مہلہ خوشتر
تتمیق الکاف و تتمیق النون	تتمیق اللام
و قضا مانون - بقر اول و سکون فاع با طار سما و الف و ضم	در لال - بقر اول و سکون ثانی با دال مہلہ ثانی و الف
والف ثانی و ضم نون و سکون واو و نون م شطرا مشیم	و لام ف خاریت ہ سہابی
تتمیق اللام و تتمیق الموحہ	تتمیق النون
در آل شوب - ف بقر اول و سکون لام و مد ہزہ و ضم	در لینس - بقر اول و فتح ثانی و کسر و سکون تختانی و لون
شین مجر و سکون واو و موحہ م بجیکشت ہ سنجالو -	بابی بزرگ سیاہ رنگ کہ در شش بویک نامع شتر بر البحر

تحول ابی هوس و اسر و ترتیب مع رسول طایف	و بره سیار سببی است باخوردن در غنما کوهی و از راهی
و معنوی اعضا و پدید آمدن گلاوند بینا حیت در معالجت	و کوساله ص پود و فلان خرد و در احصیتی و سر کل مغز
در خون خنقل گذاشته باشد حیت گران ساعد آویختن	تمیق القات
و دندان ادراف مع الطفال و سرخ الافر-	و مسق مع بکسر اول و سکون ثانی و فتح بین همد و سکون
تمیق الماء	قات و ابر ششم سفید-
دلمه - ت بفتح اول و ثانی و سیم و چهارم بینه ترمه-	تمیق الیسیم
وله - ت بفتح اول و ثانی و کرم و حوائی و بکسر اول اول	و مادم - بفتح اول ثانی و ثالث و فتح همد ثانی و سکون ثانی
تمیق الیم و تمیق الیم-	ثانی ع جبر اللام-
دم الدرج مع بفتح اول و ضم سیم شده و اول همد شده	دم الحام مع بفتح اول و ضم ثانی شده و سکون لام و
ثانی باجم و الف و جیم ثانی خون گیان و باخوردن ظاهر سلیم	فتح حار همد یا سیم ثانی و الف تیرم ثالث و خون کبوتر سرخ
تمیق السین المصله	خون طار سلیم
دم التیس مع بفتح اول و ضم سیم شده و کسوف ثانی شده	دم مع بفتح اول سکون ثانی و ضم رقی و شکر نام خندان
سکون ثانی و سین همد خون بزگویی و باخوردن از بزگویی	تمیق المنون
چهار ساله در وقتیکه انگور رنگ کرد و خلقتش بر سر زخم خون	دم الاخوین مع بفتح اول و ضم ثانی شده و سکون م
اول و آخر گیرند و آنچه متوسط بستانند در درون یک گند	بکره و خاب و حرد و او و سکون ثانی و لون و خون سیار شده
شش و دین و سه ماست شکسته زنده از غنما حقیقت نیر و جود	و همیرا و دمی و رنگت و گویند بقرط ای گویند ع
تمیق العین المصله	ی اسق قابض طبع و نجف و عا لیس و دم و مریخ چکیده
دم المصفوح مع بفتح اول و ثانی شده و بفتح فاضل	اصلا جوب دردی نباشد بندرم ص صبح عربی یا کیترا یا
و سکون فاد و فتح دال همد ثانی و سکون بین همد ثانی	پو و ریزل عصاره او یا ضل الحار یا اقا قیا-
شوک رخ از صفدر زرد و سبز-	دم الانسان مع بفتح اول و ضم ثانی شده و سکون لام
تمیق العین المعجر	کسترزه و سکون نون باین همد و الف و خون دمی-
و مریخ بکسر اول با ثانی و الف و عین و عرق مغز نیر	دم الشحان مع بفتح اول سکون ثانی و ضم سیم شده و سکون لام و مریخ
طاب رقی و معنوی و مریخ و سیم خصوصاً سردی و مریخ کبوتر	تمیق الاز المصله

الفاظ الادوية

دمه ت بکسر اول و سکون ثانی و فتح سین همد و	و د و الحری مع بفتح اول و سکون ثانی و ضم دال
م ابر ششم سفید و مسق-	حمد ثانی و سکون لام و فتح حار همد و کسر راء همد و سکون
و سیم و کت بفتح اول و سکون و کسرین همد و سکون	تحتانی و راء همد ثانی ت کرم ابر ششم-
تحتانی و فتح جیم فخری کارزک ع صوره همد لام-	دو سر همد اول ثانی مجهول فتح سین همد م کاکل جوزین
تمیق المنون و تمیق الدال	دگندم حمرانی طاح رای م گویند ق سسل خ سیاوش
و ذرت بفتح اول و سکون نون دال همد ثانی م اینا	دو درم ص کیترا و مقل و نیوزن حب النیل-
حب السلاکین و جمال و کواطای می مرق سسل ع	تمیق الاز المصله
سین بکسر اول و فتح بی بعد از هندی ش از کیترا تا و حیر	دو دال صر همد مع بفتح اول سکون ثانی و ضم دال همد ثانی و
و گویند از دود و کیترا در مریخ و سکون اول م کیترا	لام و کسفات و سکون راء همد و کسر سیم و سکون زاء حیر
تمیق الاز المصله	ت کرم ابر ششم مریخ طاب ی
و لقر بفتح اول و سکون ثانی و فتح قات و سکون	تمیق العصاره المصله
ت شوره باجمی طاح کس-	دو ص ص بفتح اول و سکون ثانی و صاد همدت آبی
تمیق الماء	که آکین تافته در دما اندازه
و الفقه بفتح اول سکون ثانی و فتح تان و شهابت این	و نقص بفتح اول و سکون ثانی و کسفات ع بصل-
تمیق الواد و تمیق الکات	تمیق العین المعجر
دو بات - بضم اول همد و او مجهول مریخ و فارسی لطف	دو ع - ت بضم اول و ثانی مجهول و عین حیره چهارچ
شرکت که در درخت بلوط یا بند بان ابر ششم و ثانی م	تمیق الکات
تمیق الحار المصله	دو الک - ت بضم اول با ثانی و الف و فتح لام و سکون
دو باروخ - بضم اول و ثانی مجهول با میده و الفقه	کات ع آشنده حیره طلاء-
بار همد و سکون او و ثانی و حار همد م کاکج-	دو و لک بضم اول با ثانی و فتح لام ت فلفل پود-
تمیق الحار المعجر	تمیق اللام
دو ح - ت بضم اول سکون ثانی و ضم سیم شده و	دو و ال - ت بضم اول با ثانی و الف لام م زرد و
بعضه گویند طالیف ت پوست بیخ زیتون-	تمیق الاز المصله

الفاظ الادوية

دسکون تخانی م روغن نسیم ل روغن بادام - دیو وار بکسول سکون تخانی بانون الفه راه معلوم کونکوت دسکون بکسول سکون تخانی و فنج طرح رقی ملین تازه دسکون از جمله صنوبر نه نیست ف شش زو جنبه ی طرح ی -	تتمیق السین المصله دیفیر و حسن یونانی بکسول سکون تخانی و ضم فادرا جمله دسکون و او و کسیر جرم و سکون تخان معلوم سه نوع است اول سکه که در جزیره قبرس از جا بهر سه و نوعی از طبیعت لیکن باقاب خفایه بعلی سنگ بود و در دم نقلی که از مسکین نه چو نحاس بخندارند و آب بر او ریخته و لایه بیدون آورند و شرب او یا بند سوم قشیش است که میوزانند و آنکه کسول سکون و بیدون در نیمه س - بکسول سکون تخانی و فنج طرح رقی ملین تازه دسکون از جمله صنوبر نه نیست ف شش زو جنبه ی طرح ی -
تتمیق القحطانی و حاکمی بفتح اول اظهار ثانی و الفه و قحطانی و کسول سکون تخانی م گل و بهای - دسکون تخانی م گل و بهای - دسکون تخانی م گل و بهای -	تتمیق القحطانی دسکون تخانی م گل و بهای - دسکون تخانی م گل و بهای - دسکون تخانی م گل و بهای -
تتمیق الاله دسکون تخانی م گل و بهای - دسکون تخانی م گل و بهای - دسکون تخانی م گل و بهای -	تتمیق الاله دسکون تخانی م گل و بهای - دسکون تخانی م گل و بهای - دسکون تخانی م گل و بهای -
تتمیق الکاف دسکون تخانی م گل و بهای - دسکون تخانی م گل و بهای - دسکون تخانی م گل و بهای -	تتمیق الکاف دسکون تخانی م گل و بهای - دسکون تخانی م گل و بهای - دسکون تخانی م گل و بهای -
تتمیق القوقالی دسکون تخانی م گل و بهای - دسکون تخانی م گل و بهای - دسکون تخانی م گل و بهای -	تتمیق القوقالی دسکون تخانی م گل و بهای - دسکون تخانی م گل و بهای - دسکون تخانی م گل و بهای -
تتمیق الزرار المسهل دسکون تخانی م گل و بهای - دسکون تخانی م گل و بهای - دسکون تخانی م گل و بهای -	تتمیق الزرار المسهل دسکون تخانی م گل و بهای - دسکون تخانی م گل و بهای - دسکون تخانی م گل و بهای -

سبب در بیان شایان بادام و بادام

تتمیق القوقالی دسکون تخانی م گل و بهای - دسکون تخانی م گل و بهای - دسکون تخانی م گل و بهای -	تتمیق القوقالی دسکون تخانی م گل و بهای - دسکون تخانی م گل و بهای - دسکون تخانی م گل و بهای -
تتمیق الزرار المسهل دسکون تخانی م گل و بهای - دسکون تخانی م گل و بهای - دسکون تخانی م گل و بهای -	تتمیق الزرار المسهل دسکون تخانی م گل و بهای - دسکون تخانی م گل و بهای - دسکون تخانی م گل و بهای -
تتمیق الکاف دسکون تخانی م گل و بهای - دسکون تخانی م گل و بهای - دسکون تخانی م گل و بهای -	تتمیق الکاف دسکون تخانی م گل و بهای - دسکون تخانی م گل و بهای - دسکون تخانی م گل و بهای -
تتمیق الاله دسکون تخانی م گل و بهای - دسکون تخانی م گل و بهای - دسکون تخانی م گل و بهای -	تتمیق الاله دسکون تخانی م گل و بهای - دسکون تخانی م گل و بهای - دسکون تخانی م گل و بهای -
تتمیق السین المصله دسکون تخانی م گل و بهای - دسکون تخانی م گل و بهای - دسکون تخانی م گل و بهای -	تتمیق السین المصله دسکون تخانی م گل و بهای - دسکون تخانی م گل و بهای - دسکون تخانی م گل و بهای -
تتمیق القحطانی دسکون تخانی م گل و بهای - دسکون تخانی م گل و بهای - دسکون تخانی م گل و بهای -	تتمیق القحطانی دسکون تخانی م گل و بهای - دسکون تخانی م گل و بهای - دسکون تخانی م گل و بهای -
تتمیق القوقالی دسکون تخانی م گل و بهای - دسکون تخانی م گل و بهای - دسکون تخانی م گل و بهای -	تتمیق القوقالی دسکون تخانی م گل و بهای - دسکون تخانی م گل و بهای - دسکون تخانی م گل و بهای -
تتمیق الزرار المسهل دسکون تخانی م گل و بهای - دسکون تخانی م گل و بهای - دسکون تخانی م گل و بهای -	تتمیق الزرار المسهل دسکون تخانی م گل و بهای - دسکون تخانی م گل و بهای - دسکون تخانی م گل و بهای -

سبب در بیان شایان بادام و بادام

ذرف - بافتح اشک از چشم رفتن -	ذو ثلاث شوکات سه بلف اول سکون ثانی و فتح شلخته و لام
تمیق القاف	و کشته ثانی فتح شین مجر و سکون و اوباکات و الف ثانی شکا
ذرق - بفتح اول و سکون ثانی بافت هم سپیدی است	تمیق العین المله
چند قوی گویند که تسمیت گینا و نیزه اطلاق میکنند بر این	دو خمسه اصابع سه بلف اول و سکون ثانی و فتح قازح و سکون
تمیق التتانی	سیم و فتح سین فطره و فونانی و همزه با صا و جمله الف و کسر موهده
ذرائی سه بفتح اول ثانی الف کفرن سکون ثانی	و سکون عین جمله فتح شکست و سنجالو -
تمیق الفار و تمیق الرار المله	تمیق القاف
و فکره بفتح اول کسر نیزه سکون فلو و فتح کاف و سکون	دو خمسه اوراق سه بفتح همزه و سکون و او بار المله
مهمه فتح کرفش کوبی -	والف ثانی و قاف م پنجگشت -
تمیق التتانی	تمیق الفار و تمیق الموهده
وقری روی کبکول و سکون ثانی و کسر اوهله	ذو سبب سه بفتح و با و سکون موهده و زره سونا ح گویند
تتانی م نوسه از سداب بری است	سح ق درفش مقوی دلش یک قیر اطس عمل و مشک ل محلول
تمیق اللام و تمیق الواو	تمیق الیاء التتانی و تمیق الموهده
ذو بعض اول و لام و سکون و اه جو تک -	ذو سبب کبکول و سکون تتانی و موهده و گرگه بجز یا
تمیق النون و تمیق الرار المله	تمیق الفنون
ذو الف فار سه بفتح اول و نون و ضم موهده و کوا	ذو یقان سه بکسر اول سکون ثانی با فا و الف و نون و
لام با فا و الف و بازنگ -	زهر قائل و زهر قائل هم گویند -
تمیق اللام	ترقیم الرار المله و تمیق الواو و تمیق الالف
ذو سبب یخ ل سه بکسر اول فتح فار مجر و سکون ثانی با هم	را و ناله یونانی را بر جمله الف و وا و نون و الف ثانی ف ا باز
تمیق الواو و تمیق الفوقائے	را و را - ف بکون و او بار جمله ثانی م خارشپت -
ذو ثلاث حبات سه بلف اول و سکون او و فتح شلخته	تمیق الیسیم
و لام و الف و شلخته ثانی و فتح تار جمله و موهده و موهده و الف	رایلیج روی بر جمله الف و کسر فونانی و سکون و فتح
ثانی و فونانی سه م و دودر -	

لکه در این کتاب در هر دو طرف از هر دو طرف در هر دو طرف در هر دو طرف

ذو سکون هم منفع ذرت صنوبرت زگیار طریح	تمیق السین المله
۳ ق بنت العلم ثانی ذو ح سفید زردی اول کوبی	راس سه بفتح اول و همزه ساکنه ف سره مونثر -
صنوبرت من سفید ذو ح سفید زردی اول کوبی	تمیق الفار
راز پانج سه بر جمله الف و سکون راز پانجی ثانی	رافت سه بر جمله الف و قسام لباسه -
ثانی و فتح نون م راز پانج ف با دیان ه سولف ط	تمیق الکاف
ی اقی منفع مرتقت ح بستانی ش از پوست او	را مک سه بر جمله الف و فتح سیم و سکون کاف م
یک شقال تاد درم ص صندل و کا نور یا زردی ل	مرکی است از ماده دوست آمار و زنج سیاه و شمش و دود شبا
رایج - بفتح اول یا الف فتح نون سکون جیم ثانی	یا عمل گویند از ماده پوست آمار و زرب در و دوا صغی
تمیق الفار المله	طبی گویند ح ق قابض ح الچه مرنخی زنده ش نیم شقال
راس سه بر جمله الف و حار جمله ف شراب -	صن عمل اقا قیا سوا و القضا یا جلنا ر یا آله -
رایج - کا و وحشی -	را دک - ف بفتح و او و سکون کاف م شراب ف ح را و ق
تمیق الدال المله	تمیق الکاف الفارسی
را و ندر سه بر جمله الف فتح و او و سکون نون دال	را مک سه بچار نون ف از نیر -
ف بفتح زرباست م بلون صغی طرح گویند مع و گویند	تمیق اللام
ح ۳ ی گویند ح ۳ مقوی مغزی ح صغی کوبی	رال سه بر جمله الف و لام م قیر -
از حوق زعفرانی شود و بعد از آنکه در و نش کوبی	تمیق الیسیم
در باره و ندر هم میجو اند و مانند سم اسپ باشد که اصل است	راز یام ف بسکون زرا و همج یا تتانی و الف سیم م راز
در و بنام ش از ندر هم تاد درم و گویند از دال میله	تمیق النون
ص صغی عربی با مارا مانند بال میوزن زرا و ندر هم	رادون - بکسر الف مهمه زعفران -
یوزن و ورق گسرخ و سبیل و بعضی گویند شکر و سبیل	راس ح ف بر جمله الف و بفتح سین مهمه زنجبیل شامی
تمیق الزار المجره	و گویند قبل گوش ه رانا طرح ۳ گویند سق قطع مطف
راز ف بسکون زرا هم م خارشپت -	مغز ح سبز نازه ش یک شقال ص صطک و حاما یا سیر
را و ندر - ف کبکول و سکون تتانی م ذرت شکر	که یا خسل ایر سبابج و گویند قسط شیرین -

رمان - بسکون فون مت درخت انگیزه	رب السوس - بسکون اول و ثانی مشد و وسین صول
را السین - و بسکون فون مت درخت بنده	وسکون و او وسین جمله ثانی و عصاره صمغ
تمیق الواو	تمیق القاف
الاول و بسکون موهده و بسکون و او نام کلی است	ریرق - سر تانی بسکول و بسکون ثانی و کسره
را السوس - بسکون سینه موهده حرمین ابن عرس	ثانی و بسکون قاف م غصب الشطب
تمیق المار	تمیق اللام
را چه رت بسکون داو و فتح حرم فارسی م نوع از الجون	رب ل و فتح اول و بسکون ثانی و لام هفت
را و سه - بسکون داو و فتح سین موهده شتر قاف	تمیق الموهده الفارسی و تمیق الدال الممله
را و ماده - بسکون و او با هم الف و فتح دال	ریر و ریو و - و بسکون اول هفده فارسی و بسکون ال
رافه - بسکون فاف و خاف با هم کایست	درخت اول و فتح ثانی فارسی و بسکون و او درخت ثانی
تمیق التخاله	کایا هت کچرزه راست کند
را او لوی مده بسکون ال مده و فتح صمه و او حموک	تمیق الفوقانی و تمیق الالفت
ر زتی - بسکون صمغ قاف و کل ذنق	یرکلا - یوانی بسکون اول و فتح قاف و بسکون ثانی بالام
را زین ایام نشامی و او بسکون اصمغ یا تیمانی	خولفت مانه و تکیک و فایه لرک دوله و انگیرک نام
نون و کسره جرجان هرت الف و کسره بسکون ثانی و فتح و اول	واز سوم قاف باره است و کزیران و دوردن عدد او
را حله ثانی و بسکون و او ثانی و کسره ثانی	اقبال است و صفا کوبیده او بر گزیده اش جذب رفتم میگوید
را طینی - یوانی و او حله الف و کسره و بسکون ثانی	تمیق الکاف
را چه صمغ کسره بارین نام غیر نموده و حله یعنی که در آن خنجر و ذوق	رتنگ - بسکون اول و فتح ثانی پودنه بری
بر دختله صمغ کسره رالی به بر حله و الف کسره و تیمانی	تمیق المار
تمیق السار الموهده و تمیق الالفت	رتنه و بسکون اول و ثانی مشد و خفا به ریجیا
را بقیای - بسکون اول و کسره و بسکون ثانی باقیان	تمیق الهم و تمیق الالفت
والفت با هم کویک طاج	رصل العقاب - بسکون اول و بسکون ثانی و فتح لام و بسکون
تمیق السین الممله	الانثی و وسین جمله با قاف و الف و موهده م اطریال

ر حین - بسکون اول و بسکون ثانی و کسره صمه فارسی بسکون	رصل الف اعصاب بسکون لامی و فتح صمغ باره موهده
فغانی نون م قوت طرحی م کیندی بجه ذرخ مست	حشیشی است که ک سبزی پسه کلان گویند و گویند آن
تمیق المار	اطریال است طایف و سه ای ۲۰-
ر حصر و بسکون اول و بسکون ثانی و فتح صمغ خفا با فتح موهده	تمیق الدال المله
ر حله - بسکون اول و بسکون ثانی و فتح نون م کسره و طاس اراد	رصل الجراد - بسکون اول و بسکون ثانی و فتح لام و بسکون م
اطبازان کل مده سر است و مده و خشک ش کسره قبال و کسره	ثانی و فتح صمغ باره موهده الف و دال موهده و زنبابره کسره
رضیه - بسکون اول و کسره ثانی و بسکون ثانی و فتح نون م کسره	تمیق الرار الممله
تمیق الدال و تمیق الواو	رصل الطیر صمغ خار موهده و بسکون اول و موهده موهده
تمیق المار	تمیق المیسیم
ر ده - و کسره اول و فتح ثانی مشد و انهار با وای هند	رصل الحمام - بسکون لام ثانی و فتح فارصه با هم و الف
تمیق و تمیق الزار المسمی	تمیق المار
زره - بسکون اول و بسکون دوم موهده و کسره و کسره	رصله - بسکون اول و بسکون ثانی و فتح لام و خفا هت نون
تمیق المار	م بقدر الحقا و فتح اول م سارد و
زره - بسکون اول و ثانی و خفا به م غصب الشطب	تمیق الخار المسمی
تمیق السین الممله و تمیق الفوقانی	ر ح - بسکون اول و بسکون ثانی و فتح صمغ یا زار است مشد کسره
ر سوت - بسکون اول و بسکون ثانی و فتح و او و بسکون	عمق او و خارج م ناز در چنانچه در شرطی م موهده تمام او
تمیق المار	اقبال است و صفا کوبیده او بر گزیده اش جذب رفتم میگوید
تمیق السین الممله	تمیق الهم
ر حام صمغ اول و غیر کسره و فتح ثانی و الف و هم	ر حام صمغ بسکون اول و بسکون ثانی و الف و هم
تمیق المار	تمیق المار
ر سسته - بسکون اول و بسکون ثانی و فتح قوقانی م	ر ح روعن گل تلخ ایل سوخته
شیرینی است مشبهه بقدرت کسره الخلال و تابشا	تمیق النون

تسبیق السین المعجز و تسبیق الفوقانی	تسبیق العین الملحة و تسبیق الدال الملحة
رشت - تسبیق اول و سکون سین معجزه فوقانی م خاک	رعاص و سع بعزم اول با عین ملحه و الف و دال معلوم حیوانی دریائی و ماهی رعاده -
تسبیق الدال الملحة	تسبیق الدال الملحة
رشد - تسبیق اول و الف و دال معلوم تره و تره	تسبیق الیسیم
رعی مینفع مجلس و ششمانی ش و شحال و بند بوم کرفس	رعی مینفع اول و سکون ثانی و فم تحتانی و سکون
تسبیق السین المعجز	للم و فم حار ملحه یا سیم و الف و میر شانی غلبه الیست غالباً
رشت - تسبیق اول و سکون ثانی م سسه از غراب کباب	رعده از هر طرح ی -
و سیاه رنگ بود و نویسه از انجیر و سیاب	تسبیق العین المعجز و تسبیق الی ر المشابه
تسبیق الکاف	رعده - تسبیق اول و سکون ثانی و ششمانی کفتر -
رشد - تسبیق اول و سکون ثانی با کاف معجزه	تسبیق الحار الملحة
تسبیق السار	رعده الملحة - کبیر اول سکون ثانی و فم داو و فم فوقانی و
رشدینه تسبیق اول کسری و سکون ثانی و فم نون م زنگباری	لام و کسیرم و سکون لام ثانی و دال ملحه کف آب نمک
تسبیق و تسبیق الصاد الملحة	تسبیق الزرار الملحة
رصاص و کسیر اول و فم صاد و الف و صاد و نمدانی	رعده القرم و سکون لام و فم کاف و سیم و سکون
فم طلعی و از تره زانجا و رانگ و طب را گویندی	م حجر القرم و زنجبف و چند کانت -
ق سوخته او بدل رخ انچه نرم تر باشد انهد	تسبیق النون
تسبیق الطار الملحة و تسبیق الموحده	رعده الحالیین مع سکون لام و فم حار ملحه یا سیم
رطب و سع بعزم اول و فم ثانی و سکون موحده فم فرا	الف و کسیرم و سکون ثانی م ششمانی ابرمده ط اکر
تره پنجه طوطی ۳ مایه چینی م بادام و ششمانی اوی	م ششمانی و جفت و محل و با قوت جا زید و محمول قطعه ازان
خوردن و بعد از ان خرکا بویا شیر کسیر یا کسیر خورده	عش نشفت رطوبت فرج -
تسبیق البار	تسبیق الحاق و تسبیق الالف
رطب و سع بعزم اول و سکون ثانی و فم موحده و فم فرا	رعاص - تسبیق اول و سکون کاف و فم عین ملحه و الف م سیم
سپست ترطوط رقی مینفع ششمانی ش و شحال م زنگباری	تسبیق السین الملحة

رقاص - تسبیق اول و فم ثانی و الف و کسیرم و سکون	انار مانده و کویکتر از دو حب قنطاریه و ششمانی جاد
سین معلوم خصی الشکاف گویند نسبت بر بری -	تسبیق السین الملحة
تسبیق القاف	رمان مینفع اول و ثانی و الف و مصلحه ملک ابرم
رقاص - تسبیق اول و سکون کاف و فم کسیرم	ط اکر م و ششمانی مقوی موده و کسیرم و ششمانی م کرفس
تسبیق النون	سپس م کسیرم و کسیرم و کسیرم و کسیرم و کسیرم و کسیرم
رقون - تسبیق اول و سکون ثانی و سکون اول و سکون	عک ابرم و در تقویت موده و کسیرم و ششمانی مینفع
تسبیق البار	تسبیق الصاد الملحة
رقعه بعزم اول و سکون ثانی و فم عین ملحه و حار ملحه یا سیم	رمان مصلحه بعزم اول و فم ثانی و فم و الف و کسیرم
سرخ رنگ و هر دار و فی کسیرم کسیرم از رقه خود مینفع	نون با حار ملحه و الف ثانی و سکون صاد مینفع انار ترش
انجیر و مینور و قار قطنی -	طب را گویند مریخ بزرگ ش و دو اقیانوس شراب و مایه
تسبیق الکاف و تسبیق الموحده الفارسی	رمان طلویان زنجبیل م یا با حلو مایه غسل یا قندل حرم
رکت پچب - تسبیق اول و کاف و سکون فوقانی و فم	تسبیق اللام
فارسی الطار بار و سکون موحده فارسی ثانی و خرزهره مینفع	رمان اسعال مع بعزم سین ملحه و فم عین ملحه و ششمانی
تسبیق البار	رمان مینفع اول و سکون ثانی م ریگ ماهی دریت
رکاسه - تسبیق اول و فم ثانی و الف و فم سین ملحه یا	تسبیق الیسیم
سجود و فم حار یا سیم	رمان مینفع اول و سکون سیم م سفوف خاک و بانج
تسبیق الیسیم و تسبیق الدال الملحة	کوسیدنان و بزبان و اسیان و ششمانی
رمان و سع بعزم اول و سیم و الف و و الف مصلحه خاکستر	تسبیق الواو
ه را که طرح می ق جفت و خاکستر بلوط سیم در مینفع	رمان حلو مع بعزم حار ملحه و لام و و او فم انار شیرین ط
جلاب در و عن گل -	ب را گویند مریخ سیاهی مقوی دل رخ رسیده مایه
تسبیق الزرار الملحة	ش دو اقیانوس شراب او مینفع رمان مصلحه با و با بعد از دو
رمان لبر مع بعزم اول و فم ثانی و فم و الف مینفع نون	تسبیق النون و تسبیق الالف
سکون لام و فم موحده در رمان ملحه و در خست کسیرم	رمان مینفع اول و سکون نون و کسیرم فارسی و سکون

تینیق الشین المعجمیة	سین مملوم غار بیجت
ریش مع کسر اول و سکون ثانی و شین مع جوت پره بکچر	رگیک زاده - فت بکسر اول و ثانی مجهول کاف فارسی
تینیق التون	زازجه و الت و فتح و ال مملوم رگیک ناهی مع مفتوحه
ریحان سلیمان - فتح اول و سکون ثانی با حار مملوم الت	ریح مع کسر اول و فتح ثانی فت شش هجچه بطراطح
و سکون و ضمین مملوم لام و سکون تخفانی ثانی و فتح	قی قلیل لغز اویش ده و دم من مان سیده و ثانی مجهول
سیم و الت ثانی و لون ثانی م مرزنجوش	و التها با خاک شور -
ریحان مع بیخ اول و سکون ثانی و فتح حار مملوم الت	تینیق التتانی
ماز بوه کانی کسی طاحی روق محلی خ خوشبویش از کما	فت بکسر اول و ثانی مجهول و کسرین مملوم و سکون
اود و در مصل گلاب و کرمیه و خیارل قنوم و	تتمثال نوسه از انگورست -
رگیک آهین - فت بکسر اول و سکون کسریم و در هیره	ترقیم الزار المعجمه و تینیق الالع و تینیق الطیم
فتح بافت چرک آهین بوه سکون و کیت -	زاج مع بزازجه و الت و جیت زاک ه بچکری و الت
ر بهقان - فتح اول و سکون ثانی و فتح با بافت و الت	الوز مع باشد سفید رشب و قلقند لبس مزخ سوری و بنبر
و لون فت زعفران کیر طرگرم مشک صلی نسون و	را قلقند و زرد و قلقند رازگ سیاه نیز نامت و
ش و در دم و گویند رسم او کشنده تفریح و مفرط قسط و	بندی کسین خوانند و زاک زرد را بنکد سیر کسین و زاک
و الت تریح در لاج آن سبیل و سد صلی سلیقه و چون درم	کاک ترک را نیز بندی سبیل خوانند طریحی سبیلی
او را باب سرد سرشته مثل گردگان در بر ساخته	محرق مفرح معری بلاق زود زینده و پاک لوض شیر تازه
قلیقلی نمایند جیت عسر ولادت مجرب -	زنان و سکه یا شکل زنگار کتیا اشحت تفریح گویند
تینیق الواو	زاج مع - فت بکسر اول مملوم زرشک ع انبر بار سیر و سکون
زریلو - فت بکسر اول و سکون ثانی و ضم لام شخارا	گویند مراد از مطلق او دانند بیرون کرده است طم ستر
ریو بچوت - بکسر اول و سکون ثانی و فتح واو و سکون	و خشک با قوت قابضه مقوی معده و دل و جگر من قنقل
لونق و ضم حیم و واو م و بلوک ع ارغه -	شکر و جمله شیرینها اش ز آب او تا میست شغال از جرم
تینیق النار	آن پاپا نوزده شغال و از دانه او تا میست شغال اش
ریکاسه - فت بکسر اولی ثانی مجهول با کات و الت و	آن گلستر دو دولت او صدل سفید -

تینیق الجیر الفارسی	فت تراوش خصیه سستی ه زباب و سیده شلیخ طریح
زاج مع بیخ اول و الت کسین مجر و سکون حیم فارسی	مع ریخ قدر کواند بر سر جوالد و ری کرده تفریح اش
تینیق التات	فازند اگر گردان نشود جیت و الت شوش -
زازق - بضم هیره و سکون و او فت سیاب -	ز بد مع بیخ اول و ثانی و سکون ال مملوم سکون و شیرازی
تینیق اللام	لشک - م کهن و لونین طریح راقی منفرد محلی ریحیخ تازه
زازحل - بکسر زاج حوت و فت زقوم گویند ه	بانود از شیریش من شکر یا ربوب حار مصل در خن شسته
زازل - فت بهر و زواج حیم و الت م مرغی سیاه	ز بر جدر مع بیخ اول و ثانی و سکون را مملوم فتح حیم و سکون
یا کو تا ه چون بر زمین نشیند نواته بر خاست و بخت و	وال مملوم بهمین نام سکت کابل فاس زرد و خوانند
تینیق العار	تینیق الزار المله
زازقه - فت بیخ اول و الت و فتح فا و خفار با م غار حیت	زید البحر مع بیخ اول و ثانی و ضم و ال مملوم و سکون لام
تینیق و تینیق الموحده	و فتح موحده و سکون حار مملوم درار مملوم کف دریا سینه
زریل الذهب - مع بیخ اول و موحده و ضم لام و ثانی	پهین طریحی گویند هم رق محلیخ از و س زردی
مشده و سکون تخفانی و موحده ثانی فت سگین کرگ	مائلش از یک دانگ تا دو دانگ من کثیر او و سخن کرد
ز که از بالای خار گویند و سفید و در استخوان سومی	ال حجر القیشور با بورق ارمی -
و از ریل سک کا از استخوان خوره باشد زبل کلب -	زید البحر مع بسکون لام و فتح موحده و کسر حار مملوم و سکون
زریب مع بیخ اول و کسر ثانی و سکون تخفانی	تختانی ف چیریت که گرد بر گردنی چیریشو مانند ج در مسان
ثانی فت میوزک شمش طگوش اوج راهه انه ادب	نیسان و گیاه یابند مانند خیر السیون و شکل زید البحر سیاه
قی ملین منغمش دو درم من خیار بالنگ تبر یا خسر	زید القرمع بیخ قات و میزم حجر القمر -
عنا ب یا موز سفید -	زید القرمع مریح بسکون لام و فتح قات و واو و الت
تینیق الدال المله	و کسر اول مملوم و سکون تخفانی و رادنه ثانی کف آگینه کاج لوق
زیا و مع بیخ اول و ثانی و الت و جنبی از عطر یا ست	تینیق اللام
کریب بید پرید و لجنر زاده تشدید با گیاه است بوشبو	زبل مع بکسر اول و سکون ثانی بالام فت کسین و لید طریح
شیرین خوردنی و گویند دار و نیست چرخش و گویند جالوریت	قی قلابس زریب لیل مع بیخ اول و کسر ثانی و سکون ثانی و ضم

آمانی و سکون لام و فتح جیم موحده ثالث م موزج - فت سردتر کستانی ه بر نصی طرح ی مق ملطف رخ تازه خوشبویش نیمدر ص ص جلاب نیم گرم یا عندل یا نیشکر دار صینی یا کباب یا سلیند یا قشر اترج -	تمیق الواد زبان گاؤ - فت بلخ اول و ثانی و ثالث و سکون باکاف فارسی و ثالث دوا و مجبول م گاؤ زبان
زربین درخت - فت بلخ اول و کسترانی مشد و سکون تختانی و نون فتح دال هملو را هملاتی و سکون غار مجید م درخت اترج و گنبد درخت است که در ولایت گار زردی بهین نامست ص ص ب الاس ل تنطوریون باریک یا تخم خیار یا حسب الاترج یا میوزن زعفران -	تمیق الهله زبان بره - فت بلخ موحده ثانی و لای هملو و خیار هملو زربوه - فت بلخ اول و ثانی و سکون او و فتح ملطه کراش تمیق الیمیم زجاج ص ص بضم اول یا جیم الف و سکون ثانی فت و شیشه کاج طرح ای م گویند باق ملطف مجرب شفتان طاکرم خشک ص ص کثیر است زینیدرم تا یکدر مل زربجد و استعمال او سق مثل غبار بار - زرج - فت بضم اول و سکون ثانی م قرقرت -
زرج - فت بلخ اول و ثانی و ثالث و جرم زرشک زردند م جرج بلخ اول و ثانی و ثالث و فتح او و سکون نون ل ل هملو و ضم م و فتح دال هملاتی و سکون حار هملو ج را هملو نون م زرد و نکر طرح ای م گویند مق ملطف مسطح خ قرقره غزالی شازیک مشقال تادورم ص ص یا ابر بریس ل زرد او قسط و دو انگ وزن آن بسیار و نیم وزن ریوند گویند کثیر وزن زرد و نر طویل - زرج - فت بلخ اول و سکون ثانی و فتح مین و سکون نون ص جیم عربی م حله صینی گیاست نباتت بدو که از صین در سه برست بسیارند و برگش برگ مداب مانق ط بر - زرج - فت بلخ اول و سکون ثانی و ضم کات فارسی سکون نون م زرج -	تمیق اللام زرجبول - فتح اول سکون ثانی و ضم سکون او و لام م تمیق الدال الهله و تمیق الرار الهله رود و ارج بلخ اول و سکون دال هملو با و و ثالث و هملو و ارج مایه بیرون ه نریسی - تمیق الرار الهله و تمیق الالعت زربیرا سموی بلخ اول و کسر هملو و سکون تختانی بار هملو ثانی و ثالث م الهه الحما - تمیق الموحده زرب - فتح اول و ثانی و فتح نون و سکون

زربلج بلخ اول و سکون ثانی و کسرتانی و فتح لام م تمیق الیمیم الفارسی زرج - فت بلخ اول و سکون جیم فارسی م کبک - تمیق الرار الهله زربین درخت - فتح اول و سکون ثانی و سکون سجده ضم سین هملو و سکون اترج و خیار مجید ثانی و نیشکر گرم تمیق الدال الهله زرد و - فتح اول و سکون ثانی و ضم سین هملو و سکون واو و دال هملو زرد جوب - زربنا و ص بضم اول و ثانی و سکون نون با موحده و ثالث ه زرج بر خصیصه یا عطرب و تلخی و الیچ شیرین باشد زرد آب و گل کاربزه و نیز در خوش کدی چویش بسیار و قوتش تا سائل ایقانه طرح ای م ملطف خشکی مفتح مقوی دل م صده و صیخ ایچ در ترش بکاره پاره کرده باشد و سرخ کدرم ص قوتج و مسبل یا عندل ل یک نیم وزن و چهار دانگ وزن آن م حشوق بری میوزن بسیار با شیطرح و راسن با میوزن سبیل - زربنج زرد - فتح اول و سکون ثانی و کسرتانی و کسرتانی م جرج بلخ اول و سکون رار هملاتی ه هملو بهترین ص ص صلیحی براق نرم است که در سه و طبیعت ناسند طرح ای مق مضم مفتح قاتل رخ ایچی تو خوش نیمدر تس کردن باب گرم و در عنق شیر تازه ل نوره - تمیق الرار الهله زرب - فتح اول و کسرتانی و سکون تختانی و دال هملو ثانی و فتح	تمیق الکات زرشک - کبک اول و ثانی و سکون ثانی و جیم و کات ع ایچ بار لیس گویند قاتل صفرا و قشلی و سکون حرارت سرد عبار و علیان خون و با او د چهاره خوشبویش مثل الطیب امثال آن مفتح سده جگر و مقوی جگر سرد و ترسار اشاوت اسهالی که از سردی و ضعف جگر و اشتبا باشد گویند قسمت از گل خوشبو دار که آنرا نیز زرشک خوانند زرک و زرمک - فت بکسر اول و سکون ثانی و ثالث اول و کسرتانی و سکون تختانی و ثالث ثانی م زرشک تمیق القات الفارسی زرمک - فتح اول و سکون ثانی و کات فارسی زرد آب و گل کاربزه و نیز در خوش کدی چویش بسیار سخت باشد و آتش او ویر علیه و اگر فکرس در زربخاک برای غلبه او را یا زنده روز آتش ماند و زرد جو بر لایح گویند و گویند زرد است که اهل هند را می خوانند چو که از آن نیزه و تیره و تیره و پنهانی زمین و امثال آن سازند تمیق اللام زرد و نر طویل - فتح طای هملو و کسر او و سکون تختانی و لام م زرد و نر در اطح ص مق مفتح محمل مفتح - مل رخ زعفرانی مطهر تر از آتش زرشک از یکدم تادورم ص ص یا ابریس ل شیطرح یا زرباناد و قسط و میوزن مطلق دو وزن آن استخار و میوزن آن زردت - تمیق النون
--	---

زر قون سرمانی بفتح اول و سکون ثانی و ضم قاف و سکون	زنگلاب - ف بضم اول و کاف فارسی و الف و لام و
داو و نون م سسرخه سسندور -	رتخاک - ف بفتح اول و ثانی و الف ثانی و موحده م زکاب -
زر بون بفتح اول و سکون ثانی و فتح ثانی و سکون ثانی و سکون ثانی	زغلال - بضم اول و فتح ثانی و الف و لام ه کویلا -
تمیق الواو	زغنون - بضم اول و فتح ثانی و الف و لام ه کویلا -
زر و خوسف بفتح اول و سکون ثانی و الف و ح و فتح ثانی	زغن - ف بفتح اول و ثانی و سکون نون م غلیو اریه چیل
سکون و اوم گیاهی است که گشن زرد و خوشبوست -	مسیق الفار و تمیق العوقانی
از و زینت بفتح اول و فتح ثانی م زور -	رفت - ف بکسر اول و سکون فابوقاف ثانی و کسبه
تمیق السار	که از صنوبری بر عمل شود آن رقیقه است روی و یاس
زرافه بضم اول و ثانی و الف و فتح ثانی و الف و فتح ثانی	در طب طح ۲ ق محلی محلی قروح بخ براق صاف با
زرده - ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح ثانی م سلمه زردی	المشش از روی یکدم تا دو دم ص کثیرا یا اسفیدک
زر بنبله ف بفتح اول و سکون ثانی و کسبه ثانی و فتح ثانی	و کاف اول جاوشیر و طک السلم و موم و قطران -
تمیق التماسی	تمیق الفار
زر جامی - ف بفتح اول و سکون ثانی یا حیره الف و کسبه	زرفیت - اندلس کبک اول و ثانی و سکون ثانی و فتح ثانی
و سکون ثانی م نوسه از انگور -	نیز آمده و فتح ثانی و فتح ثانی و فارت ثانی و عناب -
زر دک برگی - ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح ثانی و سکون ثانی و فتح ثانی و سکون ثانی	تمیق القاف و تمیق المیم
جره همله ثانی و فتح ثانی مجول و کسبه فارسی م تاقس -	زرق - بفتح اول و سکون میم و جیم فارسی پیشکده کبک اول
زر قوری - روی چشم اول و سکون ثانی و ضم قاف و سکون	زرقوم - بفتح اول و ضم قاف و سکون او و میم ه سینه و قهوه
و کسبه را و حمله و سکون ثانی م رجل الغراب -	شجری است و اقسام بسیار طح ۲ گرم و خشک ریاح و جالی و زین
تمیق العین المله و تمیق الدلال المله	و سپر در جهت فالج و تقریب اشغال آن شراب و عصاره آن
زعفران الحیدریه بفتح اول و سکون ثانی و حمله فاقه اول	و مصدر محذور و سیاه کند و جلد ص شیرازش چهار قیراق
در ضم نون و سکون لام و فتح ثانی و کسبه اول و سکون ثانی	تمیق الکاف و تمیق الموحده
حمله ثانی ف یک آهن رنگ آهن که آنرا سوزان کرده بر کسبه	زکاب - ف بفتح اول و کاف و الف با حیره م ساجینی که در کسبه
صفحه بن کرده تر کنند و در جاسه نمناک گزارند تا زرد شود	تمیق الکاف الفارسی و تمیق الموحده

زر قون سرمانی بفتح اول و سکون ثانی و ضم قاف و سکون	زنگلاب - ف بضم اول و کاف فارسی و الف و لام و
داو و نون م سسرخه سسندور -	رتخاک - ف بفتح اول و ثانی و الف ثانی و موحده م زکاب -
زر بون بفتح اول و سکون ثانی و فتح ثانی و سکون ثانی و سکون ثانی	زغلال - بضم اول و فتح ثانی و الف و لام ه کویلا -
تمیق الواو	زغنون - بضم اول و فتح ثانی و الف و لام ه کویلا -
زر و خوسف بفتح اول و سکون ثانی و الف و ح و فتح ثانی	زغن - ف بفتح اول و ثانی و سکون نون م غلیو اریه چیل
سکون و اوم گیاهی است که گشن زرد و خوشبوست -	مسیق الفار و تمیق العوقانی
از و زینت بفتح اول و فتح ثانی م زور -	رفت - ف بکسر اول و سکون فابوقاف ثانی و کسبه
تمیق السار	که از صنوبری بر عمل شود آن رقیقه است روی و یاس
زرافه بضم اول و ثانی و الف و فتح ثانی و الف و فتح ثانی	در طب طح ۲ ق محلی محلی قروح بخ براق صاف با
زرده - ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح ثانی م سلمه زردی	المشش از روی یکدم تا دو دم ص کثیرا یا اسفیدک
زر بنبله ف بفتح اول و سکون ثانی و کسبه ثانی و فتح ثانی	و کاف اول جاوشیر و طک السلم و موم و قطران -
تمیق التماسی	تمیق الفار
زر جامی - ف بفتح اول و سکون ثانی یا حیره الف و کسبه	زرفیت - اندلس کبک اول و ثانی و سکون ثانی و فتح ثانی
و سکون ثانی م نوسه از انگور -	نیز آمده و فتح ثانی و فتح ثانی و فارت ثانی و عناب -
زر دک برگی - ف بفتح اول و سکون ثانی و فتح ثانی و سکون ثانی و فتح ثانی و سکون ثانی	تمیق القاف و تمیق المیم
جره همله ثانی و فتح ثانی مجول و کسبه فارسی م تاقس -	زرق - بفتح اول و سکون میم و جیم فارسی پیشکده کبک اول
زر قوری - روی چشم اول و سکون ثانی و ضم قاف و سکون	زرقوم - بفتح اول و ضم قاف و سکون او و میم ه سینه و قهوه
و کسبه را و حمله و سکون ثانی م رجل الغراب -	شجری است و اقسام بسیار طح ۲ گرم و خشک ریاح و جالی و زین
تمیق العین المله و تمیق الدلال المله	و سپر در جهت فالج و تقریب اشغال آن شراب و عصاره آن
زعفران الحیدریه بفتح اول و سکون ثانی و حمله فاقه اول	و مصدر محذور و سیاه کند و جلد ص شیرازش چهار قیراق
در ضم نون و سکون لام و فتح ثانی و کسبه اول و سکون ثانی	تمیق الکاف و تمیق الموحده
حمله ثانی ف یک آهن رنگ آهن که آنرا سوزان کرده بر کسبه	زکاب - ف بفتح اول و کاف و الف با حیره م ساجینی که در کسبه
صفحه بن کرده تر کنند و در جاسه نمناک گزارند تا زرد شود	تمیق الکاف الفارسی و تمیق الموحده

فیر هرج یاد و دانگ وزن آن پنج سنه یا آله و اوقا	تمیزق التتمانی
ساطر لوبن - بفتح طاء ممل و سکون راء ممل و ضم تخانی	ساطر لوبن - بفتح طاء ممل و سکون راء ممل و ضم تخانی
وسکون واو هم غمی الشلب	وسکون واو هم غمی الشلب
ساکون - بفتح کاف فارسی سکون واو درخت شیب	ساجی - ه بکسر جیم فتح شیار -
هندیت که گلباش گوشش فلانند و در شش قلشش چون بون	ساری - فتح بکسر راء ممل م سار -
سالیون فتح بکسر و ضم تخانی و سکون واو هم غمی	سالی بکسر لام م الجمان رومی و کاسم رومی -
سائهم لوبن - ه بسین ممل و الف و خفا نون و موه	تمیزق الموحده و تمیزق الالف
وسکون راء ممل و ضم لام سکون او و نون ثانی و هم غمی	سبع الشرا - بفتح اول سکون موحده و ضم سین ممل و هم غمی
سالن - فتح سولان و ثانی که بران خنجر کار و دیگر	مشده و فتح عین ممل ثانی باره ممل و الف تم افترون -
و از افسان فیر خوانند سس	تمیزق الفوقانی
ساولان - ه سین ممل و الف و خفا نون و واو	بست - فتح بکسر اول و سکون ثانی و کسر و فتح فوقانی م
والف و لوبن غلاست هندی فتح سالف	تمیزق المجر
تمیزق الواو	بفتح اول و موحده و سکون جیم و ضبط بی
سارو - فتح بضم راء ممل و سکون واو م سانبج و لوبو	تمیزق الخار المجر
مبول م جانوبیست سیاه رنگ که در هند بهر سد و مانند	سج - فتح بکسر اول و فتح ثانی و سکون خا بجم مکت
سخن گوید و از اشعار و مشارک نیز گویند -	تمیزق الدال الممل
شیاو - فتح زرع الف کشت و در بزه باشد و فاضله	سیوسید - فتح بفتح اول و ضم ثانی و سکون داو و کسین
و نیز بوتا خار و اروس سفید رنگ که در آیش یک کز با	ممل ثانی فتح موحده فارسی و سکون نون و جوا سار -
چون هم بشوند و نیز در میان کرم بیله بگذارد تا بیله بر	تمیزق سین المجر
تمیزق الهار	سپوش - فتح بکسر اول و سکون ثانی فارسی و ضم تخانی
سارو - فتح بفتح دال ممل و خفا راء سافج	وسکون واو دشین مجر ثانی م هم اسپونول -
سارونه - فتح بضم راء ممل و سکون واو و فتح نون م	تمیزق الضاد المجر
سائهم بکسر نون و فتح قاف پر سیاوشان	سبع الارض - بفتح اول ثانی و ضم سین ممل و سکون لام

و فتح هزه و سکون راء ممل و پر سیاوشان مثل کز بهر	سیانخ - فتح بکسر اول ثانی فارسی و الف و نون با الف
ه لاج بنس و کراهه و رنگوت ط مع مائل کرمی و خشی و ممل	ثانی و خا سجده ساگ پانک طاسره و ترو گو نید م
و ممل و ضم و درین صغلی مش الزحم او انا هفت درم انا	طبع و باقوت جالیه و راده و سرجه المصنم ترو کم لفتح تراز
طبعیش تا میست درم ل حبت آلام ششش بوز نشن	از سار ل قبول مصره ز ص گل مخومش دو در هم -
آن اصل السوس	تمیزق الضاد المجر
تمیزق الکاف	سینند یا الارض - بکسر اول و فتح ثانی فارسی سکون
سبک - فتح بفتح اول و سکون ثانی و فتح زار بجم جانوب	و فتح دال ممل با ثانی و الف و ضم نون ثانی و سکون
سبک - فتح بکسر اول و فتح ثانی م جانوبیست پرنده	و فتح هزه و سکون راء ممل فراسیون -
بجلف شیره عاشق نور آفتاب باشد	تمیزق الکاف
تمیزق اللام	سپاروک - فتح بفتح اول ثانی فارسی الف و ضم راء ممل
سبز مال - فتح بفتح اول و سکون ثانی و زار بجم الموقد لام نو از	وسکون واو و کاف و کبوتر -
تمیزق الهار	سیرک - فتح بکسر اول و سکون ثانی فارسی فتح راء ممل ایبرک
ساور - فتح بضم اول ثانی و الف و فتح دال ممل و خفا راء ممل	تمیزق اللام
که از اینان سازند و حکا کان همین بدان تراشند و جلا دهند	سپل - فتح بفتح اول و ثانی فارسی م هم شتر -
سبوسه - فتح بفتح اول و ضم ثانی و واو و جبول و فتح سین	تمیزق الیسیم
ممل و بارم کرم گندم خوار و سبوس آرد -	سیر غم - فتح بکسر اول و فتح ثانی فارسی و سکون راء ممل و خفا
تمیزق التتمانی	ضین مجر و سکون میمرع رجان و ضم ران باد و وج ه بیری -
سبزی - فتح بفتح اول و سکون موحده و زار بجم ایسیم	سپرم و سپرم - فتح بکسر اول و فتح ثانی فارسی و راء ممل
الف و کسر لام و سکون ثانی م نوسه از انجور -	لغت اول و سکون راء ممل و فتح با و لغت ثانی م سپرم غم
تمیزق الموحده الفارسی و تمیزق الفوقانی	تمیزق النون
سپست - فتح بفتح اول و کسر موحده فارسی و سکون	سپستان - بکسر اول ثانی فارسی و سکون سین ممل ثانی با
ممل ثانی و فوقانی م اسپست -	فوقانی و الف و نون و سکون پستان ه سوطا طبع نیز با و
تمیزق الخار المجر	حرق نیز سفنج نیز بر گوشتش ز پانزده ممل و ص آله اعنا

سپندان کبر اول یعنی ثانی در سکون فون با و ال	برای جیب لافقاده ماده ابرعکس آن و هر کس که آنرا کند در زبان
مزد و الف و فون ه اسپند -	بیر و یا بعد از سالی ببرد و هر گاه که این بکند از اطراف کفایت
تمیق الواد	حاکم را خالی کند چنانچه بانگ قوت کند شود پس این را گاو باک
سید مرم - یعنی اول کسری فارسی و تحتانی جمول	بسیون نیز که نباتت گریسته باشد بر بیچ آن نندود و علف با حیوان و یا
حمله و فتح سیم و سکون را جمله و و او جمول نباست	نمانند چنانچه مرم در آن نیز بر آید مگر استرنگ مرم گاو که کن و بیچ مرم
بستان افروز که سابق آن سید بود -	
تمیق الهاء	تمیق الهاء
سینه - ف یعنی اول و ثانی و خوار مام انگو -	
سیاره - ف یعنی اول و ثانی فارسی الف و فتح را جمله	تمیق الحیر و تمیق الطار الملطه
تمیق التحتانی	سجلاط - یعنی ثانی یعنی اول و سکون حیم بالام الف و طار
سپاری ه یعنی اول و ثانی فارسی الف و کسری و تحتانی	تمیق یا سین
سید مرمی - ف یعنی اول و فتح ثانی فارسی تحتانی جمول	تمیق الکاف
ودال جمله و فتح مرم را جمله و سکون و او تحتانی م قلمی	سجک - ف یعنی اول و فتح ثانی م شمر و دوع که با بر سینه
تمیق التار الفوقانی و تمیق الراد الملطه	رشت در ریزه ریزه کرده در آن بریزند از لوله نازک و شیر نیز خورند
سزاد - ه یعنی اول و ثانی و الف فتح و و او جمله و کسری	تمیق اللام
ستور - ف یعنی اول و ثانی و سکون و او را جمله بطریق	سجکل - یعنی اول و ثانی و سکون فون فتح ثانی و م قلمی
عموم هر جانور چهار پایه و بطریق خصوص سب و شتر -	تمیق الحار الجحر و تمیق السیر الملطه
تمیق الکاف	سجینوس - یعنی اول و کسری و سکون تحتانی و فتح فون
سندباک - ف یعنی اول و سکون ثانی با موحده الف کلام	و سکون و او سین جمله ثانی م اذخر -
تمیق الکاف الفارسی	تمیق الدال الملطه و تمیق المجرده
سترنگ - ف یعنی اول و سکون فون ثانی و فتح را جمله و سکون	سداب - یعنی اول و الف و موحده هسکه آنرا
نون و کاف فنی نباتت شبید باومی که در زمین چینی و غیره	جبالون و سازی خوانند و ترانج ح می و خشک آن موش
که گولساز بود چنانچه ریشه اش سبز موی باشد و در موه	تراوسه گویند م قلم جمل و ملطه در غنچه مفرج است
دستها و گولن هم آورده باشد و با هم در حکم سوزان را	سبز تر بوسه که سبز دیک درخت است و سبز است در سینه

ایسون یا بقوله المختار نذلع و قوتج یا سینبر	سرخه کجا - ه یعنی اول و سکون را جمله و فتح موه فون
تمیق الراد الملطه	و انظار با و سکون و او اولان یا کاف و الف م قلمی
سدریح کبر اول و سکون ثانی و راد جمله و فتح کتا ه	تمیق الموحده
کار و کحط بی اتق قابض خنبر شیرین برین روق مرم	لام و فتح قاف و سکون طار جمله و فتح موه فون
تمیق المسار	موحده گویند که این نام مشتق از و جیر است یکی سدریح
سقیایه - ف یعنی اول و سکون ثانی با موحده فارسی الف	و فتح تحتانی و خوار ه خنده است که در گوش رود مرم
و فتح تحتانی و خوار ه خنده است که در گوش رود مرم	و آن چرخ است دوم قطرب و آن جا لولیت که از انبوه
سده - ف یعنی اول و ثانی و خوار ه خندی است که در دال	کونید و در شیب و شن است و چون این گیاه شبیه است
و او را نهار از دیگر بلاد ایران و توران بیشتر شود و شبانه	مادامیکه ترست پیش است بسراج و قطرب هر دو را شب
باشند که تنه او در شوی در بغل سچار کس آید و به گمانش	روشن اند و گویند که قطرب این گیاه را دوست دارد و در
انبوه بود که باران از آن نلند و در او دست کور در سایه	طلب کند طحی اتق قابض خنبر خوش میوه مرم که سبز است
آرام تواند گرفت و بحدسه مدور بود که بر سگ از دیگر گیاه	سرب - ف یعنی اول و سکون ثانی ه سبیا -
آن بلند تر باشد و ساقش نهایت موزون بود بران	سرخاب - یعنی اول و سکون ثانی با خوار موه و الف م
چیزه گردمانند خراطه که از چرم ساخته باشند به سده	مرفغانی مرم رنگ که ماده آن حیض کند و بر سگ که زمان
پرا زایشه باشد در ایام بهار در میان آن خراطه سبیه	سیداب بخت خوش آید یکی بر رخساره بالند و شرب
دور تیره ماه میجد کرده مانند صفتی که آن را لاجوز جمع در سبیا	تمیق الجیم
کند سیاهی را رنگین و شفاف سازد و آنرا ایشنه خانه و ایشنه	سرخ - ف کبر اول و ثانی و سکون فون و جیره شده
و ایشنه قال و سازند که در سازند و با الزین کرم در شکر	تمیق الدال الملطه
پیشه و خشک و کجک و در در تیر خوانند رخ شجر البقی -	سرا و یعنی اول و ثانی و الف و دال موه و خالف خوار
تمیق التماسی	سرخ مرم - یعنی اول و سکون ثانی و خوار موه و فتح مرم و سکون
سدی - ف یعنی اول و سکون ثانی و تحتانی جمول ملذت	را جمله ثانی و دال بستنی باشد که بر شمشیر برک بستن آنرا
ازل و درین خلالت خوره خورا -	ساق آن مرم خوش رنگ خوش آینه و آنرا نازک برین مرم
تمیق الراد الملطه و تمیق اللات	سزاد - یعنی اول و سکون ثانی با سین و ثانی و الف م قلمی

سحری بضم اول رسکون عین جمله دوال جمله موتهما ح	تمینق النون
سقطیون - سهرانی بنفج اول رسکون تانی فصل	سطیون - سهرانی بنفج اول رسکون تانی فصل
سکون تخانی و ضم عین جمله سکون و او و نون کتبی کتبی	سکون تخانی و ضم عین جمله سکون و او و نون کتبی کتبی
سقیق الطار جمله و تمینق الالف	سقیق الطار جمله و تمینق الالف
سطح - روی بنفج اول خار جمله سکون راء جمله کات	سطح - روی بنفج اول خار جمله سکون راء جمله کات
والف م ص ل ط ک م گرم اختک ص تخم رازیات م ص	والف م ص ل ط ک م گرم اختک ص تخم رازیات م ص
تمینق الحار جمله	تمینق الحار جمله
سطح - بنفج اول تانی والف و حاء جمله م هر بنا تک	سطح - بنفج اول تانی والف و حاء جمله م هر بنا تک
بر کوز مین کتبه شود و اوزا برین نام خوانند	بر کوز مین کتبه شود و اوزا برین نام خوانند
تمینق الیون جمله	تمینق الیون جمله
سطح طیبوس - یونانی بنفج اول رسکون تانی باره جمله وا	سطح طیبوس - یونانی بنفج اول رسکون تانی باره جمله وا
دکله زهل تانی و فتح نیر و ضم تخانی و سکون و او و نون تانی	دکله زهل تانی و فتح نیر و ضم تخانی و سکون و او و نون تانی
بنائی است که اوزا بیخ نیست و بر آسپید اشو در فنی	بنائی است که اوزا بیخ نیست و بر آسپید اشو در فنی
ورق بار خوبیه بود و کوچک ترا دروازش کتبه بزرگ تر	ورق بار خوبیه بود و کوچک ترا دروازش کتبه بزرگ تر
کتب - سطحیوس - یونانی بضم اول رسکون تانی و ضم تخانی که آن	کتب - سطحیوس - یونانی بضم اول رسکون تانی و ضم تخانی که آن
سکون و او و نون جمله تانی م کتبار	سکون و او و نون جمله تانی م کتبار
تمینق الکات	تمینق الکات
سطح کسطواک - سهرانی بنفج اول رسکون تانی باره جمله	سطح کسطواک - سهرانی بنفج اول رسکون تانی باره جمله
والف و کاف و لغت اول و او و زنت تانی م زربا	والف و کاف و لغت اول و او و زنت تانی م زربا
تمینق النون	تمینق النون
سطح و میون - یونانی بنفج اول رسکون تانی و ضم راء جمله	سطح و میون - یونانی بنفج اول رسکون تانی و ضم راء جمله
درا و کسرون و ضم تخانی و او و نون تانی ف چوبک	درا و کسرون و ضم تخانی و او و نون تانی ف چوبک
تمینق العین جمله و تمینق الدال جمله	تمینق العین جمله و تمینق الدال جمله

دوال جمله م ص سکون اوع قطعاه	سقطی بنفج اول رسکون تانی و فتح حیرسی و خیار با هم خیزه نارینه
سقطی بنفج اول رسکون تانی و سکون نون و کدال جمله	سقطی بنفج اول رسکون تانی و سکون نون و کدال جمله
سین جمله تانی و کسره تانی و تخانی مجبول ه اسپند	سین جمله تانی و کسره تانی و تخانی مجبول ه اسپند
تمینق الراء جمله	تمینق الراء جمله
سقطی بنفج اول با تانی و سکون راء جمله سکون ه	سقطی بنفج اول با تانی و سکون راء جمله سکون ه
تمینق الیون جمله	تمینق الیون جمله
سقا و کیوس - یونانی بنفج اول و تانی والف و کدال	سقا و کیوس - یونانی بنفج اول و تانی والف و کدال
جمله و سکون تخانی و ضم کاف و سکون و او و نون جمله	جمله و سکون تخانی و ضم کاف و سکون و او و نون جمله
تقاق و نون از پیز بر می طرحی	تقاق و نون از پیز بر می طرحی
تمینق اللام	تمینق اللام
سفال - ف کسره اول و فتح فای الف و لام کتبی کتبه	سفال - ف کسره اول و فتح فای الف و لام کتبی کتبه
پیشگی و استخوان و پوست گردگان و بادام و لیمو و فنی	پیشگی و استخوان و پوست گردگان و بادام و لیمو و فنی
و پوست انار خشک شده و اشالی آنرا نیر گویند	و پوست انار خشک شده و اشالی آنرا نیر گویند
سقطی بنفج اول تانی و سکون راء جمله فتح کتبه سکون ه	سقطی بنفج اول تانی و سکون راء جمله فتح کتبه سکون ه
ت آبی ه بی طیبی ق فاضل و حای حین و مقوی	ت آبی ه بی طیبی ق فاضل و حای حین و مقوی
سقطی و ل و ندره و ک بزرگ رسیده ش ده در مان	سقطی و ل و ندره و ک بزرگ رسیده ش ده در مان
ص طیب یا عسل کتبی گویند اول او و نون رسکون تانی	ص طیب یا عسل کتبی گویند اول او و نون رسکون تانی
کند و شیر را بشارده اگر زن کتبی کتبه و فرزند و کتبه لیمو	کند و شیر را بشارده اگر زن کتبی کتبه و فرزند و کتبه لیمو
تمینق النون	تمینق النون
سقطی و میون - یونانی بنفج اول و تانی و سکون نون	سقطی و میون - یونانی بنفج اول و تانی و سکون نون
و ضم دال جمله سکون واه و کسره و ضم تخانی و سکون	و ضم دال جمله سکون واه و کسره و ضم تخانی و سکون
اولون تانی و زیره برمی	اولون تانی و زیره برمی
تمینق الهاء	تمینق الهاء

يا ذكرا و خشک سوده و نيم وزن تخم زردک	يا پوست کبر يا نيم وزن آن تخم کرشن -
تتميق الزرار المعجم	تتميق الکات و تتميق الالغ
سقره بفتح اول و کشرفي مشهد و سکون زرار المعجم	سکیر حلا - يوناني بفتح اول و کسرف سکون ني و فتح سين
و طک البطم و صمغ درخت بن -	و سکون عين حمله بالام و اذانت م بستنج -
تتميق السين المعمله	تتميق الجيسم
سقفوس بفتح اول و ثانی و سکون نون و ضم قاف ثانی	سکفج - يوناني بفتح اول و سکون ثاني و کسرموده و سکون
و سکون سين حمله ثاني م مقفوس -	نخانی و فتح نون و سکون جيم منقش مثل انگوزه کند
تتميق اللام	خواهند طرح ي سق قحط لطفت مفتخ حافی برون مخ
شفاقل - بفتح اول و الف ضم قاف ثانی و سکون لام	ندرون مقفیه زرد که زنده و بوش مشابه طيب و قفقه
شفاقل که غيبت قق تا چهار سال باقيت طا اگر م	تيز بوي باشد ش از کبر م تا یک شفاقل ص با بوس
ترسی مشغ قاطع بلغم متوی که سخن کرده و سقا و کارد	بازر و سفید یا نیمون جاوشیر یا متعل و صبر آس جاوشیر
و مصدق و مقرر شما ص ل و مر با و اعسل بخاند و متوی	از هر یک یکدا انگ یا نیمون آن -
ش تا چهار مرم و در تقویت به حسب صنوبر و بوزیدان	سج - بفتح اول و کشرفی م مویز -
تتميق النون	سکون بفتح اول و ثانی و واو جود و فتح با و سکون نون م
سقرن سج بفتح اول و کشرفی و سکون نون ع و سین	تتميق الزرار المعمله
ت بیلان یعنی عمل طلب -	شکر العشر بضم اول و فتح ثانی مشهد و ضم راء هله و سکون
سقور و یون - یونانی بضم اول و ثانی و سکون وا و دوا	لام و ضم عين حمله و سکون ثابن مچ در اول ثانی ف صفت از
و فتح دال حمله و ضم تخانی و سکون وا و ثانی م سیرری -	عشر یعنی آگ بیرون ی آید در وضع گل و ی که خشک گرد و جی
سقول و قندریون - یونانی بضم اول و ثانی و سکون ايو	می شود و آرزو بدین نام خوانند تم فعال و شکر که گوی طبع
ضم لام و سکون وا و ثانی و فتح قاف ثانی و سکون نون	سکروح بضم اول و فتح ثانی مشهد و شکر طرح را گویند می
معامله و سکون راهله و ضم تخانی و سکون وا و ثانی و نون	عجلی بلین خ سفید شفاف چند شبت در م ص در م تزوی
م استول و قندریون ف تزوی ارج و طرح ای گویند سج ق	ساز خوضات یا بر و طبا شیر الوی سیاه یا سوز قر اسانی یا ک
پلیس س و در م ص در یا مصلکه یا عمل یافت یا در	تتميق الزرار المعجم

سکر - بفتح اول و کشرفی و زرار المعجم مصلک و کویچه	سکندریه - رومی بفتح اول و سکون نی و فتح سین حمله
تتميق الکات	تتميق الکات
سک المسک - بضم اول و کات مشهد و سکون لام	سک سبتان و کویچه بفتح کت -
سک و سکون سین حمله ثانی و کاشانی ف کبری سقا زار و	تتميق الکات الفارسی و تتميق الموصره
فاعزه و طیح و بسا و مندل تعاصری و سبل الطیر و سح ی	سکلاب - بفتح اول و سکون کات فارسی بالام و لغ
سکک - بضم اول و سکون ثانی نیم سین حمله ثانی م خست بخت	بموضع حیره شبت شبیه که در دریا بهر دم چند سیرتره او و طلا
سک - بضم اول و سکون ثانی ع مرکبی است و کویچه	تتميق الزرار المعمله
آله طرح ی ق متوی دلخ خوش بوس مند ل الی	سک - بضم اول و ثانی م کاسه -
سبن و لغارسی یکسر اول م سرکه -	سکندر - بفتح اول و ثانی فارسی و سکون نون و ضم ک
تتميق النون	فارسی ثانی و سکون وا و ع غب اشبل -
سکا هین - ب کبر اول و سکون ثانی و م زنه و فتح اول	تتميق الکات
نون م رنگ های که از سر که آهن سازند و بدان جا هر م رنگ	سکک - بفتح اول و ثانی فارسی و سکون کاف و خیرا
سکجین ع کبر اول و فتح ثانی و سکون نون و ضم جیم و کش	تتميق الکات الفارسی
و سکون تخانی م سر که و اکمین که مساوی مخرج کتق	سکک - بفتح اول و سکون ثانی ع کلب و کتا -
مشق مفتق عطف غلیظ و مسک جت خون صفر او	تتميق الواو
سعال و سح و آله حصیه ص الشیعرن حلاب و شربت	سکلاو - بفتح اول و سکون ثانی فارسی بالام و لغ
سکنگین ب کبر اول و فتح ثانی و سکون نون تخم	سکلاب - دوا و مجول م سکلاب -
فارسی و کسرموده و سکون تخانی م کجین -	تتميق الواو
تتميق الهام	سکال - بفتح اول و ثانی فارسی فتح لام و خفا هه م ک
سکاسته و سکاسته و سکاسته و سکاسته - بضم اول و ثانی	سگرته - بضم اول و ثانی فارسی سکون ایهه و فتح نون م
والف هم لغات و سکون سین حمله ثانی و فتح ثانی و خفا	تتميق السماه
در لغت اول فتح سین حمله در لغت ثانی و سکون سین و فتح	سکابی و سکلابی و سکلابی و سکلابی بفتح اول و سکون نی و لغ
قونانی در لغت ثالث و فتح سین مجوز لغت رابع م کاسه	در هر لغت و مده و کسرموده و سکون نی و لغت اول بالام و لغ

طرح را گویند و قیاسی بحال سیمی رخ تازه بزرگ و اندک شکر
گفت غص بر بیان کردن و با عمل خوردن ل بزرگ است
در در معاجین منزه باد ام یا ششخاش سفید و غسل
هم مع لفتح اول و سکون ثانی و زهر و جیره لبس
تیمیق النون

سمنه یعنی اول و ضم ثانی و سکون اول
وال جمله و سکون را جمله و کسر صده فارسی و انهار
تخانی مجهول و نون گفت دریا
سمنه ربولن - ه لفتح اول و ضم ثانی و وال جمله
و سکون را جمله و ضم لام و او مجهول رخ مع محیط کدر
سمنه سکون - لفتح اول و ضم ثانی و فتح قاف سکون
ثانی و فتح بیم ثانی و ضم حار جمله و سکون و اولم فان
سمن مع لفتح اول و ثانی و نون و کس و کس و کس
ح راق منفتح محل ملین رخ تازه ص صید معقوبات
و انارل مسکه لضم اول و فتح ثانی و کل سبک
سمور بیون - یونانی لفتح اول و ضم ثانی و سکون و اول
ممله و موهده و ضم تخانی و سکون و او ثانی و کس بر
سکین مع لفتح اول و کس ثانی و سکون تخانی و جری گو
طرح باخود از حیوان شکل جز جیس قیاسی
سکون - لفتح اول و سکون ثانی و کس نون و ضم ثانی و سکون
و ادم سمنه و هر ترکیب که بدن را فری کند از سمنه خوانند
تیمیق البار

سمنه مع لضم اول و سکون ثانی و فتح نون م حسب سمنه
ت نقل خواصه هر دو می
سمنه مع لکسر اول و فتح ثانی م رنگ سبز که بر رو آب سبز
تیمیق النون

سمنه مع لفتح اول و ضم ثانی و سکون اول و سکون ثانی و فتح نون م حسب سمنه
ت نقل خواصه هر دو می
سمنه مع لکسر اول و فتح ثانی م رنگ سبز که بر رو آب سبز
تیمیق النون

سمنه مع لفتح اول و ضم ثانی و سکون اول و سکون ثانی و فتح نون م حسب سمنه
ت نقل خواصه هر دو می
سمنه مع لکسر اول و فتح ثانی م رنگ سبز که بر رو آب سبز
تیمیق النون

سبک خوشبو چون سمنه و اشق کو یک خوشه و مخفف زب
و چون بخامد بولش در بان درنگ کند شش بندر صحت
یا طبا شتر لا و وزن آن افخر یک و وزن سابع یک
یا یک نیم وزن افخر و نیم وزن سابع و صطلک
سنبل الکلب مع لضم اول و سکون ثانی و ضم صده
و سکون ثانی و فتح کاف و سکون لام ثالث و میوه
درخت پیدار و گویند گل لسان العصاره
سحاب - ف بکسر اول و سکون ثانی با جمع و الف م جاوه
شبه کوانک از موش کلان تر باشد و از پوستش پودر
گرمی و کس که از سوراخ است طرح می
سنبوت - لفتح اول و سکون ثانی و ضم صده و سکون
و قوفانی اهل بند زبر اخوانند
سنگ پشت - لفتح اول و سکون ثانی و کاف فارسی و ضم
فارسی و سکون ثانی و کس پشت ه کچوا
تیمیق الجسیم

سندروس - ف لفتح اول و سکون ثانی و فتح وال جمله و ضم
را جمله و او مجهول سین جمله ثانی م صفت شید کبر بار درنگ
و از ان سست تر و سرخ و براق و بهتر از قلم و دیگر مال
ببودی و ست و یکی سیاه و سبک و صلب و خوب طرح می
گویند قیاسی صافی نیم مثقال ص یوزیران ل کبر و اول کس
تیمیق البار

سندروس - ف لفتح اول و سکون ثانی و فتح وال جمله و ضم
را جمله و او مجهول سین جمله ثانی م صفت شید کبر بار درنگ
و از ان سست تر و سرخ و براق و بهتر از قلم و دیگر مال
ببودی و ست و یکی سیاه و سبک و صلب و خوب طرح می
گویند قیاسی صافی نیم مثقال ص یوزیران ل کبر و اول کس
تیمیق البار

سندروس - ف لفتح اول و سکون ثانی و فتح وال جمله و ضم
را جمله و او مجهول سین جمله ثانی م صفت شید کبر بار درنگ
و از ان سست تر و سرخ و براق و بهتر از قلم و دیگر مال
ببودی و ست و یکی سیاه و سبک و صلب و خوب طرح می
گویند قیاسی صافی نیم مثقال ص یوزیران ل کبر و اول کس
تیمیق البار

فت براده چرچیرا درین ام خوانند -	در مطبوخ تا سه شقال من کاغذ یا نیلوفرل نرسک -
تمیق الفار	سوقطیون - یونانی بضم اول و سکون ثانی و فتح کاف و سکون
سولف - ه لفتح اول و سکون ثانی و خفاء نون ف باو	طاهره و ضم ثانی و سکون و او ثانی و نون م ضمنی الخشب
تمیق القات	سوخچر لون - ه لضم اول و ثانی مجهول و خفاء نون ف حو
سویق ع کبک اول و کثرانی و سکون ثانی و بیت	فارسی و سکون راء ملام و و او مجهول ثانی و نون مک سیاه
و یلقان و سواد آنرا از گندم وجود برنج و جو و بریان باند	تمیق انهار
طاز از گندم می ادا از برنج میج با عدال بریان کرده	سوسه و لضم اول و سکون ثانی و فتح سین جمله ثانی و او
تمیق الکاف	گرم گندم خوارک گویند که سیکه در شکم آید و نیز که سیکه در شیره
سوسک - ه لضم اول و سکون ثانی و فتح سین جمله	موتده - ه لضم اول و ثانی مجهول و خفاء نون و فتح ثانی و ثانی
باکاف و تیمو و جانور ترور -	و انهار باغ زنجبیل -
تمیق النون	تمیق التماسی
سورجان - لضم اول و سکون ثانی و کسر اراء جمله و سکون	سودی - ه لضم اول و سکون ثانی و وسوده و کسر اراء جمله
نون باجم و الف و نون ثانی و لبت بر سره چکنی کفای	سایم ع مردو آن طار است که آنرا سودانی نیز گویند -
طرح سی ۳ ق بسیخ مسری که در و لشر و بر شسته	سوری - لضم اول و سکون ثانی و کسر اراء جمله نوسه
و در شکستن سیاه باشد از نیم شقال تا یک شقال که استرا	از زاج مرغ است که زاج کفشان خوانند طریحی -
و سیکه در غنچه ان غلغل و زنجبیل یا بیخ سورجان ل ترنجبیل	سوم ملی - ه لضم اول و ثانی مجهول و فتح موحده که
وزن آن باغی چون ده یک آن تمیق سفید و در و بیخ غلغل	لام در اسه مشهور بند است -
بوزن آن در ق خدادیوزن فصل المود و او گویند بوزن	سولن باجمی - ه لضم اول و ثانی مجهول و نون ساکن بجم
سورن - ه لضم اول و سکون ثانی و فتح راء جمله و سکون	سولف و کسوفات و انهار باجم و قشیا -
نون بیخ مشهور بند است م بگرند -	تمیق انهار و تمیق اللعت
سوسن اول و ثانی مجهول و فتح سین جمله ثانی و سکون	سهاگا - ه لضم اول و انهار باجم و الف باکاف و رخی الف ثانی
نون و گلیست مشهور طریحی گویند تمیق ملین حلال	سجنا - ه لفتح اول و کثرانی و سکون جیم و فتح نون با الف
مردیض خ اسکانی گویند عقیده از دش از جیم و کثرت	درخت بند است و گویند غلغل سفید تخم اوست -

در اسهال از دست و پانصد و شصت و هفتاد و هشتاد و نود و صد و پنجاه

سهورا - ه لفتح اول و ضم ثانی و فاء مجهول باره جمله	سیف الغراب - ع لفتح اول و سکون ثانی و ضم فاء و کس
درخت مشهور بند است که با قاصیه مار گرد چوب او بخورد	لام و ضم غین مجرب باره جمله و الف م نوسه از سوسن م بک
تمیق الرار الممله	سیباب - ه لکسر اول و سکون ثانی یا میم الف و باره
سهر - ه لکسر اول و سکون ثانی و راء جمله م - گاؤ -	سینب - ه لکسر اول و ثانی مجهول و خفاء نون قسمی با کلاه
تمیق الکاف	تمیق القوقالی
سره کوبک - ه لکسر اول و ضم ثانی و ضم کاف و او مجهول	سیلان الحوت - ه لکسر اول و سکون ثانی و فتح کاف
و فتح با و سکون کاف ثانی م خا خشک ه گوهر و -	در راء جمله و الف و ضم نون و سکون لام و ضم حاء جمله
تمیق اللام	سکون و او فوقالی م با نیز هرج -
سکون - ه لفتح اول و خفاء ثانی و ضم کاف فاء و سکون	تمیق الجیم
لام م و خست که چون میو پنجه سود شرح کرده در قبض	سیح - ه لفتح اول و سکون ثانی و جیم م مویز
تمیق التماسی	تمیق الخار المجر
سهدی - ه لفتح اول و سکون ثانی و کسر اراء جمله و ثانی	سیالنج - ه لفتح اول و سکون ثانی و الف کسره سکون حاء م
مجهول کسره ه و سکون ثانی م دو اسه بند است طبع	تمیق الدال الممله
ق اف حارث اگر چشم را سایید بر خضرت کند یا بر زنی که	سیانند - ه لکسر اول و ثانی مجهول و ضم هاء و خفاء نون و الف
نایند و فریفته گردد چون گوشت پارچه تیز نموده با او	سازم زقوم شجر است و اقسام بیاض م اگر خشک و حلال بیخ
سرسه قرص ساخته بر زمین عرقی مرق بر بند بر اینج برارند	جالی در اف سد و سیر و جرت قابله و لغرس و اشال آن شرب
تمیق التماسی و تمیق اللعت	بهرت صرع محروم و سیاه کننده جلدش شیر تازه ش چله قراط الف
سیا - لفتح اول با تخالسه و الف م سنا -	تمیق الرار الممله
سیبا - لکسر اول و سکون ثانی و کسر وسوده با تخالی ثانی	سیار - ه لکسر اول با ثانی و الف م کشیده آن نازک است که از
ه نام ماهی مشهور است در نواحی بیت المقدس -	سیخ پر - ه لکسر اول و سکون ثانی و خاء مجر و فتح موحده
سیسا - ه لکسر اول و سکون ثانی و مین جمله ثانی م سرب	فارسی یکجوا نوزان - بیده که نوپر بر آردند -
تمیق الموحده	سیس - ه لکسر اول و سکون ثانی ه لسن -
سیاب - لکسر اول و ضم ثانی و با الف مویز بند است که در	سیسند - لکسر اول و سکون ثانی و فتح سین جمله ثانی و سکون

فون فرج موهوم سی سبیل سبیل تمام سنبری باشی	سیال - بنج اول و ثانی و ثالث و لامت یا سبیل بکسر اول
نخل و پودینه زیر که پودینه چون در کوزه و حوت نشانی	اسم هندلیست و شغال ع ابن اوسه و کلب بر سه
سینه سرد و چون باز کوزه دیگر نقل کند نخل بر آید و شکر	کیده رو سیار طاس گرم و خشک در خواص مانند کلب ابی بک
تیز با شطری سال در جلیان و طیف باروج -	سجول - ف بکسر اول و سکون ثانی و ضم فارجه و سکون و
تنقیح الزباد المصلح	م خار بپشت ع نش ه سیاهی -
سیاکیزه فنج اول و ثانی و ثالث و کثرت سکون ثانی و ثانی	سیسینل - ف بکسر اول و فتح ثانی و انهار با و ضم سین مملو ثانی
تنقیح السین المصلح	وسکون نون و ضم موهوم م سینه -
سید سالیوس - بکسر اول و سکون ثانی یا سین مملو ثانی و	تنقیح النون
و کثرت و ضم ثانی و سکون و او و سین مملو ثالث و	سیوسن - ف بنج اول و سکون ثانی و ضم موهوم و سکون
از وضع است مثل انگوزه و آن بخندان روی و کاشم روی	دا و فتح سین مملو ثانی و سکون نون م اسبول -
و گویند نخلی است مثل کون کرانی که بوسه ترنج و هر طرحی	شترن - بکسر اول و سکون ثانی و فتح میم بالنت نون م یا قوت
وق جمل لطیف رخ زرد که چک و پنجه خوشبو و و منش حلیت	سیسارون - بکسر اول و سکون ثانی یا سین مملو ثانی و ثالث
و هم کاشمش نیم م بر طایقی ل خول سفید با بخندان	و ضم راه مملو و سکون و او و ف چوب سیاه دانه طحی ۳ -
طیب با فطر سالیون -	سیسان - بکسر و فتح اول سکون ثانی و فتح سین مملو ثانی
تنقیح الکاف	یا موهوم و ثالث م حب الفقه -
سیسک سیدک سبک سبک سلک - ف بکسر اول سکون	سیسون - بکسر اول و سکون ثانی و ضم سین مملو ثانی و سکون اول
انار و کسین مملو ثانی و سکون راه مملو کاف و پنجه اول	درخت هنلیست مشهور که در بعضی خون دوا و قویست
و کسین مملو در نفع ثانی و کثرت اول و کثرت ثالث	سیکران - بنج اول سکون ثانی و فتح کاف راه مملو الفقه
در کثرت در نفع دایم گرم گندم خوار -	سیلان - ف بکسر اول سکون ثانی و سکون لام و الفقه که از نخل و کسین
تنقیح الکاف الفارسی	سینه حالون - بکسر اول سکون ثانی و ضم فارجه و سکون اول
سما بنگ - ف بکسر اول سکون ثانی و ضم فارجه و ضم سین	انهار با و الفقه مملو و او و مملو م نمک سنگ -
وسکون نون و کاف فارسی م قناری بری -	تنقیح الواو
تنقیح اللام	سیسرت بکسر اول ثانی و سکون سین مملو ثانی و ضم فارجه

وسکون و ادم گرم گندم خوار -	مغز تنقیح مسهل صغیر سنبر تازه فتح ش از اب او بر طبل
سیو - ف بکسر اول و ضم ثانی و او و مملو م سبب -	تار و ثلث طبل و خشک و بطبق تازه در دم در غیر بطبق تازه
تنقیح الهار	مس لیو غسل نمیزون سکنی چهار دانگ ان با بیلار از زرد سیاه
سیاه دانه - ف بکسر اول یا ثانی و ثالث و انهار با	سما بوج - ع بشین مملو الفقه و او و ضم لام و سکون و او
وال مملو و ثالث ثانی و فتح نون و کلونجی -	ف شاه آوزور در سیده -
تنقیح النون	تنقیح النون
سیسینل - ف بکسر اول و سکون ثانی و کسیر فارسی	تنقیح النون
وسکون بین مملو فتح نون و او مملو جانور باشد که کثرت	د سکون بین مملو فتح نون و او مملو جانور باشد که کثرت
تنقیح التماسی	و عطربت که از گربه حاصل شود ع زباد
سیسینی - ف بکسر اول و سکون ثانی و کسیر نون و سکون	شما رخ - ف بشین مملو الفقه و ضم نون و انار حبه غله سنا
تخا مملو ثانی م بریم آهن -	تنقیح الدال المصلح
سی - ف بکسر اول م سنگ -	سما کند - ف بنج اول و الفقه مملو کاف فتح م سکون نون
ترجمه الشین المجه و تنقیح الال و تنقیح الفوقا	تنقیح الزباد المصلح
شاه و درخت - ف بنج اول و سکون ثانی و انهار با	شمار - ف بنج اول و الفقه و سکون مملو شغال جانور کرم
فتح دال مملو در مملو سکون خارجه و فونانی م درخت	مانند طوطی سخن گوید و انرا شارک و شمار دینر گویند -
تنقیح الجسیم	شانه مسر بهج اول الفقه و فتح نون خارجه و ضم سین مملو
شادنج - بشین مملو الفقه و فتح دال مملو نون و سکون	شاه ابخیر - ف بنج اول و الفقه انهار با و فتح نون و او
جیم م شادنج و حر الم طنا شادنج ای ۲ و شسته	سکون نون و کسیر جیم و سکون ثانی م ابخیر و زبری -
گویند مرق قابلیست محقق محل مایه سخن خ حدسی که از	تنقیح الحار المصلح
عس پس تر باشد و بسیار شکر سیاهی اول زرد و کسین	شاه بلوط - بنج اول و ثالث و انهار با و ضم موهوم
ش نیم شغال م عصاره زرشک نمیزون آن رو سیاه	شاه بلوط - بنج اول و ثالث و انهار با و ضم موهوم
و چهار دانگ زن آن تو تایی کرانی یا حبه متناطین	بلوط مملو ایاق قابض رخ رسیده و ترش و درم م
شاه استرج - ع بشین مملو الفقه و او و فتح نون و او	شکر یا غسل خرنوب یا لوط یا مغزه -
وسکون چموت شاهتره پت پراطح ای گویند باق	تنقیح القاف

شاد واقع - بنج اول بالف فتح وال جمله و الف تانی	فنج اول بالف فتح وال جمله و الف تانی و لغت فاسر و فنج فایز
فنج نون م شهادت تخت بزرگ	لغت ساوس گویند در عهد کسری یعنی نوشیروان باری بزرگ
تتمیق الکات	سر بر آید و از دین قدری توتسیا خورد و بعد احت کسری فرود
شارک - فنج اول بالف و فنج ر جمله و سکون	تا این بجز از آنکه شکر از آن است که در حان طاع ای است
م جانور ساروک سخنگو است -	تخت قلیض و منزه است سستی که کرمانی در یحیی خوانده است
شاساک - فنج اول بالف و فتح سین جمله و سکون	تتمیق النون
شالوک - فنج اول بالف و ضم لام سکون و فنج کاف	شایرین و شایوکان و شایوران و شادوات
شانهک - فنج نون م شکرانه نون	بضم س و جدر فتح ر جمله و سکون نون مرزات اول و داو
شانه کسری - فنج نون و فنج سین جمله و فنج هاء	بجول و فنج ر جمله و کاف و الف لغت تانی و فنج بر جمله
شایساک - فنج سکون با موحده و الف و فنج نون	ر جمله و فنج نون جمله و الف و فنج نون ر جمله و الف و فنج نون
م الف س که بنفش الکاب شایساک ط کرم و خشک	شان - فنج سکون ف نون خانه زنجیر و کس در آن سلیمان گویند
تتمیق الکات فارسی	شاپین - فنج کسری با سکون تخانی م جانور لیت شکاری
شاشک - فنج تین حقیقی تانی سکون نون و گاف تانی	تتمیق التوا
تتمیق اللام	شاه دارو - فنج باظهار و اول جمله و الف و ضم ر جمله
شاشل - فنج فارسی سکون لام فاعلی است	سکون او شراب گویند جنبه خواست که اکثر او قاتل خلق است
شاشل کسری طار جمله و الف است بندی مانند کات	گور مشقه شود آب انگور را بر فنج نظر فناد چون بچشد
ه مسائل طرحی ۳ شیندرم -	و حاشه هر در بچشد چون از خورشید باز ایستاد شد گمان
تتمیق المیم	برو که گزیده قابل گشته و آن را گشته نهاد و جنبه را زین که بود
شاه اسپرغم و شاه اسپرغم و شاه اسپرغم	که مشوقه او بود که گمان برد و حقیقه مشاهده و از نور و حیات
شاه بسیم و شاه بسیم	گشته برگ تن داد و بانور از زین که از آن زین تقدار کرم کباب
سین جمله و فنج فارسی و سکون ر جمله و فنج سین	خلاص شود قدری برداشت و بخورد اثری بر آن سرد شست
د سکون میم در لغت اول و سکون ر در لغت ثانی و فنج	قدیمی در بخورد و اثری بر خود یافت بخند خورد و بسیم در فنج
بار تانی در لغت ثالث و فنج با اول و سکون سین جمله	که عود بود برایش نهاد و بکشان و درخت چوبی از آن کباب

اثره نامه بود و او حیدر بن حسن بن حسین بن علی بن ابی طالب	اثره نامه بود و او حیدر بن حسن بن حسین بن علی بن ابی طالب
تتمیق المار	شادون - فنج اول جمله با هم نون و فنج ر با هم
شادون - فنج اول جمله با هم نون و فنج ر با هم	شادون - فنج اول جمله با هم نون و فنج ر با هم
ننگ فربیت که بسایه زنده زود بشکند و آن عدست	و گاو سوزی و از و یارینند و طور سینا آورند -
شانه - فنج نون و فنج ر با هم شان -	شاه لسته - فنج باظهار با ضم نون و فنج سین طبع الکلیل
شاه لسته - فنج باظهار با ضم نون و فنج سین طبع الکلیل	شاه مهره - فنج باظهار با فتح نون و اول جمله شادون
شاه مهره - فنج باظهار با فتح نون و اول جمله شادون	شاه وانه - فنج باظهار با اول جمله و الف و فنج نون م
شاه وانه - فنج باظهار با اول جمله و الف و فنج نون م	شایه - فنج تخانی م میوه -
تتمیق المقوتلنه	تتمیق التوا
شابت روی - کسری موحده و ضم ر جمله و سکون و او	شاپانور - فنج اول و تانی و الف و فنج نون و فنج
شاپانور - فنج اول و تانی و الف و فنج نون و فنج	سهم و سکون تخانی ف نقل سفید -
سهم و سکون تخانی ف نقل سفید -	شانه و شقی - فنج نون و همزه بلند با فنج دال جمله
شانه و شقی - فنج نون و همزه بلند با فنج دال جمله	و سکون تین حقیقی تانی و کسری نون تانی و گلفی -
شاه بوی - فنج باظهار با ضم نون و اول جمله و فنج	شاه چینی - فنج باظهار با کسری نون تانی و سکون تانی و گلفی
شاه بوی - فنج باظهار با ضم نون و اول جمله و فنج	تتمیق الوحده
تتمیق الوحده	شبه - فنج اول و سکون موحده مشاهده فنج
شبه - فنج اول و سکون موحده مشاهده فنج	و ناک سفید بچگی طرحی م گویند قر قالیض جنجف
و ناک سفید بچگی طرحی م گویند قر قالیض جنجف	خ یانی سفید مال بزوی ص مسکه و شیر تازه و شکر لعلات
خ یانی سفید مال بزوی ص مسکه و شیر تازه و شکر لعلات	شبه آوتر - فنج همزه کسره و تخانی مبول غیرت که شادون
شبه آوتر - فنج همزه کسره و تخانی مبول غیرت که شادون	شبان فریب - فنج اول و فنج تانی و الف و نون و فنج

پرنده مندرغالی که هم در آب هم در خشکی زندگی کند و گاهی در آب است مرغ رنگ که پرنده بزرگی هادی بر سر دم بزرگ	بگونگام در کسین جمله سکون لامه نامی نوع از ماذریون
تمیق النون	تمیق النون
تمیق الدال المسله	شوکله الدسج مع بقع اول سکون ثانی و فتح کاف و ضم
تلیق و ضم اول باقی و اول جمله ثانی	لوقانی و فتح اول شده و هم سکون نون مکنکر
تمیق الزار المله	شوکران - فتح اول سکون ثانی و فتح کاف و راه جمله اول
شوخار - لضم اول و ثانی مجهول ثانی و الف را هم در اول	نون م لغت یزد و گویند که تم بنگ رومی و دوروس
تمیق الزار بجم	طابی م ق مخدرخ شیرینی ش نیدرم ص شراب حرف
شوره گره - فتح اول و ثانی مجهول و فتح اول جمله ثانی	بزرالنج و فتح الفح
و فتح کاف فارسی ع اشل و درخت جهاد	تمیق الواو
شوشینیر - فتح اول سکون ثانی و شین مجهول ثانی	شوشو - فتح لضم هر دو شین مجهول سکون هر دو و اوم اذقان
بیم و سکون تخانی ع قاقار صغار	تمیق المهار
شوشینیر مع لضم اول و سکون ثانی و سکون تخانی	شوکله مع لضم اول سکون ثانی و فتح کاف م شکامی
ف سیاده سطح م ق قطع مجلی محلل در مش ازیم شقال	تمیق التختالی
تاده در م کثیره کاسنی لضم نون یا تم تره ترک	شوشی - فتح بکر اول و ثانی م شبت ه سوا جمله است
تمیق الطار المله	جوشش تاده سالن قیما نظرم گرم خشک محلل منفج در بولون
شوخط - فتح اول سکون ثانی و فتح خارجه و طار جمله حور	تمیق المار و تمیق الموحده
تمیق العین المله	شهاب فتح لضم اول با ما و لمت و موحده رنگ مرسے
شوع مع فتح اول سکون ثانی و فتح جمله اول	که مرتبه اول از گل کاریزه کشند و در عربی شیر بنگ باب است
تمیق الکاف	و گویند شیر و شکر خورد سله که باب آمیخته باشد
شوالک - فتح اول سکون ثانی و فتح لام و مرقی	تمیق البسیم
که هر زمان رنگه نایر ع ابو برکتس	شهدا مع فتح اول سکون ثانی با و ال جمله و لغت و
شوشک - فتح اول سکون ثانی و فتح شین مجهول ثانی	فتح نون م شهدا فتح تم بنگ طری م ق جصف تریستا
شوکله اول سکون ثانی و فتح کاف م نون	ش سردم ص بریان نمودن ل بوزن آن کج و نیموزن

شیرتج - بکر اول و سکون تخانی بارار جمله و زامجه و سکون	تمیق المسار
شیرتج - فتح اول سکون ثانی با و ال جمله و لغت	شهدا م - فتح لضم اول سکون ثانی با و ال جمله و لغت
شیرتج مع بکر اول و سکون تخانی و فتح طار جمله و راه جمله	شوکله مع بکر اول و سکون تخانی و فتح کاف و راه جمله اول
شیرتج - فتح اول سکون ثانی و سکون نون با کاف	فاسی و لغت و فتح نون م تراله
تمیق المار المسله	تمیق المار المسله
شیرتج - فتح بکر اول و سکون تخانی با موحده و لمت می	شیرتج - فتح بکر اول و سکون ثانی و حار جمله و در سطح
شیرتج - فتح بکر اول و سکون ثانی و راه جمله و کاف	شیرتج - فتح بکر اول و سکون ثانی و راه جمله و کاف
تمیق الفوقانی	شیرتج - فتح بکر اول و سکون ثانی و راه جمله و کاف
شیرتج - با اول و سکون ثانی و راه جمله و کاف	شیرتج - فتح بکر اول و سکون ثانی و راه جمله و کاف
تمیق الزار المله	شیرتج - فتح بکر اول و سکون ثانی و راه جمله و کاف
شیرتج - فتح بکر اول و سکون ثانی و راه جمله و کاف	شیرتج - فتح بکر اول و سکون ثانی و راه جمله و کاف
تمیق البسیم	شیرتج - فتح بکر اول و سکون ثانی و راه جمله و کاف
شیرتج - بکر اول و سکون ثانی و فتح راه جمله و سکون جهم	شیرتج - فتح بکر اول و سکون ثانی و فتح راه جمله و سکون جهم
شیرتج - فتح بکر اول و سکون ثانی و فتح راه جمله و سکون جهم	شیرتج - فتح بکر اول و سکون ثانی و فتح راه جمله و سکون جهم
شیرتج - فتح بکر اول و سکون ثانی و فتح راه جمله و سکون جهم	شیرتج - فتح بکر اول و سکون ثانی و فتح راه جمله و سکون جهم

صوف - مع لیم اول و سکون ثانی و نام ششم طحی	تمیق الزرار المعجم
سوق سخن محقق اکال شمس -	ضمیمه نوزع کبر اول سکون ثانی و ضمیمین مملو سکون
تمیق السار	لام و فتح عین مملو و ضمیم سکون و او زار و معرفت شک
صوف طبع اول سکون ثانی و فتح طار مملو لام و ضمیم و نام ششم و فتح از	تمیق العین المله
ترتیم الضاد المعجم و تمیق الالف و تمیق اللام	ضریح - مع فتح اول سکون ثانی و ضمیم مملو و پستان
صفا مع لیم اول و معرفت و لام و ف کتار -	نیر انسان و چوبی طبع می رخ با فوا از حیوان گوشتش
تمیق النون	نکو بود درو شیر بسیار باشد -
ضمایح - مع الضاد مع معرفت و نون و فیش ه بیضی -	ضریح - مع فتح اول و سکون ثانی و سکون تحتانی ف ثانی
صفا - مع کسبند -	است و یالی که بر ساحل دریا و جنبه یابند طحی -
تمیق الباء الوحده و تمیق الالف	تمیق المیم
ضمیمه عر جاسع فتح اول و سکون موحده و فتح عین مملو	ضمیمه فتح اول و سکون ثانی و ضمیم اسطر خود س
بمزه لینه و و فتح عین مملو ثانی و سکون را مملو با جمیم و	تمیق الواو
الفت و کتار ط گوشت اوح ی ۲ -	ضریح و فتح اول ثانی و او مملو می نوعی از جنه الطرخ
تمیق الموحده	ی گویند که این رخ راق محقق رخ نیز تازه صن سحر حل
ضمیمه فتح اول و ضمیم سکون موحده و ف بچه	تمیق السار
سوسار که اول می زاید او را حل می گویند بعد از آن غذا	ضریح و کلمه فتح اول ثانی و سکون و او و ضمیم عین
حق خوانند و بعد از آن طبع بعد از آن حرم و چون نامی به	مملو و سکون لام و فتح کات و سکون ملام ثانی و فتح موحده
ضمیمه گویند طحی می ق مملو رخ متوسط صن حرم -	و ضار کات و فتح لغوم -
تمیق الزرار المله	تمیق الغین المعجمه تمیق السین المله
ضمیمه - فتح اول ثانی و سکون را مملو و فتح	صفا میهن مع فتح اول سکون ثانی و ضمیم معرفت و کسبند
چوزیوا -	سکون تحتانی و ضمیم مملو جمع ضمیمین و ف خیاره کتاری
تمیق الزرار المله و تمیق الموحده	ضمیمه فتح اول و سکون ثانی و ضمیم موحده و سکون
ضمیمه فتح اول را مملو سکون موحده مع کسبند و فوا	و اوت خیاره گویند حشره زنده نارسیده

تمیق الفار و تمیق السین المله	طالع العسفر - مع الف و المله و الف کسرام سکون تحتانی و ضمیم
ضمد مع فتح اول و سکون ف و فتح و الف مملو و سکون	و فتح ف و سکون را مملو و ف بدست فتح نیز سکون سندی -
تمیق النون	نشور سندی طمع گویند ی سوق فایض شش گفتار
صفا المیم - مع فتح اول ثانی و کسبند و ضمیم را مملو	صفا المیم - مع فتح اول ثانی و کسبند و ضمیم را مملو
و سکون لام و کسبند و سکون نون ف پس با و شان -	بیموزن اهل بله نوزن او غنیه و نیموزن سباسبه -
تمیق الواو و تمیق الزرار المله	تمیق السین المله
ضمیمه فتح اول و سکون ثانی و فتح سکون مملو	طالع و س مع ضمیمه سکون و او ه سور ط کتار
تمیق النون	ح ربای غلط مصلوب و در سیم و سول خط کتیف -
ضمیمه فتح اول سکون ثانی و ضمیم و رار مملو و	تمیق الالف
و نون فیه رشک گویند ریجان گویند پسر نه تمی ط ا	طالع کتار - مع فتح اول سکون با درخت نیمه بنوی و سکون
گرم مشک که مملو جمع او رام و ضمیم و فتح مملو و نامی در نیمه	تمیق المیم
طالع و رفیع و در مکر و بین و سا فرس و گزبانده ملام و	طالع - فتح لام و سکون میهن ف زریخ زرد
جهت خفان شصت سه و در یاج غلیظ و عصانه او با	تمیق النون
شکر راق و در دست و در و سر و در مضمضه و فایند است	طالع نون یکلام و تمیق الف و سکون و اوت خاص است
قلع و ضمیر کرده لو با آب سرد و نموی عضله و فتح اول سکون	مستوی کسبند کرده شد نوبال خاصی کدر کسبند و خاصیت
سرم با صفت و حل جمع از ص و بود او و او طالع اسرار	تمیق السار
بیموزن شمس و کلاجه شکره باشد و شکره و شکره و شکره	طالع فقه - یونی طار مملو و الف و کسرام مملو کسرام مملو
آن سن درم و از عصانه و از جرم او زده درم و در او بود	طالع فقه - یونی طار مملو و الف و کسرام مملو کسرام مملو
نوسر و نام صن نیلوفر با در نیمه -	طالع فقه - یونی طار مملو و الف و کسرام مملو کسرام مملو
تمیق الباء الوحده و تمیق الالف	تمیق الباء الوحده و تمیق الالف
بیموزن مع فتح اول سکون ثانی و ضمیم مملو و او مملو	طالع فقه - یونی طار مملو و الف و کسرام مملو کسرام مملو
ترتیم الطار المله و تمیق الالف و تمیق الزرار المله	تمیق الخار المعجمه

کتابخانه خصوصی
سوره

عروق یا بسع بکل اول سکون ثانی در گانج ثانی	عروق یا بسع بکل اول سکون ثانی در گانج ثانی
واحد و کسر مجرد و سکون سین مملوف زنگباری	تتقیق التون
تتقیق الصاد المجرید	عرق - بفتح اول و ثانی و سکون نون ف پیر مست
عروض بفتح اول و سکون ثانی و فتح میم و سکون	یازده شود و ظاهر سکون در و زنگبار از و هم پیش
ضاد و حیرت زنگ و بزبری که بر آب ببرد	عظم اسبق و گنوزی کابری
عروق ایمن بفتح اول و سکون ثانی و واو در گراف	عروق الصباغین ع بفتح اول ثانی و سکون واو
و فتح زده و سکون و فتح ثانی م بر زمین	مشتاق و فتح صاد و مجرد شده و الف و گشیرن هم
تتقیق الفان	و سکون ثانی و فتح زده
عروض بفتح اول و سکون ثانی و فتح صاد و سکون	تتقیق السار
فام که بفتوس ف اش دار	عروسک و زده ف بفتح اول و ثانی و سکون او
عروق نجدی - بفتح اول و ثانی ع نصب ف	و فتح سین مملوف گراف و فتح و ال مملوف سکون را و مملوف
عروق الاصف بفتح اول و ثانی و سکون واو و فتح ثانی	ثانی و فتح بوجه فارسی و سکون را و مملوف ثانی و فتح
د سکون لام و بزبری و فتح صاد مملوف پرست بیخ طرح	دال مملوف ثانی و خنار نام کا کج
یخ بار یک شخم متعالی ص ل در او	تتقیق الثمانی
سپر ز مبارک و زن آن حلیت با سنجین	عروج بری بفتح اول و سکون ثانی و فتح نا و کسر میم و فتح
تتقیق القان	موجه و کسر اول و فتح شده و سکون ثانی و م ساون
عروق ع بفتح اول و ثانی و سکون واو و فتح جماد	تتقیق الزو و مجرد تتقیق الزو الهمله
تتقیق الکاف	عز ز صغیر و کسر بفتح اول و فتح زار و کسر سکون ثانی
عروسک ع بفتح اول و سکون ثانی و فتح سین و کسر میم	و فتح را و مملوف و فتح مملوف شده و گشیرن میم و سکون ثانی
تتقیق اییم	ثانی و کسر را و مملوف و واو و کات و کسر بار و مجرد و سکون
عروض می که بر اول سکون ثانی و کسر اول و سکون میم و فتح ثانی	تتقیق اییم
عروق دار هم - بدل مملوف و سکون را و مملوف کسر ثانی	تتقیق اییم الهمله و فتح الدال الهمله

ع این وزن سکون
فحانه که بکاف
کن بجهت

عسل القصب الطیر و بفتح اول و سکون سین مملوف لام	و بزبری لمینه بفتح اول و کسر میم ثانی و سکون ثانی با سلف
سکون لام ثانی و فتح قاف و صاد و مملوف کسر و فتح دار	و الف ثانی م شیان با سلف ع ی ا ح زو و سکون
و کسر مملوف مجرد ثانی و سکون را و مملوف فتح را و کسر سکون	ال حفض یا پورش و زده می
تتقیق الموجه	دال مملوف میم و شکر و شیره نبات ه رس طح ر
عسل اوو - کلام با دال مملوف و فتح میم و سکون واو و فتح ثانی	عصا ب - بفتح اول و ثانی و الف و مجرد هم شیخ طرح
تتقیق اللام	عصب بفتح اول و ثانی و سکون مجرد فیه اش و فتح
عسل الصلح ع بفتح اول ثانی و فتح لام و فتح نون متردو	تتقیق الموطی
سکون حار مملوف لام م شده و مملوف ح ی اق ممل	عصاره غافق - بفتح اول و ثانی و الف و فتح را و مملوف
بکی او سلف ص صادق الصلوات خوشبوی سپید سرخی	لمینه با باغین محمود الف و سکون ناد و ثانی ممتشده
فام یکی بعد از آن حیف شش و واو و قبه و در همچون او بار	غانث ل یک شغال مستین شش یک متعال
او با سلف ببار و در و فک و حاض اتح ف ل میغنجی	تتقیق الثالثه
تتقیق الثمانی	عصاره طاریت بجز لمینه با و فتح مملوف را و مملوف او و سکون
عسل البهی بفتح اول و سکون واو و کسر نون میم ساو	و سکون ثانی و فتح ثانی ممتشده طاریت ل عصاره و فتح
تتقیق سین و حیرت و سکون الزو الهمله	تتقیق الحیم
عشر بفتح اول و سکون سین مجرد را و مملوف مترادف	عصاره النج ع بفتح اول و سکون لام و فتح بار مجرد و
و فتح ح طح می امق از شک او و در ح	سکون ف آشورده بجز البهی ل عصاره و فتح
تتقیق القان	تتقیق الدال الهمله
عشرون و ر آب ممدول ششم	عصاره مستحیا س بود بزبری لمینه با و فتح ه و خا و کسر سکون
تتقیق القان	شین مجید اول و کسر ثانی و فتح میم و سکون سین مملوف
عشرون - بفتح اول و ثانی و سکون را و مملوف موار	و فتح واو و دال مملوف امینون
تتقیق السار	تتقیق الزو الهمله
عشق بفتح اول و کسر ثانی و فتح قاف و الف ذی البلاء	تتقیق السار
تتقیق الصاد المملوف و فتح الف	عصفه بفتح اول و کسر ثانی و فتح قاف و الف ذی البلاء
عصاره ما مینا - ع بفتح اول و صاد مملوف و فتح الهمله	عصفه بفتح اول و بفتح اول و سکون ثانی و فتح و سکون الهمله

الفان الودع
ع این وزن سکون
فحانه که بکاف
کن بجهت

تیمیخ السار	مرغانی بزرگ چشم طرکم و در زیر چهار درج -
تیمیخ الار القارسی	عینون المدیکیم علی الصر اول و ثانی و سکون و اول و ثانیون و کثیر از ممالک مشرق سکون محتالی مالی و خرج کات و صفارنا ت چنگیز کس و در سرخ ه سوچی و رقی طرح سی -
تیمیخ السین المسلمه	ترقیم العین السیمیه و تیمیخ و تیمیخ الالف خاله لوطا - یونانی زمین سجود العت نام و آن ثانی و در ملام نامی و سکون و لوبا با ممالک و انت ثانی با ملامه قطعی -
تیمیخ الفوفانی	تیمیخ السین المسلمه خاله خالس - بفتح هر دو ضمیم سجور در وان بود از یک در ملام و سین مملو باقیست المسن بدو کلا آن بیض ماند کل ثبت و یونانی شش الراجح کویطه طرکم مشکلم
تیمیخ الفوفانی	تیمیخ السین المسلمه خاله فینم بفتح فینم و فتح فاء و نجاه فیکرنا اوقیاتی و بکر شکریه آمده گیا بیت حار دار که از که سکن محله شیر انداز و نمور برگ آن و در از و عین و طولانی و مرغی و از
تیمیخ اللام	تیمیخ اللام در سطر گیا ی من شاخ و مجون خوشن رویده و گامان لاجوزی رنگ و در از شکل و بار که شاخ بدرازی که گزین شاخ و
تیمیخ الفونون	تیمیخ الفونون در ق بر پنج باشد چون بر در از اقل فوگرید طرح ای لاب گویند معیح سی ق شیخ و مقوی کبیخ فارسی که از کوبان جلالی نیز از اندیش نیم مثال من اسبون با در ال اسما سکون و غیر وزن آن که هشتین -
تیمیخ الرار المسلمه	تیمیخ الرار المسلمه تبرید و دو گمزین اسیمون و ده یک و وزن آن حسن بقر مطوح سی اسق محمل ملطخ ح و رقی او در بر یک نیم مثال من طبا شریل برگ سبزه با شوختر -
تیمیخ الار المسلمه	تیمیخ الار المسلمه خاله بفتح فینم سجود العت و رار سجود ف نوعی از عانه بفتح فینم سجود العت و رار سجود ف نوعی از

تیمیخ الواد	غرسا بفتح اول و سکون رار مملو با سین حان ملام سجود خاله شورف سکون و دو هم سین مجور سکون واد تانی م غاش فادف کاکو -
تیمیخ العاد	تیمیخ العاد عانه سب بفتح ناز مجور و خفا با سنی سب که زمان روی ماند و آن را کلو زینر گویند - عانه عمالی بفتح عین مجور تانی م نودخ -
تیمیخ الفوفانی	تیمیخ الفوفانی خاله سیرف بفتح عین مجور و الف و کلام و فتح محتالی بر کوی سطر از شک و بر کافور و در دش نام و اگر بطح ای می قن نیز مقوی ماغش کشقال ص کافور لولون و در و نان
تیمیخ المحتالی	تیمیخ المحتالی عانه می عت کبیر او مجور سکون محتالی م حرب روده تیمیخ البار المسلمه بفتح الالف عنه الجلد و سب بفتح اول و ثانی و سکون لادم ضم جم و لادم ثانی و سکون وادف سیر شم طرح سی ۲ - عنه سب کبر اول و سکون تانی م نوعی از کماة - عنه قدر بفتح اول کون و کون الکو فجات هم نوعی از عویج -
تیمیخ الدال المسلمه	تیمیخ الدال المسلمه عنه بفتح اول و سکون تانی و کبریم هم سیاه دانه تیمیخ الدال المسلمه عنه بفتح اول و سکون تانی م نوعی از عویج از عویج - عنه بفتح اول و سکون تانی م نوعی از عویج از عویج - عنه بفتح اول و سکون تانی م نوعی از عویج از عویج -
تیمیخ السین المسلمه	تیمیخ السین المسلمه عنه بفتح اول و سکون تانی م نوعی از عویج از عویج - عنه بفتح اول و سکون تانی م نوعی از عویج از عویج - عنه بفتح اول و سکون تانی م نوعی از عویج از عویج -
تیمیخ اللام المسلمه و تیمیخ الواد	تیمیخ اللام المسلمه و تیمیخ الواد عنه بفتح اول و سکون تانی م نوعی از عویج از عویج - عنه بفتح اول و سکون تانی م نوعی از عویج از عویج - عنه بفتح اول و سکون تانی م نوعی از عویج از عویج -
تیمیخ الرار المسلمه و تیمیخ الالف	تیمیخ الرار المسلمه و تیمیخ الالف عنه بفتح اول و سکون تانی م نوعی از عویج از عویج - عنه بفتح اول و سکون تانی م نوعی از عویج از عویج - عنه بفتح اول و سکون تانی م نوعی از عویج از عویج -

با دوا شد و در وقت و عقب الزیبه	تضمیمه عبطم اول و سکون ثانی در مجامعت بیخه کنده
تیمق الموحده	تیمق السار
تصعب عبطم اول و صاوه مملو و سکون موحده فطر	قصاعه عبطم فات و فتح صاوه و وقت و فتح عین مهله و فتح طح می گویند بزرگ بان مطلع فتح اول و در وقت
تیمق الدال المهل	تیمق الحامی
تصعب عبطم اول و سکون دال مهله عمود	فضای صحرای عبطم اول و سکون ثانی و وقت و کسر موحده
تیمق الازار المهل	در مجامعت صاوه مملو و کسر راز مهله کشته
تصعب الکسر عبطم اول و سکون ثانی و فتح موحده و سکون	تیمق الظار المهل و تیمق الدال
شد و دکان مشدق و تشکره کانه ا و او کهر و پوژنا	قطونا عبطم اول و سکون مملو و سکون ثانی و سکون ام اسنول
گویند طح لاج شریک انبار	قطونا عبطم فات و در وقت تشکره لونا طم ا گرم س شکت
تصعب بکر اول و سکون ثانی و کسر سکون تخانی و طح می گویند	تیمق المبار الموحده
تیمق السار	تیمق السار
قصاعه عبطم اول و سکون ثانی و وقت و فتح عین مهله	قطب شمسی عبطم فات و سکون طم و فتح لام ع قابل
ف سنگ آبی یعنی بند زه او و بلور	جزی خبثت شیدیه بخت به ط ۲ سرد خشک
تصعب الیذیه عبطم اول و سکون ثانی و فتح موحده و فتح اول	تیمق الازار المهل
سوجر شد و کسر مملو و سکون تخا و فتح راز مهله و فتح طح	تیمق الفار
طح می گویند مطلع شندی ش کیدم و گویند دو انگ ص	تظف عبطم اول و سکون ثانی و فتح موحده و کسر مهله
عقرباوسون انظفا طیبنا مندل یا عینس تخم یا سنبل و عرفان	تیمق النون
تصعب صحرای اول و کسر و سکون ثانی و فتح مملو و سکون ثانی و فتح مملو	تظف عبطم اول و سکون ثانی و فتح مملو و سکون ثانی و فتح مملو و سکون ثانی و فتح مملو
تیمق الفضا المعبود تیمق الموحده	کوبیده سق مقطع محل مطلع فتح موحده و اوزن و فتح موحده و سکون ثانی
تصعب عبطم اول و سکون صاوه موحده و سکون	کوبیده سق مقطع محل مطلع فتح موحده و اوزن و فتح موحده و سکون ثانی
تصعب عبطم اول و سکون ثانی و فتح مملو و سکون ثانی و فتح مملو	قطون عبطم اول و سکون ثانی و فتح مملو و سکون ثانی و فتح مملو
تیمق السار	تیمق السار

خ نوزیده شکر اول و فتح او و در صرب سکون اول و سکون ثانی و فتح مملو و سکون ثانی و فتح مملو	خ نوزیده شکر اول و فتح او و در صرب سکون اول و سکون ثانی و فتح مملو و سکون ثانی و فتح مملو
تیمق الموحده	تیمق الحامی
تظف مبحری و یونانی لبوس و فتح موحده و سکون ثانی و فتح مملو و سکون ثانی و فتح مملو	تظف مبحری و یونانی لبوس و فتح موحده و سکون ثانی و فتح مملو و سکون ثانی و فتح مملو
تیمق الحامی	تیمق الحامی
تصعب عبطم اول و سکون ثانی و فتح مملو و سکون ثانی و فتح مملو	تصعب عبطم اول و سکون ثانی و فتح مملو و سکون ثانی و فتح مملو
تیمق الدال المهل	تیمق الدال المهل
تظف صحرای اول و سکون دال مهله عمود	تظف صحرای اول و سکون دال مهله عمود
تیمق الازار المهل	تیمق الازار المهل
تصعب الکسر عبطم اول و سکون ثانی و فتح موحده و سکون	تصعب الکسر عبطم اول و سکون ثانی و فتح موحده و سکون
شد و دکان مشدق و تشکره کانه ا و او کهر و پوژنا	شد و دکان مشدق و تشکره کانه ا و او کهر و پوژنا
گویند طح لاج شریک انبار	گویند طح لاج شریک انبار
تصعب بکر اول و سکون ثانی و کسر سکون تخانی و طح می گویند	تصعب بکر اول و سکون ثانی و کسر سکون تخانی و طح می گویند
تیمق السار	تیمق السار
قصاعه عبطم اول و سکون ثانی و وقت و فتح عین مهله	قصاعه عبطم اول و سکون ثانی و وقت و فتح عین مهله
ف سنگ آبی یعنی بند زه او و بلور	ف سنگ آبی یعنی بند زه او و بلور
تصعب الیذیه عبطم اول و سکون ثانی و فتح موحده و فتح اول	تصعب الیذیه عبطم اول و سکون ثانی و فتح موحده و فتح اول
سوجر شد و کسر مملو و سکون تخا و فتح راز مهله و فتح طح	سوجر شد و کسر مملو و سکون تخا و فتح راز مهله و فتح طح
طح می گویند مطلع شندی ش کیدم و گویند دو انگ ص	طح می گویند مطلع شندی ش کیدم و گویند دو انگ ص
عقرباوسون انظفا طیبنا مندل یا عینس تخم یا سنبل و عرفان	عقرباوسون انظفا طیبنا مندل یا عینس تخم یا سنبل و عرفان
تصعب صحرای اول و کسر و سکون ثانی و فتح مملو و سکون ثانی و فتح مملو	تصعب صحرای اول و کسر و سکون ثانی و فتح مملو و سکون ثانی و فتح مملو
تیمق الفضا المعبود تیمق الموحده	تیمق الفضا المعبود تیمق الموحده
تصعب عبطم اول و سکون صاوه موحده و سکون	تصعب عبطم اول و سکون صاوه موحده و سکون
تصعب عبطم اول و سکون ثانی و فتح مملو و سکون ثانی و فتح مملو	تصعب عبطم اول و سکون ثانی و فتح مملو و سکون ثانی و فتح مملو
تیمق السار	تیمق السار

تتميق اللام	تتميق الواو و تتميق الالف
تتميق النون	تتميق التاء
تتميق السين	تتميق الراء
تتميق الخاء	تتميق الجيم
تتميق الذال	تتميق اللام
تتميق التاء	تتميق الواو و تتميق الالف
تتميق النون	تتميق التاء
تتميق السين	تتميق الراء
تتميق الخاء	تتميق الجيم
تتميق الذال	تتميق اللام

تتميق اللام

تتميق الواو و تتميق الالف	تتميق التاء
تتميق النون	تتميق التاء
تتميق السين	تتميق الراء
تتميق الخاء	تتميق الجيم
تتميق الذال	تتميق اللام
تتميق التاء	تتميق الواو و تتميق الالف
تتميق النون	تتميق التاء
تتميق السين	تتميق الراء
تتميق الخاء	تتميق الجيم
تتميق الذال	تتميق اللام

تتميق اللام

تیمق الطار الملط	ف سنگه نام و مرغان خا تو از مرغان تازه تره
قیلوط یعنی اول و سکون ثانی و ضم لام و سکون اول	تیمق الفات
عطا و مملوت و ورق گندم شامی	قوناق - بجم اول و سکون ثانی و اوزن و الف و کسره و سکون
تیمق اللام	تیمق النون
قیل - کبر اول و سکون ثانی و م - قیر	قویو یعنی - برانی بجم اول و سکون ثانی و ضم طه و مملوت
تیمق الیسیم	سکون و او و کسره و سکون و سکون ثانی و ضم و ال و مملوت سکون
قیل و م - ع یعنی اول و سکون ثانی و ضم صاد و سکون اول	و اوزنات م فری از ای الطلم -
و مروت برنجاسپ که قسمی از منقین است طح گویند	تیمق التماسی
۲ می گویند ۳ گویند اگر مخرج ۲ می آن قطع مطلق	قویو یعنی اصاح سکون و کسره و سکون ثانی و ضم جیم و سکون
محلل و مشتق از تازه تره و در مقل او در مقل سکون	تیمق البار التماسی و تیمق الفات
ان ابرج یا شیخ از ای در و صاع باره یا نه استیمق	قیل و سکون اول و سکون ثانی و ضم ییم و سکون اول و سکون
تیمق النون	لحم یا تخمائی ثانی و الف م طین قویو لیا طب ۲ می
قیل و سکون - یعنی اول و سکون ثانی با طار مملوت و الف و	سوق یعنی راجع ل طین ایمنی -
ضمیمات ثانی و سکون و او و نون م ترس	تینا - کبر اول و سکون ثانی و اوزن و الف و ذی و مملوت
قیل و سکون برانی یعنی اول و سکون ثانی و ضم قاف	تیمق الزار الملط
ثانی و کسره و سکون نون م قنقره	قیل و سکون اول و سکون ثانی و رال -
تیمق التماسی	قیل و سکون اول و سکون ثانی و ضم شین و سکون
قیل و سکون - یعنی اول و سکون ثانی و کسره و مملوت و سکون	در و مملوت و ذی و سکون و دریا طح می قی مملوت شخ
تخمائی ثانی م خسرو ل -	سبک سفید سوختل در جلاب حرف عینی -
قیل و طح می ع یعنی اول و سکون ثانی و ضم راء و مملوت و سکون	تیمق السین الملط
داود و طار مملوت سکون تخمات بر میکا از موم و سکون کل	قیل و سکون برانی یعنی اول و سکون ثانی و کسره و سکون
هندی سین و درق کلخ و کلخ الملک و عرق کلخ و کسره و سکون	مملوت و سکون سین مملوت موم -
قیل و سکون اول و سکون ثانی و کسره و مملوت و سکون تخمائی ثانی و الف	قیل و سکون برانی یعنی اول و سکون ثانی و کسره و مملوت و سکون

ترقیه الکات و تسین و تسیق الفات	از مملوت و سکون لام و فتح حار مملوت و ضم راء و مملوت
کاگ جگلی - ه بکات و الف و کات فارسی و ثانی و فتح	بزر الفات و کلخی -
حیور و سکون نون و فتح کات فارسی ثالث و اطهارا و	کا فور یعنی کات و الف و بجم نون و سکون و اضع و حسیه
الف ثانی و درایه بندی است م سسی -	مشروط ب سی ۳ ق مبر و سکون ثانی و ضم حار
کا ه ر با - ف با طار مملوت و سکون راء مملوت و کسره	خون خ نیمه سی سفید که در ذی بندش یک قطر طح
تیمق القویا	بفشته یلوف و در مقل ایستک یا سحر کل و بزل و در
کات - ف یعنی کات و الف و ا و مثناه قویا نیمه نومی	لبا شیر و یک وزن منحل سفید و لوبه کبریا -
از مخرج که در ولایت نوسه بر سر سد گویند که چون آن کابرد	تیمق الزار الملط
سنت سال از او و در ۲ و در ۳ و در ۴ و در ۵ و در ۶ و در ۷ و در ۸	کا فر - بکات فارسی و الف و فتح فا و سکون زار مملوت و کلخ
کا پشت - ف یعنی سین مملوت و فاء و ضم موحده	کا نازف با نون و الف ثانی م بن خوشه خرمای -
فارسی و سکون ثین مجرم لاک پشت -	تیمق الزار الفارسی
تیمق الجسیم	کا زف زار فارسی م درخت کالج ع صنوبر -
کا ج م بیجم نازی م درخت ناز -	تیمق السین الملط
کا سج - ف یعنی سین مملوت و حار شیت -	کا نس - ه بکات و الف و حار نون و سین مملوت
کا کج - کات و الف و فتح کات ثانی و نون و سکون جیم	قسمی از گاه است که از کلسه در آخر سبب نیر سفید بر می آید
عروق بریده و کسره و موط مع گویندی گویند مملوت	تیمق السین الملط
خ حیدر که کوی سنج رسیده و ش و در م و گویند مملوت	کا کوش - ف یعنی کات ثانی و سکون و او م بفشه -
صن مخرن کل ع التعلیل بجم ایضا یا بیخ سفید -	تیمق النین الملط
کا لریج - ف یعنی لام و سکون و او م کبوتر -	کا رخ - ف آتش
تیمق الحار الملط	تیمق الکات
کا لریج - ف یعنی لام و سکون و او و حار موم گندنا -	کا ر و الک - ف یعنی سکون راء مملوت و او و الف و فتح
تیمق الزار الملط	نون م طار ثانی است که بر کنار آب بفشند -
کا سر مجر - ع کات و الف و کسره سین مملوت و ضم	کا سوجک - ف یعنی سکون سین مملوت و او مملوت و حار شیت

تیمین اوقات المصلی	تیمین اوقات المصلی
مازلگت من بفرنگی بودار مملو سکون زن مصلی است	مازلگت من بفرنگی بودار مملو سکون زن مصلی است
تیمین اللام	تیمین اللام
تیمین السین المصلی	تیمین السین المصلی
تیمین التون	تیمین التون
تیمین الشیر المصلی	تیمین الشیر المصلی
تیمین العین المصلی	تیمین العین المصلی
تیمین النین المصلی	تیمین النین المصلی
تیمین الکات	تیمین الکات

تیمین اوقات المصلی	تیمین اوقات المصلی
تیمین اللام	تیمین اللام
تیمین السین المصلی	تیمین السین المصلی
تیمین التون	تیمین التون
تیمین الشیر المصلی	تیمین الشیر المصلی
تیمین العین المصلی	تیمین العین المصلی
تیمین النین المصلی	تیمین النین المصلی
تیمین الکات	تیمین الکات

تیمین اوقات المصلی
تیمین اللام
تیمین السین المصلی
تیمین التون
تیمین الشیر المصلی
تیمین العین المصلی
تیمین النین المصلی
تیمین الکات

مصطلح بفتح اول و سکون ثانی و فتح طار مهمل و کسره	تثین الدال المهمله
سکون ثمانی تندر سو طیح ای کوید تنه بلف تا	مصغر بفتح اول و سکون ثانی و فعال مهمل صحنی استسباب
مصل مقوی کبدر مهمل و جابن خون خ نوی ششم	تثین الراء المهمله
صن سر که خصانده خشک سلنه با کثیر استعمال نوزون	مصغر بفتح اول و سکون ثانی و سکون مهمل و فتح طار مهمل و کسره
و گردید در دل کنیم وزن کند رد که با نسبت که خسته	معاف و کسره اول و سکون ثانی و فعال مهمل صحنی استسباب
باشند در قوت سعه اخیره	تثین الصاد
تثین الصاد العین و تثین السار	مفتوح بفتح اول و سکون ثانی و فعال از اجبار
مصغر بفتح اول و کسره و سکون ثمانی و فتح طار مهمل و کسره	نام جم است و از نجات میزدان
تثین الطار المهمله و تثین الالف	تثین النون
مصطلح بفتح اول و سکون طار مهمل و فتح جار مهمل	تثین الدال المهمله
باشند الف هم مرکب است که نوز العوق لو لوتونید	مفتوح بفتح اول و سکون ثانی و فتح طار مهمل و سکون
تثین السیم	تثین النون
مصطلح بفتح اول و فتح ثانی و سکون شده و سکون هم	مصغر بفتح اول و سکون ثانی و فتح طار مهمل و سکون
ف نچه سومار که در ششم نوز رسیده باشد	تثین النون
تثین الحار السحر	معاف بفتح اول و سکون ثانی و فتح طار مهمل و سکون
مصطلح بفتح اول و سکون ثانی و فتح جار مهمل و کسره	تثین الدال المهمله
از خاز عیون و شایب هر چته شده باشد آتش	مصغر بفتح اول و سکون ثانی و فعال مهمل صحنی استسباب
تثین الطار المهمله	تثین النون
مصطلح بفتح اول و سکون ثانی و فتح جار مهمل و کسره	مصغر بفتح اول و سکون ثانی و فتح طار مهمل و سکون
تثین العین المهمله و تثین الالف	تثین السیم
مصطلح بفتح اول و سکون مهمل و الف و فتح روزه	تثین النون
شری طبیعی ق طین فتح از حنی گو سفند	مصطلح بفتح اول و سکون ثانی و فتح طار مهمل و کسره

مصطلح طیس ع کبیر اول سکون ثانی و فتح نون و الف کسره	تثین السار
طار مهمل و سکون ثمانی و سین مهمل و سکون ثمانی و کسره	مصغر بفتح اول و سکون ثانی و فتح جار مهمل و سکون
طیح ای ق تالی ثقی سیه سر می طیل در و راننده برین	تثین الالف
شن در دم صول مهمل و سکون ثانی و فتح نون و الف کسره	تثین النون
مصطلح بفتح اول و سکون ثانی و لاه مهمل و الف کسره	تثین الدال المهمله
جدون که کل طیح ای سق کللین خرق صانی از زینت	مصغر بفتح اول و سکون ثانی و فتح طار مهمل و سکون
مکشدند خورشیدی ششم درم صحن کللین که از اول و الف کسره	تثین النون
مرکب و یخ من معلولان آن گفته فاری و نوزون کند در ثانی	تثین الالف و تثین الراء المهمله
مصطلح بفتح اول و سکون طار مهمل و فتح جار مهمل	تثین النون
باشند الف هم مرکب است که نوز العوق لو لوتونید	تثین الدال المهمله
مصطلح بفتح اول و فتح ثانی و سکون شده و سکون هم	تثین النون
ف نچه سومار که در ششم نوز رسیده باشد	تثین الالف و تثین الراء المهمله
مصطلح بفتح اول و سکون ثانی و فتح جار مهمل و کسره	تثین النون
از خاز عیون و شایب هر چته شده باشد آتش	تثین الالف و تثین الراء المهمله
مصطلح بفتح اول و سکون ثانی و فتح جار مهمل و کسره	تثین النون
از خاز عیون و شایب هر چته شده باشد آتش	تثین الالف و تثین الراء المهمله
مصطلح بفتح اول و سکون مهمل و الف و فتح روزه	تثین النون
شری طبیعی ق طین فتح از حنی گو سفند	تثین الالف و تثین الراء المهمله

ملح الصبر سبع كراول سکون نالی و ضم مار مملو سکون لام	تیمق التون
نالی و نفع نفعین مجر و سکون راز مملو و موهف ناک و شنبوز	ملح عجمین ۴ مکعبین مملو و جیم سکون نالی و نفع نالی و نفع نالی
ملح و بافتت و شور و بادرت و یاچی و چھچھیا کھار	تیمق القوقالی
ملح لصاصت - ع کربنا و مملو و شد و نون و رافت و	ملح یوتیمه - نفع موهف و سکون و او و کوف و نفع نالی و نفع نالی
توج عین مجر و سکون نونانی م شکار	ملح کوسیر - نفع اول و نالی و او و کربکات و نفع نالی
تیمق الجیم	شود و نام خطمی
ملح ع نفع اول و نالی و سکون خار مجر گیا ہی است	تیمق التمانی
کچن جبران مجر دست شود	ملح اندرالی - ع کربن و سکون نون و نفع نالی و مملو و مار
تیمق الحار المملو	مملو و ان کوسر نون و سکون نالی و نفع نالی و نفع نالی
ملح نفع اول و سکون نالی و راج مملو تک و نون ط	ملح سنجی - نفع عجمین مملو و سکون نالی و نفع نالی و نفع نالی
ح می حق مجلی لطف متی خ اندرالی سفید طرز و ص	ملح لفظی - نفع نون و سکون فار و کربکات و سکون
مغرل نیموزن و رشاد یا نیم وزن و زرق	نالی و نفع نالی و نفع نالی و نفع نالی و نفع نالی
تیمق الحار المعجم	تیمق الجیم و تیمق الحار المملو
نفع نفع اول و نالی و سکون خار مجر و جواد و نالی	مسکک اللار و نفع عجم اول و سکون نالی و نفع نالی
تیمق الدال المملو	مملو و نفع کات و سکون لام و نفع نالی و نفع نالی و نفع نالی
ملح طرز و نفع نالی و مملو و موهف و سکون راز مملو نفع	قار و نفع نالی و نفع نالی و نفع نالی و نفع نالی
راز مجر و سکون نالی و مملو تک سنگ و سین جانون	تیمق التون
تیمق الطار المملو	ممبران - نفع اول و کربکات و سکون نالی و نفع نالی
ملح محیط - نفع نالی و کربکات و سکون نالی و نفع نالی	راز مملو و ان و نون م ما میران
وطار مملو کف دریا و سمندر عجمین	تیمق التون و تیمق اللات
تیمق اللام	شود و - نفع اول و نفع نالی و نفع نالی و نفع نالی
نفع نفع اول و نالی و سکون نالی و نفع نالی و نفع نالی	سکون و او و نفع مملو و مملو و نفع نالی و نفع نالی

سکون نالی و لام التان تسمی از زیره و گویند سیاه و نفع نالی	تیمق الجیم
نفع نفع اول و سکون نالی و نفع نالی و نفع نالی	تیمق التون
ملح و بافتت و شور و بادرت و یاچی و چھچھیا کھار	تیمق القوقالی
ملح لصاصت - ع کربنا و مملو و شد و نون و رافت و	ملح یوتیمه - نفع موهف و سکون و او و کوف و نفع نالی و نفع نالی
توج عین مجر و سکون نونانی م شکار	ملح کوسیر - نفع اول و نالی و او و کربکات و نفع نالی
تیمق الجیم	شود و نام خطمی
ملح ع نفع اول و نالی و سکون خار مجر گیا ہی است	تیمق التمانی
کچن جبران مجر دست شود	ملح اندرالی - ع کربن و سکون نون و نفع نالی و مملو و مار
تیمق الحار المملو	مملو و ان کوسر نون و سکون نالی و نفع نالی و نفع نالی
ملح نفع اول و سکون نالی و راج مملو تک و نون ط	ملح سنجی - نفع عجمین مملو و سکون نالی و نفع نالی و نفع نالی
ح می حق مجلی لطف متی خ اندرالی سفید طرز و ص	ملح لفظی - نفع نون و سکون فار و کربکات و سکون
مغرل نیموزن و رشاد یا نیم وزن و زرق	نالی و نفع نالی و نفع نالی و نفع نالی و نفع نالی
تیمق الحار المعجم	تیمق الجیم و تیمق الحار المملو
نفع نفع اول و نالی و سکون خار مجر و جواد و نالی	مسکک اللار و نفع عجم اول و سکون نالی و نفع نالی
تیمق الدال المملو	مملو و نفع کات و سکون لام و نفع نالی و نفع نالی و نفع نالی
ملح طرز و نفع نالی و مملو و موهف و سکون راز مملو نفع	قار و نفع نالی و نفع نالی و نفع نالی و نفع نالی
راز مجر و سکون نالی و مملو تک سنگ و سین جانون	تیمق التون
تیمق الطار المملو	ممبران - نفع اول و کربکات و سکون نالی و نفع نالی
ملح محیط - نفع نالی و کربکات و سکون نالی و نفع نالی	راز مملو و ان و نون م ما میران
وطار مملو کف دریا و سمندر عجمین	تیمق التون و تیمق اللات
تیمق اللام	شود و - نفع اول و نفع نالی و نفع نالی و نفع نالی
نفع نفع اول و نالی و سکون نالی و نفع نالی و نفع نالی	سکون و او و نفع مملو و مملو و نفع نالی و نفع نالی

سوسرغ لیم اول سکون	سوسرغ لیم اول سکون
تیمین الزار المسهل	تیمین الزار المسهل
سوسرغ اول سکون	سوسرغ اول سکون
تیمین السین المسهل	تیمین السین المسهل
سوسرغ اول سکون	سوسرغ اول سکون
تیمین الکاف	تیمین الکاف
سوسرغ اول سکون	سوسرغ اول سکون
تیمین الکاف العارسی	تیمین الکاف العارسی
سوسرغ اول سکون	سوسرغ اول سکون
تیمین اللام	تیمین اللام
سوسرغ اول سکون	سوسرغ اول سکون
تیمین الیسیم	تیمین الیسیم
سوسرغ اول سکون	سوسرغ اول سکون
تیمین التماسی	تیمین التماسی
سوسرغ اول سکون	سوسرغ اول سکون
تیمین الکاف	تیمین الکاف
سوسرغ اول سکون	سوسرغ اول سکون
تیمین التماسی	تیمین التماسی

سوسرغ لیم اول سکون	سوسرغ لیم اول سکون
تیمین الزار المسهل	تیمین الزار المسهل
سوسرغ اول سکون	سوسرغ اول سکون
تیمین السین المسهل	تیمین السین المسهل
سوسرغ اول سکون	سوسرغ اول سکون
تیمین الکاف	تیمین الکاف
سوسرغ اول سکون	سوسرغ اول سکون
تیمین الکاف العارسی	تیمین الکاف العارسی
سوسرغ اول سکون	سوسرغ اول سکون
تیمین اللام	تیمین اللام
سوسرغ اول سکون	سوسرغ اول سکون
تیمین الیسیم	تیمین الیسیم
سوسرغ اول سکون	سوسرغ اول سکون
تیمین التماسی	تیمین التماسی
سوسرغ اول سکون	سوسرغ اول سکون
تیمین الکاف	تیمین الکاف
سوسرغ اول سکون	سوسرغ اول سکون
تیمین التماسی	تیمین التماسی

طوبت نفسیه بسیارست و طوبت قلبیه همیست که در جوار او باشد و خارج جسم او را باشد تا برین مدت بجای قوت
 او در طوبت جوار او نم خالی باشد و فی الجمله برست و در سینه او بوده باشد مثل کوه یا مایه او اسطالک و جوار او برست
 نافع و طوبت نفسیه است و او را از تنبیه نافع است و در جوار او فضیله کلمات او باشد صورتها در بندستان میاید که شکل
 برود گشته باشد و در بعضی مدت قوت او در بندستان همین مقدار کافیست و این تعیین وقت زمانیست که او را از مغز
 رایج و طوبت حمایت میاطت نموده باشد و اوقات استعمال آن کلمات و حصول اثر در جوار او در این طوبت است
 اینست که در وقت نافع این کلماتی که در آن وقت شبانه اول کمال باشد نیز میاید خصوصاً نگاه مزاج چنانچه این برود
 اول باشد که اصل مزاج و در کسب این ارتفاع اینها ازین در اول مزاج است و شایع تر از وقتی استعمال این در اول
 است مزاج انسان از طوبت غریبه که لازم این سبب فی الجمله تخفیف داشت باشد و برست بخوبی باشد که وقت خوش
 تصور باشد از اینجا معلوم شد که کجاست در وقت خوشتر نامده بسیار ازین ترتیب است و الا با وجود طوبت غریبه
 اگر طوبتی بوده باشد نیز در وقت مزاج صفراوی چون مصلح برست آن میکند حرارت او را استعمال و جدت و صورت
 در وقت نشانیست عدل او در روز ازین نافع بسیار صورت و طفل را استعمال این در چندین نامده است که در
 حرارت در حرارت غریزی اینها مستعمل طوبت غریزیت و فیکه طوبت این نوع طوبت است که در این غریزیت
 نشانیست که در کمال کمال شعله شد و امر او غریزه حالت شعله شد یعنی مزاج او را در غریزی از غریزیت که در روزها برست
 صورت و کمال طوبت باشد حرارت ضعیف ازین غریزیت اینها تا بنوعی که در روزها برست طوبت غریزیت است
 در سومی مزاج او را اگر حالت سخت بسبب طوبت که اینجاست استعمال نمودن آن خالی از نظر غریزیت اما نگاه مزاج
 اینها از استعمال غریزیت شده باشد و نمودن کجاست اول بسیار ممد و معاون خواهد بود و بهترین اوقات کسب حصول
 او سطر باره اول ازین طرف باستان و وسط باستان و میان خلیفه و انما در آن روز زمان خوب نیست قدر
 شربت آن آنچه از شکر اطباق را تا آخرین در طوطا استعمال نموده اند شربت آن احتقان بسیار شده و بعضی صورت
 شفت استعمال برست روز جو شانه می رانند که بر روز شفت استعمال برست میشود و بعضی دیگر استعمال برست روز
 یکبار می رانند که بر روز با نوره شفت شربت میاند و آنچه بالفعل شتر را در وقت استعمال است و آنچه که در
 میجو شانه که بر روز شربت بوقت شفت است که اینجاست صورت ظهور پیدا میکند و چون صورت که این وزن
 مذکور را در کسب آب در وقت طوبت شربت شانه استعمال است میجو شانه که کجاست در وقت ظهور پیدا میکند و آنچه که در
 نامده کمال در میان قوه غریزی از آن آب خوردن و آبی که از شستن دست و طهارت و غیره استعمال است تا چند

این کسب این کسب میاید که در وقت شربت چینی بود و شفت استعمال شود و در کسب شربت مملو کسب شفت استعمال
 است که عبارت از یک شربت را میگوید که است که ازین چندان نفعی از وی ظاهر میشود و بعضی کسب در وقت شفت است که یک
 شربت میدادند و بعضی از آن مردم در وقت که یک شربت میاند و شافع آن در وقت شفت است که در وقت شربت
 با جویا و جویا در طمانت و برین در بر سر سینه و کبک و شربت و قوه و با جویا میاند و در آن روزها باشد نظیر آن در
 مضار آن ایضا تا اگر در وقت مرض تناول نماید حرارت تمام باز میدکند و از آن نفعان پیدا میشود و مضر آنجا
 میگردد و از آن مضر احتمال نپیزد و در وقت مضر مصلحت است که سبب عقوبت بهر سبب که در وقت شربت مملو کسب شفت
 صفت بسیار از روز در آن میگذرد و سبب است که سبب عقوبت بهر سبب که در وقت شربت مملو کسب شفت
 شربت که در وقت شربت مصلحت است که سبب عقوبت بهر سبب که در وقت شربت مملو کسب شفت
 نفع نفعان حرارت سده و کسب شربت چندی در حالت بر اسطکی حرارت که آن در جمیع قوی است از این نفعان
 سود او که در وقت شربت مصلحت است که سبب عقوبت بهر سبب که در وقت شربت مملو کسب شفت
 ایات و در وقت شربت مصلحت است که سبب عقوبت بهر سبب که در وقت شربت مملو کسب شفت
 سوره و در وقت شربت مصلحت است که سبب عقوبت بهر سبب که در وقت شربت مملو کسب شفت
 بر آن در طوبت مزاجان احداث جسمی میکند و قطران چه مملو غلیظ که در وقت شربت مصلحت است که سبب عقوبت
 نفعی که در وقت شربت مصلحت است که سبب عقوبت بهر سبب که در وقت شربت مملو کسب شفت
 کرده و شانه می آید درین سانسبب احتیاط غلیظ محلول میگردد و بر اسطکرت غلظت ازین آن عاجز نمیشود و بسیار
 در احداث میگردد و بر اسطکرت تر که بسیار است نیز طوبت بسیار که از بدن ایشان جدا میسازد و با طوبت مصلحت است
 بر است سست شده تقطیر بر این مصلح آنوقت در میان و کسب شربت استعمال آن خواهد بود و خواهی بود
 بخورد خواه بعد از آن شربت نماید و چون در وقت شربت مصلحت است که سبب عقوبت بهر سبب که در وقت شربت مملو کسب شفت
 بر سبب این مضر تا بنوعی که در وقت شربت مصلحت است که سبب عقوبت بهر سبب که در وقت شربت مملو کسب شفت
 طیف میجو شانه و از اجزای و در طمانت و جناب از میاند و اصل السوسل از مصلح میاند که با بنوعی شربت است
 نامی نماند صفت آن خوب چینی نمیسازد اصل السوسل از مصلح میاند که با بنوعی شربت است
 در وقت شربت مصلحت است که سبب عقوبت بهر سبب که در وقت شربت مملو کسب شفت
 میاند و در وقت شربت مصلحت است که سبب عقوبت بهر سبب که در وقت شربت مملو کسب شفت
 میاند و در وقت شربت مصلحت است که سبب عقوبت بهر سبب که در وقت شربت مملو کسب شفت

از نیکوس بازمی نمودگی و در وقت جلد و هوال بدن هم میزند سبب تپش و شوخنت میشود و امراض چند
 پیدا میکند که علاج آن متوجه نمیشود و در کتب میگفت که شش را توخ بجز سبب قریب به نصف شب پیش من آید
 و پنج در آرزو وقت حاضر بود و نزدیک مردن بود اجابت دادم که بنا که بکشد و در آن فرد بروز با ندرت حال
 شصت ظاهر شد چون درونی داد نه حمل است پس در در اینر حمل قوی یکایه تنباکو یا شال این مرض
 کار او میکند و هر نفس که از تنباکو است آید از هر روزی آید چه او خسته نگردد و محقق و نفع آید پس اگر در شان او
 که قبلی که در غده و مسامرا اعضا قوی مناسب باشد بکش یعنی که با عضا و مذکور هر که کمتر سازند
 در اینر تنباکو محض طعمی ماند و نیز نقل میگرد که شخصی استقار داشت که از یک درده زنده او در شده بود
 چنان ضعیف گشت بود که پنج دو را قبول نیک و غیر بود نظر بسیار این علم شد که در آن درین مرض
 استعمال شود و مقدار آنرا در وقت افقاد کرده رود آنرا در برگ تنباکو کیش نفع عظیم ظاهر شد که در آن
 در عافون حبت درخ اسمال و سمال فرین فرمود که در وقت دوسه و یازده روز هر که درام که شال یا شش
 ترکیب کرده و بارین گاد خیر کرده و جب ساخته و در آنرا بکشند این تجربه رسیده که در خان صبه مذکور
 کس میکند و عزیزه نقل میکند که شش را از خدمه چشم بهار شش کمتر شده بود چنانچه مطلقا از حسن بنیانه
 بر افتاد و در پس از حمله کیمه باور سید و دویم که کتبت میگرد از آن عزیز استقار از همین بعید و شکر
 پرسیدم او با شش او که یک دست برگ تنباکو را برگ بخاک او در آنرا در فارس بچکشت گون خشک ساد با لمانه
 بنیاد گوشم از عافیت آن است که بنیانی من از زانی داشت تا این از عجب اسرار است و نیز کجس
 در یافته شد که در حال تنباکو کیمه شش نشاند که بعد از نوشند و لیش آنکه هر که چاره بدود تنباکو رنگ نیز در
 شیر آنرا نتوان ندد و این تجربه را هم رسیده و چینی بر گما میز او در آب بر خ شسته و شسته بعد از آن
 بکار بر مگرد و می با سر که چنانچه در میکشد بر خی باقت آمیخته استعمال میکنند و فرقه باب بیوشته نذب
 بنامند و جامه قره که کافر بر او افتد زوده بکاری بر نمود این گزیده ریشنی است چمن است اگر در دانه
 اکباب چینی در پیش داخل ساخته بکشند و او خن آنکه هیچ منفی در این ایلتاس و خان آنرا زمانه
 نهند و بجای ایستای چنین فایده آگمانی نگردد و سبب آفریده اند خوردش ضعیف است از کیمه است

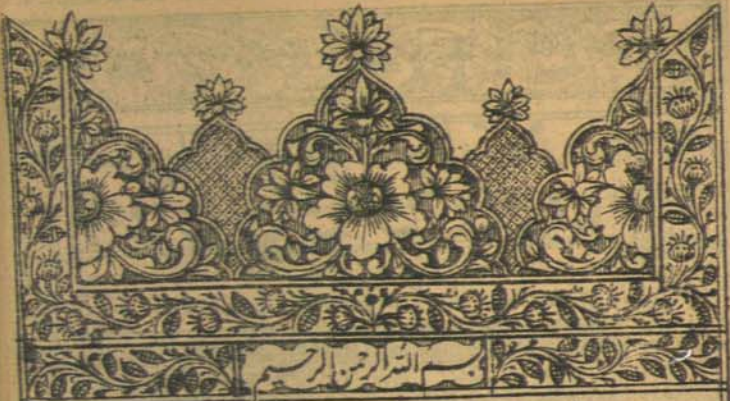
صنای کرمک فضل سلا زوز ما
 چون عین دل قین ن

کتاب در الوجود و حقیقات مفردات طبیعه که به طور اول اجلاس است می

بزرگن الود

کتاب است اجواب از تصنیفات حکیم نورالدین محمد حکیم بن الملک خراسانی

در مطبع نام نشانی کتبخانه کاپو در مطبع کرده



همه دین و سپاس بجای هر حکمی را منزه که شایسته نور حکمت در محفل وجود آدمی آفریده است و سر از لاله
 بتاب آفتاب هدایت در کوستان ابدان مثل جواهر سپاه زمین و مملکت ساخته است و نیز لاله تقابل
 در باب فیض لایزال علو قدرت و سمو کثرت قوت جواشیات در وجود نباتات بنیاده است زری ابر
 هر یکی را با قوای تاثیرات و اصناف خاصیات ممتاز گردانیده جل سانه دور و دانا محسوس و غیر محسوس و بی
 که وجود و باجودش در ارسفا و بهر علیل و فطر حاشش را بنهای پر قیل یعنی سیر المرسلین قائم المسمین
 صلوات الله علیه و علی والد و اصحابه اجمعین اما بعد می گوید دره کمن تراز بهر صغر تابع محمد و دلشخ محمد سید
 معنی الحسنه که بر آن صیاب ما را باب حضرت و ضمیمه خورشید انهای عقده کشای اصحاب نطقت خفی و کسب
 نیست که اشرف علوم حکمت و انفع قبول علیه علی است که در شان آن برگزیده سبحان حضرت رسول
 الملک منان علیه و علی الآله السلام فرمود العلی علیان و علی ابان و علی ابان و علی ابان و علی ابان
 پس محصل آن از جمله در باب و موکدات بلکه از جمله قراین و واحیات است و نیز باعث حلقه
 مملقات برای عبادت حضرت سمع و در موجب منع مصنوعات بجهت حصول این مقصود است و عباد
 معنی بر حمت ابدان اشرف مملقات انسان است که آن جعبیات حضرت سبحان است لند است
 مریعلین خطابت علی از جمله واحیات منکلات است علی الخصوف حکمت یونان که تحقیق احوال من انسان تا
 موانع که بواسطی زمان و دیده است احوال بجز حیاتیات است که سلاطین سنه در این باشدانی آن دریا که بر روی پایش
 و چون یک قره بان نازک و سماع و ایشان زبان بیری بیانی دانسته و طلاء آن مستلطفان در گزاره محصلان این زبان

مشغول بود و در آن چندین مرتبه که درین فرقه صنعت بود و نشان آن بر زبان پند و نشان آن و بعضی کتاب از فاضل
 بود و بعد از بعضی سخن که ابدال آن خواص خود را دیده و در بعضی عدم توفیق حاصله اما که طالیا ان فن تا کثرت
 دانستن آن لند از این تعلیم البصافه و تفریح ایجا زد و اختصار محضی بکسی خواهد بود که در کتاب مولف مثل اعتبار
 بلخی ریاض اللادویه غیره حیدرت مقبله تجلیت به به شیره نمون تر بر نموده و برتن مظم گردانیده و در بیان
 خواص و در بعضی باب ناماب بگوینده استقامت نمود و در کده لغات هندی که درین رساله ترجمه یافته در
 تغیری آن لغات فارسی و تازی هر قوم گردیده بحجت آنکه مردمانی که از زبان پارسی بجز لغات اطلاق مداراگر
 بخواهند که لغت بهنگام معرفت خواص در طبع و دقوت از زبانان در تازی حاصل نمایند پس درین تذکره هندی
 دیده اند فالو پارسی و عربی را که تغیری آن ملاحظه نموده بعضا بطریق بدو باب حرفت معالج کرده اطلاع حاصل نماید
 بجای آورده است و سبب فارسی بفری و غیره صرفت نکاشتم تا جوینده را اشکالی نماند و در آن هندی را مطلقا
 نموده و در فارسی و عربی از ایشان نام گردانند و در کتب لغت طب هر دو همین کتاب بجز
 و این سال را میران اللادویه نام شده شد و مشتمل است بر هر یک مقدمه و در مقدمه کتاب مقدمه
 در بیان تفریق درجات ابدال و مصلح ادویه مقال الی تملک نسبت از باب در کوه صبح ادویه به ترتیب است
 نمی مقاله ثانیه در بیان اسامی امراض که در میان مردم غیر مودت اند و هائمه الکتاب در بیان اسطوانات
 طبایع و مقادیر موافقین طبی سؤل و ماسول از کرم کرام است که چون بر سهوا اطلاع یا چند خطا را بخطا
 کرم مخفی ساخته اصلاح فرمایند الله جیب فوع الکیس

تذکره لغات هندی به ترتیب حروف الهجی

ا	ب	پ	ت	ث	ج	ح	خ	د
السن	ابر مرده	السلج	الغمان	بابونه کاکونیم	ابو ججری	کرش		
انیت	آجر	آشن	آشن	آذر گون	آذر لیمو	آزمود	آزمود	آزمود
اجار	آچار	اطریه	آسن آرد	آقا قیا	افشرد و عصاره	ارد و سر	البوغسا	
ادت	ادت بگلت	آذر لین	امریل	افیمیون	اقلیسیا	کند در و سقر	ایلووا	جعبه
الو بجارا	اجاص	آبوده	انفستین	ایسرک	اکلیس الملک	انت	اسعا	
الوکه	ایلیون	تربال	آلوبا کو	قره اضیا	امردو		مانتری	

ه	ت	ه	ن	ه	ن	ه	ت
اوشکن	انجوه	آب خاکستر	مار الزباد	برنجیا	بازرد	بالچهر	بنسل طبیع
ادولمانی	شکر بید	آب شمد	مار اسل	پاول	بادام	پودینه	فودج
ایرم سار	بابونه	انزین	خصل	بازنگ	لسان الحمل	پان	تنبول
استر	بعل	انار دانه	صباران	بابی برنگ	برنگ کابی	یکجان	خبطانانا
انا	آرد	انلی	نمرندی	برن	بج	بجنی	خردون
ایسر	شاخل	ایسک	طلق	کبری	بز	بیت	خیزران
انژه	بعین	انگور	عنب	بالک	شیر	پیل	دار فلفل
آرد	بید	اللی	تاقظ	پیاد	بصل	بیمبا	دماغ
انگور	حصرم	اسفیل	نرطون	لط	اردک	پندی	درایج
اکبرک	رتیلا	انزج	سان اعصاب	پتنگ	بقم	برمی	رزنب
آکین	زجاج	آلو	یوم	بیرا	بلبل	پنا	زرد
ادرک	بجربس	اسپند	حمل	بلور	بلور	بخر	زنبور
انار	ران	امتاس	غیاثین	بفشه	بشخ	پا زهر	زهر مره
انجن	سبره	آب	انج	بوزیدن	بوزیدن	بیر	سلوی
ادون	صوف	ب	بوره ارسی	بوره ارسی	پاره	سیاب	
اکین	عسل	بجان	آزاد	بکلا	بوتهار	بجک	گاد زبان
استخوان	عظم	پاٹ	ایریشم	بمن	بمن	بلی	گرگ
اکر	عود	بج نمک	اصل الوب	بجک	بیش	بیرا	گرگ
الایچی	قافصل	بابونه	انوان	بیل	بیل	بیره	گوزن
اسنی	کنان	بیرنگ	اقلیچ	بدرشک	خلات	بهر	گوسفند
احزوث	گردگان	پاس	پاچه	پسته	مستنق	پوسی	زشتبر
آب شکر	مالح	بول	أم عیلمان	بیر	جین	پانی	آب

ه	ن	ه	ت	ه	ن	ه	ت
بیج	استر	جانچل	جوزبوا	چیل	غیسونه	ذرم	انار
بول	خر	جیتادور	بوزیدان	چرا	قصبه	ر	
بتر	بیمون	جواکار	نظردن	یون	عمل و تقام	ریشا	تندرق
ت	چون	آپک	جوز	احزوث	ریشم	ایریشم	
سگر	اسازان	چو قری	بساس	چانار	گلنار	رسوت	حصص
تلی دونی	انزودت	چولانی	نعلوانیه	یاندریل	بیطاب	رحیم آهن	بیشا
تنگین	کراکین	عیدکا	ملح و صمغ	جیب	زبان	دانی	خردل
تیناکو	تیناکو	مرا	جلد	جل	آب	ریشم	خرس
تودری	تودری	جای	جای	چونما	سورچه	راسنا	راسن
تخم انگن	بزر الانجوه	بقتدر	سلق	پرک	وسخ	رایج	رایج
تخم کدو	حب القرح	چونما	چنگال	ح	رائحا	رائک	
تخم بکین	حب البان	حب چینی	چوب چینی	خربوزه	بلخ	رتیلا	انگورک
تیسر	دلج	پروچی	حب السمز	حب ایلی	رحیم آهن	رو بیان	بای دیبا
تحرک	ساق	جگنو	کره شنبلیله	بیش النعاب	نعل مس	دیش	ارده
تلسی	شاهسفر	چرز	هویزه	خربوب	خربوب	ریباس	ریباس
تعلب	حصه قلب	جوردی	درمنه	خرقه	بطل الحفا	بال	زفت
تج	جوزنگ	زلو	زلو	ح	ریشم	خردع	
تجاؤ	آل	چربی	سیمن	دهار	اسطوخودوس	ریوت	تیز چینی
چول	اشتان	جو	شیر	دونا	انزین	ز	
چینی	یا سیمن	چندن	مندل	دصیف	کرمه	زهر	زهر
چال کوه	میدان	چوبی	بستان	راکمه	عنب	زجاج	آبینه

ف	ه	ف	ه	ف	ه	ف	ه
زرک	زرشک	سرمگین	زریل	سایکا	کنده	صعد	مردابیه
زرد پشمکری	تلقطار	سرسشم	غری	سایزک	لفاح	ط	
زیره	کون	سینده	سرخ	سون کچی	مرقشیشا	طرفون	توقوانی
زراوند	زراوند	سسه	سسه	سلارس	سسه سائل	طراقت	طراقت
زنگ آهن	زعفران کج	سرخ	سرخ	سینده	نمک طرزه	طوطی	لونی
زفت یاب	زفت باب	سکجن	سکجن	شش	طین شامو	کوکب لایز	
زنگار	زنجار	شکها	سم افار	شاه پتره	طین ارشی	گل ارشی	
زهره	زهره زخانی	سقونیا	محموده	شادخ	شادخ	ع	
زیت	زیت	سنا	سنا	شاه پتره	شادخ	ع	
س	سندس	سندس	سندس	شب لو	نجری	علاج	دغنان لیل
ساکون	ساج	سنبوسه	سنبوسه	سنبوسه	سنبوسه	سنبوسه	سنبوسه
سکره	قل	سنجد	غنجیرا	شتر مرغ	نعام	عشبه	عشبه
سنبل	پرسیا بشان	سوتجان	سوتجان	شرب	نم	عقیق	عقیق
سنبه لو	سنگت	سوسن	سوسن	شقاقو	شقاقو	ع	
سناگا	بورق	سویا	سبت	شقاق	لاله	غانت	غانت
ستاورد	پوزیدان	ستو	سوپق	شقاق	شقاق	غاریون	غاریون
سب	کحل	سبب	تفاح	شلم	لفت	ف	
سرف	بادیان	شکلی	عقرب پری	شکران	شکران	فرنیون	فرنیون
سپیده	اسفندج	سپاری	فونل	شیطرج	شیطرج	نراسیون	نراسیون
سنبه لکار	زرنج سفید	ساهی	خار پشت	شیر خشت	شیر خشت	زنجشک	زنجشک
ساول	سواب	سمر کندی	کابچی	ص	ص	فرنی	فرنی
سیا	سرب	سندس	کت دویا	صابون	صابون	نظر اسالیون	نظر اسالیون

بزرگان الادویه

ف	ه	ف	ه	ف	ه	ف	ه
تفاح الکرم	تفاح الکرم	خس	خس	خس	خس	خس	خس
تندق	تندق	کافور	کافور	کافور	کافور	کافور	کافور
فودج	فودج	کیر	کیر	کیر	کیر	کیر	کیر
فیروزه	فیروزه	کوبه	کوبه	کوبه	کوبه	کوبه	کوبه
ق	ق	ق	ق	ق	ق	ق	ق
قندیر	قندیر	کبجی	کبجی	کبجی	کبجی	کبجی	کبجی
قردمانا	قردمانا	کباب	کباب	کباب	کباب	کباب	کباب
قرمز	قرمز	کبوتر	کبوتر	کبوتر	کبوتر	کبوتر	کبوتر
قردط	قردط	کربا	کربا	کربا	کربا	کربا	کربا
قمری	قمری	گردگان	گردگان	گردگان	گردگان	گردگان	گردگان
قنطورین	قنطورین	گرد	گرد	گرد	گرد	گرد	گرد
قنب	قنب	گل	گل	گل	گل	گل	گل
قند	قند	گل کبچیل	گل کبچیل	گل کبچیل	گل کبچیل	گل کبچیل	گل کبچیل
قوه	قوه	گل حات	گل حات	گل حات	گل حات	گل حات	گل حات
قیصوم	قیصوم	گیسوم	گیسوم	گیسوم	گیسوم	گیسوم	گیسوم
قیمر	قیمر	گندنا	گندنا	گندنا	گندنا	گندنا	گندنا
ک	ک	کیله	کیله	کیله	کیله	کیله	کیله
کپور	کپور	کافور	کافور	کافور	کافور	کافور	کافور
کاشم	کاشم	کاشم	کاشم	کاشم	کاشم	کاشم	کاشم
کیوژا	کیوژا	کادی دکر	کادی دکر	کادی دکر	کادی دکر	کادی دکر	کادی دکر
کابچی	کابچی	سمر کندی	سمر کندی	سمر کندی	سمر کندی	سمر کندی	سمر کندی
کاستی	کاستی	هندیا	هندیا	هندیا	هندیا	هندیا	هندیا

بزرگان الادویه

ف	ه	ت	ه	ت	ه	ف
پیکله	اژدغانی	لون	ننگ	بجید	توقه الصبانی	نیبو
سینه	احریض	م		سناری	کماندویس	ناریل
گندجیل	اؤخر	سندا	سینا	مرد	مرجوجوش	تاراج
گنکول	موج	اسل	پلیشی	اصل	موتکا	مرجان
کرکه	کرک	مسور	عدهس	موتی	لولو	مرکس
کهرنی	کهرنی	موتکا	سید	مکس	مسکه	سرن
کیتما	کیت	بمجر	بق	سیدالکزی	مغاث	تساسته
ل		موت	بول	مصطک	علک الروم	لفظ
لوده	ارمال	موتکی	بیخ فغان	موسیانی	موسیانی	نوشادور
لاهی	انزروت	موتی	ترب	مارچوبه	پلیون	بیل
لسان اکل	بارتنگ	مئی	تراب	مانگ	یاقوت	نانه دن
لومری	قلعب	مگر کجه	ننگ	مردارنگ	مردارنج	و
لسن	قوم	مچلی	بای	موصلی	موصلی	دسه
لویان	صن لبه	مینصل	جوزالقی	مده	حصوه	موج
لوتیا	خشمه	جقی	شلیت	مدان	عشر	ه
لینجا	خرگوش	سما	دوغ	نیت	ینم	بلدی
لسورثا	پستان	کمی	مکس	نیلا قوه	توتیا	پلس
لوتنگ	قرقل	موتحه	سعد	نسوت	تربد	بنس مری
لسل	لسل	مئی	طین	زربسی	جدوار	پرتال
لفاح	سایزک	موکا	عقیق	نوللا	راسو	بایقی
لاصه	لک	مکزی	عکوت	زربجور	زرنباد	بست کند
لوییا	فریفا	مکو	عقب	نرگل	نصب	بهم

ف	ه	ت	ه	ت	ه	ف
بهر	مخ سیلیان	میدوانه	الطبخ بزی	یلیم	غری البک	بروج لهنم
پیلر زرد	پیلر کئی	بیتک	ملطیت	یا قوت	یا قوت	یر بر
پیلر کئی	پیلر سیاه	ک	ک	یسیم	یشب	یشب

مقدوره بمانند بر اوید را چهارده است درجه اولی و آن عبارت از است که تمیادول تا قریب آن زرد
حرارت بر دوت محسوس نگردد و مگر در بعضی کمر و کمر استخوان کند و درجه دوم آنرا گویند که تمیادول نمودن آن
لفظین هم از آن رنگ نشود لیکن بجز یک نفر بر آن باشد و درجه سوم آن عبارت از است که تمیادول آن صورت
عاشق و در شرمش در درجه چهارم آنرا گویند که تمیادول آن موی سلامت باشد و مفسدن انسان که درجه پنجم آن
این نوع محسوس است که هرگاه در نزد او باشد که در مکی هم در سبب است و در او مگر در وقت قایم بود و آنرا
این در دبیول آن دو تا میانت است قول کلی در اول است که اگر در دیاخته باشد مصلح دارد که ضرر دارد
و مگر باز دارد و تمیادول از آنجا پس است که هر چه در سبب است شربت مقدار خوردن است استعمال
مقاله اولی مشتمل بر سبب و نه باب در توضیح او و به ترتیب حروف و بی

باب الالف

آباد - بیاری سر بندوی سبب در خشک در
ابن کماله پیلر کائی خوانند و در درخشند در
اسبل بیاری باز کوی بندش همه بر گویند گرم
ست در درجه اول در خشک در درجه دوم -
ابن سیم پیلر در غیر معتدل است در کئی غری منوع و قوی
قلب در باغ است و بجز غیر محرق بر استعمال کنند در
سرخس و آنست که بیشتر را بشوید نشانه کنند و در کئی
ابن سیم در طبیع بر سر آن کنند که در سبب است باشد در
در کئی که در دوا استعمال می کنند که در کئی که در
نست که بیشتر را بشوید نشانه کنند و در کئی که در
از خراش نارس گاه که در کئی که در کئی که در

افعال ساق و نیز بزرگ و غوغه هرگز او بر می ماند و منع
 سنگه ذرا و قیل از شفتل کحل کز نم کردا و در دم خشک
 ملطفت برقیق در درج افعال مغلیخ و در آن ملطفت
 و در زرد و رافعه در صیرتیم و در تریب از آب نبات
 در دم که با عمل سرکه و شکر نوشید و در آن سرکه و شکر
 با مینت شفتل بفرشاد و مصلح آن نیوسون میفرمود
 محمودین و مصلح آن سکینین - خشک
 اصعب که سیان کنایه از تقوی کند و اول مفرود
 در لریج و تقویت بر می توت و مفرود مصلح آن کز
 اصابع المصوب سینه و ابرو از آن کحل خوانند و در
 گویند چشم اشکن است -
 اصل بیخ از هر چه باشد چنانچه مملکت است
 بیضی گویند خامیت آن مثل است -
 اصل السوسن البیض بیخ سوسن سپید را گویند
 اصل السوسن اسماجینی بیخ سوسن اسماگونی است
 اصل الکیبر بیخ کبر خوانند و بدل آن را در و سیر
 اصلیت با سکنجبین است -
 اظفار الطیاری بیخ مرغی بر لبان و ناخن مرغی خوانند گویند
 و در خشک کنایه از خشک است و در دم و فضلات
 و ملطفت اظفار الطیاری در مصلح آن مصلح آن مصلح آن
 و در باره جگر و در آنچه منقعه و در ده بیخ مصلح آن
 بخورد بخت مرده و زلات و غشی و اشتاق و در حساب
 جریض نافع و منع مصلح آن سکینین است و در خشک کحل آن

ایسبون بر عربی لبین الخشخاش و بیزان یک یا کز منبری
 ایسبون گویند خیر خاشاک و در جگر و در خشک
 خشک صغیر را در صوم خمر و در مفرود مصلح آن سکینین
 با نافع تقوی اظفار طویل روح حیوان و در جگر لسان و در
 جگر و معاد و غیره و نفس در مفرود مصلح آن سکینین
 باشد با الطیخ نافع و اگر از مملو باره با سکنجبین مفیده
 فضا و بخت در مفرود مصلح آن سکینین و در مفرود
 تخم مرغ بخت و در مفرود مصلح آن سکینین و در مفرود
 جنت نقرس عا و در مفرود مصلح آن سکینین و در مفرود
 بالجمیوت و در مفرود مصلح آن سکینین و در مفرود
 جنت و در مفرود مصلح آن سکینین و در مفرود
 معا جری و در مفرود مصلح آن سکینین و در مفرود
 یا به بشر طریقت و مفرود مصلح آن سکینین و در مفرود
 و در مفرود مصلح آن سکینین و در مفرود
 از یک رنگ منوع و در مفرود مصلح آن سکینین و در مفرود
 بر لریج و در مفرود مصلح آن سکینین و در مفرود
 اقا قیامه عصاره قرطوان تخم و در مفرود مصلح آن سکینین
 او هم را در ماعت کنند گویند بول میکا جالینوس گویند
 خنص ماوست سر در در مفرود خشک و در مفرود
 و مفرود آن و در مفرود خشک و در مفرود خشک
 لغت در مفرود خشک و در مفرود خشک و در مفرود
 و اسان کلاد خما و بدل آن مثل مفرود خشک و در مفرود
 ایلیسماکت در در مفرود خشک و در مفرود خشک

جفت خنایر و سردم آن باقیم درم نظرون جبت
 خرد اسما و با یک شقال نظرون جبت رقص صد قطر
 و ساروغ عروق آن با عسل جبت عشر النفس شقیق
 شائع و مقهور که مصلح آن صغ عربی و کندر و بران
 دو وزن آن ایشتم دو ذلت آن پوست ترنج بود
 شربت از شنگ آن دوهیم دانه تا با عسل دریم
 گوش در آن حال ضیف بر گوش و یک شقال آنجنت در نه
 و تسویه و مغش شائع و قدر شربت تا دو شقال
 یا دویان - پاری ست عربی را از پنج سبب و سو
 گویند گرم است در سرد و خشک است در یکدیگر خرد
 گرم تر از برگ آن و بخش در سایر اجزا و مجموع آن مولد
 خیره و مدبول و جیغ و با سکنجبین جبت پیمانه کمنه شائع
 مغز چوب دین مصلح آن صندل -
 پر بنج حنفت بنفاری بود در آن گویند و را دل
 دویم گرم و خشک لطیف و مفتح و مدبول و جیغ و
 مقهر کرده و سپرز مصلحش این بین بدل آن در درو
 بلوغ مست و بیضه گویند بدل آن آن خستین است
 بر جاتیعی بنفاری بستان خرد و زتیخ خرد و مین در درو
 شرب خشک و مین و مصلح آن سنگجبین جوشن تم تک
 پر سیا و دشمان چند شجاع بنفشه را می خوانند اکثر
 کتا راه و چندیدید پیش سیا و در گوش سیر باطل برنجی
 در دست و گزاه و زکونت هر گویند و درین دیبا و خرد و شقال
 سکنجبین در جابه میزد سبب که در شائع و شتابست که

لا
 اولادها در میان
 کلین میزد و ریح
 بنفاری از ادویات
 در بعضی از ادویات
 گویند که در آن
 ضایع است که در وقت
 بیسی از آن است
 بیاضه و در وقت
 بیاضی که در آن
 است که در آن
 بیاضی است که در آن
 بیاضی است که در آن

بزرگ قطره ما بیاری پنبول گویند سرد تر است و دویم
 گویند مصلح است در خشکی و تری برفع حرارت کند و خشکی
 بنشاند و بلعایش چون منصفه کند و خشکی در دهان و جوش
 بزبان را که در کمر خود کند و چون باب کشتیران نیمه
 از نیک سوزاک داشته باشد مایه که بر دارد دفع و بر در
 هر یک سوزاک را داد اگر آن خورد را در معاشش نهند سوز
 آید و شریکانند و در دم تاده در دست و ریانش در تری
 خرد و در بیضه هم گمان در خرد و خشونت خلق سبانه -
 قیر مار یا لیس بود اصل بهتر باد تری خوانند گرم خشک
 در ده درم کلل ریح و صلابت با من مصلحش کلا در بلش
 پس در بیخ مرصیات چند و سوزاک می خورند سرد
 در یک درج خشک است در در و در جوبل دی
 جیس موم دم ملاخوین است و مصلح آن کثیرا -
 بستان اثر و در تاج خرد و آن باشد در درم شرب خشک
 قابض و در مصلح آن سنگجبین جوشن یا شنگ -
 بسفیان کربنر سپید جزی کثیر الاصل اصل کلین
 سدر کل تاج و کفنگالی خورند با اصل السوس جبت نه
 و نفیس النفس شائع مصلح آن پر سیا و دشمان جبت
 مواد سودا ز نعت آن فستیمون -
 بصلح علی بنی بلور گویند می آن تویر از بستانی بود
 گرم خشک است در درج چهارم گویند گرم خشک است در سرد مایه
 زیاده کندن شسته و با آب کزنده و مضر و درین کنار آن شربتی
 فیاض بر نفس لطیف را در در جدول آن جبت نشع و لایسین

خنون و قور و مصلح می کرد با سمن آب کلبه یا با کاسنی خورند
 لبصل الرزجس بسیار زنگ را گویند گرم و خشک است در
 در جود دم و اگر سرد آن در شربت جوشاندند و یک شربت در
 کرده بر ترقیب طمانند شربت را بنفاری مصلحها بنجته آن
 با گوشت جرب بلبل و جیغ را بر اند و قطور آن جنت و موم
 حک و مر ج چشم و آب زرد آبی و با عسل جبت
 و صوطا آن منقی دماغ -
 بطیخ - پیاری خنیزه بهتر است رسیده و شیرین در سرد
 و با سمن سرد تر است تا شیرین او سرد و با کپش
 است گرم است را در اول کند و خشک کرده را بر نوازند
 بر آن را فریز کند و در یک رومی را نیکو کند و در دست
 بیست اوقه مزاج صفراوی در سرداوی است اگر
 پوست امور گوش کافرا اندازد و در نه خنیزه شود و در بند
 گردد و مبادوست و جهت منقز لا شاد دم دماغی صفت
 جبت الحلال از شتاب و در مصلح آن خشک است جهت خرد و خشک شائع
 بطیخ شندی - پیاری کوهانه گویند و رنگی تلخ و هندی
 هندی را خوانند و بیش سرد تر است در در جود دم مفاصل
 گرم و شیبند از جوبل را بر اند و خشکی را بنشاند و سوزاک را
 نقش کامل و شتاب و در دست مصلحش و کعبین و نیز مصلح
 او کف بود و با عسل با خورند -
 بصلح است در درج چهارم گویند گرم خشک است در سرد مایه
 در در دست در طول و مصلحش در وقت الدم و
 بر یک کلاه سینه آید و مغز سرد مایه مصلحش خرد و شتاب

ایضا و یا نیز به بندی جولانی گویند سرد سرد است در درجه
 در درجه اول طبع طبع است و تکیلی الفزاف کرده مصلح است
 یقله از تجویب - یاد رنجوبه - مطور -
 بلسان - در وقت سحر سحر طوطا الملک ترور است
 مصلح - عرب بیل و سینه های سینه سحر است در وقت
 در درجه دوم مصلحت در قیاض و مقوی در مصلح
 آن عمل و شکر برایش آله مقدر بقدر تلافی آن -
 بلا در سینه کله نوان گوی که در شکم است در چهارم
 و بی بی با در گوش او ایضا در مصلحت در وقت که
 بایس غنای بی بی فارسی هزار دستان تا سحر گرم است
 در درجه سوم در شکم است در دوم و نجات محوک باه
 جوش حیات اسقاط جبین مؤثر -
 بنسحق - مندرقی با درام کشیر است مندرقی گرم و شکم است
 در اول و بیل وی جلوه در بندی ریجانی خوانند
 گرم و شکم است در درجه اول -
 بنسحق نیت است خاصیت آن سنج و در وقت در درجه
 در درجه اول در درجه نجات است یا نیلوقریا کادریان
 بر روی بر بادشان نجات اسهال صفراوی اندازد
 نیک لفظ بند است و اگر سیران ملعی را گویند -
 بوقریا بویه بی سماگ و گویند جو که گرم و شکم است
 بوقریا زرگرگه - همین سماگ است -
 بوقریا زرنجی - یعنی شود و بندش کھاری نیک گویند
 بوقریا نجات نیت سفید ماضی و گویند گرم است

در درجه دوم به خشک است در یک ربع با زوان جنت است
 جوش در سینه او و است که از این آرزو شود خشک
 است در درجه اول و بیل سخص بود -
 همین در وقت سینه سنج و در وقت که سینه
 بنویسند که همین سفید است اما تحقیق آنکه سینه
 سنج کا کینست در وقت که سنج کا کینست در وقت
 آن بولون آن بود و در وقت که سنج کا کینست در وقت
 مانده همین است در همان است که چهار در بیل آن بود
 همین سنج - خاصیت هر دو نوع گرم است در
 در درجه و خشک است در یک درجه -
 بجماری بی بی سینه را گویند در شکم نیت
 بید که از کل آن عرق کشند یا لیسوس سرد در درجه
 و جمعی دیگر در اول گرم و مائل خشکی گفته اند مصلح و مفتح
 سده ضعیف و نافع و مقوی ل و دماغ -
 بیض سفید را گویند بیض است که از درجه اول
 زرده آن گرم و سفید آن سرد است در درجه اول
 در درجه اول در درجه نجات است یا نیلوقریا کادریان
 است که با نیت است آله مقدر بقدر تلافی آن -
 بردارند اولی آن بود که لعل زریه در درجه بی بی
 خلا کنند و بعد از آن زنجبیل مر با خورد -

بهر جمع بیاری مشکند را گویند در شکم نیت
 بید که از کل آن عرق کشند یا لیسوس سرد در درجه
 و جمعی دیگر در اول گرم و مائل خشکی گفته اند مصلح و مفتح
 سده ضعیف و نافع و مقوی ل و دماغ -
 بیض سفید را گویند بیض است که از درجه اول
 زرده آن گرم و سفید آن سرد است در درجه اول
 در درجه اول در درجه نجات است یا نیلوقریا کادریان
 است که با نیت است آله مقدر بقدر تلافی آن -
 بردارند اولی آن بود که لعل زریه در درجه بی بی
 خلا کنند و بعد از آن زنجبیل مر با خورد -

تاسول سندی تنول گویند در میان نیت خوانند سرد
 در درجه اول خشک است در درجه دوم گرم و شکم است
 در درجه اول خشک است در درجه دوم گرم و شکم است
 در درجه اول خشک است در درجه دوم گرم و شکم است

باب التماس

خوش گوی و مصلحت قوت بخند و دست از ازل کرد
 تا نوره سینه در صورت خوانند سینه آن تو سینه
 مستعمل آن است در اول چهارم سرد و در شکم
 خوردن او صحت مصلح صمد غریب مجرب است در وقت
 چون فساد فکر و مصلحت فلفل از پانه و عمل
 گرمی هر چه است گویند گرم و خشک است در درجه اول
 قاسم سلیم غلیظ و لزج و مضر سحر و مصلح است
 خواستیدن پوست بیلای آن -
 در درجه اول و در درجه شکم و نجات است
 اول خشک و نافع و مقوی نافع و در وقت که
 غلظت نافع و شیرین مفتح و مصلح است در درجه اول
 اما آن که در مصلحت مصلحت مصلحت است -
 گرم سندی بیاری خراب است و بندش انلی گویند
 سرد است در درجه سوم و نجات است در درجه اول
 در درجه اول طبع و مصلح است در درجه اول
 در درجه اول - چند سماگ گویند -
 قوتی سندی نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 در درجه دوم مصلح است در درجه اول و نجات است
 نافع و مصلح است در درجه اول و نجات است
 تو بال التماس جز نیت که از سینه این گفته در
 گویند آن میزور و سینه آن یا لیسوی نیت نیت نیت
 نیت نیت که در سینه است در درجه دوم و شکم است
 سوم صحت حریب که در سینه مصلح است در درجه اول

بهر جمع بیاری مشکند را گویند در شکم نیت
 بید که از کل آن عرق کشند یا لیسوس سرد در درجه
 و جمعی دیگر در اول گرم و مائل خشکی گفته اند مصلح و مفتح
 سده ضعیف و نافع و مقوی ل و دماغ -
 بیض سفید را گویند بیض است که از درجه اول
 زرده آن گرم و سفید آن سرد است در درجه اول
 در درجه اول در درجه نجات است یا نیلوقریا کادریان
 است که با نیت است آله مقدر بقدر تلافی آن -
 بردارند اولی آن بود که لعل زریه در درجه بی بی
 خلا کنند و بعد از آن زنجبیل مر با خورد -

تاسول سندی تنول گویند در میان نیت خوانند سرد
 در درجه اول خشک است در درجه دوم گرم و شکم است
 در درجه اول خشک است در درجه دوم گرم و شکم است
 در درجه اول خشک است در درجه دوم گرم و شکم است

تروخ جیره و التیام تره چشم خستوت اجفان ب
 تو بال محمد میر براده آهن
 تو بال - مطلق ریزه از سیم و آهن مثال
 آن و آنرا براده تیز نامند -
 تووک - بقلا المقاد و مسطور -

تودوری - سرب او تودوریخ و آنرا تودوری
 تخم بونه گویند گرم خشک است در درید دوم گویند گرم
 ترست در درید اول در بطن کتب کوزت که تودوری
 کمانی تودوری گویند او در لویع است اول مزج و دوم
 و کمانی بزرگ تر خاص بر است کمانی خرد محوک یا هوشی
 سمنیت بر دست اشاد مزج کردن با خا و رطاب تودوری

بشوه دروغ مواد سودا و تصفیه صورت و سوال بسود
 میخی و میخ او در شهرت همین اعضا و زک اشا نارنج
 قدر تریش تا بنجد رام و بر نش همین سرج است -
 یقین - اینچ تر را گویند -
 یقین یا بایس - اینچ خشک را گویند -

باب التواء

تخیر - شیره در برگ انگور و شیره سونبه
 تملک - پیاری رودیاه و بندای لوه کرکی بودی
 گویند پیچ و چون با پوست تخم زرد سوبیا نیز در او تملک
 نافع بود مجرب این حقیر است -
 تخم بلیغ سبب خشک است بزهر نواج اصل وی است
 تخم چینی سنگ سفید که در سمره ابلجا را آید -

تخیر - سیه از بره می باشد -
 تخم الکبیر - پیاری کوزک گویند گرم است در
 و خشک است در چهارم -
 تووم - پیاری سیوه بندی بسن گویند گرم است در
 در جبال خشک است در درید چهارم عمل در دیون
 حیض عرق و مقصود جاده و جاده و دیون است و تخم نجابت
 سیمی سیر و دال مزاج -
 تووم ایچ - استوره دیون پیاری سیر و شتی تووم

باب الجسیم

جاورس - سرب گاورس بند می با جره ماضی و اول
 مزور در آرد و خشک است بسیار قابض و قلیل غذا و اول
 لطیف تر و سیر له مقوم تر و مقوی تر بار دهن چینی یقین
 او بیشتر خوردن صبر او و حبت التوا حجاب نزلات
 نافع و عالج اسهال حرار که او گرم کرده او عمل نفع صفر
 مسکن بود و بواسیر و اول خون سودا و دیورنه و مصلحت
 رو عجننا و شکر است -

جاو سیم - سرب گاورس منع و خستت کسان که
 دارد در بطن مثل برکه تخم که در مکر و مکر و مکر آرد
 رنگ بود و تخم او نیز شبیه او بود و جلال آن جهت بر این سیم
 و اول خشکی زرد و مانند زرد آن و بنام گوارش نیز نامند
 و در دراب عمل شود و در کرم یا شیره یا خون و مکر را
 گویند و کلین آهن بود - جاو تیری - سرب گوری
 گلیست زرد بود و گرم و خشک گویند خشکی آن است و ماضی
 جین پاری نیز گویند گرم خشک است در درید دوم

و قاضی است و گویند طبیعت طبع آن سرد تر است -
 جدو - پیاری باورین بند سبب زردی گویند زردی و جرم
 است است بر خاست بر این طریق نادر است اگر کسی را
 طاعون یعنی علت در بر آید این دارو را هر که بساید بر
 موضع مطلقا کند مریض خلاص باشد بحسن الله تعالی و
 سرخ صبیان را بیشتر در مقدار نیم در انگ یاد است که
 بخوردن وی نه سندانج بود و بار آن زموده جرس است -
 جدی - بر غلام یعنی حلوان -

جدوه - زبان سبب بیکه و گویند که خشک است در درید دوم
 جفت البلوط - پیستی را سبب بیکه در زبان جویند
 پوست او بود سبب در درید اول و خشک بود در
 آن نیز وزن آن پوست آمار و نیز وزن آن گل سرخ
 جگانه - سرب گفشار و آن گل را بر پیستی که نترند
 سرب خشک است در درید سوم و قابض است و بعضی
 از حکما گویند بر آن پوست است از وزن آن -
 جلیان - غلامیت مانند عدس گویند آن که سبب است
 بندش را او مخر خاوند -

جرم - پیازی که بینه ترماد تخم آزان لولن چند سوس
 گویند گرم در سوم و گویند در دوم خشک است در اول
 اول - تخم سده کلید سبب در مظالم سبب مصلح است
 جری سبب است و سبب میانی سبب است مظیم البیض
 سیاه رنگ نارس در او گرم و خشک ضلوا و عازب
 پیکان رسولد تخم ایچ و طبی المضم و مفر کرده و مصلح
 صفر و نفع و الکبیر و سنجین است -
 جرز - پیاری گرز بندای گار گویند گرم است در درید
 اخراول و سرد است در درید دوم -

جلیان - سبب کحل مانند التواست سبب لومولد سنی و
 جگانه - پیستی در بر سبب مصلح است سبب لومولد سنی و
 جلیان - جیشی خشناس سبب است و گویند در درید
 جلیان مصری - ابل فارس میش را گویند -
 چلفوز و جرس سبب صفارت اکون و جرس کافور
 چار - پیاری مغز خست ترا گویند حسد را گویند -
 جنطیانا - بینه کچان بینه خست که گرم است
 در درید اول و در درید دوم خشک است بنام طبعه و منقش و

جر تار - پیاری کزاج و بینه یاقین خراوند گرم است
 در اول و جرس خشک است در آخر آن گویند سبب خشک
 در دوم و گویند بدل آن نیم وزن آن پوست انار -
 چشمه و چشمک - چاکسورا خراوند گرم خشک است
 در درید دوم -
 جصل - بندوی گج گویند -

جالی و مفع سده و عمل در درید اول سبب در درید
 طار او با خراوند است قاطع خون منی ابل در لوز حرج
 چند مید ستر این چکان گویند سبب خراوند خایه جولان گویند
 خصیه رنگ ابی تیرین آن سرج نموده زرد و سیاه از
 سرم قنار است گرم و خشک است در درید سوم -
 جوز - پیاری چار مغز و گران خوانند بندش خشک گویند

در ساراج او روم در بزمین آن سیاه و غیره شکر شیرین
 زرد و بگن سسل می نویسد که در او اسهال و دردی را -
 مایه و آنه مشهور در هند و در آن غیره بلبلوک است
 شیرینات او در بزم گرم که شک برنگه آن او در آخر دوم گرم
 آب مطبخ برنگه با فرق سال در او سسل کلل ترنج و در
 مناسل در قوس و در قوس السادق و آن در سسل شربت بید
 کور در اسال قوت و غیره بنظم خط -
 مار قشیا - بندی سونامی گویند بگنست که در بی و بی و بی
 و صیدی باشد قوی تر از هر جای است مطبخ گرم شکست
 در آخر دوم چشم را خوبت کفر -
 مایه شایسته است این فروغ در گوش بگن شکست مانده گویند
 از جمله دشام و در زمین بودید شیرین است بگن شکر آن است
 گویند بگنست او در او با بار باشد قوی است گرسنه او در او
 او غوانی نامند و قوی را گنند دست از دیشان سازند
 او را مصاره مایه شایسته گویند مطبخ سرد شکست
 است در در بصل و در تقاضا است -
 مایه صحران - مویلهای زهره و بونی سم سنگ مند پوست
 خفا نبات است و نبات از دوزخ شرمه در گوش خیرت
 است مکن بصره و گویند در قش بلبلوک بگن و نیمه در دانه مند
 گویند نیز گویند قوت شکر است در گوش بزرگه و تری کند
 شکر درین بسیار در از نوماست طبیعت آن گرم شکست و در سوم
 مار چوب بلبلوک بگن در کمال بجز در زم شکست -
 مار لور و بگن بگن است که مطبخ بود طبیعت آن گرم بود

بزرگن گویند در ساراج و در کباب عرق که در زبان و عرق
 با در بجز یک شبانه روز زنگه بلبلوک است معج و در ساراج
 و گوشت یک لایه چه پارچه نموده در قوی انداخته
 قوی آن خورده و در کباب عرق نموده و بر اینق براده
 از بجز روز خزان در آن است او گویند بدست و در آن وقت مقرر کنند
 یک عقیده یا شربت با در بجز چه هر روز بخورند -
 ماش - دانه است با نفاذ عسل که در دو در هندستان
 ماش را گویند هم می گویند در ماش را با طران قوی آمد و
 گویند در در و در اول است و در تری شکر است حلا
 ستوده بر اینچنان باب نمک باشد و در ماش باشد و در یک
 بسته است در دو چشم خود خورده و فیکه کفر کنند دست
 سرده و مطبخ شکر با دوام است -
 در اثر شکر اگر بکران کند از او ساد کند -
 معج - بقرای بین ماش را گویند -
 معج - گیا بیست که چون در آن نمک دست شود
 شود - سونیا مسطور -
 هر دو در - در او نیز گویند هندش گویند خوانند
 گرم است در دقه سوم شکست در در بجه دوم -
 هر بندی لیل گویند صغیرت گرم شکست در در بجه دوم
 حرمی - آب کسری که گویند که -
 هر دو در - باندی هر دو شکست هندوی هر دو است گویند
 هر دو در - مطبخ شکست و در گوی در تری منقل است -
 هر دو در - قوی است از بین هر دو است -

هر دو شکست - در در بگن باری گوش و هند و
 مرده و سونامی گویند گرم است در در بجه سوم بدل آن
 در در آن مرده خود گویند نیم قفل -
 همک - بقرای شکست ببنده وی استوری گویند گرم
 شکست است در دقه سوم طبیعت است عصارا قوت
 بسته است فاصه اگر اندک از او با کافور در خزان او
 بینی ریزند شود در هر دو که از سردی و تری باشد رفع کند
 بر لسان فرزندش است و شربی از مقدار قوی است
 شکست بر این سواد است ببنده می گویند -
 مشمش - بقرای زرد او گویند در دست و در بجه سوم
 شکست مطبخ - آب کباب گویند گویند بودید بیست
 گویند بدل آن خود ماناست جالیوس گویند در او را
 عرق است بوزن آن در بنا بر گویند بدل آن کباب
 گویند بدل آن شقایق است مصطی و در در بجه
 نوسه از شکست روی است در باری او را ماش گویند
 مصطی گرم شکست در در بجه دوم -
 مقل - بقرای در ساراج گویند چون شکر باشد آب آن
 بیرون کنند آن مقل گویند آن گرم شکست در در بجه دوم
 متعاش - بیخ انار ششی که از دوزخ عجل نقل سپید شود
 طاها بندی آن میوه الکلی باشد در در بجه دوم گرم
 در او اول شکست است -
 مقینا اگر بکران از او قشیا گویند میان آن مردم شده -
 معج شکست گرم شکست که در دو در او بسیار دارد

طع الصناعته شکا بندی ساگ -
 مع عجمین - بندی ساجه خوانند -
 مع هندی رستی است از تک گرم تره لطیف از
 سائر انواع مرغ است -
 مع لفظی رنگ سیاه را گویند -
 مع اندرانی - تک سید و این بهترین نوع طع است
 گرم خشک بود و در دم و تک سوخته دندان را حلا و همد
 صفت سوختی نیکوترین آن بود که تک را بشویند -
 یکبار در آب کهنه تا خشک شود پس در دیگ کهنه و بر سر آتش
 بپزند و آتش سوخته برگردانند و کهنه تا کانی بپوش
 بماند ایستد آن زمان سوخته شود -
 مسکه - جوی زید و بند کهنه گویند در درج اول و گرم و
 در آفتاب تین مرغ عجمین مرغ سرد و جهت تصفیه صفت
 و تصفیه ریه و خشونت طبع و سرد خشک تنغ بدل آن شیر
 نماز که در دو شامین خمس آن سوزد -
 هو زنج - پیاری سوزک و جوی زید و طبع خوانند در
 آن سرد گرم خشک بسیار جانی و متعج جلد و تره و متعج
 و مسقط جبین و قاعدین و غرغره کردن او جایز است
 از طوبیت و مانع -
 مورد - آن مسطور -
 موسیقی - بهتر است که صدی بود گرم است در آن درجه
 میوه یا بسته یعنی میوه خشک را بپزند و در سلاکس
 گویند نوزیدی مثل چر آرخت است که ساک و از آن

باب المنون

نار خشک - بندش نیکتر خوانند گویند گرم خشک
 است و در جودم -
 نار حلیل - جوی جوی هندی و بندی نار بل گویند و گویند
 طبعیت آن گرم بود و درجه اول و نیم سرد و در دم و تر
 لحد و در دم -
 نوق پارسان کافور است و بندی سیر گویند آن سرد
 و خشک است که کعبول تعاض است و بدل آن غیر است -
 نخاس مس را گویند بی خمس سوخته خاصیت آن گرم و
 خشک است و در درجه سوم و نیزه قاض است -
 کل یکس غمد -
 مرغس - پیاری زکس خوانند طبعیت وی معتدل بود و
 گرمی خشکی و طبعیت بود و جوی گویند گرم خشک است
 و در درجه اول و گویند در درجه سوم -
 نشا - پیاری نشا است را گویند سرد و خشک سرد و اول
 نشا - براده چر پیستر -
 لفتار - صاحب الفاظ الادویه گویند

نفسه درخت گرم است که بکره روید آنچه بر زمین روید آنرا
 اشک گویند تا پیش گرم است و در درجه اول خشک است و در درجه
 سوم جوی آن خشک است و جوی همان را سفید است -
 انطرون - بوره مرغ صا حله الفاظ الادویه و دره که انطرون
 بوره انسی است و در درجه سوم گرم خشک است جالب تنان
 بظاهر جلد و آتشایدن طالع اخلاط و کله و کله و کله و کله
 راع قوی و طبع صا و معادوم و با تیزون آن زیره کمانی
 و در مسکن الطبع زرد و ناهم مثل کبکب لیلی سیاه و با آب جیت
 بلغم فطرد و نازک و بلغم آن بجزان جهت رطوبت
 خون فخره و در آن با سرکه جیت اخراج زرد که در نظر مله با
 و در فخره آن جهت رطوبت رحم و احتباس حین تنغ و سرد
 معده و حرکات و در آن صحن عربی و بدل آن یک
 نیموزن آن تک است -

در درجه چهارم و سوزنده است -
 نوسا در اهل کیمیا از می آدی نوسا در می سازند و جوی
 اهل هند چنان گفته اند که چکن در لوه باو کسین خشک
 بسته شده آتش افتد و جلد سوخته شود چون خاکستر و در
 از زیر آن نوسا در بگلی بیرون آید بهتر است که چون در
 صاف و شفاف بود از آن بگیرند پیش گرم خشک است
 در آن سرد چون در آب حل کنند و در جابا بیفتارند
 مارگو و آنجا کزود و اگر در سوراخ او بریزند میر و چکن
 نجایند نوسا در و در همان موی اغازند که بشود زود چون
 بارون میا میزند و بر بعضی مانند لجه از تقیه بعضی ز آل
 گرد انداخته چون بدان طراوت کنند و در درجه اول نوسا در
 است اگر آب را در آب نوسا در کنند بقیه فیه بخورد -
 نیل - نیل است که عصاره او را تیغ گویند و جابا او را
 سدر و سیم خوانند و نیل در هند سوخته است پیش گرم و در
 در جابا آن خشک است و در درجه دوم و قاض است -
 نیلوفر - جوی کربن مله هندی کونان گویند آنرا گویند
 آنرا گویند و جوی تیغ و مال بزودی و جوی نیل بسیار است
 و در تالاهما دیدیم که اجزا او سکن نور در درجه دوم سرد
 و جابا آن سرد و خشک است در آن سرد و خشک است و در آن از آن
 او گل گوید است و در درجه اول خشک است که در او لطیف و قوی
 دل و سکن حرارت آن و چها چا کوی خواب رود و صفا
 متری در او فساد باد و ملغم و صفا -
 در آب نشاندن گل نیل فرمیدم شنبه خشک خوردن آن آفتاب
 و جابا آن گویند و در نیل و قاضیت هند یکبار کله بر اندام
 نوسا در - پیاری است که بکره روید آنچه بر زمین روید آنرا
 اشک گویند تا پیش گرم است و در درجه اول خشک است و در درجه
 سوم جوی آن خشک است و جوی همان را سفید است -
 انطرون - بوره مرغ صا حله الفاظ الادویه و دره که انطرون
 بوره انسی است و در درجه سوم گرم خشک است جالب تنان
 بظاهر جلد و آتشایدن طالع اخلاط و کله و کله و کله و کله
 راع قوی و طبع صا و معادوم و با تیزون آن زیره کمانی
 و در مسکن الطبع زرد و ناهم مثل کبکب لیلی سیاه و با آب جیت
 بلغم فطرد و نازک و بلغم آن بجزان جهت رطوبت
 خون فخره و در آن با سرکه جیت اخراج زرد که در نظر مله با
 و در فخره آن جهت رطوبت رحم و احتباس حین تنغ و سرد
 معده و حرکات و در آن صحن عربی و بدل آن یک
 نیموزن آن تک است -
 لفتار - صاحب الفاظ الادویه گویند

مایدن روغن ادویه را به غیر این درون بشراب قاطع آب منی است و اندک نمیل گاو - چینیست که هندیش را در خود خوانند -

باب الواو

صبح بغازی اگر ترکی و هندی یک فراموشیست مابین سفیدی و صفری و تنگه و مال بطریقت زوال موم گرم و خشک طبع بنوعی تر یا قوی موم و قوی و دانه و قوی و نافه درستی و دانه و موی و بخت و طویات مناسبت در اول یعنی در ممل ریح صمد و اما -

قالان بزرگ - هندیش موافقت خوانند و با بخت هندی که اوید و ابله لباب ما گویند -

و آب - با لوریت بود رنگ که اگر در لبها آب بنشیند و او بیان - با دیان را گویند -

و بر اللقاح چشم منترس گویند و در ع - بزرگش را اسپید موه و هندی سنگ گویند و در کوش کوش های هندی گویند خوانند -

و رو - بغازی گل در هندی و چول گلاب گویند به منترس گل منترس است که هندی گلاب گویند فاصحتش هر دو است و در بر اول صغری اعضا باطن و صغری و منترس بود و سده دل بود که کشاید -

و رفته - لوی از سالار سندر است و گویند جلیبی اگر گشت پنجین گوشت بر با گلا گشت است هم قائل بود در عقل گشت و ملت ندیدد و با او این نیز نوزد -

و رو - بغازی گل در هندی و چول گلاب گویند به منترس گل منترس است که هندی گلاب گویند فاصحتش هر دو است و در بر اول صغری اعضا باطن و صغری و منترس بود و سده دل بود که کشاید -

و رفته - لوی از سالار سندر است و گویند جلیبی اگر گشت پنجین گوشت بر با گلا گشت است هم قائل بود در عقل گشت و ملت ندیدد و با او این نیز نوزد -

و رو - بغازی گل در هندی و چول گلاب گویند به منترس گل منترس است که هندی گلاب گویند فاصحتش هر دو است و در بر اول صغری اعضا باطن و صغری و منترس بود و سده دل بود که کشاید -

صبح یکم را نیز گویند فاصحت یکم گرم است و در هندی در خشک است و در دانه اول اندامها را با اعتدال گرم کنند و اما با آن را که همت ما در هندیست که در فتنه بسیار خوب است -

صبح الافان - یکم گرمش ما گویند شقایق لب را سودمند آید و زبیدی اتی را با جانت ناس بود چون بنگا فند و چند نوبت بر آن بنهند یا بهای خود و خمر بآید -

و کمر یکم را او را لب را که گویند در هندی و در هندیست که در فتنه بسیار خوب است و در هندیست که در فتنه بسیار خوب است -

و کمر یکم را او را لب را که گویند در هندی و در هندیست که در فتنه بسیار خوب است و در هندیست که در فتنه بسیار خوب است -

و کمر یکم را او را لب را که گویند در هندی و در هندیست که در فتنه بسیار خوب است و در هندیست که در فتنه بسیار خوب است -

باب السا

بال - و لوی بغازی تاکو گویند و هندی لوی خوانند که در هندی است که در فتنه بسیار خوب است و در هندیست که در فتنه بسیار خوب است -

و کمر یکم را او را لب را که گویند در هندی و در هندیست که در فتنه بسیار خوب است و در هندیست که در فتنه بسیار خوب است -

و کمر یکم را او را لب را که گویند در هندی و در هندیست که در فتنه بسیار خوب است و در هندیست که در فتنه بسیار خوب است -

و کمر یکم را او را لب را که گویند در هندی و در هندیست که در فتنه بسیار خوب است و در هندیست که در فتنه بسیار خوب است -

و کمر یکم را او را لب را که گویند در هندی و در هندیست که در فتنه بسیار خوب است و در هندیست که در فتنه بسیار خوب است -

و کمر یکم را او را لب را که گویند در هندی و در هندیست که در فتنه بسیار خوب است و در هندیست که در فتنه بسیار خوب است -

و کمر یکم را او را لب را که گویند در هندی و در هندیست که در فتنه بسیار خوب است و در هندیست که در فتنه بسیار خوب است -

بسیج - با برسی با لید گویند زبان هندی هر دو هر خوانند از او اندوه و فخر را بر -

بستر آن آن بالیده زرد و در هندیست که آن بر جای گرم است و در هندیست که آن بر جای گرم است -

دوم است و لوی دوم بیله سیاه هندیست و این است که از وقت رسیده با رنگند و آن جهت بود امید و تقویت جملو در سر ترابع نوع سوم بیله کالی است و آن را انبیا هر گویند -

بهرین آن آن بالیده و سیاه ماکل بزودی است و در وقت معتدل طبیعت با لاف و بیله در اول خشک است یعنی هر اولی که سیاه را با اعتدال هندی در اصل بنوع سودا و در اول -

سیاه را با اعتدال هندی در اصل بنوع سودا و در اول - سیاه را با اعتدال هندی در اصل بنوع سودا و در اول -

بسیج - با برسی با لید گویند زبان هندی هر دو هر خوانند از او اندوه و فخر را بر -

بستر آن آن بالیده زرد و در هندیست که آن بر جای گرم است و در هندیست که آن بر جای گرم است -

دوم است و لوی دوم بیله سیاه هندیست و این است که از وقت رسیده با رنگند و آن جهت بود امید و تقویت جملو در سر ترابع نوع سوم بیله کالی است و آن را انبیا هر گویند -

بهرین آن آن بالیده و سیاه ماکل بزودی است و در وقت معتدل طبیعت با لاف و بیله در اول خشک است یعنی هر اولی که سیاه را با اعتدال هندی در اصل بنوع سودا و در اول -

باب الیاء

یا قوت - هندی ماگ یکم را که نامند او چهار لونا است و در هندیست که آن بر جای گرم است و در هندیست که آن بر جای گرم است -

دوم است و لوی دوم بیله سیاه هندیست و این است که از وقت رسیده با رنگند و آن جهت بود امید و تقویت جملو در سر ترابع نوع سوم بیله کالی است و آن را انبیا هر گویند -

بهرین آن آن بالیده و سیاه ماکل بزودی است و در وقت معتدل طبیعت با لاف و بیله در اول خشک است یعنی هر اولی که سیاه را با اعتدال هندی در اصل بنوع سودا و در اول -

سیاه را با اعتدال هندی در اصل بنوع سودا و در اول - سیاه را با اعتدال هندی در اصل بنوع سودا و در اول -

استول کنند اسهال بنویسد و کافی نماید چنان با سرفه و تبان
خالص و بهتر است که با سرفه یا قیر و شی استعمال نمایند تا آنکه
باعث تفریح در بان حلق گردد و درگاه اند نماید ایند اعتدال
نمی ترازد و بر سه خرفی اندک بر میان نموده سخن می نمایند
با قدری سوزن و آب بر آن ریخته می آید مانند اسهال
می نماید و شانه خشک کن در آن امر بسیار صفت است و
و شسته که آنرا فین نامند چون شانه را از آن گرفته و رسیده
خشک کرده پوست آنرا گرفته بگذرد که در کرم و کینه با روز
در شراب کهنه یا سبب صفت نموده بگذرد که در میان
اسهال می آید بسیار صفت از این آن تا سه قطره بود
مصلح است حال آن جا نیست و مکات آن نشاسته دارد و جو
در عین باد در عین بنفشه و گلاب سبب در اسهال
و کثیر است و دروغ سرد کرده مصلح است و شربت
کننده در جلد و با قوت حمیه و سمل قوی در بطن و از غایت
شدت صورت اسهال اللام و قرحه اسهال زخمی و شش
دغنیان و القلاب معده عقی است لهذا استعمال آنرا
از داخل تجویز نموده اند و عند الضرورت از سه قطره که
معده شربت است با صدمات مذکوره باید
که بنیز آید و بدان حد استقران با نیت از اسهال
اعتدال و آن عقوبت و چون آن سبب و ضعیف آن
با سر که گسل صلابت اطراف بر اسهال و قاطع قوی با صفت
قرق سفید است که با قیر و شی صفت جرب سوداوی و نار
فاری و آکل و فانی یا در طلاء آن قاطع تا میل گوشت و

خیلان و طوم زانده در اطراف نامتها و بن آن زغال کهنه
مواست مخصوص که در آن شهاب بالند و سبب بعد از آن
رید و ضعیف باشد چون مرکز استمال نماید زردیلو
استمال آن با نیت که اسهال را قاطع نماید است و در
طب هندی می نویسند که در وقت است سفید در شی هر دو هم
سمل و قاطع فانی و در وقت جرب فانی و در وقت
بیرامیج - بلون را گویند -
یشب - نوعی از سنگ است در آن خود هم در وقت قوی
معده قاطع نرف الهم در شی و قرق عینی نخوتان حرقت
بول شراب و شراب گویند و صفت صفا و بر گردن
خفاق و بر سه معده صفت قوی است معده بر آن جرب و شربت
یعقوب - کبک زرا گویند -
بیمه صفا - ربیاس را گویند -
زرا - سبب را گویند -
نوب - در وقت شش را گویند -
نیشون - ثانی را گویند -
بیروب - خرب بخی را گویند و گننت بندر
بیرامیج - نخل حرقوم هندی که کهنه و کهنه گویند -
خاتمه ابواب در خاصیات بعضی فواکه
و تاثیر با مخصوص هندستان
امناس مسکن عدت تحرقای و معوی معده کیده اند
یعنی المضم از مبر و دین و در طبعین مصلح آن خوردن با
نمک و زنجبیل برده طبع آن سرد تر و رده دم

آنب - خاصیت در وقت از اینها شکر و آن بر می خرد
و فادون و فنی و صفرا و در کبک شیر و خر خام آن که با کبک
نفران گویند گرم و خشک است افزاینده اخلاط است و
رسیده اول طبع سرد و ترکان و می کما صفت معوی اول
جمع اعضا و ششی و دوان فساد و صفرا و شی و آن طبع تر
و خوردن آن جهت میل تمام سهالات و تکلیف وزارت معده
و کبک عدت صفرا و شکی در کبک است که با شکر و درین جهت
زیا بیس سفید در طلاء تر رسیده آن جهت در اما شتاب
بلخ در رو یا تنده موسی است در نیمه مرتبه و قوی ز شکر
باریک سنج آن و بجای بارک تا زنگ بجهدارد و تولد
بمکوفه شرب در آب فیض آید و صحت مایه صحت نموده
بیان مانند قدرت است سرد و چیل روز در نیمه است
آن با منور کند و آن به دلیل بریان کرده جهت اسهال
زین خوب کلان آن طبع شیرین و در نیمه و قاطع شکم
ساکلی بطبع شیرین و در نیمه طبع سرد و تر و قاطع
شکم و دوان فساد و صفرا و نیمه و حلق صحت و از صفت
از زرا ساکی بهتر ساکی سنج است -
سبب - طبع سرد و گران و دوان فساد و نیمه صفرا -
کبک - سبب هند است و وقت آن نیمه و بزرگتر از است
گردان و از وقت چهار که بجز بزرگ بر بزرگتر از بزرگ
نایب کوزن که در شکل شبیه آن و مانند نیمه تر از آن در خوب
فادری معده و اخلاط است و هم که از آن کما خواهند
طبع سرد و در آن تب سرد و فانی و شی که در بدن است
نمایند هم سمن از هر دو بسیار بزرگ است و بالیه طبع
سبب آن باشد و بر شیرین باشد و بزرگتر از است

سردست و طبع سرد و دوان فساد و نیمه صفرا -
جامن - طبع آن سرد و زانود و هم خشک طبع اسهال
صفراوی معوی معده و کبک حار و صفت دم و صفرا
و غرقه و صفرا آن جهت خنق و قاطع حار و حکام نش
و خوردن آن جهت میل تمام سهالات و تکلیف وزارت معده
و کبک عدت صفرا و شکی در کبک است که با شکر و درین جهت
زیا بیس سفید در طلاء تر رسیده آن جهت در اما شتاب
بلخ در رو یا تنده موسی است در نیمه مرتبه و قوی ز شکر
باریک سنج آن و بجای بارک تا زنگ بجهدارد و تولد
بمکوفه شرب در آب فیض آید و صحت مایه صحت نموده
بیان مانند قدرت است سرد و چیل روز در نیمه است
آن با منور کند و آن به دلیل بریان کرده جهت اسهال
زین خوب کلان آن طبع شیرین و در نیمه و قاطع شکم
ساکلی بطبع شیرین و در نیمه طبع سرد و تر و قاطع
شکم و دوان فساد و صفرا و نیمه و حلق صحت و از صفت
از زرا ساکی بهتر ساکی سنج است -
سبب - طبع سرد و گران و دوان فساد و نیمه صفرا -
کبک - سبب هند است و وقت آن نیمه و بزرگتر از است
گردان و از وقت چهار که بجز بزرگ بر بزرگتر از بزرگ
نایب کوزن که در شکل شبیه آن و مانند نیمه تر از آن در خوب
فادری معده و اخلاط است و هم که از آن کما خواهند
طبع سرد و در آن تب سرد و فانی و شی که در بدن است
نمایند هم سمن از هر دو بسیار بزرگ است و بالیه طبع
سبب آن باشد و بر شیرین باشد و بزرگتر از است

مقاله دوم از کتاب میزان الادویه در بیان اسامی امراض و توضیح آن

نام مرض	توضیح مرض	نام مرض	توضیح مرض
صدرع	در دمر را گویند	انفوخ	بنا شدن کبد و بسبب این علت استغیا یا تشنج است
شقیقه	در دغم سر سردی آید	تشنج	در دغم کشیدن عضله است
خود و بیخه	در دمیانه سردی	تند	بسی است از تشنج و در این حالت کتب است
سر سلم	در دمیانه سردی است	رغشه	نوریدن عضله
جمود	در غیبت که در دمه سردی شود	انقباض	بریدن عضله
سکه	در غیبت که یک یا دو بار شود	لوی	غیبت که در این حالت در دمه سردی شود
سبات	در غیبت که در حرکت بلبل شود	کوزار	تشنج است که ابتداء آن در غیبت زود پس است
سر	تواپیت قیظی در نهایت گران	عصاب	سازد آنرا طلاله نام با تلفات یا بهر دو جانب
سبات سردی	بیماری بی نالون خواب	زکام	در دمیانه سردی است
کاپوس	در غیبت که در این حالت کله کله می آید	نزل	فصله در این حالت بر آمدن
صا	سکوت من و کت برین می شود	رمد	فصله در این حالت بر آمدن
جنون	در غیبت که در این حالت کله کله می آید	طرفه	فصله در این حالت بر آمدن
سدر	هرگاه انسان در غیبت چشم تارک شود	ظفره	فصله در این حالت بر آمدن
دودر	هرگاه انسان در غیبت چشم تارک شود	بیاض	فصله در این حالت بر آمدن
لشایق	بیشتر از غیبت چشم تارک شود	سبل	فصله در این حالت بر آمدن
سند	در غیبت که در این حالت کله کله می آید	استخراجه	فصله در این حالت بر آمدن

نام مرض	توضیح مرض	نام مرض	توضیح مرض
حلقه المومنه	بینه غایب می شود درین میانه کله کله می آید	سپیلان اشک	بینه غایب می شود درین میانه کله کله می آید
دوقه ملحمه	بینه غایب می شود درین میانه کله کله می آید	سوزش چشم	بینه غایب می شود درین میانه کله کله می آید
دوم	سپیلان اشک	سوزش چشم	بینه غایب می شود درین میانه کله کله می آید
حرقه عین	سوزش چشم	سوزش چشم	بینه غایب می شود درین میانه کله کله می آید
قدسه	بینه غایب می شود درین میانه کله کله می آید	سوزش چشم	بینه غایب می شود درین میانه کله کله می آید
قرصه عین	بینه غایب می شود درین میانه کله کله می آید	سوزش چشم	بینه غایب می شود درین میانه کله کله می آید
گنه	بینه غایب می شود درین میانه کله کله می آید	سوزش چشم	بینه غایب می شود درین میانه کله کله می آید
عشا	بینه غایب می شود درین میانه کله کله می آید	سوزش چشم	بینه غایب می شود درین میانه کله کله می آید
جمود عین	بینه غایب می شود درین میانه کله کله می آید	سوزش چشم	بینه غایب می شود درین میانه کله کله می آید
نواقرینه	بینه غایب می شود درین میانه کله کله می آید	سوزش چشم	بینه غایب می شود درین میانه کله کله می آید
حول	بینه غایب می شود درین میانه کله کله می آید	سوزش چشم	بینه غایب می شود درین میانه کله کله می آید
انتعاش	بینه غایب می شود درین میانه کله کله می آید	سوزش چشم	بینه غایب می شود درین میانه کله کله می آید
خسب	بینه غایب می شود درین میانه کله کله می آید	سوزش چشم	بینه غایب می شود درین میانه کله کله می آید
تخلیلات	بینه غایب می شود درین میانه کله کله می آید	سوزش چشم	بینه غایب می شود درین میانه کله کله می آید
نزول المار	بینه غایب می شود درین میانه کله کله می آید	سوزش چشم	بینه غایب می شود درین میانه کله کله می آید
زرقه	بینه غایب می شود درین میانه کله کله می آید	سوزش چشم	بینه غایب می شود درین میانه کله کله می آید
زوبان صحر	بینه غایب می شود درین میانه کله کله می آید	سوزش چشم	بینه غایب می شود درین میانه کله کله می آید
خفش	بینه غایب می شود درین میانه کله کله می آید	سوزش چشم	بینه غایب می شود درین میانه کله کله می آید
نمور	بینه غایب می شود درین میانه کله کله می آید	سوزش چشم	بینه غایب می شود درین میانه کله کله می آید
سل المعین	بینه غایب می شود درین میانه کله کله می آید	سوزش چشم	بینه غایب می شود درین میانه کله کله می آید
سوزش چشم	بینه غایب می شود درین میانه کله کله می آید	سوزش چشم	بینه غایب می شود درین میانه کله کله می آید

نام مرض	توضیح مرض	نام مرض	توضیح مرض
عنده	نیایدی گوشت گوشت کبیران نبی است	فروغ الافلت	ریش بینی
وجع الافتن	در کوشش	رودات	بر آمدن خون زبیدی
قرصه کوشش	تفرق اضمالمست که در نظم و اعضای است	بجز الافلت	بوسه بدانی نبی آمدن
	بهم صلا و ام که تازه است جراحت گوشتی چون	رض الافلت	کوفت شدن نبی
	آنگه که در و در و در آن کوشش آید تا آخر نامزد	عطاس	عطسه بسیار آمدن
طشش	نقصان در کاعث	جفاف الافلت	خشکی نبی
دفر	بطلان ساحت	حکله الافلت	خارش نبی
صمم	نقصان ساحت	امراض لسان و دهان	
و تحول الحما	نبی در آمدن سنگونه در گوش	ورم لسان	آماس لسان
طین	آواز نرم در گوش آمدن	تقلل اللسان	کندی و کمالی زبان
ودی	آواز زبرگ در گوش آمدن	عظم اللسان	زبری زبان
انکساری اللسان	شکستن گوش	شقاق اللسان	شکاف شدن زبان
انقطاع الاذن	بر آمدن گوش از نفع	جفاف اللسان	خشکی زبان
شقاق الاذن	شکاف شدن گوش	ترتبه اللسان	سوزش زبان
حکله الاذن	خارش گوش	حکله اللسان	خارش زبان
هیرب الاذن	گرگینش در کبیران کوشش	نقص اللسان	فروغی سخت منفصه که از زبان بیاید
		نسانه ذوق	ذائقه تامل چیزی محسوس نشدن
		امراض بالالف	
خشم	بطلان شامه	تشنجه لب و دهان	پوستهای باریک شدن از زبان
فساد نظم	ورم بویایی نوزاد آمدن	شور الفم	طمانه خرو که در دهن بر آید
بویب الافلت	گوشت زانده در نبی بر آید	قلاریع	جراحت و ریش دهن
ثبوت الافلت	آله بای خفیت که در نبی ظاهر شوند	بجهر القم	بد بوسه دهن
		امراض شفقت	

نام مرض	توضیح مرض	نام مرض	توضیح مرض
افلت اشت	پوسیدن لب	تخاق	دشمن نعلن با و پیرس خوردن و یاد
انفصاف شفقت	خوردن کشیده شدن لب	تخلیق علی کلین	هر دو فتر را نند بسبب است آفتی در خلق
بویب شفقت	فروغی که در لب زبیدی پدید آید	بلج الابره	در آواز کبیران و بویب
ورم شفقت	آماس لب	انفصاف امری	فرد بودن سوزن
توزج شفقت	زخم لب	امری غامی نخوره	بهم بر آمدن جواسه غذا
		حکله امری	سستی حلقوم
وجع اسن	در و دندان	عسر السلیج	خاریدن می
فوس	کند شدن دندان	بجهر الصرب	بد شوری خوردن چیزی
ذوق بالالفان	رفتن آب دندان		گرنگی آواز
ناکل اسنان	خوردن دندان دندان	امراض ریه	
انفت اسنان	پوسیدن دندان	ربو	صنیق النفس
شقاق اسنان	سوراخ شدن دندان	سعال	سینه
تحرك اسنان	جیش و دندان	نفث الدم	بر آمدن خون از دهن
تراید اسن	در از شدن دندان	نفث المدهه	بر آمدن بیم از دهن
حکله الاسنان	خارش دندان	ذات الریه	آماس شش
امری اسنان	امری بر همه اسنان دندان و خواب	سبل	قرصه ریه
ورم اسن	لبی آماس گوشت بن دندان	امراض صدر	
نشو و میوه	بر آمدن خون از اسن	ذات الجنب	آماس پرده که از نوزی پهلوت در و کبیران
نقصان اسن	شکستن گوشت دندان	ذات الصدر	آماس پرده که در نوا می سینت بود
امراض حلق و لسان مرعی مقصیده ریه		انقطاع هو و صدر	لبی بند شدن ریم در فضای سینت
ورم اللسان	یبی آماس ملاقه	جمود الصدر	افسردگی در خست شدن سینت
امری اللسان	سست شدن ملازه	امراض قلب یعنی دل	

نام مرض	توضیح مرض	نام مرض	توضیح مرض
تشنج	پیش دل	شورت کبلی	علی است که اسان بر نشود
غشی	بیمختی	جورع البقر	مخیمت که گشتی اصلا نشود
درم زنی اغلب	بخاناس دو گوش دل	جورع انقی	علی است که اسان را صبر بر جورع نبود
علت منجانی	ایل نسبت که ریاضه بگردد اول می آید	عطش حرقا	غلبه ریشگی
تشنج اغلب	فشرده شدن دل	رمیله المده	دغنی که در اول زردی می شود و در وقت خواب هم می آید
تشنج اغلب	برای تشنه شدن دل	قرق و جورع	علامت که در وقت دست به تامل چیزیست
قوت اغلب	در وقت که بنام او بیا که کل فرور کشته شود	نفسه	دم شدن شکم
احترام اغلب	در وقت که بنام او است در آب نماند و دست	سینه و تشنه	یعنی آروغ و گاز و غیره
امراض شدی			
قله اللین	سختی شریک از سبب است که گشتن خون	سسته	چیزی از سده ز راه و من بر آمدن
بخش اللین	دوم گشتن خون هم ضایع خون	تورع	سختی محوس شدن که قوی می آید
رض نشی	گفته شدن پستان	غشیان	عالمیست باعث برقی
		تغی الدم	خون بسته آمدن
		بوجود اللین	بسته شدن خون و غیره در صده
امراض صده			
سوزن صده	علامت آن حرارت و برکت است در صده	فوق	سختی حرکت شدن اگر بلغمه و غیره بندی می
رجع المده	در صده	انقلاب المده	مخیمت که آنچه خورد شود در وقت صبح می خورد
سختی صده	اسباب هر صده است	تلق المده	مخیمت که در صده خطر خطی می خورد
بیمختی	مخیمت و تشنه و تشنه در وقت صبح می خورد	اختلاج المده	مخیمت که تشنه است و تشنه در صده ظاهر شود
تشنج	سبب هر صده است که تشنه است که تشنه است	وج الفواد	در وقت قوی که در صده ظاهر می آید
شورت طعام	اشتها آید و اگر تشنه اصلا آرزو	حرق صده	سرخش صده
فساد شورت	طعام نماند	انفاس صده	سست شدن با تشنه صده
	کمی شورت	جسار المده	سختی صده
		وزیر تشنه صده	فساد صده در جویان شکم

نام مرض	توضیح مرض	نام مرض	توضیح مرض
عصر المده	خوردن صده	زق الامعاء	روقی است که طعام از روده زردی می آید
منفعت کبلی	ضعیف شدن جگر	زحیر	یعنی بر آمدن ریم از نفس روده
سده جگر	دو جگه است که در وقت که گشت بر سلسله	منض	بیمختی را گویند
	فیلط از جی و بند شود	توق	یعنی تشنه است سبب سبب ریلج
سده با ساریقا	صده ایست که در وقت که از کبد	حصه	در وقت تشنه می شود در صده
	آمده و اسان انداخته	دیدان	یعنی تشنه شدن شکم به زود
وجع الکبد	در وقت که در کبد		گرمی است که در شکم پیدا می آید
تشنج الکبد	پلیدن جگر که تشنه است		
حصه الکبد	پیدا شدن سنگ زه و کبد		
سود تشنه	تسار می جگر است و تشنه است		
استقا	تسار تشنه است که تشنه است		
امراض طحال			
سوزن طحال	غلیظی جرح طحال است اگر مایل بود	نزال الکلیه	لاغشتن گرده
	علامتش بولن بول و بر باز سسوز	وجع الکلیه	در وقت که در کبد
	تا اسن سببی اگر بار بود و تشنه است	قرق الکلیه	زخم شدن و گرده
ورم طحال	آماس طحال است	جرب الکلیه	خارش گرده را گویند
تشنج طحال	در وقت چنان باشد که آماس پیدا می شود	حصه الکلیه	سنگ زه انزال و گرده
	توری که در وقت تشنه است		
تشنج طحال	در وقت که تشنه است		
جواز طحال	سنگ تشنه است و تشنه است بر آمدن		
	برن تشنه است و تشنه است بر آمدن		
امراض مشاد			
	بر آنکه اگر جبار بود و تشنه است تشنه است		
	بود تشنه است و تشنه است تشنه است		
	در وقت تشنه است تشنه است تشنه است		

نام امراض	توضیح مرض	نام مرض	توضیح مرض
قرصه خندان	خون صفرا است که در خندان افتد.	عذیبه	خیزت که وقت آنال طبیعی اختیار آید.
جرب خندان	خارشی است که در خندان افتد و نشان او حرقت و تن بول.	قلت آید	خیزت که در وقت تکمیل کبد آید و در وقت تکمیل کبد
جود الدم	یعنی خیزت خون در کله این عتب.	اولم آید	خیزت که در وقت تکمیل کبد آید و در وقت تکمیل کبد
خف الماشه	بول الدم یا خف مویطه و دیده آید.	تغییر نشین	یعنی بزرگ شدن کبد در این وقت که در وقت تکمیل کبد
وجع خندان	این درد است که بهشت درم یا خف مویطه و دیده آید.	خارونا	خیزت که در وقت تکمیل کبد آید و در وقت تکمیل کبد
خلع خندان	یعنی بی خندان خندان.	تغییر لطیفه	یعنی بزرگ شدن کبد در این وقت که در وقت تکمیل کبد
اختلاج خندان	خف مویطه را گویند.	دوالی اغصیه	یعنی بزرگ شدن کبد در این وقت که در وقت تکمیل کبد
حصاة الماشه	نشان سنگ خندان که در وقت تکمیل کبد آید و در وقت تکمیل کبد	عوطج اغصیه	یعنی بزرگ شدن کبد در این وقت که در وقت تکمیل کبد
حرقت بول	سوزش بول در خندان.	امراض صفرا و تراب و هرق	
اعتباس بول	عس شدن بول در خندان.	فیل	دوگت است که در وقت تکمیل کبد آید و در وقت تکمیل کبد
تقلیر بول	آدن بول قطره قطره.	بیان امراض	
سلس بول	آدن بول بی اراده.	بیان امراض	
بول لغزش	در خواب بول کردن.	بیان امراض	
بول لدم	آدن خون در بول.	بیان امراض	
بیان امراض			
نقصان یاه	این را در وقت تکمیل کبد آید و در وقت تکمیل کبد	بیان امراض	
سخت خندان	بزرگ شدن خندان.	بیان امراض	
خف الدم	یعنی بی خندان خندان.	بیان امراض	
جرب خندان	خارشی است که در خندان افتد و نشان او حرقت و تن بول.	بیان امراض	

نام مرض	توضیح مرض	نام مرض	توضیح مرض
رجا	مرضیست مشابه بول.	شقاقوس	اوردم و نور ظاهر بدن.
سیلان دم	بر آدن رطوبت از دم.	مجره	در وقت تکمیل کبد آید و در وقت تکمیل کبد
اعتباس بول	یعنی بزرگ شدن کبد در این وقت که در وقت تکمیل کبد	مجره	در وقت تکمیل کبد آید و در وقت تکمیل کبد
حصاة الماشه	نشان سنگ خندان که در وقت تکمیل کبد آید و در وقت تکمیل کبد	مجره	در وقت تکمیل کبد آید و در وقت تکمیل کبد
جود الدم	یعنی خیزت خون در کله این عتب.	مجره	در وقت تکمیل کبد آید و در وقت تکمیل کبد
خف الماشه	بول الدم یا خف مویطه و دیده آید.	مجره	در وقت تکمیل کبد آید و در وقت تکمیل کبد
وجع خندان	این درد است که بهشت درم یا خف مویطه و دیده آید.	مجره	در وقت تکمیل کبد آید و در وقت تکمیل کبد
خلع خندان	یعنی بی خندان خندان.	مجره	در وقت تکمیل کبد آید و در وقت تکمیل کبد
اختلاج خندان	خف مویطه را گویند.	مجره	در وقت تکمیل کبد آید و در وقت تکمیل کبد
حصاة الماشه	نشان سنگ خندان که در وقت تکمیل کبد آید و در وقت تکمیل کبد	مجره	در وقت تکمیل کبد آید و در وقت تکمیل کبد
حرقت بول	سوزش بول در خندان.	مجره	در وقت تکمیل کبد آید و در وقت تکمیل کبد
اعتباس بول	عس شدن بول در خندان.	مجره	در وقت تکمیل کبد آید و در وقت تکمیل کبد
تقلیر بول	آدن بول قطره قطره.	مجره	در وقت تکمیل کبد آید و در وقت تکمیل کبد
سلس بول	آدن بول بی اراده.	مجره	در وقت تکمیل کبد آید و در وقت تکمیل کبد
بول لغزش	در خواب بول کردن.	مجره	در وقت تکمیل کبد آید و در وقت تکمیل کبد
بول لدم	آدن خون در بول.	مجره	در وقت تکمیل کبد آید و در وقت تکمیل کبد
بیان امراض			
نقصان یاه	این را در وقت تکمیل کبد آید و در وقت تکمیل کبد	بیان امراض	
سخت خندان	بزرگ شدن خندان.	بیان امراض	
خف الدم	یعنی بی خندان خندان.	بیان امراض	
جرب خندان	خارشی است که در خندان افتد و نشان او حرقت و تن بول.	بیان امراض	

بیت که پنجم است صد و پنج آن بوزن و سپردن آنست -
 بیان مغاوب و موازن طی
 بخلق یک دانگ و گویند یک شقال -
 با قلا و یونانی بشش قراست -
 با قلا و سکناریه نه قراست -
 استار چهار نیم شقال -
 او قیه نه یک بیست و نه شقال نزدیک دیگران است
 شقال نصف نزدیک یعنی دیگران است شقال بدره نیست
 در هر پنج بخش از هفت بخش یکدم -
 سنی که گویند نیز از هر سیصد که است بیست و پنج که گویند
 حسب یک جو مانند گویند و جو است -
 طسوج اندر هر بیت از شقال و چه که دو انده باشد -
 قراط اوز و چه که است که شازده اوز باشد بوزن او
 شقال از هر چه که است برج است -
 و اثن و دانگ اندوهم و قراست که بی اوز باشد
 ترسه دو قراست شقال است -
 لوله از ده انده باشد -
 شقال بلبت و چنانکه است بوزن چهار نیم شقال
 و نیم شقال لوزن یک توک سندی است -
 لوانت دوهانگ شقال است -
 در نیم نزدیک بیست بیست بیست شود اوز که در بوزن
 چهار اثن است که بوزن شازده طبع می شود بوزن شقال
 برایشه و چهار شش

از ده چهار نیم شد و نزدیک یعنی چهار شقال -
 با قلا و قری - دوهانگ و قراست -
 و قری - دوهانگ باشد است -
 سکناریه بیست و چهار دانگ است سکناریه بیست و چهار دانگ
 علاوه بر بیست و چهار دانگ که در بیست و چهار شقال باشد -
 کف و هفتده شش شقال است -
 قنیر - بیست و بیست و پنج است -
 سیر اکبری سی ادم است -
 سیر شاهیانی - چهل ادم است -
 بچولی - بیست و یک ادم است و در قراست است -
 من - بوزن دوهانگ است -
 رطل - دوازده اقد است شقال از شقال بد که میدوی
 و هم در گیندی اوز باشد یعنی است ده اوقیه است
 رطل که است و که یک من مذکوریم همه یک اوز که شاهیانی
 است که هفت شاهیانی است یعنی شازده رطل میشود -
 اصل او چهار است و در رطل نه رطل -
 الیچین بیست و بیست و پنج است -
 قسط روی - صد و پنجاه شقال
 و ادم بوزن بیست و چهار است که در بیست و چهار است
 طوقه و در او یک شقال و در اصل سبب قطار -
 قسطا یک صد است رطل است -
 سکناریه - نقطه بندی است بوزن چهار دانگ است

صنای کفکا فضل است بوزن ما
 بوزن عن کن و کل و من کن
 سوزگار کواکبها سوزند کل خورشید لغات طبرک است شناخت زنده اود برکت
 زینبیک
 ح
 زینبیک
 از حدیثات و تالیفات بزرگان از سلاطین و دران علم محمد صبر صاع
 در مطبعتی که در کاشان مطبعه کاشان



بسم الله الرحمن الرحيم

بعد حمد و ستاره طبع مطلق تعالی استاده که برای انسان ضعیف البیان لغزوت او در ریه و ریه در ریه است پس از
تحت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و احوال به کلام سحر با نشاء اعراض صعد ارضی و سده اعلا رسعت را
و سیکه نجات و واسطه شفاعت می سراید سنده نایز غیر محرم محمد نصیر غفر الله له و کله و حکیم احمد علی ثانی بوسی شلنده
حکیم ولایت حسین برادر حقیقی صدیقی الحسینی عظیم ابودی غفر الله له و سبکها که چون دیدم مردمان را که در وقت
خروج در خواص بود و دیگر چیزهای غیر مرقوم کتابت اخراج و دوا می بندند از مخزن الاودی با جزو فاعله و سبب بودن زبان
یونانی و عربی و غیره لهذا فرمودم که رساله درین باب تا این سازم که مردمان بهره و در شوند پس رساله در این باب
نموده سیم و فرستگ نصیر به سعادت بکل مخزن الاودی نمودم حال این طریق استخراج فراج را مکتوب
بودن بر دو نوع است اول آنکه کیفیت چهارست جهت آنکه غیر چهارست در هر یک است از عناصر اربعه پس
واجب است که از آن عامل عام کیفیت واحد پیدا کند لان المسوات محال این را مخرج اولی باشد و چون کیفیت
از عناصر غالب آید یا ضروری باید که کیفیت مذکور مناسب عصری باشد لهذا هر کیفیت طبع غلبت است پس هر دو
ازین چهار بر دو قسم است طبعی و غیر طبعی و غیر طبعی است طبعی است طبعی است طبعی است طبعی است طبعی است طبعی است
و گویند است یکی آنکه بلا این شش یکی از دانه طبعی بیرون آید و دوم با این شش یکی از دانه طبعی بیرون آید و
کیفیت غیر طبعی را مخرج ثانوی گویند حال این در آنست که یکی که عنصر ناری طبعی غالب باشد جای وی در وقت
شرطت حرارت یا سردی یا هر دو در طبع بود کیفیت لغز و کسب بعد استعمال آن وقت فصل جات

بعد محسوس شود نزدنی یا بدون فی کیفیت حرقت بعد محسوس گردد و عنصر ناری غیر طبعی برین قسم
است اول آنکه رطوبت مائی رقیق با در یک شود و دوم آنکه رطوبت غلیظ مائی با در یک شود سوم آنکه اجزای
کثیف ناری بعد تجلیل شدن اجزای لطیف با قسم اول غیر طبعی با نیز در چهارم آنکه اجزای کثیف مذکور با نیز در
غیر طبعی با نیز در پنجم آنکه جزو ناری طبعی با قبیل جزو ناری طبعی با نیز در ششم آنکه اجزای کثیف مذکور با نیز در
باشد سیم و آن نیز می باشد و در آن هم اول غیر طبعی زرد در وقت در آن هم دوم شاد بزرده پس در آن هم سوم سبز
که در آن اول هم چهارم زنجاری و در آن هم پنجم سبز که در وقت می باشد و یکی که عنصر مائی طبعی غالب باشد همان شش در وقت
باشد طبعی هم ششین با و در آن هم هفتم زرد و در وقت می باشد و یکی که عنصر مائی طبعی غالب باشد و غیر طبعی است
که در آن هم هشتم سبز که عنصر مائی طبعی غالب باشد بطور آن ششین از آنکه معنی باشد و کیفیت شش فریب کیفیت عنصر
ناری باشد و عنصر ناری غیر طبعی برین قسم است اول آنکه جزو ناری طبعی در دو میان و دوم آنکه جزو ناری که با در
رطوبت رقیق مائی آمیخته شده است با در یک شود و بطور آن طبعت می باشد سوم آنکه حرارت ضعیف با در یک
شود و بطور آن حرقت می باشد و سبب جهت چهارست یکی آنکه جزو ناری با نیز در دوم آنکه حرارت غیر طبعی
از حرارت غیر نریه در پیدا شود و از آن در جوشش از در میان سبب حرارت غیر نریه در تجلیل بود چون رشی عصاره
در که با سوم بر دوت مستولی گردد بر حرارت غیر نریه چون رشی عصاره در در با چهارم آنکه حرارت غیر نریه
ضعیف عمل کند در آن و جوهر مائی غالب باشد قسم چهارم عنصر مائی غیر طبعی آنکه جوهر ارضی در در غالب باشد و بطور
آن عنصرت می باشد و سبب جهت دوت یکی بر دشت در دوم آمیخته شدن جزو ارضی خام نیم آنکه جوهر مائی غالب
باشد این سخن برین طبع می باشد و هر عنصر که اجزای لطیف آن تجلیل رود و کیفیت مائی ماده عنصر ارضی غیر طبعی
و حرارتی می گویند و لیکن موت و ضعف و حدت سبب هر را گمانی که از دو حاصل می شود مختلف است آنچه از اجزای
با بر دو احد است از آنچه از اجزای با بر دو آنچه از اجزای ارضی بود احد است از آنچه از اجزای ارضی با بر دو در کذک
در وقت و فساد احوال نیز مختلف است احتراق بادی قلیل العنصر و طبعی الزاد است و احتراق نادرش العنصر
هم در اجزای است و احتراق ارضی آنچه از ارض قلیل باشد قلیل الزاد است از آنچه از ارض کثیر باشد کثیر
احتراق مائی قلیل الزاد است و با در یک جزو مذکور محرق شده است احتراق عام بنامه طعم آن شش در مائی با در یک
ما آنچه از اجزای ارضی با بر دو آنچه می باشد و یکی که عنصر ناری طبعی غالب باشد جای وی در وقت
رقیق محرق شده است طعم آن تلخ مائل بلوت می باشد و آنچه جزو مائی غلیظ محرق شده است

علم آن تلخ مایل نحوست میباشد و با مال بلوغت و بجزند که جزو ارضی محرق شده است اما احتراق عام باشد
 تشدید نحوست میباشد و آنچه در احتراق عالم بود بطبع آن نحوست تلبیل مایل نحوست تلبیل مایل باشد و بجزند
 ارضی طبیعی غالب باشد و ترش باشد و ترشی آن محرک نحوست است اما چون سرکه در طریق دوم قسم است
 بر سبزه فصل اول در بیان لون احمد در آنکه لون احمد بر چند قسم است اول مذهب آن نیست منعیف جز
 چیز مایلین دوم در وی و آن لونیست شاید بگل سرخ سوم تلخی و آن لونیست که در دوشاید کدماهی رنگ دیگر
 شاید سرخ مایل باشد چهارم احمد اتم و آن لونیست بسیار سرخ که سیاهی نیز مدغم غبرت هر واحد از اینها
 ولات میکند بر غلبه حرارت و رطوبت نسبت بر تلبیل مایل باید دانست که چیزی که احتراقی باشد و لوی ترش در
 بود و در واقع روده در وی نباشد و بیشترین ولید با طعم او شبیه به طعم چیز شیرین بود مزاج آن معتدل است حرارت
 و رطوبت فصل دوم در بیان مذهب این نیز بر چند قسم است اول تلخی و آن لونیست که لانه زردی بیک
 و مایلین سخاوت و دوم از بی و آن لونیست مشابه به شتر ترنج سوم اشقری و آن لون زرد مایل برنجی است
 چهارم نارنجی و آن لونیست صفر کونست با شقر مایل ترنجت و اشقر آن است بجز نارسی و آن لونیست که نسبت
 نارنجی زیاد تر حرکت است ششم زعفرانی و آن نسبت نارسی مایل ترسرت است هر واحد از اینها ولات میکند بر
 تریدانی حرارت و بر سبزه مایل مالا باید دانست که چیزی که سرخ مایل زردی بود چون شتر زعفران و سبزه
 شتر و لایع باشد دلیل است بر غلبه حرارت و بر سبزه که احمد با صفر مایل مکتود است باشد مزاج آن مزاج
 صفرو لوی محرق است و چیزی که زردی آن مشابه زردی مایل باشد مزاج آن مزاج صفرو لوی محمی است
 فصل سوم در بیان مذهب این نیز بر چند قسم است اول ششقی و آن لونیست زرد مایل بانگ سیاهی
 دوم آسما بخی و آن لونیست سیاه سفیدی آینه سوم مایلینی و آن لونیست مشابه لوان آیکه نیل و آن آب
 باشد اگر چه بجز آسما بخی مایل مایل سواده مایلین است اما سیاهی این بیشتر از آن است هر واحد از این ولات
 میکند بر زیادتی برودت چهارم کلالی یعنی مشابه رنگ گند یا سو لودی بیشتر از سو لونیست است و
 صفرتش کمتر از آن نیز بجز نارسی و آن لونیست است که از حضرت مایل بود به مایلین و این هر دو طاریا است
 خصوصاً آنکه که طبیعت وی نزدیک بر سبزه است فصل چهارم در بیان لون اسود و این بر چند
 قسم است اول آنکه زعفرانی شده سیاه گردد دوم آنکه احمد اتم شده سیاه گردد سوم آن که
 سفید شده سیاه گردد چهارم آنکه اخضر شده سیاه گردد پنجم آنکه سواده محض بود حالا با وجود ولات

آنچه سیاه رنگ تلخ زرد مزاج آن مزاج سوادی صفرو لوی است و این مایلین سواده و ولاد است و آنچه سیاه
 رنگ با طعم شور باشد مزاج آن مزاج سوادی صفرو لوی است با عدم اشراق عام و این قلیل السواد مایلین ولاد است
 صفرو لوی و آنچه سیاه با طعم تلخ باشد مزاج آن مزاج سوادی صفرو لوی است با اشراق عام و آنچه سیاه رنگ با طعم تلخ
 مایلین مایلین است مزاج آن مزاج سوادی مذهب است از تلخ مایلین روانه که قبول میکند علاج را و آنچه سیاه رنگ
 با طعم تلخ مایلین نحوست است با نحوست مزاج آن مزاج سوادی مذهب است از تلخ مایلین روانه که قبول میکند
 تشدید نحوست است مزاج آن مزاج سوادی است و کمتر است در روانه از سوادی صفرو لوی و آنچه سیاه
 رنگ با طعم ترش قلیل مایلین نحوست است مزاج آن مزاج سوادی سوادی است از سوادی مذهب است از تلخ مایلین
 فصل پنجم در بیان لون سفید و این نیز بر چند قسم است اول مشابه به لوان دوم مشابه به سفیدی چربی سوم
 مشابه به سفیدی پاره چهارم سفید مایلین صفت پنجم سفید مشابه به مینی ششم سفیدی بانگ بزی که
 این رنگ از صافی است مذهب سفید مایلین سفیدی شش قسم است که مشابه به سفیدی آب حالا باید دانست که اگر چه سفید
 رنگ با خلوت باشد مزاج آن مزاج بلغم خلوت و اگر چه سفید بانگ صفت و خلوت است مزاج آن
 مزاج بلغم خلوت است و آنچه سفید رنگ بانگ نحوست است مزاج آن مزاج بلغم خلوت است و آنچه
 بانگ مذهب است مزاج آن مزاج بلغم خلوت است و آنچه بلغم است مزاج آن مزاج بلغم خلوت است و آنچه
 چیز سیاه است مزاج آن مزاج بلغم طبیعی است و رنگ بجز غیر آنکه است فصل ششم در بیان لون زرد
 بدان که رنگ زردی و آن لونیست مرکب حضرت و صفت و رنگ از زردی و رنگ زردی و رنگ زردی و رنگ زردی
 رنگ زردی بلوغت نیز بدست و رنگ سرخ لعل گون بجز ننگ است و رنگ گود و آن لونیست که
 رنگ سیاهی دارد ولات است بکثرت حرارت و رنگ با جلی که لونیست کبودی و مذهب سیاهی مایلین است بر
 برودت و جوهرت و رنگ جعبی که لونیست سفید بانگ قوت و ولات است برودت و رنگ گندمی با اشراق
 ولات حرارت و رنگ گندمی با کمبودت و در شرق حال است برودت و رنگ از زردی داخل حضرت
 است خلاصه آنکه سفیدی دلیل است برودت و رطوبت و قلب حرارت و برودت و حرمت بکثرت حرارت
 و ششقت بر افرط حرارت و حضرت حرارت و برودت و سیاهی برودت و جوهرت ولات و در فصل هفتم
 در بیان لون باد که بوی ترش دلیل است بر شدت طبیعی و دفع حرارت مزاجی بجز مایلین و لونیست
 حرارت و متن الایح دلیل است برودت و برودت و لایح دلیل است برودت و لایح دلیل است برودت و لایح دلیل است برودت

در سیراح النفوذ در حق بدن و معنی سدر و محلول مواد و علی غلظت و در بر لب است و ملین و سلسه با و لغت او با معنی فروغ
 چون خمر نه زود و او را هم علی غلظت و در حق بدن و معنی سدر و محلول مواد و علی غلظت و در بر لب است و ملین و سلسه با و لغت او با معنی فروغ
 و با اکثر اراضی ملین است و در کلام سدر است و در حق بدن و معنی سدر و محلول مواد و علی غلظت و در بر لب است و ملین و سلسه با و لغت او با معنی فروغ
 عاقل و بیرون نظیر الواعی بود و در حق بدن و معنی سدر و محلول مواد و علی غلظت و در بر لب است و ملین و سلسه با و لغت او با معنی فروغ
 تغییر و استعمال خیر نیاید و در حق بدن و معنی سدر و محلول مواد و علی غلظت و در بر لب است و ملین و سلسه با و لغت او با معنی فروغ
 که سدر و قویست اندازد اکثر استعمال می شود و در حق بدن و معنی سدر و محلول مواد و علی غلظت و در بر لب است و ملین و سلسه با و لغت او با معنی فروغ
 و با سدر و در حق بدن و معنی سدر و محلول مواد و علی غلظت و در بر لب است و ملین و سلسه با و لغت او با معنی فروغ
 با سدر و در حق بدن و معنی سدر و محلول مواد و علی غلظت و در بر لب است و ملین و سلسه با و لغت او با معنی فروغ
 بریده شود با سدر و در حق بدن و معنی سدر و محلول مواد و علی غلظت و در بر لب است و ملین و سلسه با و لغت او با معنی فروغ
 حسیه شده و در حق بدن و معنی سدر و محلول مواد و علی غلظت و در بر لب است و ملین و سلسه با و لغت او با معنی فروغ
 اندک تر خمر باشد و در حق بدن و معنی سدر و محلول مواد و علی غلظت و در بر لب است و ملین و سلسه با و لغت او با معنی فروغ
 و در حق بدن و معنی سدر و محلول مواد و علی غلظت و در بر لب است و ملین و سلسه با و لغت او با معنی فروغ
 بر وزن بر طبیعت خود و در حق بدن و معنی سدر و محلول مواد و علی غلظت و در بر لب است و ملین و سلسه با و لغت او با معنی فروغ
 و ایک مشکه اشغال آن در سیرین با نان و اندر سر ما و در حرارت آفتاب محفوظ باشد و نگاه داشتن در سیرین مشکه
 مانع افتادن گرمی است و در حق بدن و معنی سدر و محلول مواد و علی غلظت و در بر لب است و ملین و سلسه با و لغت او با معنی فروغ
 قصد سوسل انقدر و گاهی بر یک انگشت نه می شود و گاهی بیشتر تا عدم حاجت هر دو ترک نموده می آید و آب ترک نماید و در حق بدن و معنی سدر و محلول مواد و علی غلظت و در بر لب است و ملین و سلسه با و لغت او با معنی فروغ
 و بر وجهی سلسه خار زنده و اصلی معترک آن کیفیت است و قبل شروع نمودن این عادت کم خوردن نمک نماند تا آنکه
 وقت شروع نمودن قدر طبیعی از کبابی باشد و برای مزاج گرم خف است و در سیرین مناسب دور گردان و در حق بدن و معنی سدر و محلول مواد و علی غلظت و در بر لب است و ملین و سلسه با و لغت او با معنی فروغ
 سرد استعمال ممنوع است و در حق بدن و معنی سدر و محلول مواد و علی غلظت و در بر لب است و ملین و سلسه با و لغت او با معنی فروغ
 و بنیات و در حق بدن و معنی سدر و محلول مواد و علی غلظت و در بر لب است و ملین و سلسه با و لغت او با معنی فروغ
 سنانی صحت باشد لازم دانند و از شیرینمای مغز و لوبه بسیار گرم برینند و اگر سوزن مزاج مقتضی ترید باشد بیشتر خرفه و
 اشغال آن همراه بید خشک کلایه که اثر بر استعمال آن بد کرد و اگر خواص سوزن در حق بدن و معنی سدر و محلول مواد و علی غلظت و در بر لب است و ملین و سلسه با و لغت او با معنی فروغ
 چوبی بنی با غرض است استعمال باید نمود و یا مقدر از غم و جزوان اجتناب گفته و بفرمت و بجهت بگذرانند نقطه

انغاز فزیلک نصیریه معروف جل مخزن الادویه

فصل الف

ه	م	ه	م	ه	م
اشی	خمر نه دی	آس	اش	ابو بن	زینق بوب
ایخیر	مین	اجواس	باخواد	اوتک	جبل
احروت	جوز	الکودر	عشجیرم	الیا کتر	رسن صحری
اندرا سن	حطل	آنولا	الحج	اوتنگن	انجره
امناس	خیار سبزر	ام	انج	ابره ده	اسنج
انته لهری	دار پله	اندا	بعین	اوتک کتد	اشتر غار
انار	رمان	امرد	حاض	فصل ای عربی	پاره نکل
ایبر	شافل	اجورین سالی	کرم بک	بون	مر
ابکر	طلق	اسبند	خزل	بورانی	دومیر
اکه	عشر	ایک	آجر	جسد	زنبور
اورک	اورک	ایچجری	کرس	سیر	سدر
ارگر	عور	اودولوز	نضاعه	بسی	سخریل
ارچی و دکان	قادر صناعه	اشن حوره	ننج	پیر	سانی
اروس	ملقاس	اوله	جلید	پایچمر	سبل طیب
اجود	کرس	آلو	چغد	سلی	سوز
اکا سلی و انیل	انیمون	اسغول	بزظونا	ایل	شعر
امرد	امرد	اتاس	اتاس	بگل	انک بچون
اندر جو	سان	اصغیر	الویجی خمارا	اجاص	پایر
انره	امره	استزی	امعا	پایر کوسیم	انجون
				الکارس	ماری کماچ

در سیراح النفوذ در حق بدن و معنی سدر و محلول مواد و علی غلظت و در بر لب است و ملین و سلسه با و لغت او با معنی فروغ
 چون خمر نه زود و او را هم علی غلظت و در حق بدن و معنی سدر و محلول مواد و علی غلظت و در بر لب است و ملین و سلسه با و لغت او با معنی فروغ
 و با اکثر اراضی ملین است و در کلام سدر است و در حق بدن و معنی سدر و محلول مواد و علی غلظت و در بر لب است و ملین و سلسه با و لغت او با معنی فروغ
 عاقل و بیرون نظیر الواعی بود و در حق بدن و معنی سدر و محلول مواد و علی غلظت و در بر لب است و ملین و سلسه با و لغت او با معنی فروغ
 تغییر و استعمال خیر نیاید و در حق بدن و معنی سدر و محلول مواد و علی غلظت و در بر لب است و ملین و سلسه با و لغت او با معنی فروغ
 که سدر و قویست اندازد اکثر استعمال می شود و در حق بدن و معنی سدر و محلول مواد و علی غلظت و در بر لب است و ملین و سلسه با و لغت او با معنی فروغ
 و با سدر و در حق بدن و معنی سدر و محلول مواد و علی غلظت و در بر لب است و ملین و سلسه با و لغت او با معنی فروغ
 با سدر و در حق بدن و معنی سدر و محلول مواد و علی غلظت و در بر لب است و ملین و سلسه با و لغت او با معنی فروغ
 بریده شود با سدر و در حق بدن و معنی سدر و محلول مواد و علی غلظت و در بر لب است و ملین و سلسه با و لغت او با معنی فروغ
 حسیه شده و در حق بدن و معنی سدر و محلول مواد و علی غلظت و در بر لب است و ملین و سلسه با و لغت او با معنی فروغ
 اندک تر خمر باشد و در حق بدن و معنی سدر و محلول مواد و علی غلظت و در بر لب است و ملین و سلسه با و لغت او با معنی فروغ
 و در حق بدن و معنی سدر و محلول مواد و علی غلظت و در بر لب است و ملین و سلسه با و لغت او با معنی فروغ
 بر وزن بر طبیعت خود و در حق بدن و معنی سدر و محلول مواد و علی غلظت و در بر لب است و ملین و سلسه با و لغت او با معنی فروغ
 و ایک مشکه اشغال آن در سیرین با نان و اندر سر ما و در حرارت آفتاب محفوظ باشد و نگاه داشتن در سیرین مشکه
 مانع افتادن گرمی است و در حق بدن و معنی سدر و محلول مواد و علی غلظت و در بر لب است و ملین و سلسه با و لغت او با معنی فروغ
 قصد سوسل انقدر و گاهی بر یک انگشت نه می شود و گاهی بیشتر تا عدم حاجت هر دو ترک نموده می آید و آب ترک نماید و در حق بدن و معنی سدر و محلول مواد و علی غلظت و در بر لب است و ملین و سلسه با و لغت او با معنی فروغ
 و بر وجهی سلسه خار زنده و اصلی معترک آن کیفیت است و قبل شروع نمودن این عادت کم خوردن نمک نماند تا آنکه
 وقت شروع نمودن قدر طبیعی از کبابی باشد و برای مزاج گرم خف است و در سیرین مناسب دور گردان و در حق بدن و معنی سدر و محلول مواد و علی غلظت و در بر لب است و ملین و سلسه با و لغت او با معنی فروغ
 سرد استعمال ممنوع است و در حق بدن و معنی سدر و محلول مواد و علی غلظت و در بر لب است و ملین و سلسه با و لغت او با معنی فروغ
 و بنیات و در حق بدن و معنی سدر و محلول مواد و علی غلظت و در بر لب است و ملین و سلسه با و لغت او با معنی فروغ
 سنانی صحت باشد لازم دانند و از شیرینمای مغز و لوبه بسیار گرم برینند و اگر سوزن مزاج مقتضی ترید باشد بیشتر خرفه و
 اشغال آن همراه بید خشک کلایه که اثر بر استعمال آن بد کرد و اگر خواص سوزن در حق بدن و معنی سدر و محلول مواد و علی غلظت و در بر لب است و ملین و سلسه با و لغت او با معنی فروغ
 چوبی بنی با غرض است استعمال باید نمود و یا مقدر از غم و جزوان اجتناب گفته و بفرمت و بجهت بگذرانند نقطه

م	م	م	م	م	م	م	م	م	م
بوند مس غره	قونال	بغ سون کون	ایرک	پاره	زیرین	پلاس پارچه	پلاس پارچه	پلاس پارچه	پلاس پارچه
بکم	بسم	بجو جانور	ضلع عوجا	ب	ریش	پزنگ	التمجه	التمجه	التمجه
بسی باین	نزه الطراف	ب	ب	بسم	صوف	میان مین	دار مصل	دار مصل	دار مصل
بلیانند	بادر بچوبه	بسی	بسی	سینه	عسک	پاجو	دود	دود	دود
برف	بلج	بجل	بجل	بپلا مول	نظسوه	میان خست	میل	میل	میل
بریاله	بریاله	بندا	بندا	پورن	فودغ نری	پاکر	پاکر	پاکر	پاکر
بوله	قطن	پاوزههر	پاوزههر	پتھری	دالغه	پالده جوی	پالده جوی	پالده جوی	پالده جوی
بیل کاچول	سای مل	باد آورد	باد آورد	پوندا	عصبک	بیساله	بیساله	بیساله	بیساله
بودار	لمبار	برجاست	برجاست	پچرکوسند	کراع	بول	بول	بول	بول
برخی برینی	زرب	بالا	بالا	پالی	مار	پاپری لون	پاپری لون	پاپری لون	پاپری لون
بوام کوی	جلوز	بیل	بیل	پوری	قنات	پولے	پولے	پولے	پولے
بیارا	شارف	بب	بب	پیلو	گرسند	پان	پان	پان	پان
بالسنی	سردون	بالنگو	بالنگو	پتہ	مرارہ	پوار	چکونہ	چکونہ	چکونہ
بچھو	عقرب	باشہ	باشہ	پتھی کونجورہ	اطسره	پور بھیلی	شکلا کیم	شکلا کیم	شکلا کیم
بکاین	ازاد حرت	بک	بک	پیر	جین	پت پڑا	سائبرہ	سائبرہ	سائبرہ
باز	بازی	فصل باقر قاری	پچھہ	چند	پپیتہ	پپیتہ	پپیتہ	پپیتہ	پپیتہ
باجنگ	بازنگ			پاک کاسک	اسفانخ	پانڈک	فاختہ	فاختہ	فاختہ
بن بوسہ	ارغامولی	پستہ	سنگ	کھان بید	جنطیانا	فصل باہ ہندی			
بن ربو	مستور	بمورکا	بگلی	پورینکوی	حاشا	پورہ	سکر	سکر	سکر
باجی	باجی	پار بگی	اصیل	چھہ پھان	حجر لدار	بگلیا	مدق	مدق	مدق
بپشرا	بیلج	بنا	زرد	پیلو	اراک	بنگ	بنب	بنب	بنب
بطخ	بطخ	پیشما	سرع	پیار	بصل	بکھراج	بکھراج	بکھراج	بکھراج

م	م	م	م	م	م	م	م	م	م
بجکشت	طاہر	تل	مسم	مسم	مسم	مسم	مسم	مسم	مسم
بجک کانی	باد بخانی	چر	سافج	مگر کئی	مگر کئی	جلال جانور	چند	چند	چند
بچکر مول	بچکر مول	لوت	لوت	نیم زری	دوتو	جواسا	حاج	حاج	حاج
بچکرہ	بچکرہ	تلی	طحال	فصل تار ہندی	مستہ	باتق			
بجولی اولہ	بجولی اولہ	تو بڑی	تسرع	مکار	مکار	شہاد حاری	بتن غورد	بتن غورد	بتن غورد
بجال	بجالی	السی	کمان	بندی	جراد البحر	جال کوٹ	دند	دند	دند
بجلد ترا	بجلد ترا	پادار	توتیا	یسو	پلاس	جای پھل	جوز بوا	جوز بوا	جوز بوا
بجورنی	بجورنی	میتد شیر	نمر	تور	نمری	جادرزی	بس پسرہ	بس پسرہ	بس پسرہ
بجینس	جاہوش	تاڑ	تاڑ	فصل تار ہندی	مستہ	باز پستہ	سورقندریا	سورقندریا	سورقندریا
بسیاوشان	سائقہ	مال کھانا	مال کھانا	نعل بھری	نعل بھری	بجلی اسن	سورقندریا	سورقندریا	سورقندریا
بیتوڑھا	مغان	قرزہ	بطیح ہندی	فصل نیم عربی	جوار	ذرتہ			
بپشرا	ڈب	نمالو	نمالو	بٹیا سی	سنبلیلی	فصل نیم فارسی			
بپشکری	شب	تورلی	تورلی	تورلی	سرا طیس	چکر کا	تال	تال	تال
بپشیرا	ریہ	مگر	اسارون	حبت	شبہ	چورنی	عل	عل	عل
بپن جھتر	عطس	نیم پوار	سگسویہ	حج	شعبہ	چنیل	یاسمن	یاسمن	یاسمن
بجوا	قطف	نانہ	کاس	جوار	خندوس	چنیل چنگلی	طیان	طیان	طیان
بجورکی	ہضہ	ل چورہ	بنات دروان	چوٹی جابی	طیان	چسری	سین دم	سین دم	سین دم
فصل تار فوقانی	تیر	دراج	جوبک	علق	چنیا	سپترج			
بزیات	سنگ	لودی	لودی	جون	نقمام	چدن	صندل	صندل	صندل
بسنلی	سذاب	تن مینا	حامن	جل مل	کیک	چیل	نقمام	نقمام	نقمام
بنج	سینہ	لسی چنگلی	بادروج	بجلی مول	انیوس	چکلوک	قبرہ	قبرہ	قبرہ
ببوسو	طیسوج	تہ تیرک	حرت	جامون	جامون	جونا	نار	نار	نار

چون	پلکس	چکور	چکوندر	چچوندر	خند	فصل دال عربی
چرایت	چسک	چوکه	چکاسک	چکاغنه	چمالگری	دودو
چابل	ارز	چمبر	چسبزیر	فصل حار	دار استکان	سیلانی
چاول	چکری	چولنگی	چولانگ	چنله	چسوم	دو نوم و اعشیران
چسته	الغنه	چکل	چکار	چازانی	چار النهر	دیک ارغنه
چاندی	چغنه	چکولی	چکلی	چارجان	چب الزم	دشورا
چوزه	چسراج	چدریل	چسکه	چسک	چسب	دب اسب
چامکاس	چامکاس	چامکاس	چمک	چمک	چاندی	دو اچینی
چینه	چاروس	چسرس	چسب	فصل حار	دعوان	دخان
چوبچی	چوبچی	چوبچی	چوبچی	چوبچی	چشش	دو پنک
چکوزه	چکوزه	چکوزه	چکوزه	چکوزه	چکینه	دوبی
چنبا	چنبا	فصل حار	چنبا	چنبا	چنبا	دو پنک
چیرکی	چیرکی	چیرکی	چیرکی	چیرکی	چیرکی	چیرکی
چینار	چینار	چینار	چینار	چینار	چینار	چینار
چیزه	چیزه	چیزه	چیزه	چیزه	چیزه	چیزه
چکور	چکور	چکور	چکور	چکور	چکور	چکور
چاکسو	چاکسو	چاکسو	چاکسو	چاکسو	چاکسو	چاکسو
چیل	چیل	چیل	چیل	چیل	چیل	چیل
چنگادر	چنگادر	چنگادر	چنگادر	چنگادر	چنگادر	چنگادر
چندر	چندر	چندر	چندر	چندر	چندر	چندر
چیزه	چیزه	چیزه	چیزه	چیزه	چیزه	چیزه
چاره	چاره	چاره	چاره	چاره	چاره	چاره

بال	نیقهر	زرشک	ازبکس	سفل کهار	تک	سرسه
الیم کابیلو	دودو	زهره	پادزهر	سپه	سپه	سپه
کرک کابیلو	دودو	زنگی	بیله ساه	سب	صدت	ساک
رولی	خبر	زندقی	الیسون	سرکه	خل	سوت
رالی	خسرول	فصل سین	سینا	سینا	سینا	سینا
ریندی	خسرول	سینا	سینا	سینا	سینا	سینا
رولین	دین	سوسن	سوسن	سوسن	سوسن	سوسن
راکا	رصاص	سینه	زقوم	سول	سول	سول
راکه	رادی	سوت	سوت	سوت	سوت	سوت
ریک	ریل	سرس	سرس	سرس	سرس	سرس
رتر	رتر	سرخ	سرخ	سرخ	سرخ	سرخ
رسوت	رسوت	سرخ	سرخ	سرخ	سرخ	سرخ
ریخ	ریخ	سرخ	سرخ	سرخ	سرخ	سرخ
رسکورد	رسکورد	سرخ	سرخ	سرخ	سرخ	سرخ
رگی	رگی	سرخ	سرخ	سرخ	سرخ	سرخ
رمان	رمان	سرخ	سرخ	سرخ	سرخ	سرخ
ریوندی	ریوندی	سرخ	سرخ	سرخ	سرخ	سرخ
رناق	رناق	سرخ	سرخ	سرخ	سرخ	سرخ
زنگار	زنگار	سرخ	سرخ	سرخ	سرخ	سرخ
زیره	زیره	سرخ	سرخ	سرخ	سرخ	سرخ
زرد	زرد	سرخ	سرخ	سرخ	سرخ	سرخ

م	ه	م	ه	م	ه	م	ه
گنده پیریزه	بارزود	کلاب زیزه	زرورد	میان	کندر	نالتکنی	نالتکنی
گاجبیر	سبدر	کچمال	طحلب	کفصا	پروچ اعظم	مالیا	مالیا
گور	جینز	گده	عقاب	نکور	قرظ	ماینا	ماینا
کلنار	جلنار	فصل کاف هندی	لوه	ترج	سینوی تچیا	بجین	بجین
گل گندم	جوز جندم	کهورله	خفنا	را	سلوی	شر	کرسه
گاج بوسن	بالبقر	کفتجن	سفرعون	زنگ	زمنل	مزنگ	باشش
گارت	سربا	کیرا	قند	لک لک	لک لک	موناگا	مرجان
گور خسر	حاروش	کهرق	کهرق	لاکه	لک	برای کدو	سیر
گده برنه	خند تونی	کفصل	نمافس	لویزی	تعلب	مردارنگ	مردارنگ
گندم	خند	کفسر	ظلف	لمسن	نوم	کین	زبد
گلن بجیرا	حوصل	کچی	سمن	لویلی کب	تبت کجید	تقی	ریب
گلچیرو	جباری	کلیکار	صبر	لوتا	حدید	موزک	سوزنج
گاو	عقبر	کهورا	دس	لای	رودی	موتو	سعدکفی
گدها	حارابی	گهورنگا	دس	لویا کلسا	بقله پمفا	مچلی	سوک
گده کبیر	رخسره	گورچانا	یربوع	لیمون	سیمو	میچی	طلبه
گوبه	زبل	گفاس	بن	لاجورد	لازورد	سیدالکری	سغات
گندم دیویش	سینیم	گککالی	سپنج	ککاک	لنگو	سوم	شسع
گرن کاتیل	دین کچین	فصل لام	لام	نایساک	عصی ای	نگولا	شونیز
گیلاس موده	قرصینا	لار نهالی	لار نهالی	سنگلی	اسود لوی	سببر	صبر
گل کاسرینج	آس	سوزره	سپستان	کهمنی	پروچ اعظم	موله	سفرعون
گل رندا	ورد کجار	لالا	لالا	لوا	قطایف	بیتدک	مفدع
گل سرپین	ورد صفر	لجالو	لجالو	فصل به سم	مٹی	طین	طین

م	ه	م	ه	م	ه	م	ه
سور	عدس	مین بیل	جوز النقی	نارسیل	ناریل	ناریل	ناریل
سولری	سولری	مرو مار	حجر الحیمه	بالیسر	بالیسر	بیل کویا	توسیا
کوه	عزالتعلب	منهدی	حنا	زکس	زرجس	لغغ	لغغ
کزدی	عزکرت	سور	طاوس	نقاسته	نقاسته	ناخونه	اکلیل الملک
مرک	غزال	مازوه	عفص	نوسادر	نوسادر	زنی	اتله
سولی	جمل	مات کبیده	جین	نیل	بیل نیلنج	فصل واو	فصل واو
جیجیچه	فوه	مرغی رغا	دواج	ترسی	اتله	دسه	کنم
سولی	لولو	کمانا	کمارا	یزل	ابن عرس	واق	واق
بارهای	نارسیج	سوم برین	ترو طی	نیم	بب	دایمی جمانو	خلج
سویج	سویج	سویک	سویک	ناگدون	بیرون	دایمی میچی	اکلیل الملک
سوزلی	سوزلی	لمنای موچی	عین منای	پلوز سندی	اوسبید	دایمی پیر	عشاب
سین فلوات	اتلیسیا	کوی دایمی	کالاستانی	نخودتر	حصص	کوی دایمی	کاکنج
سین	دسج	بار کچین	آب پیر	نیلگاؤ	بقولوش	فصل نادر	فصل نادر
سین سخته	روخج	مشک	سک	نارسیانی	کشری	پیرسین	راج خضر
مژلا جو	سنت	مهابری	خولجان	نارنیر	نارنیر	هرتال	زرنج
مژکالی	خطر	محموده	سقمونیا	نگ پوزی	ملج لندلی	هرن	طبی
موزک سل	دبق	سوسی کنی	اذان افار	ملک سیاه	ملج اسود	لمدی	عروق الصفر
کچی	ذباب	پینا	زرزور	ملک سینه	ملج سندی	لمدی	عظم
موتو دموگرا	رای سل	موتو کھا	عصفق	پشکر	قصب	باجھی	نیل
کرکتری کور	ریتلا	فصل نون	نون	نارمشک	نارمشک	تجا جوری	مفید صاف صفر
مچھر	بقی	نارلوه	شاه سفز	سوت	ترید	سدر	ماس
گرچھر	تمساح	نون	ملج	یم گورچ	گلوس	پانگهار	پانگهار

م	م	م	م	م	م	م
بیرادویی	دم‌الکون	التس	مردارین	سپید	سود	فصل
سندار	دیب	است پجار	شک	سپید	سود	بازت
سینک	طیبت	سوز	سپید	سود	سود	بازت
<p style="text-align: center;">.....</p>						

عوض صناع ملک و کا فضیلا اینه آسمان
بین زمین و آسمان

زیبا قرآبدین مشتمل بر تصحیح ارضی و منافع اسباب با فوائد گزین مسی

امیر المعالجین

از تصنیفات حکیم نایرالدین محمد عبداللہ حکیم عین الملک شیرازی

در مطبعه مطبوعه مطبعه مطبوعه مطبوعه مطبوعه
در مطبعه مطبوعه مطبوعه مطبوعه مطبوعه مطبوعه مطبوعه



بسم الله الرحمن الرحيم

محمد حیدر و پاس بیغاس مرآن حکیم مطلق طیب برحق را سزا است که نفس الطاهر را با طهارت و با طهارت
 فرموده و قوت بدیره را بشیرت و در آنش سحر از ساخته صوف افندی بالذکره صوف او میدیدند
 بسیار است اما بعد گوید جویدار است پروردگار بزرگوار از این محمد عبد الله حکیم علی الملک شیرازی
 در فوهم و ترجمه که چون از تالیف کتاب الفاظ الادویه خارج گشتم از سر کار برقرار که پیش از خیاره
 در پیش نامش در الفاظ الادویه مذکور بدان مامور شده که قرابادی محقق بطرز جدید مع ترجمه در حق
 که بنامید با جلایه و خاستهای جدید ملو باشد بنویسم پس باغات انیری این کتاب را تالیف نموده
 به امین العالیین موسوم ساخته بر چیده باب و یک فاقه نمودم و در هر باب مقول مکتوب گاشتم
 و در هر فصل بنامی مجرب بود اسانتم امید از گاه شانی مطلق آنکه بعضی جیب خویش مقبول طبع المصاب
 عالی مقام و سفید کافه امام نماید آمین یا رب العالمین بجز رسول اکرم صلی الله علیه و آله

باب اول در امراض سر

فصل اول در امراض سر
 در هر کسب حدوث آن از خون بود عارض سر می شود و چشم و گوش و کوفته و غیره
 و آن را اقلای گمای بدین نحو ماکدای سر و غیره منقح است طلای نافع از برای این صمد است
 کرده شود بر سر این از فصد قیال و حجامت سابقین آشنا میدرخش آب آورد و شراب ترهندی استعمال

از ماش و شتر و مدس و ترهندی صفت آن آرد و کوشیز تره بر گتره بر گتره و غنای شکر و مدس و غنای
 یا هر چه میرسد طلا کنند جلای نافع درین قسم صمد است صفت آن قند سفید است و او را شاق آب حلو کرد
 و نم تا شق آب بیخون دود تا شق کلاب داخل کرده و سر و زنده بیاشناسد و اگر حدوث صمد است
 عارضش نموده آن وزدی و شرت در سر و زدی فادوره و شنگی در شکی بینی و بان در سرعت بیخون است
 نقوع نافع از برای این قسم صمد است بخت تلین طبیعت صفت آن ترهندی یکله و قیه بخار او
 شب را آب بنیاسند و صمد صاف نموده و شرت بنفشه با شراب نیلوفر هر که ام که باشد در دم و نال کرده
 بیاشناسد غذاش در برنج یا اسفناخ و آب ترهندی و شیر و منتر یا دوشیرین بخورد نقوع و کوفته
 از آل صفت آن ترهندی یکله و قیه او بخار او و نه شب بنیاسند و صمد صاف نموده و شرت
 خورانی از هر یک پانزده دم در آن حلو کرده صاف نموده بیاشناسد نقوع و کوفته اسهال صمد است
 آن پوست بلیله زنده در دم شب و یک پیاله آب خورا بنیاسند صمد صاف نموده شرت پانزده دم در آن
 حلو کرده بیاشناسد طلای که درین قسم صمد است که بر گله بعد از تبقه اثر آن باقی باشد طلا نافع است صفت
 صمد است سرخ صمد سفید با کوشیز تازه سوخته بر سر طلا نافع است پانزده که در وقت بچانه شده است
 صفت آن برگ بید و گل بنفشه و گل خلی سفید و آرد جوید و تملک الخلیل الملک جو شایده پاک از زلال
 تا قهقهه بشوید و کوبیده بالنده و باید که از بالا برزند بکانه بر صمد است بد بکله بر جمع امراض طاهره
 حائل النفع است همچنین در حیات کوفه سرسام باشد نقوع حلو صمد بر آرد و صمد صمد نافع بود
 صفت آن غناب دره و دان پستان و سوز مسقی از هر یک پانزده و نه گل بنفشه شقال و کوفته
 طوی خیار شنبه و تره منجین از هر یک ششده دم در آن حلو کرده صمد صمد است و آن حلو کرده
 صمد کلاب صاف نموده بیاشناسد و شمد دیگر مس صمدانی ده دانه و نقوع حلو کرده و کوفته
 مس صمد روی نافع است صفت آن پوست بلیله زنده در دم در پنجاه دم آب او بخار بنیاسند پس
 از دسته سنگین بکانه او وقت بلیله گرد پس صمد نموده تره منجین پانزده دم در آن حلو کرده صمد
 بیاشناسد اگر حدوث آن ترهندی داخل کشته شاید صمد مس صمد استعمال حضرت سید حسن
 صمد روی نافع است صفت آن پوست بلیله زنده پوست بلیله کبابی پوست بلیله سیاه سنگی از هر یک
 یکله و قیه کوفته بختی بارون یا دوشیرین کشته حال چرب کرده صمد ساخته آب کرده و سر برند بکله

حققت که در تمام و بیجا امراض کل دمانی غیره دمانی و حیيات رسود و اصفحت آن غلبه است آن که میگوید
 گل خفته بسوی گندم خطی خاک لکلیل الملک هر یک کفی اخیر زود بخورد و در وقت که آب جوش در دست نماند تا بعد
 یا لایند و شکر سرخ بچرخد در وقت بخت با دام در وقت بخت هر یک بچرخد اما نه نموده و بچرخد و بعد که بخت
 اگر قدر بود تر خوانند بخت دم طلوس خیار شیرین زود داخل کنند تا این گل خفته هم خطی خیار شیرین بچرخد هر دو در وقت
 اصل السوسن قشر کتقال بچرخد یک در وقت لطیفه در آب بپزند و صاف نمایند و صحن خمر طلوس خیار شیرین بپزند و در وقت
 سرخ بچرخد در وقت بخت دم بورت یک در وقت و کبابی نموده در وقت دم می افزایند اگر تپیدی باشد لطیفه
 باغ و زبر آن قسم صلع صفت آن گل خفته گل نیلوفر خیار بپوست تخم اسفند میگویند غلبه است آن که در وقت
 سادی در آب بچینه صاف نموده در آفتاب بکشد و بچرخد آب سرد بریزند و اگر جدت صلع از لطیفه بپزند و شکر
 اگر در سرد غلبه خوب و تری و بلن و عدم حرارت سرد سفیدی بول غلط آن و بطریق دیگر است در وقت صلع
 مستعمل در وقت صلع از زمان که اثر نفع از فارده ظاهر شود و صفت آن ماه الاصول بچرخد در وقت با شرب
 اسطوخودوس و شربت میواز هر یک یک اوقیه یا ماه الاصول در وقت صلع بچرخد با ماه الاصول بچرخد در وقت با یک
 اوقیه کافور میاشند و در وقت صلع بچرخد با ماه الاصول در وقت صلع بچرخد با ماه الاصول بچرخد در وقت با یک
 پوست بچرخد در وقت صلع بچرخد با ماه الاصول در وقت صلع بچرخد با ماه الاصول بچرخد در وقت با یک
 طریقم آما از آن یک مثقال یا در مثقال در وقت صلع بچرخد با ماه الاصول بچرخد با ماه الاصول بچرخد در وقت با یک
 یا در وقت صلع بچرخد با ماه الاصول بچرخد با ماه الاصول بچرخد با ماه الاصول بچرخد در وقت با یک
 یک در وقت صلع بچرخد با ماه الاصول بچرخد با ماه الاصول بچرخد با ماه الاصول بچرخد در وقت با یک
 صلع بچرخد در وقت صلع بچرخد با ماه الاصول بچرخد با ماه الاصول بچرخد با ماه الاصول بچرخد در وقت با یک
 کثیر از آن یک در وقت صلع بچرخد با ماه الاصول بچرخد با ماه الاصول بچرخد با ماه الاصول بچرخد در وقت با یک
 در وقت صلع بچرخد با ماه الاصول بچرخد با ماه الاصول بچرخد با ماه الاصول بچرخد در وقت با یک
 اجزا بچرخد در وقت صلع بچرخد با ماه الاصول بچرخد با ماه الاصول بچرخد با ماه الاصول بچرخد در وقت با یک
 چندان بچرخد که آب بپوشاند اگر کف رسد بعد صاف نموده بپوشاند مثقال زیت باره زود بخورد و در وقت صلع
 فرغیون پودیه که در آن هر یک دو مثقال چند بپوشاند و با قهقهه از هر یک یک مثقال هم کوفته در یک یا از بخوری
 بپوشاند چون بلغم صاف نموده زیت باره زود بخورد و در وقت صلع بچرخد با ماه الاصول بچرخد با ماه الاصول بچرخد در وقت با یک

پس در شب کرده نگاه دارند و اگر صلع از غلط سوادی حادث شده با علامت شکرانی سرست از بلغمی
 کمتر خطی بینی و در وقت تری رنگ بطور وقت بخت فکر ای ناسودنی رنگی قاروره یعنی سفید بودن رنگ
 قاروره مثل آب و دوی که بیخ ماده و در صفت آن گل خفته کاو زبان گل سرخ اصل السوسن هر یک یک در وقت
 بپوشانند صاف نموده و شربت کاو زبان از وقت شربت باور بچرخد از هر یک یک اوقیه داخل کرده بپوشاند آن که
 نفع و طعم قاروره بکند پس بطیوخ ایون آن صراع نمایند و غذا بخورد آب با گوشت بزغال در وقت صلع با یک
 ایاب که مستعمل شود در وقت صلع صفت آن ایون غالیقون سفید از هر یک یک در وقت صلع بچرخد در وقت
 یا با ریح نقره بچرخد در وقت صلع در وقت صلع بچرخد با ماه الاصول بچرخد با ماه الاصول بچرخد در وقت با یک
 و در وقت صلع بچرخد با ماه الاصول بچرخد با ماه الاصول بچرخد با ماه الاصول بچرخد در وقت با یک
 در وقت صلع بچرخد با ماه الاصول بچرخد با ماه الاصول بچرخد با ماه الاصول بچرخد در وقت با یک
 صلع از گرمی سازند باشد مانند راه رفتن در آفتاب و خوردن غذای گرم و خوردن از اشیا سخته و عکاس
 تقدم سبب یا وجود طبیعت و اگرانی سرخمان و نافع در وقت صلع که احتمال کرده میشود بعد از لطیفه طبیعت که بعد
 اسنان سد صفت آن آرد جو شیرین زود بخورد در وقت صلع بچرخد با ماه الاصول بچرخد با ماه الاصول بچرخد در وقت با یک
 فرغیون آملاز اودیة یا بچرخد چون صندل و شیاف و امثیا در یک بپودد ما کوه و صیدای آنها را در وقت صلع
 از سرد سازج باشد مثل برودت هوا و غذا او در دهای سرعلاش تقویم با وجود طبیعت و در وقت صلع
 صفا و نافع برای این قسم صلع صفت آن با لونه اکلیل الملک مسطوخودوس هر یک یک در وقت صلع بچرخد
 یا بچینه در وقت صلع داخل کرده و بچرخد صفا و نافع صلع باره صفت آن در وقت صلع بچرخد با ماه الاصول
 اکلیل الملک تقویم شربت شمع تمام باشد فارجه او در وقت صلع بچرخد با ماه الاصول بچرخد با ماه الاصول بچرخد در وقت با یک
 صفت آن گل خفته بر خطی جو قهقهه نیم کوفته گل نیلوفر با بونه به اجزا آب بچینه در وقت صلع بچرخد
 در آن داخل کرده و عمل آرنج شبیادامخ را از صفا و بلغم پاک کند و صلع را نافع باشد صفت آن
 پوست لیلیه کابلی ستاکی پوست بلبله زبر یک بپوشد در وقت صلع بچرخد با ماه الاصول بچرخد با ماه الاصول بچرخد در وقت با یک
 خیر سقوی هر یک کند از هر یک یک مثقال از زرد کبیر در وقت صلع بچرخد با ماه الاصول بچرخد با ماه الاصول بچرخد در وقت با یک
 منقل را در آب حل کنند و اجزای دیگر کوفته صفا و نافع از هر یک یک مثقال ناسودنی در وقت صلع بچرخد
 و بخورند و اگر جدت صلع از غلط سوادی حادث شده با علامت شکرانی سرست از بلغمی

صفت آن آرد جو گل بنفشه و گل غنم سفیدان هر یک یک مثقال کوفته خیمه بلبلایان یک مثقال کلسر بر سر
 بشیر و یک گرم سرخاوند نماید نقیص معمول تدره الاطباء و ادریس هر یک نیم مثقال صندل نیم مثقال آن فایده رساند
 در وقت بیدار شدن و صبح و قی متوق غنایا کوفته نیم مثقال نیم مثقال از هر یک یک مثقال
 در آن شیر و طباشیر که رنگ کوفته بر آن باشد و بنفشه و لبا یا که بوفس کوفته شود نیم مثقال و نیم مثقال
 نیم مثقال بود نیم مثقال شیر و نیم مثقال باد رنگ از هر یک یک مثقال و اگر عوض کرده شود متوق بشراب بنفشه با شراب
 شمشاد در وقت صبح نیز موافق است و مقدار شربت هر یک از این اشرفه یک اوقیه است و در ای
 طبعین طبع منقول از این سرانیون معمول حضرت سیرند در این قسم صلاح هر گاه و بدهد با استیجاب
 طبیعت نخل آن آلودی سیاه از هر یک دو دانه و تره مندی یک اوقیه موزج طایفی خسته بر آن کرده و با
 دانه با بنفشه و صاف نموده خلوس خیار شیر و تره مندی خراسانی از هر یک دو مثقال و در آن ملکه ده یا شانصد
 و اگر ماده مغز و یا بنجات ماره پوست بلبله زرد و در مثقال پوست آمله و در مثقال و درین متوق
 و افضل نماید غذا شور با ساش و برنج که در آن کرده اسفناخ و کاه بود و امثال آن
 باشد کنند و اگر چپ نباشد گوشت بز فال یا گوشت خردش بچند اعل نماید
فصل در سرکه پنجهانی منفرط است روغن بنفشه روغن بادام روغن کدو روغن گوسفند
 و سایر بکین است و با بنفشه روغن آن و زمان سیرت تمام سرخ است روغن کاه که جهت صدمع
 و صدمع روغن بسین است و در طب و منوم است صفت آن شیر که با بود و در روغن بادام یک حصه یا چهار شانه
 که در روغن بنفشه یک در روغن فرار و در روغن سرد و تر است پوست که در فراشید و با نیم مثقال و نیم مثقال
 بگویند و آب آن گرفته چهارم حصه روغن کدو نیم مثقال روغن کاه نیم مثقال از هر یک یک مثقال
 با اوام بکشند فصل در لسیان کفر اوشی است عسلج روغن ترگس و روغن مسن را با میدان بر سر زبان
 حادث از سردی و خشکی را مانع است و استعمال ایاره فیترا مانع است از برکسان پنجه خفا و مانع از بر
 این قسم صفت آن خردل بود و بیل سرشته بر سر خفا و نماید شوم مانع از برکسان صفت آن
 آتش را مل کرده و چون بود کوفته بنفشه آب سرشته شکل شامه ساخته بپوشند و بجز غیر است -
فصل در حقیق حقیق حقیق که نقعان عقل و بالبلدان نکلیت همچون بلبلان مانع است از برکسان
 و تکیک اود سودا یا بنفشه صفت آن بلبلان و عقل و بالبلدان نکلیت همچون بلبلان مانع است از برکسان

آب بنفشه از آرد جو حرج حبه انار حبه سیدستر شیطرح خردل از هر یک یک مثقال مجموع کوفته بنفشه با
 پنجاه مثقال معمول صفت آن مثقال روغن گردگان و چهار درم عمل بلا در سرشته گلوکوسا از هر یک یک گرم و در
 یک قلوک و غذا با گوشت باشد یعنی یا چون بلا در پنج قسم گوشت با زیت بلکه ستر میکند
فصل در جمبو و و آن مرضی است که باطل شویس و کت فرغی صفت آن است از برکسان
 اخراج سودا که صفت آن است که پنج مثقال بلبلان حقیق نیم مثقال کاه بنفشه از هر یک یک مثقال
 یا بود گل نیلوفر از هر یک دو مثقال پستان سی و دانه سه رادریک من آب بچوشانند تا صفت در شامه
 شکری سرخ و خلوس خیار شیر از هر یک دو مثقال در آن حل کرده صاف نموده روغن در مثقال در
 حل کرده و در حصه ساخته بطریق متعارف نیم گرم و در صبح خسته نمایند
فصل در مالغولیا و منی دی غلط سیاه است و این بیماری را با سم سبب نامزد کرد و در هر یک یک مثقال
 و موی بود و علامتش سرخی رنگ مایل سیاهی در سر می باشد و خنده و خضوع و غنم بنفشه سرخ نار و در مطبوخ
 سفید متصل و درین قسم مایه خوب بود از حصه اکل و تعدیل غذا مانع شود بپاشی ماش در گوشت بز کاه یا بز
 صفت آن مایه خراسانی دو دانه کاهوزان نیم کاسنی یا در بنفشه از هر یک دو درم جو شایده
 و صاف نموده و کت یک اوقیه و خشک کرده بنوشند و مطبوخ مصل که بعد از تعجب مایه که آنکه در
 کرده استعمال بشود صفت آن طب پستان از هر یک پنجاه عدد و سائر سنا و کاه از هر یک یک مثقال
 کاهوزان یک مثقال بلبلان حقیق نیم مثقال کاهوزان از هر یک یک مثقال کاهوزان از هر یک یک مثقال
 خلوس خیار شیر و درم تره مندی و در سیرتند یک سیرت کبیب و در سیرت در آن حل کرده و شامه و در شامه
 و اگر در مثقال شیر خشت خراسانی اضاف نمایند اقوی میگردد و در بیش سردی صفا و در کاهوزان
 و غنچه و زخمی بدخونی جنگ جوی و بنفشه و حرارت بدن علی الخصوص در سردی و در کاهوزان از هر یک
 شول بود شراب تاج و خور شراب زرشک بلبلان کاهوزان بنوشند شراب سفید مصل درین نوع یا چون از بر
 قنجد ماره صفت آن گل بنفشه گل نیلوفر کاهوزان از هر یک یک مثقال درم آلودی سیاه چهار درم تره مندی
 خبازی سدوم جو شایده صاف نموده خسته کنید یک حصه پنجاه درم داخل کرده و بپزاید آورده بر روغن از
 درم از آن با آب گرم بنوشند مطبوخ مصل که بعد از تعجب مایه و صفت آن طب پستان
 چهل عدد پوست بلبله زرد و شاهره سنا و کاهوزان از هر یک یک مثقال کاهوزان از هر یک یک مثقال

از هر یک چهار درم قمر بندی نه مثقال جو شایسته صاف نموده بنوشند تا نافع بر آید
 آن روغن که شیرین و شیرین تر آن دریم کرده بر سر کمانه و اگر پیش مرض سوداوی بود علائمش در شکم
 کوشش ترس و گریه است طلا نافع درین هم بود اگر ضرر داشته باشد و المانی نداشت باشد صفت آن گاز زبان
 بنفشه تخم خطمی سفید از هر یک سه درم باور بنویسید گل سرخ از هر یک دو درم برسیاوشان اصل السوس
 پنج مونس از هر یک سه درم جو شایسته صاف نموده قند داخل کرده و یکم بنوشند جدا که شربت است
 مطبوخ سبب که بجز نفیج ماده درین قسم مشتمل است صفت آن منابستان از هر یک چهل دان
 بید سیاه پنجه بر سفاج نسقی اسطوخودوس انیسون از هر یک سه درم گاز زبان گل سرخ باور بنویسید
 چهار درم سنبله بنفشه جو شایسته صاف نموده غار بقون سفید یکدم سوده سواد و نموده یکم بیاض
 روزی یکدکایت قوت قند سفید با شرب گاز زبان یا گلاب و تخم بالنگوا شایسته بدینند و اگر پیش سودا
 مطنی باطل است کسل و لین بنفش و طوطی آن و رطوبت بینی در بان است حلالی نافع درین قسم المالبین صفت آن
 گلنگبین یا گلکنده درم بقرق گاز زبان و عرق باور بنویسید هر که کم باشد پنج مثقال گرفته مملو نموده
 یکم بنوشند و بعد از مطبوخ مسهل مذکور در مرض سوداوی برهنه نموده آب کوشش می مطبیب پیش از خوردن
 فصل در صرع درشت معنی آمدن است دوزخ الهیاده ناقصه در بطون و مخرج از بلغم با سودا یا خون با صغیر
 و این است علاج صرع بلغمی و سوداوی استخراج ماده آب مجبوز با مطبوخ و پنجهون حسب نافع از برای
 صرع بلغمی که شایسته است باشد صفت آن ایاج فقیر است بید کابل غار بقون سفید از هر یک یکدم
 کوفته بخیه یا سبب از هر یک شربت است تمام نافع از برای صرع که شایسته است باشد صفت آن سنبله
 تشا که مصلی کوفته بخیه شرب ریحانی برشته خاد نماید گامی از برای صرع که شایسته است
 بعد چون انگشت پا اول مرتبه بالا از آن موضع را که از آنجا نماند بر باغ متفاد می شود و در همد عظمی
 نافع بر صرع صفت آن اسطوخودوس نمز قندق بندی که از آنجا نماند و در همدی اجزای سوداوی
 کوفته بخیه برین دمه اعطیه آورده از چیز باس که نجایست مفید است و مخرج را این عرق
 یا گوشت آن لیس که بخورد تخمین است که سم خور بود نه بخورد نمایند
 فصل ماکالوس دان بلغمی است که چون مردم بخوانند چیزی خورند که بسیار قاده است و این علت است
 مندر صرع است و گفته و عقده چون حیاض از برای صرع این مصل صفت آن ایاج فقیر غار بقون انیسون

تخم خطمی یک بندی بر یک بندرم یا زرنی برای بلغمی صفت و اندک جو یک شربت است و غذا باید که لطیف
 فصل در سکه که سده است در بطون و مخرج و این سلطان باشد جز حرکت جیبها و سوسا نفس بسیار باشد که نفس
 نیز ضعیف میگردد که احساس کرده نشود و در بحال شبیه میگردد در مرض مزمن پس باید که در شش نظر کنند
 اگر عکس ظاهر و چشم ظاهر شود زنده است و اگر مرده و این را از دم و بلغم حاصل و حادث میشود و آنچه از دم باشد
 علامتش مری کوی و بی رنگی کردن در گامی سرد است حقیقه نرم و درین قسم مرض بعد از قند مفضل
 حجات سان سفید است و آنچه از بلغم آید علامتش سفیدی رنگه تقدم سبب بلغم است مصلی که در حال در
 ظهور نیزند صفت آن زرنی کبابی باوین از هر یک سه درم در آب جو شایسته صاف نموده مصلی با نبات
 داخل کرده و جو نماید و حقه کنند از آنجا که از سبب کی و منظور یون و تخم خطمی سبب از برای
 حقیقه حاره که در سکه بلغمی آن است صفت آن انیسون از برای تخم خطمی از هر یک یک مثقال سفید
 و شست برین روشی یکدم بر شاند و بیلا بند و پنجه درم آب که از کوفته درم روغن باور بنویسید
 حقه نماید و اگر درین تخم درم بود از برای مصلی یک بند درم آب که داخل نمایند که در او
 بر چون ماب را گرم کرده بر بالای طاق بندی که زرنی نهند که از آنجا که اثر گرمی ماکارن سبب نشانی است
 فصل در قاعج و استرخا که تر در لبا بطان حرکت نصف است سوسا اسود اگر اضعف را سبب است
 قاعج و طوقه است و اگر نام بین سوسا را سبب و اگر در لبا بطان حرکت از برای ماب که حرکت یک
 عقده باشد آنرا ستر جانمند علاج باید که تا چهارم بر بار اسل عرض آن غذا انحصار نماید حلالی که بعد از
 چهارم ماب نوزدم از پنج ماده میدهد و صفت آن را زاید انیسون از هر یک دو درم باور بنویسید درم در
 یا زنده سیراب جو شایسته یا نصف سبب لایند درم مکنسین علی و دان حل کرده صاف نموده بنوشند و غذا
 خود آب یا شیوه جلقه ظم و اندک در چینی زعفران بخورند و عرض آب گلاب یا عرق باور بنویسید بخورد
 سکنه در شده بعد با نوزدم در سه مرتبه حقه نماید چیزی که در ستهال حقه بان استخراج بلغم نماید صفت آن
 صبر سوطری پنجه درم بوزیدان تره سفید غار بقون سفید از هر یک سه درم بلغمی یکدم کوفته بخیه حقیقه
 شربق درم و تخم درین ایام خود آب خشک که تر و کبک بعد از آن کوشش در عینی در زعفران و در قند
 و معتد زرنیه و سبب لواندخته بخورد مکنسین که ستهال در قاعج و سبب لواندخته مصلی باشد و در سبب و نوزدم
 بلغمی سبب سوار سبب سفید است صفت آن برگ گل سرخ تره انبه که در مصل مصلی باور بنویسید درم

کله که در آن میان میزند و چله زود را بش آفتاب ازند اگر فایده و ستر خالص است که مخاج باشد مثل شکر
 سرد است و بی ممانه و مانع بحیث زمان ابتدا از آن صفت آن اردو و جوانی نماید و نیز ممانه و مانع از
 قاعج و استرخا که بقیه و سقط باشد برت صفت آن گل ارینی بر درم برگ سرور گسترخ از یک سنج در
 صبر قوطری و در درم با شکر و درم باب برگ سرور گسترخ نماید و مانع از استرخا و ستر خالص چرخه
 سقراط در وقتیکه بقیه سردی پیدا شود صفت آن عدس مشترده و درم گل ارینی مندل سفید
 فوغل از هر یک و در درم نشسته نماید و مانع بحیث منبر و سقراط که سبب بلج و استرخا باشد و فیکه صبر
 و سقراط حادث باشد صفت آن بر نشسته و عدس قشر گلزار فارسی گوشت خجسته بروغن گل گلاب نشسته
 نماید و مانع بحیث برای قاعج صفت آن سم الفار در شقال کات سفید چهار شقال طباشیر سفید در شقال
 باک بخیل ساینده پس چ بقدار یک تی بر بندند و مخلوط صباح و شام عدس و آن بخورد تا صفت روز روز
 شربت از چند نوشه و از خوردن این چ مخلوط را نوشه خواهد شد و گوشت نخوراند طعامی که یک نخوراند
 فصل و شش که انقباض مفسرت و در یک کشیده شدن آن چنانکه در نشا طوکشون عاجزاید اگر سبب شش
 بلغم باشد علاج مشرک که دفعه حادث شود فزون بلغمین بیان تقویه بلغم نشا طوکشون است از هر یک
 شش و مانع از استرخا بلغمی صفت آن چند بر شتر فزون بوره سوم زرد دروغن سوسن که در وقت بخورد
 کرده نماید و مانع از استرخا بلغمی با اگر وقت باشد طعام کم خوراند و بار اسهل بر بندد بعد از خوردن
 و یکبار خوردن صفت بروغن گاود و هند و از گوشت کبک کشیده شود و مانند آنرا بار الحام سانه و سینه و اگر شش
 سبب صفت باشد علاج مشرک تقدم اسباب پوست مثل تیمای قوی و اسهال اگر سنگی و ریخته از این شش در گردان
 و جویان نلورست و انواع مرطبات از اغزیه و اشتریه و طلا با مفسرت صفا و مانع از استرخا بلغمی که سبب مفسرت
 است استعمال کرده شود بعد از صند و حجامتین و نمین و حیث بیشتر صفت آن مندل در
 فوغل سوده بگلاب نشسته بر موضع ورم صفا نمایند عطر سسی مانع از برای لقوه و تدر و شش بلغمی
 بر موضع صفت آن چند بر شتر کندش خردل اجزا ساری کونته بخینه در بینی دهند
 فصل در تدر و کر از تدر شش صلیبی از هر دو جانب و اگر از بعضی اطلاق یکسند شش که ابتدا از
 عضلات گردن کند و بجانب پیش کشد پس با هر دو جانب بعضی بر مطلق تدر و اطلاق کرده اند القوه و مانع از استرخا
 و مخرج و نسیان و نشسته تدر و جمیع امر این بلغمی مانع باشد باه را زیاده کند و حاضر را قوت در صفت آن

عاقبت از شش نیز قط منقل در نفل مخرج از هر یک درم سد اب خطیبا از راوند در حرح حلیت و البهار چند بر شتر
 شیطیح چند زرد از هر یک چند درم اسلابه چهارده درم و درم مارا که گوشت خجسته بروغن گردگان حرب نماید و بار شکر
 و درم اسلابه صفت نشسته بعد از ششاه استعمال کنند تبری که منقل القوه و با صغیر صانع آن غریب صانع کبیر
 است صفت آن بلبله سیاه پوست بلبله که مفسرت از هر یک درم سدر سبل کند و روغن زنجبیل اسلابه از هر یک درم
 چند درم او در ماکو گوشت خجسته بروغن گردگان چرخیده و با اسلابه بروغن او صیات نشسته و بعد از ششاه استعمال کنند
 فصل در رر شش همان مرضی است که حرکات غیر ارادی یا نبات ارادی مختلط باشد و صفت آن که در صفت چوب
 جللی که مانع از برای رر شش که از سر مزاج برد سانبج یا بلدی باشد صفت آن از سون یا بلایان از هر یک درم
 درم چو شانه صفت نمونه گلنگین عملی درم دران حکرده و صفت نموده نشسته و غذا انقباض با شیره
 حلیه القوه گوشت کجک و کبوتر یا گوشت آهو مطیبه ایچی و نفل زعفران باشد و اگر برای باشد که تقویه بلغم
 نمایند و اگر از مخرجش ترک شرب بلبله طلا سی مانع از برای این شش صفت آن
 بروغن گل سرخ بروغن سرور که انگوری درم نیم مخلوط نموده برت باشد
 فصل در رلقوه - لقوه مرضی است که روی از یک جانب کشیده شود صفا و مانع لقوه گوشت قصل ایضا
 یا کاکو کوی ایچی سراید که میده دروغن زیت و اصل کرده بر سر صفا نمایند و واسی مانع از برای لقوه صفت
 آن زوقا و خشک بود و بند شش که اگر روی چو شاینده یا بلویند و بر بار پیشانی یا شش منقل از این موده طلا
 مانع صفت آن خردل سوده که نشسته و طلا نمایند به کمال علاج این مرض است که اول وضع ماده و بنه باور
 الاصول پس تقویه نمایند پس دار مسک حلو خوراندند اینم را در وی است در غرقه و مفسرت را از نظام است
 بعد از تقویه غرقه که فایده و لقوه و مخرج را مانع بود و سرد مانع را از احتلاط علی خط پاک که صفت آن بلبله
 چ خردل بخیل ماز و سوبخ فودن صخر اصل السوسن است چ که گوشت بصل آینه غرقه نمایند فصل در
 احتلاج که حرکت مفسرت باشد از بدین مملات علوت اگر احتلاج از ریج غلیظه باشد که تولد شود از غرقه طلا
 نمایند آن مفسرت را بسبب گند و نمک بار و دروغن فزونی و دروغن قسطا بعد از آن موضع بخوردن بالیه باشد که
 شرح شده باشد طلا نمایند و اگر از این تدبیر مخرج مخرج شود تقویه بلغم نمایند یا ریج فیرا یا عاریقون فصل در
 رکام و نزله فودن آمدن نفل ممانعی مانع یکجانب یعنی آن را نکام گویند و آنچه بیابان گویند و بر شکر
 گویند اگر اگر با باشد مملات سوزش و عارض و حرارت یعنی صخر چرخه است و تقدم مملات مانع

شکل در کما تشنگی خوردن دو باغی گرم و مثل اینها پس اگر استهلاک بدن باشد فصد واسهال نمایند و
 بلوی بعد از تقیه در سنج در اول شراب غشایی شراب بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه باشد و
 باش که با سفانج بنفشه باشند اگر از سردی باشد چاه مشکی گداز سرد که درت حواس و کسالت چشیدن
 و بزجر که سنج از سردی کند و مقدم اسباب حاجی مثل اسهول هر چه در سردی و اگر از غلیظ غلیظ باشد
 معلوم میگردد پس اگر با و بی باشد تقیه کنند و در سوزن چاه سنج بنفشه در اول کما تشنگی استهلاک کنند و کند که
 حمام در اول کما تشنگی و در آخرش شمع و در زکام حمام در اول آخر مقید باشد و زکام گرم البتة شش
 و سوزن و تبخیر کما تشنگی نافع از برای هذلوله در صفت آن بنفشه خشک بنفشه در اول اصل سردی و بنفشه
 بنفشه در اول کما تشنگی آب چو شانه تا بیفتد رسد یا الیند و است درم کلندر در اول کلندر بنفشه در اول کلندر بنفشه
 است جسمی لطیف از برای نزله صفت آن بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه
 بسیار از هر چه کما تشنگی است جسمی نافع از برای اسهال حادث از نزلات یعنی این جمله غلیظ را بر آورد
 صفت آن بسبب اسهال کما تشنگی از برای اسهال غار فون سفید از هر یک یک درم سفید را درم سفید
 بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه
 آن سوزن بر این کرده یک شبانه روز در سردی بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه
 آنجا یک کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی
 کرده خشک نموده بریند انکه با بی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی
 به بخار آن در اندک کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی
 آن در کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی
 باشد تا منی کشاید لیکن میباید که جز را یک بر باشد که تا با زنده غرقه که منع ریختن تر از یک گرم است
 صفت آن کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی
 بیاله آب چو شانه چون یک پیاله آب باقی مانده صافات نوره غرقه نمایند

فصل در بیان اطرافیات که برای امراض سرکمانید اطراف فعل صندریه نورت و نافع و تصفیه کما تشنگی
 بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه
 اصل بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه

لمیله سیاه پوست لمیله لمیله کمانی که متشر فلفل در فلفل از هر یک یک درم و نیم درم بنفشه در اول بنفشه
 بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه
 هر یک یک درم بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه

باب دوم در امر اسهال

فصل در رد که ورم حمه است اگر از خون باشد علامتش سرخی چشم و عظم و درم را سکه عروق چشم
 بسیاری سرخ است علامتش فصد تفعال از اجابت روست و اگر در چشم باشد از سردی و سردی فصد نمایند و
 حجات کنند پس گداز و لمیله طبیعت فرمایند بشرانی که تخمدان باشد از غشایی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی
 یعنی بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه
 نماید غذا عدس با نیشکر یا در معده کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی
 و کند وی تازه بنفشه چاشنی نمونوی و فصد سفید بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه
 بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه
 علامتش است اگر نافع باشد فصد کند لیکن کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی
 پوست لمیله در و کند و کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی
 به از هر چه کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی
 بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه
 و اگر در اول بنفشه باشد علامتش عظم درم بسیاری کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی
 به در و در هر جمل برشته و کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی
 آن صبر سقوی صحنی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی
 طبع ماده اینیم است صفت آن باد بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه
 درم چو شانه یا بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه
 کلند بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه در اول بنفشه
 طبع ارفا دره ظاهر بود در سال کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی
 تری کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی کما تشنگی

جلاب نافع از برای این صفت آن گاو زبان بر سیاوشان بر نشسته بود بخوبی از هر یک درم جو شانه دو
 صاف نموده گنجه آفتابی در درم در آن حل کرده بنشیند و بان مداومت نماید تا از نفخ در فرار و در ظاهر شوی
 نیز کفنه ببطیخ تقیرن بپوشان اینون بجا بک خطمی این در چشم گرفته باشد در چشم چکانند در ابتدای اند
 در در انتها شیان و بیار چون در چشم کشند و غذا مشرد بخورد اسماخ بود غرض گاو بخته بخورد اگر مدازاد و غلیظ
 باشد علامتش تمدون به لانی سرو سیلان طوبت باشد و نگاه باشد که بسبب تمد در سرخ باشد که در وی نفع
 از برای بر مدی صفت آن با لویه شست صغر اهل الملک حله فرنج سداب و آب جوشانیده سر به بخار
 آن بداند و آن را فلول سازند و فلفلش را کما و کشند و دای بند ی که آن را بپوشی گویند نافع بود
 برای زرد صفت آن لوده زیره سفید شکری اجزا مساوی گرفته بخته در باره کتان نازک بسته
 چشم کشند و کالی دیگر نافع ترین اکثر امراض در برای شکستن درد و دفع رمد مجرب است صفت آن
 نیله تھو تخم شمشاد لافون دو سرخ مردا سنگ دو سرخ رسوت فلفل چهار سرخ پوست تخم شمشاد و دانه
 شب یامانی سه دانه زرد چوب سه دانه زیره سفید سه دانه لوده هفت دانه کوبیده بخته در لانه تیب تاب تر
 کرده در سقظه اندزی در چشم چکانند و بالایی چشم بر کالی ساقه کبابه که از اند شیخ مجرب است بپوشی و اگر
 صفت آن که کنگار کعبه و این هفت دانه نقل بود و زرد چوب مقدار خود بر کالی کوفته بود و کالی
 بسته و آب سرد نموده قدری در چشم اندازند و بالایی چشم بپوشی مذکور سگدایند و باشد بپوشی دیگر از این
 بسیار نافع از برای صفت آن زرد چوب بود و نواح سفید بود و بار سنگ سفید فلفل سفید توتیا و غیر
 اینون همه کوفته بخته نیم آینه در چند بپوشی بندند مقدار دانه و آب بر کرده بود چشم گردانند و صاحب
 ما باید که در دو غبار و در راه گاو و در ششی و سفیدی و در یک چیز نگاه کردن بسیار با آنکه نظر از آن
 گردانند و از مجاست بسیار احتراز نمایند اگر سنگی مغرط و استلا خصوص در وقت از هر یک از اینها یک
 شل سیر در کتب و در ششای بسیار ترش و سیداری بسیار و غراب اجتناب نماید
 فصل در بیان طرفه در نقطه سرخ است بر سفیدی چشم بسبب کشودن رنگه از مخرجه علاج خون کوبی
 فاخته که از بیرون بر کشند بیرون آید و در ابتدا گل ارغمی بان غم کشند و در انتها اهل الملک بجا بک
 غم عطری بر کشند بان غم کرده در چشم چکانند و اگر از زردت سفید کشته خشک در حلاب جیسانید
 در چشم چکانند نافع است و اگر بعد از داخل نمایند بر سر

فصل در سبل و ان غشائست که بر سطح چشم بود و از اجسام غریبه که شایه بر گما باشد از وقت و بقیه در چشم
 یافته شیان امر لیمین و شیان و بیار چون در چشم کشند نافع آید و دای که در چشم را یک قطره ساکن کند صفت
 آن لوده میده گنم در غرض گاو یک چهار درم همه را تخم کشند و چهار قطره سازند و در سالی بر آتش ملایم
 کشند و یک قطره بر آن گذارند چون گرم شود نرم کرده در چشم کشند تا آن زمان که سرد شود و این قطره
 دیگر که گرم شده باشد چشم کشند تا آن زمان که سرد شود و بچسبند کشند تا در بر غصبت شود
 فصل در جرب عیون آن مرضی است که یک چشم در شب و سرخ بود و با شیان و شیان و شیان و شیان و شیان و شیان
 بود و در وی شکمان جدا شود و با دانه کبابه که در لایه بیخبر علی شیان همه در شیان ملایم کشند و چشم بعد از قصد
 در حال و اسهال تقریر گرفته نافع است در در لایه آن شیان همه در شیان و شیان و شیان و شیان و شیان و شیان
 فصل در جرب و الاحقان و آن عطشی است که یک چشم سخت شود و چنانچه بر وقت که از غراب میدارند چشم
 نوازند شود و زمانی که دست بماند ضمنا و نافع از برای این علت صفت آن کافور کشته عمل خطمی باب
 بخته صفاد نماید و سر به بخار آن آب گرم دارد و چشم را با آب گرم شستن سود دارد
 فصل در سالیان و آن مرضی است که یک چشم غلیظ شود و غرضی داشته باشد و شیره باند در و در ابتدای صدمت غیر من
 سالی را با کبابه ساینده در چشم کشند ضمنا و نافع از برای اسهال در ابتدا صفت آن برگ خرفه تر برگ کاسنی تر
 کوبیده در غرض گاو داخل کرده نماید تا میده طلای که همین نفعت دارد صفت آن سفید و تخم مرغ بر عمل مخلوط
 یک چشم غلا نماید اگر اسهال بر سر غلیظ باشد و صفت و مجاست کشند لوده بطیخ بلیل بر بند و سر به بخار آن بداند
 شیان همه در شیان و بیار در چشم کشند ضمنا و نافع در خیال صفت آن مدمشتر غم آن کوفته بخته صفاد
 فصل در لایه بیسی که بر سره در داخل شستن پیدا شود غرغره نافع چون استعمال کرده شود بعد از نفع صفت آن
 مایه قرچا سوخ سفید آن جوشانیده و مایه نموده آبکا سرد مخلوطه غرغره نماید و شیره با آب شیانانی بشویند
 فصل در شش زاید و شش منقلب بعد از تقیه سوی را بر کشند و خون خارشیت بر آن موضع طلا کشند و
 کشند یک یک و باغ نمودن و بسوزن گذارند و اینها چنانچه لاله آن و آند سفید است
 فصل در غرب که زخمیست و در گوشه چشم جانب بیلی و با سور شود شیان غراب بعد از تقیه و قصد در حال
 اسهال تقریر گرفته در چشم کشند نافع است صفت آن مغرطوی کشند از زردت سفید درم الاغرم در مخرجه صفائی
 شب یامانی کلنگه زعفرانی از هر یک یک درم رنگار رنگار بر م شیان ساخته با سبده بر مخرجه صفائی کشند شیان و لیل

از هر گاو یک گرم روغن لمبان یا بن مخلوط کرده خشک نموده شیان سازند و این شیان از برای آیدار
 از دل بار و آفتار و میانه نترافع است و این هر دو شیان را بعد از آنکه خوب را از هر یک پاک کرده باشند
 بچکانند و اوست نمایند اگر این کفایت کند و الا بیل طلا موخ غریب را داغ کنند
 فصل در قرح یعنی پیش چشم اگر چکه داشته باشد علاجش آنست که با لعل یا شیر درخت شیان کند
 فصل در بیاض و کان سفید است که بر قریه ظاهر شود اگر بعد از قرح باشد تمام بر ابل شود و اگر از رمد و صدمه
 شقیقه عارض شود بعد از زدن سیخیم صغیر و زخم کبیر و زخم معتدل چشم کشته چون الله تعالی نافع است
 فصل در ورمه یعنی پیش چشم سیلان اشک چون بعد از تقیه اگر بدن منگی باشد ورمه صفائی و تو با
 کبابی ساری گرفته غیبه علامه در چشم کشند و از سیره و شور یا با پیر کنند بر شش و در جناب عاجل الشفاست
 فصل در نزول آب روان در طرب باشد نیز که در قریه عنید میان در طرب بغیره و طبقه قریه بایسته و نافع
 درین باشد علاجش گاه در پیش چشم خیالات شل بشود کس در مری پیدا آید چه زدن آب بود و لیکن این
 حالات از تجارات صده نیز میباشند پس اگر در چشم دایم باشد و وقت استلای صده زایده شود و در وقت
 که سگی کم شود از نظر میباشند پس تقیه را بعد از آنکه دست و قریه کردن و بعد از صده با سلیق شیان آید
 و از شور یا سیره یا زخم لبنیات بریز نمایند و لیب یا کباب یا پنجه و نان خشک خورند و در شکل مبر کنند اگر ستم کرده
 شد و یدن کند فوج باید کرد و آنکه قابل فوج بود سفید و قرح باشد و اگر علیل چراغ احساس کند و آنچه قابل فوج
 نبود غمنازی و زخمی و مصی و آسان گوی و پیشی یا زخمی که هنوز کمال نرسیده باشد و بر ما قابل فوج گردانیدن
 ممکن است و گفته اند که هر گاه شش باو بگذرد در جنایات مذکور فوج از نزول آب بیاید و است
 فصل در ششامنی شکری مطلق آنست که بعد از تقیه از مطلق باب الی که از مکرر که در زبان کشیده
 باشند بسیارند و در آن آتش نماده باشند و آب بیرون آید بایشه بسیارند و در چشم کشند شکری را بل کند
 فصل در جهر یعنی روزگوری نافع است آن را شربت عناب و شراب قنار و زهر لیه گوشت گاو و
 فصل در ضعف با صره و دای هندی نمده از تن جوت و قریای هندی و میخ زعفران سنگ
 بصری همه از هر یک جزوه گرفته بخته کحل سازند

باب سوم در امران اذن

فصل در بیان جمع الاذن یعنی در گوش قطور نافع از برای در گوش عادت از گرمی صفت آن است

و عاب بعد از یکرم بچکانند نافع بود و نافع از برای این قسم در گوش صفت آن در شلب برگ است
 از در بینه که در گوش از بیرون گوش نهاد نمایند قطوری نافع برای در گوش از موی صفت آن در موی
 در موی شبت یا روغن فجل که در آن چند بستره بر می حلقه و باشند یکرم گوش چکانند و گوش اب بخار گرم را
 گرم جدا نه در گوش از زمین گرم کنند و نافع درین قسم در گوش صفت آن گل بود گل فطری سفید
 با طیل الملک شبت سداب بکوفته با بخیچه فناد نمایند الکباب که گوی گوش را که عقب مسهله باشد
 و سبب آن بخارات بود زایل گردانند صفت آن با لوز الکلیل الملک تصدیم از هر یک در دم تمام مزگوش
 از خربزه پنج بادیان پوست سیخ کز خس گل سرخ هر یک چند درم در ده آثار آب بچوشند تا آب آراک
 سرد گوش اب بخار آن در اند و فطیل حوالی گوش به نحوی سازند که آب نذ صماح زرد
 فصل در قرح اذن علامتش تقدم درم اذن است و قرح دره از زودت با عمل مرشته فنیله
 بان آلوده در گوش نمند بسیار مجرب است و دمای جهت در گوش که سببش تولد بود و برودت بود
 صفت آن برگ آگ یعنی در آینه بر آتش گرم کنند و با نیک روغن گاو چرب سازند پس با لند

در تقیه و چند قطره در اذن بچکانند

فصل در درود الاذن یعنی گرم گوش قطور نافع برای آن صفت آن آب برگ شفا و آب
 برگ آو بچکانند قطور دیگر صفت آن صبر قوطری باب برگ سداب گوش چکانند فنیله مقصد صفت
 آن صبر قوطری صبر که سوده در گوش شمشیر همند کبیر شستن گرم بود بعد از آن غطایند تا سیرن آید
 فصل در ورمه و پیش منگی از گوش الکبابی نافع بعد از تقیه با پنجه مناسب جلط بود صفت آن
 با لوز الکلیل الملک تصدیم شبت در آب بچوشانند هر گاه در موی کم شود بخار آن گوش رسانند چادر کبیر
 پیچیده که بخار میردن زود بعد از روزی از زمین آید گوش چکانند و اگر از بخار صده بود تقیه صده بود و نهالی
 کنند و باوت با طیف کبیر می نمایند اگر از خشکی و نافع بود استعمال مرطبات و نافع از اغذیه را شرب نمایند
 و روغن زیت و روغن کدو در گوش چکانند و از سجاست در بخت احوال نمایند

فصل در دخول جانور و آب در گوش آنچه در باب گرم مذکوره در بخار که اول وقت زدن گوش چکانند
 که جانور گوش بود باشند گوش را بکند نموده چند پیچیده تا سیرن آید یا با آوره در گوش ننهد بکند یا چرب
 تا زبان که خشک باشد بگردد و مکتون آن با در گوش گذارد و طرف دیگر را چرب کرده استعمال از آنکه گوش گند

فصل در طرش یعنی کوی آنکه مولوی بود یا عارض بود از هر دو از تنج عصب سردش یا با اسطوخودوس یا با اسطوخودوس
 علاج نیست و آنچه از اینها باشد بواسطه تصاعد انحراف عصاره ایام باشد علاجش مسهل باشد مثل شیرین است
 و مطبوخ با سبب قطع ری نافع درین قسم طرش موهن کل باشد که سرکه گندم یا سرکه زرد در روغن بادام
 چکانند یا روغن مکرور یا روغن کوزیا روغن بادام شیرین و شراب آبله شیرین یا شراب ترش ترش ترش یا شراب
 ریخس انطاطی که سبب باشد علاجش نفع دارد آن شراب طوطی و سرکه است یا با سبب عارضه و سبب نفعی است
 فصل در دخول الحجر او الحطه او الحصى یعنی در آمدن سنگه زرد یا گندم یا تخم در گوش
 اگر که گوش را علاج آن روغن بلغم و زیت و روغن زرد و روغن مسط در گوش چکانند و سبب
 در وقت رویت که بیرون آید و آنچه از فول و گوشت زرد بود علاجش برید است اگر ممکن باشد

باب چهارم در امراض الف

فصل در رعاف یعنی آمدن خون از بینی و اگر در کبریا باشد منع جان باشد از آب و از جگر و از
 و غلبه خون باشد منع باید کردن و آنچه از صحت و تیزی خون باشد مثل آنست که اندک اندک که در خون
 رفیق با حرارت بود بعد از فصله و شکم و تقلب خون اثر اینها است که در غلبه ای که در
 نمودن آب سرد و پیشانی و سردی در طلای نافع برگ امرو در برگ بید و سوسن گل کوفته که در کبریا
 باشد نافع که کبریا در غلبه طلای نماید و ای که رعاف بند کند صفت آن لیلیه گل معصره یا خرم
 باب چهارم در جرم که باشد بند شود او به که بدوی یعنی دو کند صفت آن جویند او را یعنی بسیار
 یک کرم کوفته خیمه باشد خوردند که حرارت مینی دو کند صفت آن آب برگ چینه آب پیله و آله در
 یعنی ماله ریش صحت آید در سوری که چون در مینی و منده خون باز از صفت آن گلکافه سوری ماله
 بر اولین که اسپا کافه سوری دم الا خون که با کوفته خیمه سوری مینی را اول بکافه پیچیده سوری از آن در
 سطلی کرده در مینی و اگر سبب عکس است را با آب و درج با سیاهی و دوات زرده زرد و زرد کوبان باشد
 یعنی سندان خون بند کند و چون سرگین تازه خور یا بیشتر از آنی که اندر مین آید در مینی چکانند و از آنرا
 حکم بندد و چرخه بکار نماند که رعاف از جبار است باشد بر سر زنده اگر ما بپوشد و سبب نافع در آن
 فصل در خشکی مینی از حرارت مینی بود یا از غلط علاج که در آن حرارت از کرده باشد خشک شده باشد و آنچه از
 سنگه کوی بود از هر دو از جگر و کرم و قلت طعام و خرابی در ریاضت و بجا صحت احتیاط نمایند و

بروغن نشتر و روغن کدو و روغن بادام چوب کرده خیار و روغن خردون و بوی کردن کثیر تر نافع
 بود و اگر خلط لزج باشد بقرن نشتر تقویه کنند

فصل در زخم الف مغز که بعد از تغییر جابج جبهه نافع است صفت آن فواید کوفته سکنجبین
 و اصل کدو غرغره نماید و معجون را بول نشتر بند نشون نافع فرج و آب بود و جبهه نشون نمایند
 عطاس یعنی عطسه بسیار آمدن اگر از کوی دماغ باشد باید که از کرمها پاره کنند از دو و چهار نیز
 و طلاهای خشک پیشانی و در ماله و در جابج خشک مثل کشیز تر و مندل به بوسند

فصل در قروح الف مرجمی بحیث قروح رطوبتی صفت آن مردانگ سفید قلمی لیلیه ای
 یعنی زرد یک یک کرم کوفته خیمه سوسن سفید کشتال روغن گل کشتال کدو خنده لوده را با آن مفرغ کرده استعمال
 نمایند اگر بدن مثل اینها باشد فصله کثرت مرجمی بحیث قروح یا لبه صفت آن مفرغ کافه روغن نشتر گلکافه
 اندک اندک بجا بندند داخل کرده بر سر زنده اگر خشک بود سر روغن کافه است

باب پنجم در امراض الف و حلق

فصل در جرم الف اگر از صغیر بود علاجش تقویه سهال مطبوخ لیلیه است و بعد از فصله سهال مطبوخ
 و اکاسی تازه و آب گندم و آب ساق و آب شاه آرت و اندک سرکه اگر کوری مضمضه نماید در سوری نافع
 صفت آن تخم خرفه بپوشد ساق گل سرخ آرد جو عدس قشر اجزا را بر کوفته خیمه در روغن دانه زرد باشد
 فصل در جرم یعنی بوی بد که از دهن کید از حرارت صعب بود علاجش گمشدن بوقت تناول غذای
 شستن و آن بود علاجش سرخ آب کدو زرد که همه او را کبیا بندد و دوات نمود باشد بنور زنده از
 چیزهای گرم بر پز نمایند و اگر از باغ عین در صعبه باشد علاجش آنست که شستن در آن و علاج خوردن ساکن
 شود علاجش تقویه سهال با سهال یعنی سوزن و سبب بود در زمان گرفتن و دوات با روغن کشیز خوردن
 تقویه است و اگر از فصله و دوات باشد لیلیه آمدن رطوبات یعنی رطوبت صفت آن مضمضه فرج در نیم بعد
 از تقویه دماغ با بیاض قوی برگ سوزن بگلکافه و سوسن کوفته مضمضه نمایند و شکم در دهن نگاهدارند اگر
 از فصله و دوات باشد فصله کشتال در سهال بقرن نشتر کفیه نافع درین قسم برگ سوزن و گل سوسن
 و ساق آب و گلکافه چوشانده صحت نمود مضمضه نماید و زک شیرینی نمایند و اگر از فصله و دوات
 باشد از شستن و پاک داشتن و خوشبو کردن در گرفتن در زنده اندا را ملکیتند

فصل در اورام شقیقین یعنی درم لهما علامت جلط را در زانت کرده استفرغ آن کشته ضما و نافع
 از سبب کف که از خون و صفرا باشد صفت آن از عدس کثیرتر کوفته بلعای سنجول تر شده نماید
 صفرا و نافع از برای اورام یعنی در سردی صفت آن با بونه العسل الملک کل غطلی بر کتان تخم صفا و نافع
 فصل در اورام غمور لثه یعنی آماش گوشت دندانها و غمور جمع غمیرت یعنی گوشت میان دندانها اگر
 باشد علامت آن نشانه گرمی بود و نقد فعال نمایند اگر سردی باشد مطبوخ بلیله دهند مضمضه که
 در برنج میفکند صفت آن آب شکر العسل آب برگ خرفه آب برگ کاسنی مخلوط کرده مضمضه نمایند
 برگاه از رطوبت در بدوت باشد علامت شقیق سردی لول در سردی است که بر زبان محسوس شود مضمضه در
 شکر نافع صفت آن غسل مضمضه بلباب حلیه حل کرده روغن گوسفند و روغن مصلی داخل نموده مضمضه نمایند
 فصل در لثه و اسیره یعنی آمدن خون ازین دندان اگر از غده خون باشد نقد کنند و اگر از رت خون باشد
 سفطات خون نشانه شکر آب عسل مضمضه نمایند بطبیخ مبروات قابضه که نافع بود مثل شراب عنب
 و شراب زرشک آب غوره بنفشه و عدس کثیفه غذا کنند سنون نافع از برای این تر لثه صفت آن
 که لایح گندار فارسی طباشیر سفید گل سرخ سماق پرست اما زرشک شام گوزن سوخته کوفته تخمیه
 سنون نمایند که بیرون آید غالی نافع است
 فصل در اسهال خالی لثه اگر بسبب رطوبت باشد علامتش آب از دندان رفتن حساس سردی لثه
 در زمین فلکین در وقت سخن گفتن است سنون نافع چون استعمال کرده شود بعد از ترک سردی
 درزی صفت آن قرقر لول و مصلی سعد بندهی گل سرخ گندار فارسی سنبل الطیب جوز العریضه
 کوفته تخمیه بوزن مساوی برین دندان باشند
 فصل در درد دندان اگر از حرارت باشد علامتش آنست که از آب سرد نسکین بیاید و اگر از غلبه خون بود
 نقد و حجامت کنند و اگر از صفرا باشد مطبوخ بلیله دهند تریاق الانسان بیدست مجرب دندان
 که از سردی بود و کینه صفت آن چند بید تر حنظل مر فلفل ندانند و در جرج زنجبیل سیاه فلفل زنج
 سیاه کرفه تخمیه زرشک بنفشه بزرمان آلوده دندان نشانه با سبب خفته درین گوشت مضمضه نافع از برای در دندان
 از گرمی صفت آن عسل شکر زنجبیل پرست غشاش باب جو شانه صفت نموده سردی و گلاب
 و روغن گل داخل کرده مضمضه نمایند اگر نسکین یا بید بزرمان دردی ازین بر موضع در دندان سردی

بالا آن نهند و اگر از سردی باشد این مضمضه که نافع است بعل از صفت آن توخ عاقرقورن
 و راب جو شانه صفت نموده مضمضه نمایند و عاقرقورن در آن کینه اگر نسکین یا بید بزرمان آلوده
 بخورد و در موضع درد تشنه و با بید و است که برگاه گشت بین دندان که از لثه گوشت آمدن نشانه با سبب
 از این است شده باشد و در آنم قبول آن ماده میگردد باشد و از آن خون برمی آید کینه در صورت مغز و از لثه
 قوی با شانه نشانه باشد و در درازی دندان شود و سوراخ در شکل در آن بیداش یا تشنه دندان
 بود و اگر در دندان بود و گوشتی که دندان تسکین با بید بزرمان آلوده و گلاب یا بید بزرمان آلوده
 دندان درد باشد یعنی گرم که در برنج دندان لوله کینه تخم زنجبیل گرم دندان صفت آن تخم پانزده
 بید بزرمان کوفته پیاز کباب کوفته بر آن نشاند و در آن راب بزرمان آلوده اگر خواست که دندان بکنند
 به آنکه این دندان را رساتند قدری عاقرقورن خالی ماه در بر که یکبار اندازند تا مثل خمیر شود
 بدندان نمانند و دندان های صحیح را محافظت نمایند و آن تر است
 فصل در مرض لثه یعنی کندی دندان برگ زرد آلود خرفه برگ سرد و بزرمان کز لیل میگردد و در بدست دندان
 تر همین عمل کنند و صفت و با روغن و روغن و نمک لیدان بر مضمضه بود و مضمضه نمون بیشتر نافع است
 سفیدت و گلاب بود که از خوردن چیزهای سرد دندانها را حالت بید آید که چون چیز سرد برین دندان
 زرده تخم مرغ گرم دندان گرم کوفته بر دندان نهند چند کت جان گرم که اگر گرمی آن آب چشم سردی آید
 فصل در صیرر الاسنان فی الزموم یعنی دندان بریم سردی و غریب و غرض و کینه بنفشه و بید بزرمان آلوده
 فصل در جرمک الاسنان یعنی جفیدن دندانها آنچه از سردی بود و قال صلیح بن سیدنا بزرمان آلوده
 از کثرت ریخ و ریاضت لبی آنکه گوشت لثه را آفت و نقصانی رسیده باشد علامتش دندانها طبع سردی است
 چون گوشت بزغالدره و مرغ قوی و سنون قابضه بکار نشستن و آنچه از سبب خفته باشد علامتش کثرت
 سنون نافع از برای حرکت دندانها بسبب نقصان لثه صفت آن کینه در کینه زرد آلوده سردی
 دم الاغین پارسا کوفته تخمیه برین دندان باشند
 فصل در افتخاق لسان یعنی شکستن زبان از این مرض از حرارت خشکی و یا جی باشد علامتش در غلظت و
 بیدار شود برگ خرفه در زمان کینه و بزرمان کینه اینند در بریم بالند و کت از چاک بیرون آید بر زبان مانده اگر
 از اخلاط صده باشد صده را پاک گردانند و از غذا ای گرم خشک خراز نمایند و تعدلی معده کنند

فصل در او را ملسان با اگر از خون باشد علامتش سرخی زبان در دو یا سه روزی علامت غلبه خون است
 مضمضه نافع درین قسم چون استعمال کرده شود بعد از نصد و اخراج خون و تمسک طبیعت صفت آن آب
 غیب الثعلب آب کاسنی تازه آب کاه و آب شانه و آب زعفران باشد علامتش سرخی
 و سوزش و شدت و زردت و سیاه شدن زبان با وجود خون خشک کننده مضمضه دومی که ذکر کردیم بعد از
 استعمال صفا بطبیعت میدهد نافع است و اگر از بلغم باشد علامتش سفیدی و درم و کثرت بلغم است مضمضه
 نافع درین قسم بعد از تقیه بیون بجهت که در آن ترید و کثرت غلبه باشد صفت آن صمغ سروده با روغن اصل است
 مضمضه نماید و اگر سودا باشد علامتش سیاهی و درستی زبان است مضمضه نافع درین قسم چون استعمال
 کرده شود بعد از استعمال سوره بطبیعت آفتاب صفت آن با پنجه زرد و گل خطمی و زعفران و سرکه سرخ مضمضه نماید
 فصل در او جاع ملسان یعنی در مایه کبابی اگر از خون باشد علامتش سرخی و ملسان در
 کلوبانی علامت خون باشد با کبودی زیر لکس ماز که بود مضمضه و غرغره نافع درین قسم بعد از تقیه
 صفت آن سلق کزک و کلاب خیسانیده صفت نموده مضمضه و غرغره نماید و اگر از صفرا بود علامتش سرخی و جوع
 سوزن و در آن موضع خرد کردن سیاهی از لکه و خشکی درین مورد و زبانه غرغره درین قسم بعد از تقیه طبیعت
 بلبله سیاه و ترندی که در شتر در آن حل کرده باشد صفت آن آب کاسنی تازه آب غیب الثعلب آب
 خرفه زاب شاه قوت در آن حل کرده غرغره نماید غرغره دیگر که در سر شتر آب غیب الثعلب حل کرده صفت
 نموده غرغره نماید و اگر از غلبه بلغم باشد علامتش زردی ملسان سفیدی رنگ و زردت نهایت اندک
 غرغره نافع درین قسم صفت آن زرد کزک با کاه و کلاب و سکنجبین صفت کرده غرغره نماید و اگر از
 سودا باشد علامتش کفکی و صلابت و سرد سیاهی رنگ غرغره نافع درین قسم چون استعمال کرده شود
 بعد از استعمال سوره بطبیعت آفتاب صفت آن صمغ حلیم در گمان پنجه زرد و کثرت خطمی در آب پاشانیده
 صفت نموده آب کاه و کلاب و اصل کرده غرغره نماید

فصل در راستر خانی لعات یعنی فرود آمدن ماز که اگر از سردی بوزی باشد پنجه و لعات یعنی مذکور
 شد علاج نماید و با زرد شب بامالی در یک مورد سوره ماز که را بر از رنگهای سرخ و سیاه گندم که
 شتره بر آن نافع طلا نماید و بعضی این قسم را بریدن گفته اند اما بریدن حالت از خطم بر باشد
 فصل در خناق یعنی عسر النفس و عسر البلع و خناق یا بسبب درم از زمین عضلات اطراف اندرون درین

حلق است و این قسم خناق را خناق مطلق گویند پس این آس اگر از خون باشد علامتش سرخی روی و سردی
 اگر کماست و در زبان و علامت غلبه دم بر تمام بدن غرغره نافع درین قسم چون استعمال کند بعد از نصد و تقیه
 ساقین تمسک طبیعت بجهت نرم صفت آن آب شاه قوت آب پنجه زرد و کلاب در هر که حل کرده غرغره
 نماید چون درم سفید شود و زرد و نرم گردد انگشت در مایه صفا نماید تا کشاید و اگر از صفرا بود و در غرغره
 نماید و بعد از تقیه خصال تمسک طبیعت باب تقوی عکاب آلوده سردی و شربت بقیه که در آن شربت خالص
 حل کرده صاف نموده باشد بر شند و اگر از بلغم باشد علامتش قبح روی چشم و سفیدی رنگ بسیار رفتن آب
 و لعاب از دهان در زرد اندک شدت تکلی حلق و شواری طعام در آن است غرغره نافع درین قسم بعد از تقیه
 حاد و که در آن ترید و کثرت غلبه صفت آن صمغ صفا با کاه حل کرده غرغره نماید غرغره دیگر که در آب
 پنجه زرد حل کرده غرغره نماید غرغره دیگر که در سکنجبین و سکنجبین صفت با آب زرد حل کرده خردل سوره در آن
 کرده غرغره نماید و اگر از سودا باشد علامتش کفکی و صلابت و سرد و موضع درم و ترنگ و سیاهی رنگ علیل
 خشکی و زردی در آن و غرغره که در بلغمی نکر شده درین قسم نافع است چون استعمال کرده شود بعد از نصد
 و تقیه ستره میان حلو و لیس و سکنجبین درم عضلات بیرون حلق است با در رفتن مهرهای پس کردن
 از موضع خود بیست و سطره با سطره مزلو با یاب کدر میان مهرها آید یا شنجی که در عضلات پشت حاد
 گردد و این را خناق کفکی گویند این خناق مطلق مزلو باشد علامتش آن است که در بلغم قادر بر حرکت
 سر باشد جمیع از عضلات در گشودن دهان البته و در باشد در آن خناق که از بیرون رفتن مهرها کردن
 باشد از جایی خود و اگر از درم عضلات خارج بود نگاه باشد که توان در آن کشا و شنج اگر از درم عضلات
 باشد تقیه نماید طبیعت حقه متوسطه و نافع از این خناق که عارض گردد از رفتن مهرهای پس کردن از
 موضع خود چون استعمال کرده شود بعد از نصد و تقیه متوسطه در تقرات بر موضع خود صفت آن صمغ حلیم
 کوبیده سیده لکری گویند و در مایه صفا نماید ستره خطمی در شنجی گفته آب بر کوه بود و بعضی شتره صفا نمایند
 فصل در ریه که در ریه باشد در عضلات از دو جانب حلق کثرت و در آن آب طعام در آن عضلات میباشد و در
 عضله که در ریه سردی و خلط مملو شده علامتش آنست که قادر بر تقیه بود و در آن آب طعام اگر عهد کند از ریه
 بیرون آید و چون تواند گفت جسم آن بیرون شده باشد و استیلا کند و گاه باشد که سرخی درم ملسان
 با کثرت و در ریه سردی خلط مملو که در اطراف پیدا آید و این مرض را همین سبب گویند غرغره نافع

چون استعمال کرده شود بعد از تصدق فعال و اخراج خون اندک تا وقت باقی مانده بعد چنانچه نرم کنند
صفت آن آب شاه توت با آب عنب الثعلب حل کرده غرغره نمایند و اگر قوت بود با دیگر تصد نمایند
و اگر بعضی استعمال کنند تا سه روز اما در تصد متوان نمود

فصل فی تعلق العلق فی الحلق اگر دیده شود بگردد با سنگی و برقی برودن آورد و واجبست
اخراج ریه عاقل منشبت بجلق چون دور شود و زبظ نماید صفت آن خردل و نمک سوده سرکه و حل
کرده غرغره نمایند و در جرحه بپوشند تدریجی بخت اخراج علق بزالی طویل صبر عطش کنند و بجام
رفیق و پیشان قدر در علاج یاریت نمند تا بان سبیل کنند و به پسته آن بیرون آید

باب ششم در امراض تجره و قصه ریه و صدر و جنب و قلب

فصل در بجه الصوت از انباری زبان گرفتن او از گویند و این امر از زود آمدن در بجه است
علامتش احساس رستی و سوزش در دغدغه این موضوع است پس باید که منع ترک خوردن شراب خشک
غرغره که منع ترک صفت آن خشک شدن بجه عدس با پسته کلندر فارسی گسرخ در آب جوشانند و
ممانعه غرغره نمایند اگر این بودی که گفته بجه خشک بپسند نیز نافع است و با زود خوردن حار خجسته
میباشد و این اثر در پنهان میباشد از تناول چیزهای گرم و خشک و خشکی پاره در جرحه اگر چه پیشتر شید
با ریش و مارا الخیار و آب هند و آب نار شیرین و شراب بختیه العلاب بدانند و لعاب بزقطه و لعاب
خجازی و آب عنایت را سوز مزاج بارد و خجسته میباشد و بیشتر حدوث آن از خوردن خجسته و با انراط
تفحص سرد بود و باوی خشک بود و در حکمیت در بجه الصوت با را بید صفت آن سده قفل
حلیت خردل زعفران با سویه کوزه بصل بیشتر بعد از تقیه بر بخوردند ب نافع این نمک چون پسته
برو مان گیرند صفت آن خردل زعفران و سبیل بطبقه نفع بسیار از این از هر یک جردی و صغ
جری سراج جرد مجموع چند سفید بوزن مجموع بودی بسیار زود با از سوز مزاج طب خجسته میباشد علامتش
عدم سانس نشونت و رستی در قدم هر طبابت غرغره نافع در بجه صفت آن کزبون بادیان صفت بسیار بدین
باید چشاند و صاف نموده غرغره نمایند و نافع است نفس از تجمل مراد علی سیاه و لذه خوردن و اینجاست بر زبان
کرده و میوزن از سوز مزاج خشک میباشد علامتش آنکه با کنگلی او از جبهه صفا اندک می باشد علامتش آنکه
در رستی در بیشتر حدوث این حال از گرد و غبار و درو میباشد علامتش روغن بختیه غرغره یا روغن کدو

یا روغن بادام اندک اندک تجر کردن و لعاب بزقطه یا لعاب بدانند و نشه سفید نبات خوردن و
تغذیه های مرغ فرود آمدن و شصیر و گوشت بزغالده و برده و سفناخ خوردن و از سخن گفتن احتراز کنند و از خوردن خجسته
تقصیر بخت علامتش حمام سفید الماریا شود و رختن آب سرد بر سر گردن خوردن زرد و تخم بخت کرم
شور یا روغن کدو و با قلا و سفناخ و منتر بادام شیرین و شراب بختیه و قند و نبات سفید یا تخم بخت کرم یا زرد قطن یا
دیبا بوده و نشه یا ترنجبین و باروغن بلوغم خوردن نافع است

فصل در ضیق النفس یعنی تنگی نفس که از بلغم باشد علامتش خجسته و سینه در سردی بر آمدن بلغم و تنگی نفس در
وقت حرکت و اگر بلغم بر بناید خون سسفات شراب منج ستمل درین قسم صفت آن زردی خشک
سردم انجیر زرد و میزیت از هر یک و عدد و صغیر بادیان و تخم خطمی از هر یک بخورند ارباب اصل السوس
خواشند از هر یک در دم نبات سفید بکسره و بجه و درم بدستور و شراب سازند تدریجی هر روز یک ادره
بید از نفع قوی استعمال کنند و اگر کفایت از سوز باشد و در المک تخم نیز نافع است و اگر از حرارت
اول بر بطلد کثرت بخارات باشد و علامتش عطش و تنگی نفس و سوزش است و و امی نافع درین قسم کاسکن
سرات مایه بسیار که استعمال کرده شود این بید از سفید با سبیل صفت آن قراب سفید یا کزبانیان
بوق کاسنی یا بوق کاکوربان و شیر و تخم خجسته و اصل کرده و نشه طلای که چون بر سینه بماند نافع بود
صفت آن سفید سفید یا کتیر زرد یا کاسنی سرد و سینه باند و اگر از سوز حای عقصات سینه
و صفت حرارت بفرزی باشد علامتش سینه بطن نفس مثل کسی زند که گریست باشد و تار است در نشه و
گردن سردند از نفس بر نیاید قسم اول را نفس الیکاد و درم را نفس صفا سینه علامتش علاج فایز است
و در غرض سینه الیکاد بر سینه اگر از خشکی برید باشد علامتش این یکی با مواز زرد خشک و کشدن از زود سوز خشک
که کشدن از خوردن تر شیمات علامتش خوردن خشک گوشت بزغالده و برده و تخم کزبانیان که شیر تازه و اصل کرده باشد

و نشه سفید یا عرق بید خشک و عرق کاکوربان و از سیره ناسند و انوار شیرین و شفا و می توان خورد
فصل در رسال یعنی سوز مزاج و ذوات مجذبات الصد و ذوات الیه و سوز مزاج که باشد علامتش سوز
خواشند با کدو سوز گای خشک و کجایی تر میباشد و سوز خشک آنست که بان چینی بر نیاید درین سرفه از
از زرقین ذرات میباشد که پیوسته از سردی آید علامتش کثرت کرد و شراب وقت خواب زیاد شود و در
تغذیه ریه و مطن خار بدن گرد و سرد آید و اگر زود بصلاح آن پردانند بجه و الا خوف سل باشد

کتابخانه خصوصی
غلامحسین - سرویس

علاجش منقح است بخوردن شراب تخم شمش غرغره نافع درین قسم صفت آن عدس در توله
 تخم شمش در توله گل سرخ در توله زرد در توله سبب انشعب در توله گندار فارسی در توله چشایند و صاف نموده
 غرغره نماید حسب حال که لوله را غلیظ کند و منع سیلان نماید صفت آن تخم شمش سفید چهار ماشه بزرگ الیغ
 دو ماشه تخم کاسنی چهار ماشه تخم کرم که در شیرین مغز تخم خیارین هر یک چهار ماشه کثیر است شش ماشه صمغ عربی
 شش ماشه انزلین یک ماشه زعفران در سلی کوفته بخته بلعاب بیدانه برشته حب با سازند و سحر در زمان کینه
 چیزی است تخم خیارین درین قسم نافع است و نیز در انفعال گرم خشک شش ماشه علائقش بیادوی
 رحمت و در وقت حرمت و اگر کانی در حرمت با ایالاتی بن در وقت بطن نسکین یا نفس یا خشک و خستاده و
 اشکال آن علائقش خشک است بخت یا مرغ و کدو و پسته و آتش میدن شراب بنفشه و شراب بلوط یا بلعاب
 بیدانه و بلعاب بزرگ قطران و عرق کاسنی و گاو زبان و از میوه اما انار شیرین جلاب براس سوال
 کاین از غلط غلیظ بوج محتسب برید صفت آن اصل السوس سودم و رسپیو شان زود فای خشک
 هر یک سودم پستان و در دم کوشانند و صاف نموده و سینه سرد و مداخله وقت صبح بخورد تا نفع
 ظاهر شود و نفث چینه می که جهت سرد شدنید که از کثرت آن طعام قوی بایز نفع و از وقت نفس بایز نافع
 صفت آن غنفل سودم در غنفل شش درم انار از دوازده درم قند سیاه بسود چهار درم جو الکهار
 یک درم اندوه کوفته بخته صفتش صفا سازد طلای نافع درین قسم صفت آن مندل سودم و در
 یک خنده کثیر زرد ماشه کدو کلاب سرشته پسته بر سینه بمانند اگر سوز مزاج سردی باشد علائقش صند
 آن جویر پاست کدو کثرت مزاج حار که کوشد علائقش خوردن کافکین است و عمل و از میوه با انجیر
 و زود پزنی و مغز پسته و بادام غذا است از خوردن با نخل و لوی یا سیب بر مغز ان در او صبی و سینه را نفعی
 اگر چه بختون دریا از جویش تصدیر است و این از زردون زین انواع سفالت علائقش آن است که لوله
 چیزی گرم خوردن و غبار زرد و الما بده از میوه اگر چه در سینه علائقش صند با سلیق و خوردن سسل
 صفت است و تدبیر سود مزاج حار به نمودن یا از حشوت قفسه برید و دو دو و غبار بسیار نفس است
 علائقش اول سبب و شور بای چرب مانوده جاست و سرد و طبع است که آن چیزی بر آید و این سرفه یا از
 استلی خون یا صغری باشد علائقش عظم نفس و حرارت بدن و تشنگی و سخی لوی و از جویر آسینه
 رحمت یا نفس و پسته بختون سرد چیزی بر رخ بر آید و گاهی چیزی سرد و برمی آید و این از قمر امری باشد

علاجش صند با سلیق است انجیر در زرد گرم گفته شد از اثر بر و اعتدیه و فلو عمل با چه کرد و از اخلاط غلیظ
 می باشد علائقش خنجر سینه در آمدن چیز با غلیظ علائقش علاج صیق النفس یعنی است و باید است که
 در سرفه اگر زشی و سرفه زیاد می کند اگر شیرین و سینه صفا تحصیل سگ در درین سخن می شود پس
 شراب نیلوز که در آن خاصیت آن است که بصرفه تحصیل میگرداند باید در او به آنکه در بعضی تخم شمش باشد
 که زشی از لوله سرفه آنرا کرده پس اگر بیاون زشی در بعضی سرفه که از صفا بود از صواب در وقت
 فصل و در نفث الدم یعنی بر آمدن خون بسرفه آنکه کدو و سرفه مانگ آید از تجربه و تدبیر به باشد
 علائقش غرغره قیافات است و در سینه کل ارمنی و صمغ عربی در زمان نگاه داشتن و از اگر صفا بود
 بر سینه زاید و اگر سرفه بسیار آید و رنگ خون سرخ بود از سینه و اگر رنگ بود از شش است و در جمیع قسم
 صند گفته از با سلیق یا اسلیم و شراب جلاب سوس قمر ص کبریا و سینه غذا از جویر اما با سرفه تخم شمش
 و اگر ضعف باشد و پسته باشد یا مرغ و سینه و اگر تپ باشد ما را شش در سینه و از میوه اما انار شیرین
 فصل و ذات الریه و آن درم گرم شش از صفا باشد با خون یا بخت متصف شود علائقش سب و لوله
 سرفه و اگرانی سینه و تنگی نفس در دراز سینه بجا نیست این شد و از اتفاح و مرغی لوی و تخم و سطرپی
 یک خنده کثرتی زبان یعنی بوجی و سبب و در لیم سخی بود و چشم و حرارت کثیر باشد لیکن لای و سبب است
 پسته باشد علائقش صند با سلیق است و بلعاب بلعاب است و در تخم شمش و در تخم شمش و علائقش جو
 و از اثر شراب عذاب نیلوز و شراب بنفشه و شراب انار شیرین یا عرق گاو زبان و وقت غلبه حرارت
 شیرین و تخم خیارین و شیرین که کدو دهند و در مغزی بر سیاه شان تخم غنفل حاصل السوس شش هر یک سردم
 چشایند و صاف نموده و از اثر سرفه مذکور داخل نموده بپزند صفا و نافع و ابتدای فوات الریه صفت آن
 آرد جو کل غنفل کوفته کل غنفل سینه سرفه بنگرم بر سینه صفا و نافع و قوی و در او هم روغن که از سوس
 در روغن کل غنفل سازند بر سینه صفا نمایند و در آخر بمانند که کوشانند زباد گفته است که اگر تخم
 در زین کینه صفت آن مغز کدوی شیرین مغز تخم خیارین تخم تخم شمش سفید مغز بادام شیرین
 هر یک سودم کل غنفل سوس انار یک کدو تخم شمش یک کدو کوزان مجسمه بود کوفته بلعاب
 بیدانه سرفه حب با سازند و زرد و مانگ و سرفه است بران نهند تا همین شود و اگر بر تپ
 فصل و رسال در شش بود لازم آن است خمی قویه بخت کسان باشد که اگر شش ایشان متصف باشد

لیکن حال ایشان مثل سلولان باشد و ایشان کانی باشد که مدد در سینه ایشان چسبیده باشد و بجاری نفس آنگاه و متکی گردانیده و سره صعب لاغری و کاهش در پدید آید انهم مثل اگر چنانچه صفت مثل چون در عارض شریک است سل خوانند اما مسل حقیقی که در سینه شش باشد علامتس لزوم پدید آید و سرفه بر کفان مدد و در حق میان مدد و بلغم است که در باطن خشک باشد بیرون آید و بر بوی بود خاصه اگر رانش نهند و بعد از زمانی در سینه آید و بعد از آنکه در سینه سل اگر آید بود و نیز بجای حکام نرسیده باشد حقیقت گفته اند که اگر سعال بود و در بصر اتفاق افتد ممکن است که محبت یا بعد از آنکه حکام رسیده باشد و اینجاست که علاج بجزیریت و طبیعت که توجیه بعلیج او میشود از برکت کسین و جازبات که درت حیات بصورت نگردد و علامتس را اول اگر چون بر یک قصد باسلیق کنند و خون اندک بر آید و آنچه از خون بر آید بجز کرات بر آید پس قوس که با شریک است و سینه در این وقت نماند و بعد از آنکه در سرفه حیا پیدا کرد که در کفان نشود که اگر کفان شود و پاک گردد قوس نافع که سلولان را در قوی که شکم کشاید و او صفت آن کله سنج شش در دم و طباشیر سفید و گل از سنی از هر یک چهار درم کوبیده بخیمه با عاگ بزرگ قطره شش درم سانه سنی در سینه با شراب سفر علی با بوم و در سینه غذا عدس با سس با بیشتر و تخم شش درم در لوله شیره مغز بادام و در لوله شیره حب برای سل صفت آن کافور و صوبی زعفران از هر یک باقی ازین دو مسوح رگه سوسک با عاگ ازنی از هر یک در وزن صمغ علی که بر طمان حرق نشا سه گانه و زنبق شش درم تخم کدو تخم جنابین تخم خرم خیزه صندل سفید زنجبیل گل گاوزبان پوست تخم شش از هر یک یک مثقال مغز بادام شیرین یک مثقال ایچر کوهی باشد که بقد زنجبیل لا که در سینه او در کوبیده بخیمه انداخته بعد از آنکه با سنی و آب مقداره از خود پدید آید بویج حب با سم او فیه شیر آهن وقت شام در سبب آب یک مثقال با آبش جو خورد

فصل در بیان ذات الحجب و نحوه و برسام بعضی افاضل میان هر یک مغزی کرده اند میان آنرا در حال زیاد و نماند و این بر سردم گرم است و در حیا با عاگ حجاب جابر با حجاب خارج باد و غشا داخل یا عضلات خارج در دم قوام چون در خارج است محسوس گردد علامتس نیز لازم و بیخ با سنی بر بادام نبض نشانی یعنی سلی متواتر مختلف الاثر را در بلندی و سستی و صلابت شدت شش را و غلیظت نفس در خشک و تپید او از چیزی بر یک علامتس قصد با سلیقت از جانب مخالفت و جمع بعد از دوام با سوسم باز نماندند از جانب سوانق بشرط احتمال بعضی و غشا آتش بر با سفاخ و در سینه و از اشهر شراب حجاب شراب نیلوفر

شراب قندهار الحجاب به انداز سینه طبیعت را نرم دارند ضمناً و نافع و از تداکل خسته آرد و در حیا با عاگ کل عطشی برشته صفا و نافع و ضمناً و یک لنگین بیخ ذات الحجب کینه طبیعت آن کند از جو کلیل المکلی است شش کوه خیزه محو کنند و فصل در ذات الصدقات الصدورم حجاب است که سینه را در خود چسبند اگر در جانب هر یک است بیخ ذات الریه نیز علامت ذات الصدور بود و در رازی سینه از تقیه خرقام معده و عدم قدرت علیین بر نظر کردن بر زمین و آسمان در آنکه کردن بر سلب ای پشت راحت یافتن بد علامت ذات الریه احساس درد میان هر دو نشانی در پشت یکدیگر حجاب بر پشت نگاه کردن و در وقت سرفه رحمت بیار و علاج هر دو علاج ذات الحجب است الا اگر در اول ضلوع بر سینه و در دم در میان هر دو شش با پد نماند

فصل در خفقان خفقان چلیدن دل بیرون از اعتدال باشد و بسبب آن سوز مزاج سینه باشد یا مادی علامت سوز مزاجات بکار آید و کور شد و سافج تبدیل و مادی را تقیه و تقیه بل نیز بنامه در وقت علامت سلسلات مغزی دل شل گزرد بانند با در خود و زعفران لازم دارند و از این میان علامت و علاج در میان خواهد آمد او در قلیه گرم صفت آن شک بنوعی بود بنسین از شش زعفران نقل شاسه سفید و در سینه سنگونی او در قلیه بارده صفت آن مواد به صندل گل سنجکها شیر سفید زنجبیل شک سیب نیلوفر کافور او در قلیه معتدل صفت آن کافور بان فیروزه با قوت مرکبات مغزجات بیونی باره و صندل و گرم و دوار المسک حار و بادام معتدل

فصل در غشای سطل شدن و حرکت بیخیمه و نیز شود که در احتیاج رحم با حجاب چنانکه متن طبیعت مثال آن میباشد و اگر سوز مزاج سافج یا مادی اقلیت روح و حرارت علامتس در وقت تبس آن بود و بر سوز مادی بود غشای سطل شدن در کل الکلاب کوه دست و مالک در حرکت و در وقت شکسین و سوسم که در سینه معلوم آید که در وقت آن باید که

باب بچشم در امراض معده

فصل در سوز مزاج معده علامت سوز مزاج کم سافج سنگی در حیا و داخلی و فاسد شدن غذا با طبیعت اگر ای در شکی در آن وقت شورت طعام است علامتس استعمال اشبه باره مثل شراب در شک و شراب فرود و شراب ناموش شراب بیاض شراب صندل شراب لیمو و نارنج و اغذیه باره است مثل زرشک و سلقه و جیره و تقیه زرد آب بسیار سوز زمین و علامت سوز مزاج یا ماده سرفه ای ایچر گذشت و تلخی در زبان و غشایان در بیرون آمدن صفرا یعنی در اسهال است علامتس تقیه معده است از صفرا و لا بد از آن تدریجاً مذکوره

و علامت سرد مزاج حار و طبع اعتدال آرزوی طعام و بسیاری آب و این در زمان سانس وقت گرسنگی و قبح
 بر آمدن سفر او بلغم یعنی سفرای محی علامت خشک کردن است و اسهال عجب غایب چون در شراب لیون ده درم
 در کفنه آفتابی بخورد سرشته بخورد و دوا می نوشند از در بخورد در آب سفر جلی که در شراب نارنج یک اوقیه
 هر صبح باشته بخورد و علامت آنچه از گرمی و خشکی باشد علامت حرارت است با زیاد شدن خشکی زبان و در آن خشکی
 طبیعت و لاغری بدن و علامت خشک خوردن است بخورد با مرغ و گوشت بز غلا و بره و از سبزه با انار شیرین
 و سبب شیرین و سبزه هند و انار شسته شراب انار شیرین با عرق کاسنی و علامت آن آنچه از سردی پاره
 بر صفت بجم دور یک گذشتن طعام از صده و غیر آن برتری و زخمی بسیار رفع و آرزوی طعام علامت خشک
 جو اشتهای گرم است آنچه از سردی و تری بلنده باشد که آرزوی طعام و میل بقدر ای تری و تریان خشکی با آب
 و آنچه تری و خشکی است و علامت خشک تبه صده یعنی با شربت و عمل اسهال بلغم و مداومت بقدرت
 جو اشتهای و کفلیسین و علامت آنچه از سردی و خشکی دریا ماده سوداوی بود بسیاری آرزوی طعام است
 و ضعف بجم و بسیاری بلغم و سوزش صده و تری در آن پیش از طعام خوردن در بیرون کردن سودا یعنی در بزرگی
 پس از علامت خشک تبه صده است از سودا بلغم و افتقار و سحران بلغم پس مداومت بقدرت صده مذکوره
 و آنچه از سردی و خشکی بود در با ده باشد زرد مزاج پذیرد و استعمال اظلیه گرم و تر بر صده است و علامت آنچه
 از تری و با ده بود وقت خشکی و فقر از اشتهای و نقدیه تر و صفر یافتن از آنجا بسیاری آب در آن و سرعت
 نزول غذا از صده علامت خشک اطفال صغیر و قوصال و علامت آنچه از سردی صده بی اوه بود ضعف بجم و
 بطور ذوق غذا از صده و غیر آن بر تری و زخمی طبیعت و با با مال شکم و بسیاری سوزن طعام علامت استعمال
 جو اشتهای حاره است و علامت آنچه از سردی و تری صده است علامت خشک چیزی گرم و خشک است
 فصل در وضع الفواقد یعنی در ذوق صده یا از سوز مزاج ساده است علامت خشک تبدیل لبد و غذا و انجماع
 انجماع صده است و علامت تبه است و با انجم صده و علامت خشک علامت درم صده است چنانکه
 بنا بر این است علامت خشک بجم و سوس گندم و نمک و جاد و رس است و خوردن جو اشتهای
 کوبی و با از ضعف صده است علامت خشک تبه صده است
 فصل در ذوق غذا و سوزش و آن که تندی خوردن آن را می باشد انجم صده است طبیعت مالک باشد
 چیزی که صده باشد گاه باشد که آرزوی بود با بلغم باشد که بلغم باشد شاید و سوزش در ذوق زبان

پودنت که آنجا طلب تکلیف است تحت این محفوظیت و آنجا کتب حضرت برای رفع موزی که آن تحت محفوظ
 است علامت تبه صده است تبی و اسهال و کسین این آرزوی مرغ بریان و حبس استخوان سوز و تبای مرغوب
 فصل در بیان سینه و آن حرکت مواد غیر سینه باشد که از زمین باز گردد و بجنب شدت تبی و اسهال
 دفع شود گاه باشد که در تشنه لیکن حال از سوز و عقیان خوردن و اگر سینه چار ربع میباشد که از خوردن
 طعام بسیار که از جماع صده زیاد شود دوم خوردن چیزهای لطیف و سریع الهضم بعد از تبه صده بطول بطن
 صدم تبای چیزی که اول در صده دیده شدن و ترش کردن پس با تبه است هر شخص که اگر تبه از این اسباب
 او ارض اخیناب لازم و ندیده گاه بود که این بنیات صعب گردد و بعضی ساقط شود و رنگ برین مثل نکل و است
 شود و باشد که تبه پیدا گردد و در دست و پا و لذت بلغم بسیار که بر سه دست و در حال باز ندارد چهارم اسباب بود
 مزاج صده است که تغیر بقدر انقباض و صفر اول سوز مزاج حار باشد علامت خشک بر آمدن صفر باشد تبی و
 اسهال علامت خشک تبی گرم و تبیه صده پس شراب انار خشک و شراب لیونی شنیع و کلاب در سینه و
 حاضی نوشند و استنیز گرداند غذا را سردی و فساد بلغمی علامت خشک اخراج بلغم است تبی و اسهال و
 علامت خشک بلغم این سوزن و در صده و سبب که از ناسم چیز بلغمی و سوزش سوزش سوزش سوزش سوزش سوزش سوزش
 فصل در وضع کلبی یعنی نریاقی آرزوی طعام در هر یک از کلات چنانکه در طبع کلاب می باشد و این مرض با از
 زیادتی سردی صده میباشد و علامت و علامت خشک گذشت و با از بسیاری ریحین سودا بجم صده میباشد
 و علامت خشک که شوت اندک است و تری جشا و سوزش و در ذوق صده بسیار و بسیار صبری تا خوردن و گذشت آن
 علامت اسهال سودا است بلغمی بعد از فضا سلیق و غذا ای جرب و اولی که این مرض بسبب
 اشتیاق تمام باشد بعد از چنانچه حال نا اتم است غذا ای کینه التقذیه و اولی لقمه کرات و اندک اندک
 و بدن را از تحلیل و طبیعت را از گرمی نگاه دارند و گاهی از در میان میباشد و در مایع و میدان خواهد آمد
 فصل در بیان جوع البقری یعنی گرسنگی انقباض سردی صده پس اعضا نهایت بعد از احتیاج باشد و طالب
 و صده از آن منفرد و غیره و این مرض با از سوز مزاج بارد و صده کثرت جذب را بر انداخته انقباض غذا
 و شدت شهوت اعضا بعد از اعلی متش صفت قوت و لاغری بدن و بطلان شهوت است چون دست بر نم
 صده نهند سردی محسوس شود در بعضی اوقات غشی عارض شود و بسیار بود که ساقان را که سرمای قوی
 خوردن خاصه اگر پیش از آن گرسنه بوده باشند و تغلیل غذا کرده این حال عارض گردد علامت خشک تبی و خشکی

تایید است که در شش مذکور شد معده را مضادات تویه سده مثل صفا و شکر از سحر و سبیل طبعی که در مقدار
 گفته چون از غشی برین آید که شش زرد و پسته و اگر آب گشت را با این طریق بگیرند بهتر است که
 گشت که گفته که با جوی آب که گفته در آنجا که آب گشت و دردی که شش گشته و در آنجا که آب گشت
 و سردی که آب گشت و در آنجا که آب گشت و در آنجا که آب گشت و در آنجا که آب گشت و در آنجا که آب گشت
 از گشت برین آید و آنچه گفته در آنجا که آب گشت و در آنجا که آب گشت و در آنجا که آب گشت و در آنجا که آب گشت
 و با آن طبعی مثل طبع زجاجی میباشند که گفته سده آید و قوت و شهور را نمی براند و این بر خلالت بلغمی بود
 که شهور بلغمی احداث میکنند زیرا که آن ترش بود و سده را اگر در شهور بگردد و اگر در و اینکه سبب
 غشی گردد و به طعام مزاج و غلیظ بود و علامت شش علامت سودا مزاج بلغمی بود علامت شش سینه سده و شش
 آن بود و علامت شش سالی از شش است زیرا که با استفراغ حاجت بود و اگر شش سالی از استفراغ
 و یا حدیث جمیع قری از ضعف قوی در دم سده و حرارت سده و جمع بین است علامت شش علامت سودا مزاج
 و شش سالی از شش است و شهور و در وقت گشت و علامت شش در حال غشی معلوم شد که در آن
 غذای سرد و تعدیل و باقیه و مقوی هم سده مثل نان در آب از شیرین و آب سبب سحر و شراب
 زرد شک و شراب لیمو و نارنج و ریاس و غوره که در هیچ خشک کرده باشد تدریر کرده باشد
 فصل در بیان شش غشی از زردی دل سینه شش میباشند علامت شش است که در شش خشک
 پیش از آب خشک است که شش غشی برین آید که خشک است شش خیار مندل و گلایه برگ سید و اغذیه و طایفه
 مضادات با زده بکار برنده حرارت سده است علامت شش علامت حرارت سده است و تسکین یافتن
 با سوز زاده از هر جوی سوز علامت شش در شش خمره حرارت شش است با سکنجبین یا شراب سرد خشک و از
 میوه با خیار و هندوانه و سیب و اسفند و از غنظت و زودیت و شوروی خلطی یا اغذیه ای که در سده
 بیاشد و با می شور و با این بر صفت بیاشد علامت شش است که در چید آب خورد و شش زبانه شور و چون
 گفته از آب سکنجبین را در جوی که خورد در شش نماند تسکین یابد و این عطش را کاذب گویند و علامت شش است
 است که تدریر کند سوز و اسهال که سبب است از هر یک اغذیه سوز و میوه نماید که گفته اند که اگر در حدیث گشته آب که در آنجا
 سنگ بخورد با صحت سید با این میوه خورد و تویع و غشیان فی حرکت سده باشد بلغم خیزی از طریق
 و این که در شش با بیان حرکت اندفاع و تویع حرکت و دفع یعنی سده با حرکت سده دفع و غشیان حالت بود

که سده را با نخات احتضار حرکت باشد بسوی نزد سبب نخات یا صفت علامت شش حرارت و شش و
 دفع صفت بلغمی علامت شش سینه سده است و آنچه گفته در آنجا که آب گشت و در آنجا که آب گشت و در آنجا که آب گشت
 و با این طبع سوز و علامت هر یک معلوم شد و علامت شش سینه سده است و آنچه گفته در آنجا که آب گشت و در آنجا که آب گشت
 فصل در بیان فی الدم یعنی بر آن خون از سده بود و غشی از شش است از سده علامت شش سینه
 با سلیق است و تویع آب غشی از شراب سالی با سلیق علامت شش علامت شش علامت شش علامت شش علامت شش
 نیز بر این است و از آنکه از هر یک سبب سده علامت شش علامت شش علامت شش علامت شش علامت شش
 فصل در فراق و آن حرکت هم سده است از این دفع سوزی از زردی و این از زردی است چاک در چهار مجرای شش
 خوردن چیز بازی بسیار گرم و علامت شش استعمال خمر و اغذیه با زده است و از هر یک حرارت در دم
 سده است و این که بر آن و مسلمان را در سوز عارض گردد و علامت شش است که سده را از هر یک و از هر یک
 گرم کنند درین فیه زود دفع ریج و طویق که بعد از این خواهد آمد حرکات غلیظه و نوره زدن و نفس نام است
 و بر غیر برون تشنگی و عطسه آوردن و جمع اعراض نفسانی به نهایت منفیه و موثر است و حدیث فراق
 از چیزهای زنده و شوریده هم سده میباشند چنانچه از سوز و خوردن چیزهای تیز حرارت میگردد
 علامت شش است که سبب سوز آب گرم است و استعمال اشربه با زده مثل لیمو و شراب زرد شک با لعاب بز قسطه با و یا
 از گالی طعام بسیار غلیظ و با لیمو مزاج غلیظ می باشد علامت شش است که در آن است و با آب گرم و با از لیمو تیز
 علاج آب تریس و سکنجبین غسل است و با از با و با می غلیظ میباشند علامت شش با الاصول است که
 اغذیه شوروی بمصلکی و اینسورن طلای نافع درین قسم صفت آن بودید و شش با و نه گفته روغن
 مصطکی داخل کرده بگردد بر سده طلا نمایند و با از درم جگر باشد علامت شش سینه سده است و علامت شش
 است که در سده خلطی یا غشی یا با و یا حرارتی بود و از استفراغات و تریس گرم عارض گردد
 علامت شش و در آن با دم خوردن است در سده بالیدن و غذا آنچه با مرغ خمر و کدی تند اسفناخ بچ
 بخورد و قدی نبات سفید باب بدانه و لعاب بز قسطه با جو شند
 فصل در او را هم سده این نام با از صفا و خون میباشند علامت شش حرارت در سده و در هر یک سوز
 در شش زبانه شد و شکر سوز شش است علامت شش با سلیق است و زردی و آب ترش در شش زبانه شدن
 با شش و شراب لیمو و شراب آلوده سدی شش و شراب نیل و زرد آب و آب الشعلاب تازه و آب کاسنی تازه

شما و نافع از برای این قسم صفت آن در ابتدای آرد جو برگ خرد لسان الحمل و آبغریاب و آب سیب و عرق
 سرشته بر صندل صندل نماید و نافع درین تم بعد از تسکین حرارت صفت آن با روغن کشکول و عسل و کحل
 کحل غطلی کوفته با آب سرشته صندل نماید و یا اثر بر مکره باب با دیان و آب کزکس از اینند و اگر در دم صندل
 با تخم باشد عسل شش تب عیلم و بسیاری لدن از دنان است و سقوط شهوت و سفیدی ریزی و زبان
 نسیج عسل شش تب دوزخ و غدا خورد آب گوشت تیموج که در اینجمله باشد و گوشت تیموج را
 بخورد و بر آن انحصار نماید طبعی نافع در ابتدا صفت آن سوغن گل سرخ و سرکه که هم آنجمله بر صندل
 طلا نماید صنادی که بعد از چند روز استعمال کرده میشود صفت آن خاک کزکس خوب مکره رسد کوفته
 سنبل الطیب کوفته بخیزه بگلایه که سرشته صندل نماید و اگر تحلیل نماید استغراق بقیق نماید صفت آن
 سبک که بقیق نماید و دیان سرد هم کزکس در دم جوشانیده صاف نموده تلخ و شیرین خردم کفشد آفتابی ده
 در دم در آن حل کرده صاف نموده بخورند و چند صبح با این مداومت نمایند و اگر از سودا باشد عسل شش صلابت
 در دم و افکار رسوب و فاسد و بد خلقی جوشی بر وقت عسل شش تب دوزخ و دوزخ غلامت تیموج
 ظاهر شود فلوس خیار شیرین باب را زاید و آب کزکس حل کرده صاف نموده روغن بادام شیرین و عسل
 کرده بخورند و چند روز مداومت نمایند صنادی کحل غطلی صفت آن طبع بزرگتان با روغن گل سرخ
 کوفته با آب سرشته صندل نماید اگر تحلیل نماید اسهال یا یاریخ فطر متوی با تیمون سه باشد و غار لغویان
 سه باشد نماید بر صنادی کحل که بعد این سه اسهال استعمال کرده شود صفت آن مغز فلوس نیمه کجند
 سنبل الطیب سه کوفنی اشق یا سه که کلاب حل کرده باقی ادویه کوفته بخیزه با آب سرشته صندل نماید
 باب هشتم در امر این کسب و مراره و طحال
 فصل در اورام کبد اگر از خون باشد عسل شش تب و گالی و شکلی و در دو سوزش در موضع جگر است
 و سقوط شهوت طعام و ظهور در دم و سرخی زبان و لوی و سرفه خشک و فزونی و اگر در دم عظیم بود صندل
 از عظم آن زحمت رسد و اگر در جانب صندل باشد آن علامات فی و بعض شکم و فزونی در جانب شش طعام بیشتر
 بود و اگر در جانب کبد بود سرفه خشکی نفس و کزکس و انچه کزکس کجند که در آن بزرگ است و جهت تشخیص فزونی
 میان ذات الحجاب و اورام جگر و عسل و کزکس باشد مرین را کوفته که نفس باز پس کشد چند المة تواند نگاهدارد
 بعد از آن از وی سوال کند اگر در آن وقت در روی در زیر بانو و زیر پهلوی با در دم جگر است

الذوات الحجب عسل شش صندل با سلق است و آتش سیدان این اثر بر شراب اما در شیرین و آب انار ترش
 و آب کاسنی تازه و آب جنب القطب با کجین بندی و غذا را را شیرین صندل نافع در ابتدا صفت آن
 کحل غطلی کوفته با آب سرشته صندل نماید و یا اثر بر مکره باب با دیان و آب کزکس از اینند و اگر در دم صندل
 استعمال کرده شود صفت آن آرد جو کحل غطلی کحل سرخ کوفته با آب سرشته صندل نماید و مکره که بعد از وقت روزاگر
 حرارت باشد استعمال میشود باید که بر صندل با قبل با روغن صندل نماید بعد از این برین صندل انحصار نماید
 صفت آن کحل غطلی کحل سرخ کوفته با آب سرشته صندل نماید و مکره که بعد از وقت روزاگر
 از صفراست عسل شش تب دوزخ و زبان و یا جوش است و شدت تب و حرارت و بی صفراوی و طبعی
 سهیل صفرا استعمال درین هم صفت آن ترندی تخم کاسنی پوست تخم کاسنی عسل شش تب جوشانیده
 صاف نموده شیرین خراسانی زنجبیل حل کرده صاف نموده بخورد و اگر در دم در مجرب کبد باشد چیزی که
 او را در زبان نیت کند بنده و اگر در ریه باشد چیزی که اسهال کند بهر دو صورت طبیعت را نرم باید داشت
 و باورم کبد از بلغم است و عسل شش تب دوزخ و زبان و وقت تشنگی و احساس نرمی در دم و صندل
 در بلغم بودن تب است صنادل نافع درین هم استعمال بعد از نوشیدن بار الاصول با شیره تخم خردل استعمال
 حقه نیز صفت آن گل با روغن لعل لعل کحل سرخ کوفته با آب سرشته صندل نماید و اگر سودا
 است عسل شش تب اورام صلابت در موضع جگر و شاورنگ و لانه غری و وقت شهوت طعام و کمی درد و
 تب و گاه با حرارت مزاج میباشد عسل شش تب اسهال سودا است بعد از آنکه بلغم بکجین بنوری یا عسل و
 انراض مثل داده باشند و صندل و انچه در کجین کجین کجین از اینجمله کوفته شد تر تب و هت
 فصل در سوزن القینه بد المة صفت در سوزن جگر اسوزن القینه کوفته و این مقدمه است
 عسل شش تب دوزخ و لوی و سرفه خشکی است و تبج ریدی و یک نادر است و با گاه باشد که در این سوزن
 و از لوازم این مرض است بسیاری نفخ و ترشک و اختلالات اجابت طبیعت گاه نرم و گاهی تبس و گاهی
 نورو گاهی در عسل شش تب خفیف از علاج است
 فصل در سوزن استفا در وقت معنی بسیار طلب آب است و در اصطلاح اغلب امراض مادی بود سبب او
 آهن نادره و باره و غیره جامی اعضایی ظاهری یا سوزن صندل و اخلاط این مرض هر سه نوع است اول
 سوزن در این بهترین انواع است پس سوزن سوزن سوزن سوزن سوزن سوزن سوزن سوزن سوزن سوزن سوزن

و چون دست بر شکم انداخته بخون زنی یعنی شکر آب نماید و او را سوسه گردد و در وقت دست زدن از
 پیلوبه پهلوی گردیدن علاجهش علاج ورم حکایت از علل است و درم حکایت از آن است که اگر سوزن در شکم باشد که بکنج
 در کاسنی سرد و در کبکنجین بزوری حار علاج کند و غذا سبک کند و سوزن را با صفتی که در کتاب
 با دریا حار کبکنج است و در وقت مزاج علیل فرمایند و بعد از آن سوزنات که گرم یا سوزنات
 نمایند و در وقت تخم کرفس این سوزن و در سوزن و در سوزن و در سوزن و در سوزن و در سوزن و در سوزن
 سوزنات و در وقت سوزن کرفس این سوزن و در سوزن و در سوزن و در سوزن و در سوزن و در سوزن
 لخمی بل و اما حسن جمع بدست و چون گشت بر موضعی فرو برند در دست و در کاسنی سفیدی بوی طبعیت
 نگاه باشد که بوی سوزن سوزن سوزن سوزن سوزن سوزن سوزن سوزن سوزن سوزن سوزن سوزن سوزن
 علاجهش تقویت و کنجین است پنجه در سوزن مزاج بارد و معده ذکر شد و در یک گرم درم از آن در بر زبان
 نشاند و علاجهش طبعی عدم گرانیت چنانچه در زنی بود و نگاه دست بشکارتند و از طبع سوسه شود
 و زان بر وزن آید و علاجهش اسهال بنفش است پنجه که احدات گرمی کند و بعد از یک گرم معده چنانچه در
 از گرمی حکایت شود و سردی معده حاد شود پس تحلیل باد با کبکنجین بزوری و حقه و شیا فانت و
 اضنه کنند ادویه موضعی بر کبکنجین و در کبکنجین و در کبکنجین و در کبکنجین و در کبکنجین و در کبکنجین
 بر اطراف که مایه ای طبعی صفت آن چنانچه در سوسه گرمی نماید و نگاه کند و نگاه کند و نگاه کند
 چشمهای گرم در استعمال حمام معرق است و حمامی که نرمی از زاید یعنی حمامی که آب بسیار
 ریزد حمام کبکنجین معرق است و شیر شتر که تصدوم و اسهال آن چرا کنند و در وقت آب غذا دهند نهایت مفید
 است و همچنین بوی شتر بزرگ تصدوم در وقت زنی خورده باشند و آورده اند که در استعمال
 شد بوی شتر خنده آن آمار خورد که از ذکر آن شتر مے آید خلاصی یافت

فصل در برقان صفر برقان صفر با سبب نفع طبیعت میباشد با سبب نفع صفر برقان صفر برقان
 بجان چنانچه در شبهای صفر آوری علاقهش سردی در روزهای بجران و اگر پیش از تخم باشد که بکبکنجین
 اگر طبیعت در آن وقت نرم باشد بدی و ضاوش کمتر باشد علاقهش گرمی مزاج کبکنجین و سوزن
 فارده و وقت زردت علاقهش سهل صفر و سوزن است که نگاه کند و نگاه کند و نگاه کند
 تحلیل و یا از گرمی مزاج باشد و در وقت میان هر دو است که آنچه از گرمی حکایت شد رنگ نام بدل و سوزن

و الا روی بهتری که زرد بودن لاغز شود طبیعت قوی شود و علاجهش علاج گرمی حکایت و یا از سده که حکایت
 علاقهش سده که گرمی در موضع بودی در وقت و اگر سده در جانب مجرب که باشد بل رفیق و اندک
 باشد و اگر در جانب مقعر باشد باز نرم و آب نیک و سفید آید علاجهش اگر سده در محب بود متخ و مدر
 و سوزن شل کبکنجین باب را زانند و تخم کرفس و تخم کاسنی و تخم خارین و اندک لک حسول و اگر در جانب مقعر بود
 استعمال ادویه مفرجه سهل کنند مثل کبکنجین و بزوری و آب را زانند و کاسنی و غناب و طب و یا اگر گرمی
 بواسطه باشد در این قسم که در کان و زمان را بسیار طوطی می شود علاجهش شستن در جابای خشک است
 و او شیره واقعه و میوه های خشک یا از درم مراد می باشد و علاقهش آن تب است و گرانی موضع کبک
 در وقت زان و انواع علاجهش مثل علاج ورم کبک است و یا از ضعف مزاج مے باشد علاجهش مثل
 علاج ضعف حکایت و یا سده با این حکایت در راه است و علاقهش فی صفر آوری یا اندک نقلی در موضع
 حکایت و یا از اندک اندک سفید گردد و علاجهش استفراغ صفر است و استعمال سفحات مثل آب
 کاسنی تازه و تخم کاسنی و غناب و تخم کرفس و زانند و در سوزن صفتی و کبکنجین بزوری کبک
 گی سردی در زنی در کبک و سفید نفع نماید و یا از سده با این مزاج و اسهات علاجهش آنکه
 با زردت سفید گردد و سوزن کبک و کبک که قوی تر است که در علاجهش آنچه گذشت در کاسنی سده
 این مجری آب طبعی که کبک و سفید که در آن خلوس خیار شنبلیله کرده باشند با روغن بادام حقه کنند
 نبات مفید است و اگر غناب و تخم کرفس داخل نمایند قوی تر باشد و یا از قوی مے باشد
 علاجهش علاج قوی است

فصل در برقان اسهال برقان اسهال یا از سده میان طحال و مضمه میباشد علاقهش
 این برود اگر برقان اندک اندک حاد شود و در وقت میان هر دو اندک و یا شتر و وقت ساقط شود گرمی و تند و از جانب
 چنانچه علاجهش کبکنجین سردی و اسهال سرد است و یا از بسیاری حرارت حکایت است که خون آن برود و در وقت
 میان کبک و طحال است که کبک و اسهالی کمتر بود و علاقهش سرد مزاج کبک و طحال نیک یا بود یا بسیار بوی
 و برانند شکایت مزاج مزاج چپ و در آن وقت علاجهش نفع است و اخراج خون نامرین اصلاح و
 تبدیل مگر با سوزن یا از ضعف مزاج مکه طحال است علاقهش کبک و سفید شستن و سوزن شستن و در خروج سوزن
 بود و اسهال و علاجهش تقویت سوزن نماندن مجرب نفع زدن و ضاوی معوی اما لیدان اردک در جانب است

اگر اسکون و لطافت و دعت باشد و یا از بزرگان محروم امراض سرداری بیاشد علامتش آنکه در زمان امراض
 حادث میگردد و از حدوث آن خفتی عادت شود علامتش مع کردن تجرد آنست و با از دم پیرزید و یا پیش آنکه
 فصل در ورم طحال سبب بر بیشتر سودای بود و بعد از آن که در آن سردی سبب سخیل میگردد و معنی
 صفراوی اندک و نادر باشد و بیشتر او را در زردی بر بعضی شده و فرق میان با در ورم آنست که از دست مالیدن
 در ورم زرد زنیه میگردد و با در سبب بسیار از او از فراسم مع مشهور و اما در سردی علامتش در ورم
 جانت پیرزید حرارت و تشنگی و تب گرم و در سردی و سیاهی قارور است و گاه بود که در موضع سبب سردی
 پدید آید و علامتش بطن و اسهال بخار شیب و آب غلبه و آب گاهی ناز است و صفرا با
 ننگ غذا بار تشنگی و اثر که در او را کم کید و اما صفراوی علامتش سوزش مفرط در پیرزید حاد
 و شدت در ورم و زردی و زردی آنکه با سیاهی آمیخته علامتش اسهال بطریق درم صفراوی حکایت
 و اما بلغمی علامتش با زردی و تب پیرزید اندک دردی بان و سفیدی زبان و تب خشم و جوی آن و سفیدی
 بول و سیاهی بر زبان و صفرا و نافع از برای سرد بلغمی پیرزید متعلل بعد از تشنگی مع صفقت آن تخم سفید که در
 حبل گوید با خاک کبر چوب آنگو ریز که در زمین مگس نشسته ضاد کند و سوداوی علامتش صلابت پیرزید
 بیرون آمدن از موضع خود و نفخ و در او در شکم نفخ و مرعت و نفخ در شریان که بعد و با جابجایی
 چنانکه با بعد در یافته شود و لاغری بدن و غلبه اش اگر غلبه خون بود فصد با سبب سبب است چنانکه پس
 سنجین زوری و مند و اسهال مبطون قهیرین عنادوی نافع درین قسم صفت آن اشک لیکه غلیظانده
 فزونی و سداب بیخ سوسن آسمان خونی گوشت خیمه بان نشسته ضاد نمایند و در قفس کبیر و ایرسا کبجین متخذه از سر که
 کبیر است و اگر اشک با بر پیرزید ظاهر نمایند و درم پیرزید را تحلیل دهد اگر کبیرم فصد سفید با سر که بخورد درم پیرزید
 را کبیر از در اگر سوسن کبیر که نشسته باشد صلابت آنرا دفع کند

فصل در ریاح طحال با از سردی مزاج سبب زردی سود در آن بیاشد علامتش تند و زردی
 سببوی چپ در ورم غلیظ چند آنکه اگر دست بر آن فرو بندد و تشنگی و زردی آنکه در دست علامتش
 با الاصول است که در آن تخم چنگشت داخل کرده بلیت و سفون حوت و لون و صبر و تشنگی بنایت سفید
 است و نهادن تخم کاشش و کسار با ضا و طایع محلل یکبار آید
 با سبب تخم در امراض اسهال و اسهال

فصل در بیان اسهال بر اسهال که بود یا از کول و یا از هاشل جنون و شالی باشد یا از اسهالت
 و آنچه از اعضاست یا از جمیع بدن است و یا از معنوی معین مثل دماغ و معدده و بطور پیرزید و زردی
 اما آنچه از کول بود یا از لوزیه سبب عیاشد که توت او در سده و یا سوده یا نادر علامتش خورن بر زردی است
 بریان کرده و بو فون گل سرخ جرب کرده با رب سیب پدید و یا از خوردن بسیار است که از جیب تخم سفید شود
 و یا چیزی مرقق مثل لوی یا غذای که خوش طعم بود و یا چیز شربت خورده باشد یا فلاح بود و لوی سیب
 کند و آن مانع اسهال معده شود و غذایش غیر سنگین باشد و جرب اسهال گردد و علاج این مجموع آنست
 که یک شبانه روز غذا نماند بعد از آن غذای لطیف سریع الانضمام تخیف دهند و معده را جوی صیت
 و بر مزاجی تقویت و آنچه از اعضا بود یا از جمیع بدن است و این را اسهال بیقی گویند و سببش اجتماع فضلات
 در کربا است و علت تحلیل و بسیاری و سکون و استله بدن است یا از جنس استفراغ که عادت
 بود مثل جیب خون و اسهال صلب طشت و اسهال آنست و علامتش تقدم اسهال مگر در است و علامتش
 سفید بفسه و اسهال و اگر بدن قوی باشد ریاضت و حرکت و دنگ و حمام مسوق و یا از غلبه
 صفرا تمام بدن است و علامت و علامتش در اسهال مراری خواهد آمد و یا بر سبب بجران بی باشد
 و یا سبب زردی و گداختن اعضا میباشد و این در عقب حیات و در اکثر از معنی شود علامتش
 التهاب و زردی و زردی و زردی و اختلاف لون و عدم وجود آفت است و در عظمی که جرب اسهال می گردد
 اگر زردی آن تخم بود اول صید غلیظ جرب بود و در آخر مثل تخم متشابه القوام گردد و اگر زردی آن کول بود اول صید
 بود اما جرب بود و در آخر سادی القوام گردد و یا از عظمی غیر معین بود و این اسهال بی بود و سببش غلبه
 میباشد و در عظمی از اعضا صمد در ورم علامتش تقدم درم است در آن عضو مفرغ از زردی و نافع مفرغ
 و علامتش آنست که شیره تخم خیارین با کلاب فصد سفید یا سنجین و یا با شراب زرد شکم بحسب احوال
 غذا با تشنگی باشد یا جود مرغ و وای که بعد از آنکه شدت فصد سفید است آن گل را می طماشید و چون
 دم الاغین مگس از سر کبیر که تخم کاشی بود و آنکه کوفته بک متقال شراب سیب دهند و موضع
 بمقویات ضاد نمایند و اگر تخم قری بر رخ داخل نمایند و اگر تخم بود و غیر مدی بسیار شایسته
 فصد جمع گردد علامتش آنست که در آن عضو زردی ظاهر شود قبل اسهال بعد اسهال خفتی و راحی در آن عضو
 پدید آید و صورت نفع غلبه لول و بران زردی و از در عضو اسهال حاصل زبان که اگر غلب بود صفراوی است

و اگر برنج بود سودا رست و اگر موطنه بود رطوبت و این نوع را اسهال دوسوی گویند و اگر دوسوی باشد
 بکلیه ای بود و در بعضی اوقات قوی تر گردد از فساد خون است و علامتش تغییر بدن است از خلط غالی و
 تعدیل مزاج با پنجه موافق باشد تقویت آن عضو که در آن تجمع بیشتر بصداوت و آنچه از مضمون سیدین با سبب
 از مزاج بود و این را اسهال و ماغی گویند و سببش فزونی از آن تر بود است و فساد غذا و علامتش آن
 است که در اول روز که از خواب برخاسته باشد چند مرتبه متواتر اسهال شود پس ساکن گردد با علامت نزل و
 نسلو مزاج و علامتش که بقفا کینه کند و این سبب است که در پیش از آنکه عادت از خواب برخاستن مجالس
 نشستن بود و بیدار کرد آنقدری فزونی پیدا و آنچه بقدری نمانده در رسیده با نماند فزونی آمده باشد بخوبی مزاج
 رنج باید که در وقت تخم بجان و بارنگ یا تخم رو یا بزطون یا شربت انار خیرین یا نهند با شراب منحل یا
 شراب شمشاد و او را قاضی که اسهال باز دارد نشاید و او را و تدریجاً از شستن نزل نماید که در
 باب نزل گذشت و یا از معده باشد و این اسهال سعیدی گویند و این سبب سوء مزاج معده است یا بسبب
 بازماندن اسهال است از کار خردیش سبب مالت سطح معده از رطوبتی و علامتش هر وقت که در آن طعام است
 بی تغییر و حساسیت علامتش که در وقت خوردن جواریش خوردن جواریش کند خوردن
 بریا از ضعف قوت اخضر میاشد از سوء مزاج و بیشتر سرد بود و یا از بسیاری ریاخ در معده است و یا
 رطوبت لاج که میان طعام و معده حاجب گردد و یا اخضر از کار خردیش علامتش ضعف با قوت و نسل طعام
 معده و غیر تغییر و منضم بودن آهن این وقت خوردن لبرعت چنانکه در ضعف با سکه مذکور شد و سبب
 آنکه سوء مزاج را با علامات آنها معلوم کرده به تبدیل و تعدیل گویند و با و بارنگ چیز با سبب نفع کسرت
 ریاخ تکمیل دهند و رطوبتی را که علامتش غلیان و بسیاری آب در آن و شیرینی در آن و بریدن
 آهن و رطوبت به بر از علامتش که خوردن است با برب و شبث و عمل و ملامت بجز ارشاد
 مذکور نمانند و از ضعف قوت و اخضر باشد و این نهایت تعدیل و قوت سبب است که در
 دفع کند از ضعف یکبار دفع تواند کرد و آنچه دفع کند منضم شود و علامات ضعف و اخضر معده است که
 رایده ازده ساعت در معده با نماند سبب آن بود است بود علامتش بجز ریاخی طرب باید کرد و یا از قدرت
 صفرا در معده بود علامت و علامتش در اسهال مزاجی یا بیداری از نغم شود در معده بود علامتش شوری در آن
 است علامتش که در وقت خوردن کفند شوری بمعطل و آتاش میدان شراب مغزول و شراب لبرعت

و یا از شوری و جوشش در جوارش در معده علامتش جوشش در آن و خشکی و حرارت است و بعد از آنکه غذا
 در معده احساس شود و در وی شود چون سنگین یا بد در بر از صید در زبان بقیق بر کله علامتش که رانی
 بنامند و خند با سلیق و غذا آنچه بر میان کرده و عدس بر بیخ شست با پنجه و پنجه شستن مندر بود و در دم
 بز زطون یا بران کرده و کبیرم صنغ عربی سوزده بروشن گل سرخ دودم چرب کرده با شراب منحل و سهند و اگر
 بعد از آنکه دفع نشود قرص طباشیر و سوغت حب الزمان و سهند با شراب مغزول یا از ناپل شدن حمل معده
 است باشد سببش خلط اکال یا شراب سوم حار با درم گرم که حادث شود در معده نسل فغمولی و حبه سره
 و علامتش هر وقت آمدن طعام غیر منضم است بی سببی از اسباب مذکور علامتش آن است که معده را
 بقا بقاات قوی فضا کند و غذا آنچه بر میان کرده بر بند اگر حرارت بود و الا شوری یا گوشت سبک بر بیخ
 در بند گفته اند که کسی که از شیر تازه و دان سیه خشک کرده بسیارند اجابت محل کنند و یا از جگر باشد و این
 را اسهال کبیدی گویند و فرق میان اسهال کبیدی و سعیدی آنست که در کبیدی کیلوسیت فعل معده تمام
 بود در معده طری بر بود اسهال کبیدی در بیخ در بیخ می باشد و بیش از پنجه و یا که در معده علامتش
 تعدیم و درم و ناض شعریه است و علامتش آنچه مذکور شد و تقویت جگر با شربت و صفاست و باغی است یعنی
 غذای گوشت نامه بود پیش نصف جگر باشد سبب و یا در مزاج یا درم و سوء مزاج را با علامات آن معلوم کنند
 و دفع کنند و درم و سده مذکور شد و گفته اند که غالی که از ضعف باشد بجز تغییر متقی را بل شود و سنگ نیست که
 بگاه از برودت و رطوبت باشد مناسب خرد بود و یا درم من است و این را در سنا یا کبیدی گویند و سبب
 یا تفروق اتصال جگر باشد و علامتش آنست که قرص طباشیر و گل ارغی ادم الاخرین دهند و غذا از رده
 تخم مرغ نمبر شست و یا از اسهال بدن بود و علامتش اسهال بدن است و عدم علامت سبب در روزه یا
 خروج تبارک و علامتش فضا کحل است با دام که مریض ضعیف نشده باشد و قالیق نهند و چون ضعف
 پیدا شود و حار بر موضع کبیدی از بدن نهند و قالیق استعمال کنند و یا صفراوی میباشد از اسهال جگر
 از صفرا و صیدی میباشد که این از انجبار در بیل است و یا از انقباض معده و یا از احتراق علامات و علاج
 انجبار مذکور شد و علامات انقباض و احتراق و صیدی و صفراوی آنست که مان علامت آنج بود و محتلط
 به باز در بعضی از خروج آن راحت حاصل شود و در وقت خلدار معده بیشتر بود و چون غذا خورد
 شود سنگین گردد و علامتش قالیق نهند که قوت بلاک عاجل است بلکه تعدیل مزاج نمایند

و بعد از آنکه با آب شکر و آب زردی یا زردی که در آن قند است بسیار بنوشند و شکر را در آن حل کنند
 کرده با آب شکر که در آن قند است و گاو باشد که در کبری یا کبری که در آن قند است این بود که با آب شکر
 گداخته شود و کوی می باشد و سیدیش ضعف جانیه بگوید و علامت است اسهال سفید و گاو بود که اندک
 بجزری زنده بر اسطر قوت و با سایر قوت خون در آن و لاغری زردی رنگ با سفیدی می بیند
 علامات سه مزاجات مضعف معلوم شد و اگر آن از بروت و رطوبت است که بعد از آن قوت حکم نماید
 و ظریف می باشد از سده که عارض شود و عرق در صورت بیدار اول و علامتش نقل بچای راست
 و لاغری و نشا قوت است و علامتش تبخیر سده است که بچین بزیوری و شراب و نیاری و با
 طحال باشد از امتلا سودا بسیار آمدن آن معده و علامتش غلبه استهلا و سوزش فم است
 است و ترشی دهان و سوداوت بر است و علامتش اگر قوت باشد فصد با سلیق با اسیم با بید کرده
 ببطون قیوم استقران کرده فم معده را قوت و چند سیه زرا کمه کنند و مجرب با اسیم پانده از امر بود
 برگاه صفر از زهره بوده زاده از آن آید که جهت دفع نقل و از جهت آن بکار آید اسهال حادث شود
 علامتش قوع پنهانی عجب محرق بود عقب نشین شراب کمه است و علامتش اگر صفر بسیار بود
 بنوع بسیار زرد و تر سندی و آب اما ترش بر شیرین که در تقیه کنند بعد از آن ترش طباشیر و سفوف جالبان
 با شراب منحل و شراب زرد شک ساده و هندو غدا و قوع سنگلاب و آهن تا پاره اشیر بر آن و شراب پاره
 آب ساق با اندازند و چون ضعف بود و تبخیر و یا چوره مرغ بر آن کرده اندازند و اگر بر آن کنند در قوت
 بر آن کردن در گردانیدن آب سلق بر آن بریزند چون بر آن شود سلق بر آن باشد و یا از زده بود این را
 اسهال عمومی گویند و یا اگر سباب که در معده گذشت تواند بود و از بزرگ سطح داخل بود و علامتش بر وزن
 آمدن صدر با غدا بفر کامل الا مضام با صلاح معده و جاسم رود وقت مرده غدا بود و با علامتش
 فصد با سلیق است اگر انجی بود و یا اشیر بر آن کرده برنج یا روغن گل سرخ و ترش بر آن ترش خرفه و ترش
 گل برینی و صغی بولی و هندو باب بر که با زلفه حقه کنند در ک ترشیا حوت نمایند و از بزرگ سطح علاج اسهال
 درین هم صید بنور و در دیال و زردی راست چپ میل میکنند و علامتش فصد و تسکین حرارت و برگ
 خرفه و غلبه اشعل تازه ضاوا نمایند و از برای گرم اجتناب نمایند و از رطوبات فاسده که در روده
 جمع می باشد علامتش خروج رطوبات با طعام قلیل الا مضام است و حسن حال معده و علامتش

تقیه است تقوی و اسهال پس استعمال سفوف فابند و از ترهل و سوز مزاج سرد و تر می باشد که قوت ماسکورا
 ضعیف گرداند و علامتش آن چیز است که در رطوبت گذشت غیر خروج رطوبات و علامتش استعمال چای
 فابند است که در معده مذکور شد از ضعف اسهال باشد چنانچه اسهال که بان آمده است چنانچه در معده
 علامتش علامت استرخاست و همچنین علامتش این است که اسهال قلیل الرفوع است و از انقباض عروق با معده
 اسهال عمومی جلوتش بیشتر و در این را زود منتظر با بی صوی گویند و در رطوباتی غلط در روده می تاق بیاید
 و در روده می خشک است اول متصل معده و آن را اثنا عشری گویند پس تمام پس قوت فم این هر سه را معال
 وفاق گویند پس بعد از اسهال قویون پس تقیه و این هر سه را معال غلط گویند و اگر از انقباض عروق روده می
 غلط بود علامتش زود آمدن را زود اول با خون و آخری خون بی آنکه علامت بر اسهال باشد و اگر در
 اسهالی دقاق بود علامتش اول نقل غلیظ بود پس نزول خون رقیق و گت ناک باشد اگر در روده
 علامت اسهال کبیری بود علامتش فصد با سلیق است و اگر غلبه خون بود رب بر و غوره و بریاس
 و سیب و حب الاس با شراب ایسنا با گل ارمنی دوم الا خون و صغی غدا کرده باز زده تخم مرغ بر آن
 کرده و هندو غدا برنج شسته بر آن کرده با شیر و تخم شمشاد بر آن کرده و صغی بولی نیز داخل باز زده تخم
 مرغ نیم برشت با بخت و صغی شکر بر آن کرده و حقه فابند از نقل برنج و حب الاس و گل ارمنی
 دوم الا خون در آنجا حل کرده برگاه و را معال غلیظ بود به نهایت سفید باشد
 فصل در قوع چون اکثر قوع همین در روده و روده توران می باشد نام آن اسهال استفاق کرده اند با زود غلیظ
 باشد که بیان بر روده روده با بند و چنان محسوس گردد که با بویال روز و سوراخ میکنند این با وجود قوی
 طبیعت می باشد و علامتش زود انتقال روده از وضعی به وضعی و تقیه میوه با غدا می هر روز با ناک
 علامتش شانه و حقه که طبیعت را زود آورده و با بولشکنند و البته باید که لوله حقه در سوراخ بسته باشد
 و این نوع قوع را قوع ریجی گویند و از نقل است که در اسهال محسوس گردد و این قوع را قوع نقل گویند
 سبب آن اجتناب از طعام لطیف مزاج بود یا سودا یا از صغی بولی یا نقلی نقل و با قوع شدن آن از
 شکی طعامها با اندکی آن یا از حرارت روده یا با زهاب حس آن یا بسیاری آمدن بول یا کثرت تحلیل
 بیان از کثرت از بجز حرارت با حرارت هوا علاج برکتی در دست میاید و در آب تازه نشاندن
 و بعد از آن استعمال حقه که شکم چاورد و حقه کبیت ریجی و نقلی و صغی و سوراخی صفت

آن بسفاح منقحی که کشن زیره کرمانی با دیان از هر یک خندرم سناسکی منزج الفطره از هر یک
 دره درم کل غصه حلیه بر کشان از هر یک سه درم با یونه کینه لعل خطمی کینه در یک من و پنج کینه چنانچه
 با پانزده سیر سیاه یا لایند در درم تک و ده درم فلوکس خیار زنده دران حله کرده صاف نموده در درم روغن
 با طم انصاف نموده بدو مرتبه بکرم حقه نماید و حقه دیگر که در حرارت استعمال نمایند صفت آن الوی
 سیاه عتاب از هر یک پنجاه عدد سیر نقشه گل نیلوفر از هر یک پنجم درم بگ چقدر یکدسته راز یا زنده سد درم گل
 خطمی سفید یک کف در یکس و پنج سیر آب بچوشند با پانزده سیر با زنده یا لایند دره درم فلوکس درم روغن
 دران حله کرده صاف نموده در درم روغن کچک انصاف نموده بدو مرتبه بکرم حقه نماید و بجای روغن کچک
 بعضی ترنجبین چهار سیر کرده اند و در بلغمی مار الاصول در درم صغری در حرارت شراب نقشه و شراب نیلوفر
 باب سندی ترش کرده بوق بلویان دهند تا کشاد نماید خدا اندمند و اگر ضرورت دوان خدا شود
 مار الحوم شود با مرغ دهند و بعد از کشادون اگر غلبه خلطی باشد تقویه کنند و با از درم کب و درم طحال کلیه
 میباشد بعد از آوردن طبیعت بجلج چنانچه در موضعش مذکور شد و میشود استعمال نمایند و با از درم
 گرم اصحاب میباشد و علامتش احساس درم و تب گرم و غلبه شکی در م صغری بود و در مری یکبار
 اگرکی و ضرمان است و اگر موسی باشد حقه بار و در مین است لثرب نقشه و الو و در مری خشت و فلوکس خیار زنده
 اول راه رود که کشاده در قوچ بعده فصد میکند خصرتا با سلین و سار تریبیر از اهنده و لو ویر
 اکثر چنانچه در اورام معده و کله گذشت و با از الوار رود و با میباشد و سبب التواء یا پاره شدن رباطات
 رود است بواسطه حرکت عقیف یا منقب و قرد یعنی آمدن اسعاده یکدسته خطیه علامتش حدوث آن بعد از
 حرکتی عقیف یا سقطه یا منقب می باشد و احساس نزول آن بکلیس خصی و خود با ز آمدن و علامتش دست
 بر شکم آمدن برفق و هموار است و بوجبات مختلف تا بجای خود باز آید و با از دیان یعنی که مایا میباشد
 و بعد از بکلیس طبیعت بدفع آن سعی نمایند و آنچه در باب دیدان ذکر کرده خواهد شد
 فصل در زخم که در حرکت رود و بکرم بود بدفع بر از طریق اضطراب بریدن یا دیگر آمدن رطوبت که با
 خون باشد نگاه بود که خون نباشد و صادق میباشد و کاذب علاج هر یک مندر علاج دیگر است پس تشخیص بر
 تشخیص آن چهارم و سبب آن بدو در صبح ناشی و تری و چند از فطره و بزرقه یا با زرقه یا با زرقه یا با زرقه
 تمهید بر نماید اگر که از دست علاج آن بکلیس طبیعت مثل شراب نقشه و بلغمی پوستی خطی نگاه باشد که شیر خشت

فلوکس خیار زنده شش تو را حاجت افتد و خدا باش و عدس قشقرق اسفناخ و شیر و منبر و ام و چند از کرمها
 رگه غالب است که صادق باشد و الا نه علامتش دیگر یا بدست که بران اعتماد تو اندر دید که با و در مین حلیس
 نقل در اسعاده مکتوب است که از جای خود برون آید پس شخص نماید که پیش از وقوع این مرض طبیعت قوی بود پس
 و چون تفرگه که صادق است اگر صفر باشد علامتش منقب شدن آمدن آن بود با زنده سوزش در مقعد و علامتش
 آتشیدن ریه و غلظت با زنده بریان کرده و خدا ما شصیر بریان کرده و بیخ و جاورس بریان با شصیر خشم
 خشکاش بریان کرده و آب سماق چنانکه بسیار ترش باشد چاشنی در او بود و صماوی نافع در مین نسیم
 صفت آن برت خشکاش گلرنگ بزرگ سفید گل خطمی سفید است اما کوفته بگللاب نشسته روغن گلرنگ
 داخل کرده بشکله چنانچه ذکر شد اگر کلینک یا بقصر طباشیر قلابین دهند و اگر کلینک شود بود علامتش
 بیرون آمدن بلغم بود با زنده سار عطامات بلغم و علامتش آتشیدن شراب حب الاست با تخم ریجان مذوق
 بریان کرده و خدا ابرج با پیاز و پنجه بریان کرده دران انداخته بخورند و کاورس و تک لم کرده بر شکم بنهند
 و اگر ساکن نگردد و سوزن مقلبان دهند و شصا ششیاف زجر صادق بلغمی نافع در مین نسیم صفت آن
 حصفن کی زعفران کندر صمغ عربی از هر یک یک جزو آمیزن در مین کوفته پنجه باب شسته شیانها سازند هر یک
 بقدر چهار انگشت یا زیاده و استعمال نمایند در اکثر اوقات و این شیان اکثر اقسام و اکثر اوقات زجر را
 نافع باشد و اگر از سر ما بود علامتش زبانه شدن زجر است از رسیدن سر ما علامتش علاج بلغم است
 پیاز با گرم بر مقعد نهادن و بر زمین گرم حمام یا خشت گرم مقعد را نهادن و نگاه از شستن بر زمین
 این مرض حادث شود علامتش زردی تخم مرغ بروغن گل سرخ شسته بکرم بر مقعد نشاند و نیزه از زبانه با زنده
 گرم نهادن مفید است و نیزه با زنده و سرفست و از درم کرده و معده تقویه میباشد و علامت آن نقل و
 منبران دران موضع است علامتش آن نماند از این نافع در مین نسیم صفت آن گل خطمی و جازری و زنده
 از هر یک پنج تو را آب کوزه جوشانیده در آب زنده کرده نشسته شیان نافع صفت آن گل خطمی تخم
 گمان جنابزی کوفته پنجه باب شسته شیان ساخته استعمال نمایند
 فصل در میان مفسخ بخورد رود اگر گویند این مرض از دست یعنی دو درم و نیم از مین از مین که
 در عطیات روده جمع شود و غیر چنین باشد علامتش فراوان امتحان و تمدد و بی آرامی و سکون در مین
 آمدن بادست علامتش آتشیدن مار الاصول است و کساد سبب سس کندم و تک دور آب

گرم نشستن و با از صفرا سیاه شد علا متش خروج صفراست و تشنگی و سوزش علاج شراب ترنندی و سوسن
 و تخم سان الحلت ریبا از سوز مزاج گرم اسهالت علا متش علت سوز مزاج گرم است علا متش انباشت
 و ترش است یا اسهول بکلات روغن گل سرخ برهم زده و یا از بلغم غلیظ علا متش گلی و خروج بلغم و عدم
 استعمال مولدات لغز است علا متش غلیظ است یعنی در حینه و جوارشات و با از دیدن است و ذکر آن خواهد آمد
 فصل در سرخ یعنی ریش و دانه چینی بود که بر سطح رود در طریقی مثل انباشت و در حینه است و مغز
 صفرا و فضول که بر آن گذرد با زرد لیس گاه اخلاط عاده بر آن بسیار گذرد و سطح رود از آن رطوبت بر
 گردد و وحدت اخلاط عاده در آن بیشتر تاثیر کند و ریش گرداند علا متش اسهال با برود و است پس اگر
 در زمان و بالای آن بود کج در رود های بالاست که اسهال در فاق اسهال غلیظانه که در خون با بران غلیظ
 بود و این به باد سبب یکی با عصاره ریش و آن دماغ و جگر است و اگر در زینات بود در رود های
 زیرین است که اسهال غلیظ اسهال سفلی نیز گویند اول خون آید بعد زمان با زردین سلیم بود و علا متش اکثر نیز
 آن نایب کرده که با است آن بود و قدری صمغ عربی و نشاسته و طبخ شیر را بر آن کرده اند و نموده با است
 و پست تشخیص نرم سوخته یکدم زده درم شراب ب الی سطح شراب انجیر بود و لوله با شراب است که در کف کند
 و در صمغ عربی و شکر که با شراب مذکور به بند اگر تشنگی غلیظ باشد شیره تخم خرفه بر آن کرده با شراب مذکور به بند
 و تخم ریجان بر آن کرده و با سوسن بر آن کرده بر روغن گل سرخ چرب کرده در رود اسهال گرداند و نموده که در کف
 بیشتر و در کف شکر بر آن کرده و صمغ عربی بر آن کرده و پست مالیه بر در پنجه بخورد و زرد و زرد تخم مرغ
 بیشتر بخورد اگر ضعف غالب بود بک و تیمو یا جوز مرغ بر آن کرده به بند
 فصل در بیان دیدن یعنی که با اینچه در راست حیات گویند و تولد آن در اسهال و فتن می باشد و علا
 در شکم و احساس حرکت آن در وقت که تشنگی است و غلیظان و در خواب ندان بر هم زدن و از بدن آب فتن
 در رود من و لب با تشنگی کردن و در غولی و از نخ سست ختم گرفتن نگاه بود که تشنگی و تقاضای حال تشنگی
 صریح عارض گردد و پنجه بقرع یعنی که در فتنه سوز است و لوله شش در اسهال و است علا متش آن نیز
 که گشت و درین آمدن و اگر در جام چند ان صبر کند تا او را گرم شود تشنگی غلیظانه بعد از آن چیزی تشنگی
 بر شکم نماند اگر با تمام جمع گردد حیات است و اگر زیرین است حب القرع علا متش چهار روز هر روز
 قدری شود و در نماز پیشین خود آب چرب کرده بعد از آن روز پنجم در صبح قدری چیزه گران گردد

از اجزای بجای نماند چنانکه قفسن با پ شود بعد از آن از سوزش که در خواب شود شیره یا شربتی مخلوط
 کرده یکبار در کشند و نماز پیشین ریح بخورد بعد از آن خود آب خورند اگر پیش از آنکه سفوف را با شانه
 اندک کباب اندک شیرینی در روغن اندازند چنانکه آب آن بخلق فرود رود و در حقیقت آن یکبار در او در کشند
 بهترین سفوف و دیدن صفت آن سرخس و شکر و قند و قند باقی بقیل باقی بقیل باقی بقیل یکدم در سر
 شامی تر به سفید بخت تر باشد و سطح حلیق الفیل از هر یک نیم درم گرفته نیمه این مجموع یک حراک است و این
 شیمی که می که در سر که تولد شود در اسهال مستقیم بود علا متش غلیظان مقعد و خروج آن با بران است و
 علا متش حفته کردن باب برگ تنها بود یا سوسن و زرد کبک و تخم حنظل است قبل از روغن خسته تنها بود و روغن خسته
 زرد کبک کرده صبر سوسن طری لیس که اگر موری حل کرده بر آن آورده بکار برند و در تخم حنظل و شونیز
 شیمیانی ساخته بر دارند و چون تولد اینها از مغز است و رطوبات از بیله می سر لوله بلغم و از رطوبات
 اجتناب نمایند بعد از تشنگی در دفع آن ریح ناشتا قدری صمغ عربی نماید تا منع تولد آنها نماید
 فصل در لوب اسیر جمع با سورت استعمال لفظ جمع بیشتر از مفرد باشد و این مرض برین می می باشد و در
 در مقعد اما آنچه درین باشد بصورت لولوی باشد و سبب آن فضله بود که با زرد کبک با ن موضع آید و حرکت
 نفس لطیف آن تحلیل با بد غلیظ آن سحر گردد و نگاه بود که ملین گردد علا متش صمغ عربی است و استعمال
 سوم روغن اسهال با گرم و اگر تحلیل نماند تشنگی نماید یا زرد کبک بر در زرد کبک در رم بود در امر
 رحم خواهد آمد اما آنچه در مقعد است زبانی بود که بر انواه عروق که در مقعد بود از خون سوداوی بر شود
 و آن سوزش بود لولوی که صلب است شبانه لولوی و عنبیه که کشیده بر آن اگر در توبه که تشنگی است شامی بود
 و هر یک بودی و اندر زنی می باشد و اسیر می باشد و عیال علا متش مقصد با سلیق است و الفس و حجاب
 سابقین و تبقیه سودا اصلاح سپرز و حکم و غذای صالح تری از او طبیعت را از قبض نگاه باید است
 بخوری مانع از برای لوب اسیر صفت آن برگ سوزنده با لوبان است ریح که بر کی صانت تخم حنظل
 پست را از اجزا با بر عقل از نفع مجموع بخور سازند و بر آتش گذارند و در زیر گذارند آن را خشک
 گرداند و با یکدیگر همین عمل صفت آن سوزنجان شیرین ریو زرد کبک نیم درم کرده بر آن موضع زرد کبک
 عمل کند ضاوسی که در لوب اسیر است صفت آن با زرد کبک و لوب اسیر است عمل کل حنظل سوزنجان از هر یک یک
 در عصاره لوب اسیر که در عمل از نفع و درم لوب اسیر نیمه زرد کبک نیم درم و در عصاره لوب اسیر

در روشن گل سرخ و سفید ساق کا و کوبان شتر شتر ضار کنند اگر او میبرد در حال خون نمی آید و خوانند که باید
 نمره کا و بیاز طلا کنند و اگر او میبرد شتر آمدن خون کنند مگر آنکه فراطر سرد و در جبهه ضعف کرده پس
 بقرص کهر با شراب انجیر و شراب آب اسفنجی کخی نمایند صفت آن کند گنار فارسی با زوی ستر
 سره صفحانی شب یاقی افاقی صحن علی اجزا بر کوفته بخینه بگلایر شسته شیاها سازند هر یک را جسته
 خردا عمل نمایند و سنگاران بطریق بریدن علاج آن کنند لیکن اگر متعدد باشد نام را باید برید اگر چه
 این علاج کامل است و لیکن خالی از خطر نیست و الا با بودا بر روی بود غلیظ و عسر التحلیل زدودن مثل
 قورنج احداث کند و گاه چنان کرده در لید و گاه بیجان جویه قصب زدودن گاه بیجان بیجان
 از اسباب اسهال کند که شد سببید که بود اسهال سوز او به دست آمد آن به ریاح غلیظ
 علاجش تنقیه سرد است و مداومت بدوی کا سر ال ریاح مثل جوارشات و اسهال آن اما
 تمکین طبیعت و اسهال در لید سبب ریاح است که از بودا سیر جوت سیر دود الفصاح عروق
 چنانکه الفصاح عروق اسهال کند که شد سبب اسهال سیر دود و علاجش عذات باریت سفوفی
 نافع از برای اسهال بر این صفت آن تیوان خطائی که با شیمی گل مخوم از هر یک در دانه
 کوفته بخینه باست چکه بخورند و معجون جوش الحدید از برای اسهال بودا سیر نافع است
 و خوردن محض سیدی و درق العنب ترا اسهال بودا سیر نافع است و همچنین بیله سیاه با روغن
 گا و بریان کرده

فصل در لید اسهال در صورتی که در وقت صبح و در وقت عصر و در وقت شام و در وقت
 آنست که روزی شام و در وقت صبح که در وقت صبح و در وقت عصر و در وقت شام و در وقت
 فصل در لید اسهال در وقت صبح و در وقت عصر و در وقت شام و در وقت
 تخم منقح و کوبن بعد از آن منقح و کوبن در وقت صبح و در وقت عصر و در وقت شام و در وقت
 و باید در وقت صبح و در وقت عصر و در وقت شام و در وقت
 فصل در اشتقاق معده و آن از حرارت و بیجست میباشد علاجش مری سازند از روغن گل سرخ
 و اسفنجی و در وقت صبح و در وقت عصر و در وقت شام و در وقت
 سیلان کند شادخ و درم الاخرین و شبت سوده بر آنجا ریزند

فصل در وقت معده و آن فایده معده است از دیدان خود بیابند و نکر شده از اختلاط معده و در وقت صبح
 علامت شتر غلبه اختلاط است و اگر چه شتر این اختلاط و اجتناب از خوردن آن معده معده و در وقت صبح
 فصل در حرارت معده یعنی بیرون آمدن و این معده که از بسیار خوردن و در وقت صبح نافع از برای معده
 صفت آن بر مود مازوی ستر گل سرخ گنار فارسی کوفته بخینه بعد از آنکه موقع را بر روغن گل سرخ
 جرب کرده باشند پس با ندر و نرینند

باب در معده و امراض کلیه و شانه و صفق و اعصابی شامس

فصل در وجع کلیه یعنی درد که با از پوست علامت شتر تعدیه اگر اکی ولی با احتیاط چنانچه باید
 و از روغن مریضی منقل بود و یکی آن در طلاء معده بود یکی در معده علامت شتر اصل است که در آن تخم خربزه و
 خاکسک و در وقت صبح و در وقت عصر و در وقت شام و در وقت
 چو شایده باشد و بعد از شرباب و باره و شبت و کما و از سوس و گل سرخ و کما و باره و از صفق
 بیشتر با اسهال مزاج کرده بود از مال غری آن با سنگ قرصه اسهال مزاج پس اگر کم بود حرارت معده بخینی
 فاد و در وقت صبح و در وقت عصر و در وقت شام و در وقت
 سوز سرد سیدی فاد و در وقت صبح و در وقت عصر و در وقت شام و در وقت
 هر دو معده با دوام تلخ و روغن حبه القسط و روغن شط و المیدان این روغنها در روغن کرده و با قندیزه از هر یک
 همچون فاد و در وقت صبح و در وقت عصر و در وقت شام و در وقت
 سفیدی رنگ بول و کثرت بول و در وقت صبح و در وقت عصر و در وقت شام و در وقت
 صفت آن معده و در وقت صبح و در وقت عصر و در وقت شام و در وقت
 روغن و در وقت صبح و در وقت عصر و در وقت شام و در وقت
 فصل در عسر البول یعنی دشواری در کثرت بول و اسباب هر یک آس شانه است با در وقت صبح و در وقت عصر و در وقت شام و در وقت
 ریم و در وقت صبح و در وقت عصر و در وقت شام و در وقت
 باز داشتن آن سبب از شانه شانه با در وقت صبح و در وقت عصر و در وقت شام و در وقت
 با در وقت صبح و در وقت عصر و در وقت شام و در وقت
 بیاز وقت صبح و در وقت عصر و در وقت شام و در وقت

زهاست علاجش آنست که فصد کنند و در این تخم از گل نقشه و جازی کوفته و جو نقشه و گل خطمی و آبی سبزه
 نشاند و فصد کنند از آن و جو گل نقشه و سبب شعلب بر شاد و فصد نمایند بعد از تفتیق فصد با صفا و با بونه و
 حرم گمان و آرد با مالکند پس آنرا تحلیل نماید و در جمع بود و در زیاده گردد و در اندک کوفته باشد و فصد نمایند
 در آب گرم و چون در رسا گس شود نشان چنگل بود و جهت انجمار سرسین کوبند و آرد کسند فصد نمایند و دست
 نهاده اند و چون بکشاید در بول مده بر آید سیره تخم چارین و در اول با شراب بقیه با شراب انار شیرین بر یک
 فو تو رو بیا فصد سفید کتوله دهند و چون از مده پاک شود شراب کاج و شراب خشخاش و گل ارغوانی و
 دم الاقرین و نشاسته و بند اگر آماس سرد بود علاجش و سواری بول و غلط و گران و فصد بینه
 ضعف در سا قما طاهر گردد و احساس ورم و علاجش در آب زنی نشاندن که در آن با بونه و
 اطلیل الملک و طبع بزرگان جوشانیده باشند و فصد از مثل اینها سازند و فصدت با بونه و
 به ارامی مقدم بپزای بوداک است علاجش بقا وزن علاج یاد کردن است که ذکر شد و علامت
 البته سندن خون در بول و خون سبوق بول مده و خون و چون سردی اطراف و صغر نفس و نفس
 در وقت سردت علاجش با بون علاج چنانچه ذکر شد نشاندن و کتیمین مفضل و نشاندن در قدری
 چیر بول خرد گش در اطلیل چنانچه در علامت و علاج سو مزاج از سیاحت گذشته معلوم شد
 بپز بول فواید آمد سو مزاجات در این گرم نشاندن و بر بن دست بزرگار مالیدن
 و علامت سنگ کرده و شانه خواهد آمد اگر بزرگ بود کسب کردن بجان دست چپ از مجری
 دور شود بول بکشاید و اگر فصد باشد بجهت بند شود در روز فصد فصد باید کرد و در آردن که
 بر نشسته و غب انطب و جو نقشه هر یک پنج تو در آن جوشانیده باشند نشاندن در روغن گل سرخ
 و روغن بنفشه و فصد و علامت و علاج ورم اسما گذشت و دم رحم خواهد آمد و علاج و طبع و بول
 قروح در کتله و آب گرم نشاندن در همه انواع نافع است علامت قروح در وقتن یعنی در وقت نشاندن
 که بر بزرگ و چون نشود غیر گران و تدر و خروج مده و خون و شور قرح و بول و گاه باشد که کشت پارسا
 بیرون آید و قروح نشانه از قروح کرده آن ممتاز شود که شور کرده سرخ بود و شور نشانه سفید قروح
 کرده با سلسله لعل و قروح نشانه با عسل و بومض و در نیز توان است و علامتش تبدیل اطلال و اطلال
 و بوقیه سفید سیاه است و اگر غالب بود فصد و فصد و اسما و شراب کاج و شراب خشخاش

کفند و نشات امین بر روغن بنفشه یا روغن گل سرخ حلو کرده در اطلیل چکانند و علاج بالا رفتن خصیه
 در آردن که در آن بزرگان و خطمی جوشانیده باشند
 فصل در میان حرقت بول یعنی سوزش کتله از تیزی و بوقیه آن بود که بولیت مگر بسیار می
 صفرا و علاجش حرقت مزاج در کتله فاصده و مقدم مشروبات و با کولات حار و علاجش آشامیدن
 شراب بنفشه تبر سندی نکرده و شراب آلود شراب انار و عاب بز قطن و ادا شال اینها سه صی درین
 قسم نافع است صفت آن منزه خیار و بول رنگ مغز خیار و راز و منزه تخم کدوی شیرین و تخم خشر
 سفید است که بر آب لیس منزه تخم خیزه اجزا سادی کوفته بخیمه بلعاب بز قطن یا سرشته افراس
 سازند و هر روز در استعمال آن را با یکی از شراب مذکوره بنوشند و طلا با زنگ بر موضع جگر کنند و اگر
 صفر غالب بود و خیرت باب تبر سندی یا آب آنا زرش و شیرین حل کرده و شال آن استقران
 نمایند و اگر حرقت بسبب شدن مجری از طوبی که بر آن مخلوق است باشد سببش با بسیار است
 محاسن است با تناول مدرات یا طعام تیز و شور و علاج سفید مقدم این احوال است علاجش
 کتله آن اسباب و چکانیدن سفیده تخم مرغ در اطلیل است و غده ای که با بونه و بزغاله و مرغ فرب و بولیم
 کند و اسفناخ و زرد و تخم مرغ نیم شربت و اگر سببش حرده مجاری شانه و در میان بیانشه علاجش
 تن بول در خیمه مده و چیز باشل سوس از قرح و لاغری بدن در جرب علاجش چینی بومی زشت که در قرح ذکر شد
 فصل در لقیطه البول با بصیبت بول بیانشه که در مجری سوزش کند پس فصد معلوم بود و در اطلیل
 نیز علاجش سوزش و زردی بول و علامت غلظت صفرا و مقدم چیزهای گرم علاجش و اول شراب
 آوست و نیزه خشخاش و سیره و منزه تخم خیارین و روغن از تخم خیارین است که مرقه باشد
 و او در بول مدون چه اسکو کوبل را با روغن اسما سبب و سبب سردی مزاج نشانه و ضعف اسکر
 آن می باشد پس بر کتله اشتمان آن ماصح گردد و در با نشاندن یا ضعف و افه پس در فصد نمواند که در اطلال
 اندک اندک علاجش خرمج بول بود می سوزش و سفید و مقدم تدا به سبب علاجش خوردن
 و اطلیل کشید و چارش کندی موی عیب الکاس است و متعل بجز از اسباب عسل و نیزه باشد علاجش
 عسل و قلمت علاجش او ماست بقا و نشاندن که گذشت یا از مجری نشانه و کسرتا فصد آن میباشد
 علامت و علاج آن انچه در قیطه گذشت و روغن قسط مالیدن یا زیت یا روغن گو سفند که

در آن زمان یعنی چند بیست و شش حکم کرده باشد و با از حرارت نماند باشد که آب بسیار بپزید و بجای
 فرغ میگردد و شانه نصیبت بشود عمل متشنج حرارت مزاج است و اگر کسی را منبر یا منقح تر منقح درین
 فرج صفت آن طهارت سفید و گل ارغوانی ختم
 بپزید و در آن زمان نماند قوی تر باشد و درسی که مری بود بر شانه بماند مناسب است و نصیبت
 فصل در بول در فراش از استرخا و غصه بپزید بی که می باشد بر علاج سلسله ای که از مری بود و در وقت
 نماند و در وقت خواب از استراحت شراب و طعام و میوه با کمال بد کند و هم پیش که آنرا که گویند و هم شراب
 سوزانند و بصل مصفی بپزینند و آب بپزینند میوه در مانع و کرده را نیز مانع است
 فصل در بول الدم آنچه خون مرتب باشد از گشودن رنگ بود و در کرده و از شانه بسیار نیاید اگر
 بسیار بود و در وقت سقطه می باشد و از تند و در می باشد و گاه باشد که از آن بسیار
 چنانچه از مقصد بری آن فصل از آمدن در وقت حوت بشود و در وقت خون میاید رنگین باید علاجش
 نماند با سلیق است الا اگر از آن بود و در وقت کربا با ترابیب الاس در بر است تمام مانع است و از
 صفت گوه و صفت مگر باشد عمل متشنج آنکه بول عالی بود بلکه از صفت کرده بود سفیدی و
 غلظت بود غالب بود آنچه از صنف مگر بود مری در وقت است و با از پیش می باشد علاج متشنج
 در وقت آن بعد از حدیث تر ضرر متن بول است و علاج او علاج فرج است
 فصل در حصی الکلی سبب فاعلی سنگ حرارت خارج الاعتدال سبب مادی غلظت غلیظ مزاج است و
 بزرگ گاه ماده را غلظت و لزجت کثرت بود و آنکه اندک منقذ شود و مانع از دفع کند متضارین در گیت
 علامت سنگ کرده در و گران نیست و قطن است و چنان نماید که چیزی از آن آید نماند است خاصه که بر آن آید
 کنند و هر گاه اسما از نقل منقح شود در موضع کرده در بپزید آید و صفای بول آنکه در وقت در سوب بر سنگ که
 سرخی در زردی زرد نماند رنگ کرده بود و گاه بود که در صنفیه که در جانب چپ کن کرده بود بپزید شود
 در پای که از آن جانب بود در زردی و خردی حادث شود و گاه باشد که در وقت سنگ کرده بد در وقت فرج نشاید
 منقح میان آن این بود که در فرج منقح گردد و بسوی بالا در زردی است و چپ میل کند و در وقت که
 علامت بود و چپ است آنکه مکرر باشد و صاحب فرج را نماند باید در صاحب شدت و علامت سنگ
 در در کاست و فغانی آن در گران را مری در نصیبت و انتشار و هر گاه سبب مادی بود و سبب بر سنگ

خاکستری با سفیدی و مرسته زمین بان بابل بود که دست بقبضت بود و گاه بول کند و حال خواهد که
 دیگر با بول کند و باید دانست که سنگ شانه بزرگ و درشت باشد و سنگ کرده خرد و غیر درشت و سنگ شانه
 در بگند مگر آنوقت که در رنگه بول اندو بول را با زردی در زمان اول سنگ خاصه در شانه اندک بود
 شانه کوه کان را بیشتر اندو عارض شود سنگ کله کوه بول را و سنگ شانه لاغر آن را بیشتر بود و سنگ کرده
 فرمایان او علاجش آنست که بزین را از زاده آن پاک گرداند و قوی او در ریحی اوقات نماند آن منقح شود
 از اطعمای غلیظ اجتناب نمایند و تجرید بهضم و طبیعت تدبیر کرد و در وقت ریحان در در آخر آن غلظت بصد
 کنند و اگر غلظت خشک در وقت نمایند و در آن شانه کوه در آن باید در خشک و شبست و غلظت در کرب و حلیه
 جو شایند و باشد و اگر حرارت غالب بود از آن از نشانه و بر بسیار شانه خشک ساند و در آن زمان اوده
 گرم و بند چون تخم کسندر و قوی در بیان و انیسون و منقح و شمر و زردی و دره باره مثل تخم خجیر
 تخم خربزه خشک و شب استکباب کبک و در وقت به منقح چون بسیار شانه حرارت مزاج و بر وقت و اعتدال
 مزاج حلیه و چون از آن برون کید روشن شیت با روشن بپزید و بجاری و در وقت نماند و گویند که از
 طبیعتی بر آید پس اگر حصات برون کید بسیار و الا اگر در بجاری یا نماند با حقه نماید و مجرب بر سفید آن
 باشد شانه تا پای کثرت و طولس خیار شنبلیله را زاید در روشن با دام شیرین بپزید و اگر در بجاری نصیبت کرده
 در آب گرم نماند و نیز نماند و در وقت بپزید و در وقت بپزید و در وقت بپزید و در وقت بپزید و در وقت بپزید
 حیرت می شود باشد که سنگ ابریزانند و برون آرد و روشن خرب در وقت بپزید و در وقت بپزید و در وقت بپزید
 در وقت بپزید و در وقت بپزید و در وقت بپزید و در وقت بپزید و در وقت بپزید و در وقت بپزید
 شوره نماند که در آن زمان بپزید و شش ساعت بگذارد پس هر دو آن را در شربتی بپزید و
 خون پیش باب کسندر با آب زب و در آن فصلی حلیه و در این رایه اند که گویند خاصه پیش چهار روز
 اول رنگ بر کوزن آنکه در فرج بپزید و در وقت اول و آخر را بپزید و میان را بپزید و در وقت بپزید
 خشک کنند و از گرد و جار حقیقت نماند که کمال آن را بپزید و در وقت بپزید و در وقت بپزید
 حلیه است و همچنین سنگ و زردی که سنگ شانه در وقت بپزید و در وقت بپزید و در وقت بپزید
 و گویند در وقت بپزید و در وقت بپزید و در وقت بپزید و در وقت بپزید و در وقت بپزید
 در لورام خصیبت و نصیبت و آن را از زردی بود با از صنفی بود عمل متشنج سرخی رنگ و حرارت

در در قوی باشد علاجه اش اینست که در ریاضان و خشک سازند در آبریزان اگر در قوی باشد
 دفع شود و اگر سببش خردن غالب بود و مقدار سببش در مقدار صافن و استخوان سفرا و رنگ گوشت است
 طلائی نافع درین قسم صفت آن آرد و جنب شعله کشنده خشک یا تر کاسنی تازه کوبیده بر سر که
 اگر کوری و کلاب در روغن گل سرخ سرشته طلا نماید طلائی دیگر استعمال بعد از طلائی باقی صفت آن
 آرد چهار برابر طلا آرد عدس باب غیب اشعلب سرشته طلا نماید طلائی استعمال در انتهای آن صفت
 آن آرد و طلا کل غلغلی تم گمان گل باوین اطلیل الملك کوبیده با غیب اشعلب و روغن گل سرخ بر زده
 تخم سرخ سرشته طلا نماید و یا از بلغم بود علا متش سفیدی و نرمی در دانگ است علاجه اش
 یک سبب باوین و سبب نیم باوین و غسل شش بود و فساد اطلیل الملك و باوین و طبع و بزرگان است و
 یا از سوز بود علا متش صلابت و کورت است و علاجه اش تخم سوسا و اگر آن غلبه خون بود و مقدار
 اسلم کنند و طبع ایتون و بند و فساد باوین و اطلیل الملك و بزرگان و طبع هر یک شش باشد
 و مثل ارزق یک باشد و منزه سان گاو در قره کنند

فصل در بیان فتن و جنبه نگاه که بر شتار صفاق یعنی پر است اندر وسط شکم از آن دو مجری گذرد
 اشیمین آمده اند و اطباء آن را کیمین نامیدند که خورنده شود و بسبب طبیعتی که در آن یافت می شود
 یا از غلغلی حسیتم یا باوین غلظت طبع و از این نساوگی اگر زرب یا حجاب بارود بان فرود آید و کیمین سفید
 برسد و اگر اسهال و آید از قبیل الامعا که کند و اگر در معده آید آن را قبله الریح گویند و اگر آب
 سفید آید آن را قبله المار گویند و قبله را در روغن زرد کوبیده و سبب است که در وقت غلظت سفید آید
 و آنجا غلظت تر شود آن را زوقی گویند و علاج این قسم علاج درم صلابت و اگر کشادگی چنین بزرگ کیمین
 اشیمین تو اندر سید پس در گوشه ران باشد از آن اشیمین گویند اگر در اندک سوراخ شود در برابر
 کف یا بر زیر پا یا از هر چیز از آن بدون که از آن حق حراف الطین و قنق از سفید گویند زمان از این علاجات
 شود و علاج در صعبان دست شدن قنق و شش ممکن است اما در غیر این نظر ممکن نیست غرض محافظت بود
 یا زیاد شود از کلات قویه و دفع صورت و مباحث حاصل بر استلا از طما صا غلظت در روغن زرد کوبیده
 یکسبب که در آب گرم استند چون از کیمین باوین باوین کیمین در روغن باوین گرم کرده باشد تا بجای می رود
 و پوسته از آن بسته و از صفرا ایتون آرد و در کف صفت آن برگ سرور کیمین کلان را ماری کسی که تو که

نرمی بر کیمین سرور قوی مری کند جز از سر وقت روی مقل ارزق امس لشم ای هر یک کیمین در
 قبله الریح چند بر سر روغن قنقون و زعفران با روغن حل کرده در اعلی حمل کنند در قیبه المار
 آب کیمین سرور و فساد از این آرد و کف صفت آن طبع بر کیمین گاو و شک گو سفید سر کیمین کیمین کیمین
 و اگر آب بسیار بریزد باید که بخواهد در سه چهار روز آن را بریزد آن آرد و تا فتنی خلوت
 و حاصل شود و قوت بجان ماند پس مرفوع بر دل داغ کنند

فصل در نقصان باه یا بسبب ضعف شهوت می باشد یا بسبب خوارکات و ضعف شهوت از
 ضعف بدن می باشد علا متش لاغری و نرمی رنگ و قلت خردن است علاجه اش بر سر بدن است
 تیر بر باقیان چون غذای مرفوع و خواب خوشی در ترک جماع مری و با آن از قلت منی می باشد
 علا متش قلت منی بوقت بیرون آمدن است و سبب قلت منی خشکی آلات منی باشد و طاعت خلقت
 و ارتفاع کیمین سرور و خواب را فتنه نیز باوین از این است علاجه اش زعیب بدن است باقیه
 بر آید و فزا که باوین بزرگ است علا متش خشک شدن آلات منی باشد نیز بر سر باوین بیرون
 آمدن منی و باقیه علامات برودت نیز است علاجه اش نسجین یکم گرم و مساجین حاره است
 مثل ماده الحیات و سمون زرد عملی در سمون لوب که در سمون حب اشفا صفت آن حب اشفا
 بر نسجین یکم و زرد کیمین در هر دو جز را مثل سر بز کوبیده خرد و بسبب سمون سازند شربتی یک خورد و سمون
 حا ققط الباه صفت آن لفظ سیاه و ارضی باوین جوز در اشک مسکله کند جز را مثل اجزا سوزی
 کوبیده خرد و بسبب سمون کف صفت منی مقدار نخود و یا از حرارت می باشد علا متش غلظت منی در سولت
 بیرون آمدن و احساس مجرات و سوزش در وقت و ارتفاع میردات است علاجه اش میردات
 مثل شیخ تخم زرد و سرور در معده کادست و یا از رطوبت می باشد علا متش رقت منی و مزیدان قنق از
 رطوبت و علاجه اش مساجین و دفع رطوبت است و یا از رنگ جماعت و فزا منی است وقت اهتمام
 بتولید منی علاجه اش استعمال اندر و با شرحه و اقدیه با هیبت و نظر کردن تصاویر جمادات در سماع
 حکایات و احادیث درین باب و یا از ظمیری و تصویر می باشد مثل نه هم و تشن و یا شرفی از آن لهر
 بوجهی یا تویم که باشد که در آن وقت ضعیف ظاهر شود یا آنکه کسی او را سحر کرده باشد و سبب باشد و علاج
 آن در دفع این افکار است و تصورات و یا از ضعف دل و باغ و معده و معجز کرده است و بسبب

وعلامات ضعف آن اعصاب شناخته و تقویت آن اعضا علاج نمایند و یا از ستر خوارات و ضعف
 بدن و علامت و علاجهش ذکر شد و آنچه از بزرگ مجامعت است در عضو منور بریداشد و علاجهش
 بالیدن قضیب و در شراب گرم همان است و با از لقت قلیح در اسفنج من می باشد و علاجهش
 تناول چیزهای منخ مثل عسل و آنچه در خواب و یا از سردی اعصاب قضیب است و علاجهش بسیاری
 رقت منی است و سهولت خروج آن پس ششاد و ضعف حس و حرکت و فتوری و لاغری وی علاجهش
 اگر من من باشد سالیانه کفند و تقویت دل برشادی و لوبهای خوش در تقویت باه مطلقا اثره تمام
 و در اندیشه با بر تلبیه یا در منظر کله به تلبیه خشک در گوشت بز غله مرغ فرجه بر سه شمر مرغ
 نیمه شش مای بریان فواکه محمود برین خیار یا شنگ لکند و فواکه سرد مثل انگور و زردخراسان
 و مغز گردگان و آنچه اودیه با به سفوف و خصیه الثعلب نیز با به شتر اعالی قضیب کاوشنگ کرده
 بپوشان سوده شتاقل خرنجان بسن بوزیدان زرد بناد سو ریحان در این سبب سه منزله انظر
 کجند بزرگان و از ترشها اجتناب نمایند

فصل در بیان سرعت اتزالی اگر از حدت می باشد علاجهش حرارت و سوزش بوقت
 اتزالی است و زبانی از چیزهای گرم علاجهش استعمال اغذیه و اثره برنده است و یا از ضعف
 قوت اسکه است بسبب سردت و رطوبت و علاجهش عدم علامت حرارت و وقت سینه و زیادتی
 منی بخوردن چیزهای سرد و در وقت و علاجهش استعمال بدن است از رطوبت به اسهال دهن
 و بالیدن روغن قسطر و غصیه و یا از ضعف اعصاب رگیم است و رنده و گرد و علاجهش
 نقصان به وقت رغبت بجماع می باشد و علاجهش تقویت آن اعضا است و یا از ضعف است
 حرقت منی می باشد و فی الجمله بجز باه قایلین کمتر شود و علاجهش برین است

باب یازدهم در امراض شکره
 فصل در او را مندی بدانکه در پستان و دم حادث میشود و چنانچه در سایر اعضا نیز در وقت ذکر
 میشود و او را بیک از جنس بسن و بسن شیر در آن حادث میشود و علامت آن تشنگی و عطش و مصلابت
 رو در منی و علاجهش آنست که خرفه ترا کونته لبر که حدت آن را با آب شکره باشد شکره
 ضاوه نماید ضاوه می نافع صفت آن آرد جو ارد با قلاب کثیر تر آب برگ خرفه تازه ضاوه نماید و بپوشان

شکر حرارت علامت مثل خطمی و یا برونه و اکلیل الملک باب گرم شکره ضاوه نماید و اگر بسبب سردت و رخی
 در آن پیدا شود میوز و ماش را کوفته با آب برگ سر و آب برگ سر و شکره ضاوه نماید و برای مردم مندی
 صفت آن آرد جو ارد و عسل آرد با قلاب گل مرغ مساوی در روغن گل حب نموده در سرکه خمر کرده
 بپوشان بر با چه طلا سازند و بر پستان بپسپاند ضاوه و دیگر خوب سیده پوست کبچال تخم حله پوست مرغ
 آردند که در مبر را کوفته و بخینه ضاوه کنند ضاوه برای خردی رخی پستان صفت آن بیخ کند و روی
 سوسری خلم هر دو را برابر در عرق سبزه تا چهار پاس کسول نمایند بعد از آن ضاوه کنند
 فصل در قلت اللبسن یعنی نقصان شیر از کی خون بود بسبب بیماری یا خروج آن بوجهی
 از بدن یا سوزن در بدن یا اندک خوردن غذا یا استعمال چیزهای که از آن خون کمتر متولد
 شود علاجهش تقدم این مسابست و علاجهش منع استعمال اغذیه و اثره بر محموره که خون از
 آنها بسیار تولد کند و از کی خون می باشد بطبعه کی از آن طاهر و غده علامت صفرا در روی شیر و وقت
 دعت و علامت بلغم شدت بیاض و یا سست و سبب کمزورت در لوی و طعم و علامت سودا غلظت و قوت
 غیر است و علاجهش تهیه برن از قطن غالب و تقیه بعد آن است ضاوه که شیر در پستان زیاد کند صفت
 آن تخم بادریغ خردم آرد با قلاب و درم کوفته بخینه باب بادریغ ضاوه کنند ضاوه که شیر غلیظ را با صلح آرد
 صفت آن بخینه خطمی و مقشر بخینه بر سینه پستان ضاوه کنند ضاوه که شیر را که بسبب گرمی و خشکی بخت شده
 باشد سخل گرداند صفت آن سونگ برنج سامعی باب ساینده اندکی که نموده ضاوه کنند

باب دوازدهم در امراض جسم
 فصل در او را مرم حدوث آن یا از قطن و مقلط می باشد یا اجناس طشت یا سوط جنین یا عسر لوات
 یا از کثرت جماع علامت تورم تب گرم بود و در سرد در میان نماند و عانه آن بوضع رانته گویند و در بلایر
 آن از پشت و از قطن گویند و عسر بول و بوز از قطن بعضی و نفس و علاجهش فصد با سلیق است یا
 صافن را اگر قوی باشد فصد با سلیق کنند پس صافن ضاوه نافع صفت آن آرد جو ارد با قلاب کثرت
 کل خطمی هر یک کینوله سوده با کینوله تازه و آب کاسنی تازه و آب خرفه تازه شکره ضاوه کنند و حقیقه
 برجم بلجا بپا و روغنها سرد کنند و آب گرم در برگ خرفه استعمال آن و بعد از آن در آبدن که در آن
 بود و اکلیل و خطمی جوش ساینده باشد نشاند و اگر تحلیل نیاید و بسبب سردت و سبب است

شکل گرد اند رنگ خلط غالب معلوم گردد و علامتش بعد از تنقیه رجا سبات مذکوره مداومت نمایند و
 یا از بول اسیر رحم می باشد و علامتش مذکور شد و یا از قرح رحم که سبب عروق است یا جذبه می باشد
 و چنین مرده یا انقباض خلط حار مراری یا تشاوی می باشد و علاج آن چهار مذکور شد و آنچه از اسباب
 باقی بود از قرح از کندر در دم الاقرین و از زودت و مرگی شب بانی و پوست انار تحت حمل نمایند و اگر در بود
 کفر زجر بان در رسد این او بر او آب مسان کحل حلو در قرحه نماید و اراض کمر با آب شرباب
 حب الاس با شرباب انجبار و بن و اطلیه قابضه بر قطن و عانه گذارند و غیره در همه انواع لازم و دارند -
 فصل در احتباس حسی سبب آن اگر از کی خون باشد علامتش لاغری بدن و زردی رنگ
 و تقدم سبب کی خون است مثل امراض استفران و تعبه در بافت علامتش دعت و سکون و خفاهای
 سرفه و خواب و راحت است و اگر غلظت خون می باشد سبب وی یا احتلاط بلغم یا سودا بخون علامات
 سردی با طبع یا سودا بر آن دلالت میکند علامتش بعد از تنقیه و تعدیل اخلط او و غیره ملاحظه مداره
 بکار برند مثل کرسن امیون و رازیا نه و قوج و تخم زرد و لاجینی و سلیمه و جوز بوا گرفته بصل سکه وزن
 حدود سه شسته بچون سازند نیمی دو دو در ششانی که حین کثیفه صفت آن اسهل و سداب از
 هر یک یکم و جوز جلی دو جز و جوز کافور سه گاه و شسته شیا فاسا زنده و چند بار بردارند حیض
 سبب را بکشد شیا ف و دیگر که همین عمل کند صفت آن استخوان نارسا عاقل نرسد حار
 فوه الصباغین سداب و فحون اجزا مساوی گرفته بقدر سفید شسته شیان سازد و بردارند و یا
 از شکی می باشد علامتش خشکی و باغ و لاغری بدن است علامتش مداومت شرباب انجبار و جامه
 زرشک افزاست و روغن بنفشه و کدو و پسته بطالیدن و جباری غلظی هر یک حرقه حمل نمودن -
 فصل در احتباس رحم انجمن چون بی بصره بود و نوبت دور آید فرق در آن این است که صاحب آن
 مرخص چون نباشد آن را از آنچه بود و از نشود حدیث کند که سبب نوبی بود و زودت بر بدن چنان نماید
 که در وضع آید سبب آن یا احتباس طمث بود که لعل انجبار اکثر نوبی است حال آن کیفیت سعی
 علامتش اگر زودت نوبت عشی بود غیر نوبی خوش بینی و نوبی چوبی ناخوش بینی و دشمن برجم
 مناسب و در وقت نوبت که در آن مشک و جگر حلو دره باشد در رحم مانده و حقه کند و اما بعد از نوبت
 اگر احتباس طمث است بمعا بود و در آن اشتغال نمایند و قصد صافن کنند و اگر اکثر نوبی بود و جگر

شکل زودکن در قرحه جباری و حله چار تر لوله ضا و نمایند و چون منفر شرباب و نوبت حقه نماید و شرباب
 انار شیرین و شیره تخم جبارین و چند درم اسفنداج بود غن گل سرخ رفیق کرده و قبل حقه نمایند و بعد
 از تنقیه اگر مندرل شود گل ارغوانی و دم الاقرین هر یک دو توله و اندکی کندر بقدر ششما شود و غن سرخ
 حل کرده حقه نمایند علامت ورم بلغمی سبب آن امتحان موضع و قتل و عدم و در صده و رنج
 اطراف است علامتش سینه کردن است و مسهل بلغم و ادرن ضما و استعمال در ابتدا صفت آن
 کشیزه تازه و جباری و اندکی با بود ضما و کنند ضماوی که درم از ابتدا گذارند شسته بود بزرگتان
 حله بخیرند اکلیل الملک با پود شست ضما و نمایند علامت ورم صلب صلابت موضع و گلابی
 و کالت و لاغری و ضعف ساقین است و گاه باشد که شکل شستنی شود علامتش تنقیه
 از اخلط غلیظ و اخلط سوداوی است و روغن حنا و روغن شبت و روغن باد حقه کردن
 بالیدن و درم رس و درم مده طهون از دانه ابل و خارج بکار بدن و فطول از تخم حنظل و جباری و تخم
 حله و با پود بزرگتان و ضما و از بزرگ حلهی در گ سوسن سفید بکار دارند
 فصل در بیان کثرت سیلان طمث بسیاری طمث یا از استه ر بدن از خون و دفع کردن
 طبیعت آنرا بطریق طمث است و علامتش قوت بدن یا وجود سیلان دم است و عدم ضعف و تغییر طبع
 در رنگ و ما ضعف و تغییر رنگ پیدا شود و صلب کردن آن جایز نباشد و چون با از اطراف انجبار قصد با سلیمین
 باید کرد تا ماده از انجانب بر گردد و اما خون بحسب نوبت و استلا باید کثرت چنانچه بحسب صفاتی معلوم میگردد
 تا طبیب بداند نباشد در شل این محل بر قصد جرات و نمایند و جگر انار بر زیر پنهان نماند و درم کمر با شرباب
 حب الاس به پود شیان کحلی که صفت آن در بوا سیر کثرت استعمال نمایند یا از حدت وقت خون می باشد
 و علامتش زردی رنگ و ضعف بدن و وقت و سوزش است و آنچه سیلان میکند و در وقت خروج
 زردی آن و علامتش استفران است بمطبوخ بیله زرد و شامه و تخم سندی با شیره شست و آشامیدن
 قرح کمر با زرد شکو رب انار شیرین و شرباب ریاس اگر صبح در دواک بزر الیج گرفته باقتد
 به چند نیک بود و اگر اعصابه لسان الحلق و شیره تخم خرفه به چند بهتر است و اگر تخم متعال شامه گوزن
 سوزنی بان حرق کنند صواب بود و اگر از بلغم بود و چون و از ازار خاترت با سکه افراه عروق با غلبه سودای نوبت
 که در حقیقت آن گردد می باشد بعد از معلوم گرداند و اگر قدری نپزد در روز شرب بردارد و در رسیده

وایزجات تقویه نمایند در نزوح اگر در عرض میباشند تاخیر کنند
فصل در عسر اولاد یعنی دشواری وضع حمل است و بیشتر در این حال که زنان جوانی
 کیبیم یا اولادشان نامت و شور بای جرب و بند و روشن بکند با عذاب هم گمان آنچه قابل این جوانانند
 یا این حفته کنند و چهار شقال پوست خیار شیر را بکند و دو نیم من در چهار پیر آب بپوشانند تا بخت سیر
 رسد بیاید و بکند سفید شیرین کرده بپند و عطسه آورند یعنی گرفتن بچه شیر را بیرون بیاورد و هرگاه
 در زمان چهار روز بکند غالب بچهره باشد تدریجاً آوردن باید کرد و عطسه ای که در این وقت
 عقیدت هم خصل برگ سداب را بکند زهره گاو سرشته بر آن و زار هماند نماید نگاه بپاک بکند
 قطع چنین احتیاج افتد بپاید و وقت که هرگاه قبل از ولادت در در زار و قطن بپاید و قطع نشود
 خواهد بود و اگر سلب و ریش بود بسوزد پس بسپال آن اجنباد باید در تخم نان غیر

باب پنجم در اوجاع مفاصل در عصر و خاصه

فصل در در دست و پا یا از سردی و بیغم خام بود مالمات معلوم کنند علامت است با سمال و
 سحران سور بخان و جب سور بخان و روشن قسط بالند و اثر بر انداخته میماند و در وقت از قب و کزرت
 مجاست علامت شش است و زک مجاست است و استعمال خام بخر عطار روشن با بون و روشن و خوشتر و خوشتر
 بالند و از نصف کرده است ببلخ آن استعمال نمایند و از استلار که بزرگ که بپوشانند علامت شش
 خیزان در حرارت علامت علامت علامت علامت علامت علامت علامت علامت علامت علامت علامت علامت علامت
 و همان بد ریش تریک بود اکثر آن برمی و بلغمی بود استعمال شیافان سخنه نبات در آن صورت
فصل در اوجاع مفاصل بطریق عموم اوجاع مفاصل در دو درم بود که در بند نگاه از عصر بپاید
 آید اگر مفاصل تدریجاً بود شش و اوجاع تقریب گویند و بیشتر در ایام میاشد اگر مفاصل بود
 تجا و زنگنه از موضع آن اوجاع الورك خوانند اگر تجا و زنگنه اکثر از جانب و شش بود استلار باید تا از
 یا کعب کزرت و قلت ماده عرق است مانند از خواص این اوجاع است که بخره تدریجاً در ام و دیگر سالیان
 امراض مختلف مفاصل بسیار است و این مواد خون بسیار یا صفر یا بقر یا سود یا مرکب از اینها میباشند
 و تقریباً از سوزن و سوزن است و اگر در آن شود کور است و این بسیار که در کان و میان و زنگنه
 که جیب ایشان منقطع شده باشد حادث می شود زیرا که مره صفر در ایشان کم باشد و

جماع قوی ترین اسباب این مرض است علامت است
فصل در تقریر و آن یا در سوزی است یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی علامت سوزی غلظت خارج
 و سرخی است و در زمان و در بگردانات غلبه خون علامت است و در حال طلوع غلبه سوداوی سوزن و در
 ابتدا افتاد کردن این مصلو فاعل صندل سرخ گل سرخ کشتیز بازه و زرد ز کاسنی تازه محلب و لک زرد غلبه
 داشته باشد شل زرد بلغم و پوست خشک شدن ایفون یعنی مخدرات و طلا داخل نمایند بعد از آن که در وقت
 غلظت جباری در در انحطاط غلبه الملكو با بون همانند و در جمیع اخضه اوجاع مفاصل گرم و سرد و شرب
 و سهلت سور بخان شیرین داخل نمایند که در این مفاصل است علامت صفراوی است و اوجاع قلیل از سردی است
 و شدت درد و حرارت است و علامت صفرا علامت است اگر در این وقت علامت است باشد صفه کتند و بلغم
 میاند و جب سور بخان تقویه نمایند و غذا و شراب هر روز به سوزن که در امراض صفراوی است در وقت که مفاصل
 نفع در این تمام صفت آن آرد و جوشانده که در کشتیز بازه و کاسنی تدریجاً تمام مخلوط نموده صفا نمایند
 در این تمام احتیاج خصل نیست علامت بلغمی سفیدی رنگ کمی در عدم حرارت و تقویه تدریجاً مویز
 علامت است آب ترب و عمل امهال سحران سور بخان و مسهل دومی دهند که ماده را بکند و قلع داده
 باشد بازال اصول و کنگلین و قبل از تقویه بلغم با بون همانند و آن که محمل است نبات اما بعد از تقویه بلغم
 و غلبه شست و اکلیل الملك با روشن قسط همانند علامت سوداوی است و وقت تدریجاً در در کزرت
 و صلابت و گرم و کوروت و باقی علامات سودا است علامت است استفراغ سودا و سوزن سوزن هر کسی بپوشد
 اسهال و اخضه مخلوط و در همانا گرم و زرد لطافت گرم و علامت ترکیب ماده ترکیب علامت و اختلاط
 استقامت بیاشد چنانچه گاهی از شیار حاره و گاهی از شیار بارزه استماع یا بعد علامت سوزن مرکب ماده با بکر
فصل در وجع الورك منقطع است پس علامت و درم همان یک ظاهر بپاید و در بعضی اوقات علامت
 مختلف اوجاع مفاصل باشد و این آنست که در لوی و ابتدا همزیر مانند زیر که ماده غلیظ بود و راع سوزن
 صبر و عرق بلغم شود و مفاصل را در خلج همیا سگواند لکیر قیاس مثل خطمی و شازی در ابتدا مواضع بود
 که لکه ماده بسیار رقیق بود اگر خوانند که استفراغ کنند در سوزی صفرا یا سلیق کنند از جات در دو
 بلغمی بود و حفته و شیا نهایی بود که شکی تدریجاً نمایند و روشن قسط بالند و همانا در سوزی التحمل شل
 چند بید ستر و عطره حاد و خول و سور بخان مصلو نمایند و بعد از آن صفا دمای که بیشتر مذکور شده

بکنند و گاه باشد که بدافع کردن آن موضع احتیاج افتد بجا نوس که در ترکیب مصلح مذکور است بجز این
 عام و این مرض اگر در جانب چپ بود صعب تر باشد
**فصل در عرق النساء گاه باشد که بای رالا غریب کند و عرق حادث می شود و از او طبع مناسلی
 عرق النساء فرس و سر من یکس با گرفت زبانه است و اعصاب عرق النساء در جرع الورك مثل
 اعصاب نقرس بود علاجش مثل علاج آن الادرانچه است که شده و در نقرس نقرس و نقرس
 النساء اگر نصد کنند و از باسلیق کافی باشد نصد عرق النساء نیز کنند و باید در است که مرض عرق النساء
 در جانب السنی نادر افتد در کتب برجای مخصوص بجانب وحشی اکثر است**

باب چهارم در حیات و روزگاران

مصلح در حیمی تبی تب وان حرارت غیر است که در دل متصل بود و بر سطح خون در موی بر این
 در جمیع بدن بر آنده شود یا شتغالی که بافعال ضرر رسانند و اجناس حیات است می باشد می در حیمی
 خطی حیمی بود است اول که موی گرم گردد پس اگر می آن بدل رسد پس بسیار اعصاب و اخطا و حیمی
 است که اول حرارت غیر با اعصاب صلیب تحمیس دل تا نبری کند پس از روح و اخطا و باقی اعصاب است
 کند حیمی خطی است که اول اخطا گرم شود بفرقت پس گرمی آن بدل رسد و اخطا و چهارم که است
 نسن اخطا و با حیمی عروق است یا داخل عروق و باید در که گرمی اخطا و حیات خطی بفرقت بسیار است
 گرمی آن بنفلیان نیز عروق نیز بسیار است و بعضی حیمی موی را نصح بنفلیان شده اند و حد و است این تب یا از اسباب
 بود بپزیر است یعنی دارد بر بدن یا نفسا نیز یعنی وارد بر نفس مثل غم و فرغ و فرح مغرور و غول و غول و تب و
 اسهال و در درگ سنگی و سنگی و غم و فرغ رسد و بعضی او را مظهر بدن و عروق و آفتاب و عرقان باب و نیز
 گرم خوردن و ترک حمام کسی که حمام مقادیر بوده باشد و از رگام و زلزله گرم علی سفتش موی تغییر یا خاش و
 بخش و نادره است و نیز بنا نفس و نقرس را آید و حرارت آن مثل حرارتی باشد که از حمام
 حادث میشود و بعضی اندک مغز است کند اکثر زبان تعالی آن بقول اکثره بود و بعضی خش بود
 گفته اند این مثل بید است و علاج هر یک علی التفصیل در کتب مرفوعه سلو است و علی الامال مقابله
 سبب بود و چنانکه تفریح و در غم و مشا به در موی و سلی در غصیب و استغاثات و استغاثات مفرح در فرجه
 بر نغزید و در حیمی و استغراق با اسهال و بی در نغزید و استغراق سلمات با گرم در استغاثات این است

که از اتصال باب سرد حادث میشود در همه اعصاب حیمی بود آنچه غذا یا از یک بره و اقدیه لطیفه صالح
 الکسوس بند تحمیس من را قسم تبی و غمی و حیمی و آن ساینکه در بدن ایشان مراد بسیار بود و
 تر سید در قدامان حیات مصلح حیمی فوق از اسباب یا نیز میباشند و استغاثات حیمی حقیق و حیات
 در رطوبت اعصاب صلیب تا نگرند مثل گرم گرم در سینه حادث شود و سبب مجاورت تاثیر کند و اسباب
 میباشد مثل هم و غم و غضب نوب سرد خاصه در سن جوانی و موی گرم و موی زلزله حیات حار و صفر آید
 که در ام از سینه اعصاب کند مخصوص در موی گرم علی سفتش بنفش دوقین صلیب تر و ضعیف است
 و بر گاه دست بر آید حرارت اندک نماید و هر چند دست گم کند و نغزید کرد و اندکی میل تنظیم کند و این دلیل
 قوت باشد برین تب این تب بر جانش یک محوس میشود زیرا که چون مزاج اصلی گرم بوده باشد و این
 تب را سرد تر باشد و فرجه این موقوف بر نفس این مقدر باشد که در بدن و در جنس رطوبت گردد
 سبب رطوبت اولی اصلیه کند که اتصال اعصاب بان میباشد دوم رطوبت ثانیه گویند آن را
 چهار مرتبه باشد اول آنچه محصور میباشد در عروق و بکند غذا با اعصاب رساند و آن را رطوبت عروق گویند
 دوم آنچه بر اوله عروق سینه است که از رطوبت اوله عروق گویند سوم رطوبت که بر اعصاب رسیده
 شده باشد مثل سینه بر آن چسبیده باشد از رطوبت علی گویند چهارم رطوبتی است که قریب الانقطاع
 باشد و این رطوبت قریب الانقطاع گویند پس چون حرارت آثار رطوبت افزوده عروق کند و شروع نماید
 آثار رطوبت علی با هم در خصوص باشد چون آثار رطوبت علی کند شروع با آثار رطوبت قریب الانقطاع
 کند موی اولی باشد در موی که بنمای تغییر رسد که خلاصی یا بدو چون این رسم را تغییرانی کند و شروع با آثار
 رطوبت اصل که با هم مغز تغییر یا بدو هر سه را حیمی دن گویند و آنچه در مرتبه اول بود سفتش مثل است
 و علاجش آسان و آنچه از مرتبه دوم بود یا نزدیک آن بود سفتش آسان و علاجش مشکل باشد و
 مرتبه سوم را علاجش بنا شد مرتبه اول تبرید و مرطوب اندیه و اثر بر بانه مرطوب چون بار اشیرت
 و مزج موجود گوشت بزغاله مخصوص یا چیز غله شراب غاب و شراب بیله و زرشیره تخم شرفه
 سفتر و گنجبین بوق کاسنی و عرق گاوزبان یا شک و شیر و تخم خیار بن و گند و سهند و انار
 سقاولوز رود آلود سهند و آنچه مرتبه دوم بود یا نزدیک آن محتاج به علاج قوی تر باشد
 پس در ربع اخیر شب شیره تخم زرشیره بوق کاسنی یا زرشیره با یکدیگر از اشهر مذکور

یا قند سفید یا نبات سفید شیرین ساخته یک شیره کافور بصورتی داخل کرده به چند روز وقت طلوع آفتاب
 پنج سیر از شیره با پنجم قند سفید به هند و بعد از سه ساعت در آبن آن اندک که در آن گدومی آرد و جو
 خشک نیکو کوفته در یک گاسنی تازه و برگ خرفه تازه جو شامیزه باشند و باید که آب نبات ملایم چند روز
 بچکانه بودی بجز آن نشود و احداث حرارت نکند و در آن به بود که بن صعیف را نشاید و در آن به وقت نیند
 نیکو علاج بود و آبن در زمستان کمتر باشد و اخصیا طام بجا آوردند تا کام نشود و بعد از آن خط کبرون
 آید و غن غنقه و در غن کعبه بر اعصاب بالند و بعد از ساعتی غذا و هند را بشیر که در آن مرغ فرج یا مایه که
 در یک جوش لوی است باشد و بر عالج زره و یا آب شامیخته و اسفناخ که در آن پنجه باشند به هند
 بحسب نوبت باضمه و ضعف و رانده و کبیت آن تصفیه نمایند و از آن شیره شیرین آنچه نیکو شود
 بر نقد بر میوان داد که بصر استعمل کرد و در الاز از آنجمله غیر شهاب و نخله نخلان داد پس کبجین و شراب
 حماض و نارنج و لیمو و انار و زرشک و اسفناخ آن چنانکه بسیار ترش باشد با لعابها و شیره نار یا مده و هند
 اخصیا طام باید کرد که اگر از حیات عقیده که بعد از این فکر خواهد شد چیزی بهر جهت شیره در دهن نماید
 سفید است و بهترین شیره شیر آردم است پس شیر حرکه ماندم و دوشیده باشند و در شیر خورشید که گندارند
 اول باید که خروجان باشد و ندر است و بهتر آنکه از وقت زدن چهار ماه گذشته باشد و علت آن جو
 که بود برگ خرفه و لسان الحمل و اسفناخ و خیاره و خیار باورنگ بود و هر ماه بود که خواهند دو شند
 نزدیک به بیار آورند چنانکه در بود و تنغیر میکرد و در قوی پاکیزه اندر نظر نه که برگ گرم باشد و شیره
 در آن قوی دو شند و به هند و شرط مقدار چنانست که روز اول نیم سکر چه به هند هر روز نیم سکر چه زیاد کند
 تا روز پنجم سه سکر نیم شود بعد از آن هر روز نیم سکر چه کم کنند و سکر چه مطلق است که جرات چهار سیر در
 یک سیر بود و در روز یک شیر داده باشد بعد از یک ساعت بنفش را بپندار اگر قوی تر داده و بظلمه سل کرده شیره
 فاسد شده و اگر سفید تر شده باشد شیر فاسد شده دیگر نباید داد و هر گاه شیر داده باشند یا خواهند داد
 در آن روز از ترشی و ابی اجتناب نمایند و سکن و مویض اضطجاع را بر یاجین و زو که خوشبو است که در
 و یا سهای گمان بگللاب و صندل مطبوع زنده و بلوی در نزد یک آب لوبان اختیار کنند و در
 ایستان در نهایت روز خرفه گمان بگللاب و صندل و آب گشنیز تازه و برگ خرفه تر گردانیده برسیند
 کعبه اندازند و چون گرم بود تازه گردانند سه چهار بار روزی کفایت بود و زیاد کند

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

در وقت شیخوخت از اوق بهم نگرند به چند از قبیل حیات نبات اما عادت اطبا با یاد آن در فصل ح ق
 جریان یافت استیلا و پوست بود بر مزاج بے پت و حرارت بیش از استیلا و پوست است یا ضعف بدن
 و حرارت غریزه انسان که غایب از فعل خود باز ماند چنانچه آفر عمر عارض میگردد باستیلا و حرارت است
 که تحلیل و تنویب رطوبات کرده باشد و احتما حرارت غریزی و این سبب سردی و خشکی عارض شده باشد
 یا فرط استفرغانات یا اقراط در تیر حیات علامتش زبول و خشکی و لاغری مثل شامخ بے اشتها
 التساب و گاه بود که در لمس سردی محسوس شود و بنفش صفی و لطیف تفاوت بود اما در وقت اشتها
 ضعف که متواتر گردد و فارور رقیق بانی بود علامتش ترطیب و نسجین بدن باشد -
 فصل در جمعی و دومی که آنرا طبقة گویند و آن از علیان خون بی مغزوت میباشد و این قسم را سوسوز
 خوانند علامتش سخی سخی جو شمد و آفتاح و تند در گمان و گالی و کالت و عظمت بنفش و در سخی مازوره
 و بی قشیر و در نافض ابتدا کون است علامتش قصد کون است و در او ان با شیره که با مدق تر شندی
 پنجه باشند و بیار باس و از آن شراب شراب مناب و شراب لود و شراب زرشک شراب تر شندی و شراب غوره
 شراب انار ترش و شراب لیمو و در آن مغزوت علامتش خشکی نفس و عظمت بنفش و بعضی این قسم را مبطون خوانند
 حتی مویز و عقیده که صفت بود متراپی یعنی آنچه روز بروز نقص پذیرد و از او از آنچه تحلیل رود و مساوی یعنی
 تحضن مساوی تحلیل بود و متناقص یعنی متضض کمتر از تحلیل بود علامتش طلوع سوزن سست و ادر سوی طلوع
 عروق حیاتی بود که حالت شود در او رام اعصار باطنی مثل دماغ و آلات تصفیه و معده و مگر کلبه و سحاحات
 نماید که در فصل در جمعی صفراوی اگر صفرا حاصل بود در خارج عروق متضض شود و عاب حاصل باشد
 علامتش آنت که یک روز بود یک روز نبود یا ناقص شد بدو شش بره یعنی از ره چنان نماید که سوزن
 در دو سه میز تند و علت زمان بنفش زرد گرم شدن و خشکی و خشکی و کمی زمان در اضطراب و تسلیت و
 قه مراری باقی علامت صفراوی علامتش آنست که روز اول و دوم شیره تخم زرد بند یک
 تولد یا لعاب پیچنول شش باشد و عرق غیب التلب ده تولد و شربت نیلوفر و تولد و خاکشوی چهار
 باشد یا شیشه به هند و قد او میرا شو مشربا شربت نیلوفر و تولد و شامه ال مرنگ مفسر با خشک
 تر بود و در روز سوم شیره سوز گدوی شیرین یک تولد و بند شراب نیلوفر یا شش باشد و شراب
 نیلوفر و تولد و روز چهارم بومض شیره تخم گدو شیره تخم کاه و شیره تخم خیار بین دو تولد و بند

روز پنجم که روز نوبت مسکن باید داد یعنی بجای شیره تخم خیارین در شیره تخم کاه پخته و تخم کدو و شیره تخم هندوانه و هندو اگر بویض شراب بلور سفید شکر و هندو مناسب باشد و روز ششم که روز سکون است یعنی الحامی تخم کدو و شیره تخم کدو و شیره تخم هندوانه شیره تخم کاه سنی شیره تخم خیارین و هندو درین روز تا سه ساعت نباید داد که خطر است و روز هفتم که روز نوبت است اول مسکن بجای تخم کاه سنی و تخم خیارین شیره تخم کدو و شیره تخم هندوانه باید داد و درین روز بیخ درج تخم کدو و نوبت و روز هشتم سه ساعت شکر خیار سفید شش توکو در موضع بادام شیرین شش باشد و در نهم و دهم و یازدهم شکر با کله شکر یا عرق کاسنی و عرق نیلوفر یا سیب زمینی و روز دوازدهم و روز نهم شیره تخم کاه سنی یک توکو و شیره تخم کدو و حبه لؤلؤ و لعاب بز قطره استنشاق با شکر و نیلوفر و توکو و عرق بید مشک و توکو و هندو سفید و سفید کجین نموند که بعد از سه ساعت اول مسکن کجین خوب است حدت کج است و روز دهم با سه ساعت روز نهم و هندو روز دهم که روز نهم شب روز نوبت است باعتبار روز نهم که در سحر از برای استعدا و ریح شدن در روز اول ضرورت شیره تخم خیارین و هندو باعتبار آنکه تسکین ضرورت شیره تخم کدو باید داد و لعاب سفید شش باشد از برای تسکین حرارت مسکن و اسهال تخم کدو که اگر چندی باقی مانده باشد با رلاق دفع شود شراب اما شیرین و توکو یا شراب بلور و عرق کاسنی و عرق بید مشک بیخ توکو اگر لقیه از بطن باشد که روز نهم و روز دهم و روز نهم روز نهم اگر چه روز نوبت است و در روز نوبت لعاب سفید شکر و سفید ضرورت لیکن تقیه شده است از تخم کدو ضروری تصور نیست و از برای استعدا و ریح در روز نهم تخم کدو ضرورت شیره تخم کاه سنی و شیره تخم خیارین و لعاب و شیره بزرگ و هندو روز دهم که روز نهم است استعمال محکم بیخ درج خیارین شیره تخم کدو و شیره تخم هندوانه و لعاب بز قطره و شراب نیلوفر و عرق بید مشک و هندو روز نهم با اعتبار آنکه روز نوبت است مسکن باید داد و شیره تخم کدو و هندو باعتبار آنکه روز نهم در آن است و امانت دفع بقیه آنچه طبیعت آن را بجزکت در آورده و قادر دفع نشده باشد محرک باید پس شیره تخم خیارین و توکو داخل کرده باشند و لعاب بز قطره و سفید شکر زری و لؤلؤ با شیره تخم زری در شش نهم روز نهم مسکن و هندو

و بعد از شش روز هم حکم حمایت مکرر دارد و لعاب حمایت مکرر که مسکن را در علاج باید کرد و در میان شب خاص اگر آب بسیار فرود باشد تو میتوان کرد اگر در روزهای نوبت خود خسته آید جس تباید کرد و اگر در ابتدا احساس نقل و امثال شود با ضربات مکتفه میتوان داد و نغذای شجر باشد و شور یا آب یا آب سردی بود استاناج و کدو و از میوه با انار و هندوانه و در روز نهم و روز دهم و روز نهم نغذای هندو که نوبت در آخر روز باشد و صبر نخواند و در روز نوبت و اول مسکن با حبه کدو و اگر در این نوبت خطا شود از نوبت نجات نکند و اگر آن است که روز نوبت چهارم معاف است کند اما غیب غیر خالص است باشد که شش ساعت غیب غیر خالص زیادت نوبت باشد بر روز و ساعت و باشد که نیست و چهار که ساعت کج است یعنی با صفر از روز علاج آن است که از علاج صفر لوی و بیخ کج کند اما اگر صفر داخل عروق بود پس با در نغمی عروق است یا در بعضی رسا که حوالی اول باقیم معده می باشد در عروق حوالی کبد پس درین نهم محقق صغری است و اگر در بعضی رسا بود سرا آنچه مکرر شد غیب لازم تو که کند درین نهم و شش او غیبی باشد یعنی یک روز نوبت و یک روز شش و اعراض آن یعنی در شش زبان و زردی و سیاهی زبان و کرب و خشکی و سرخش دل در شش و زردی و علاج هر دو علاج غیب خالص بود اما اگر در محرقه اهتمام برید بیشتر باید کرد و قرص کافور و صندل کافوری باید داد و در علاج در جوبل و کجا باشد شامی بید و خیار و کدو و هندوانه بر اطراف حوالی مرض میانه و ضربات بر ریح سرد کرده و هندو نگاه باشد که در فب لازم مصدر اعلی فائده دهد و نگاه باشد که التهاب لازمه کند و محرقه بلغمی نیز می باشد که ماده آن بلغم شور بود مرکب از بلغم سفید و صغری و علاج آن حمایت مرکب از صغری و بلغم است

فصل در بیان حسی بلغمی اگر ماده آن خارج عروق بود که هر روز یک در این را بر طبیعت علامت است ابتدا اکون با فضیلت در سرد و گرم شدن و چون گرم شود قوی باشد و طبیعت خشک و سرد نفس و ریح بر آمدن بلغم و ریح و بعضی تبها و بلغمی در ابتدا ای سواد و بعضی را شش و ریه و بعضی را ناف و شش نوبت که گذشت از این علاج نیز نوبت تا چیده ساعت تواند بود و بدین از نوبت گذشت پاک کند و در حقیقتی آنچه بلغمی اندک علاج شش سفید سفید بلغمی و بلور سفید و توکو یا مکتفه آفتابی و توکو یا سفید سفید نهم کرده و مکتفه نصف با شش سفید سفید سفید سفید و بعضی تقویت طبیعت و سفید سفید و روزی

باین شرحه صفت آن را زاینه بخورم پوست بخورد میان بقدرم تخم خیارده درم تخم کثیرت بخورم که
 سرخند سفید و زرد بستر در وقت نایند در اول بر زنجبیل تخم ترب و شنبلیله یا کنگرین نایند در وقت
 معده اتمام کنند و بعد از آنکه ماده پنجه شود در قاروره اشکان پیدا شود سه سال بعد سبب
 نافع از سبب طبیعتی صفت آن غار بقران سفید که درم معطی که آنکه نریزید بخورم بقدرم تخم
 خشک که آنکه کوفته بخورم با آب جوی که شربت است اگر معده برین مسهل طبیعت نبض نافع شود
 طبیعت را بخت که در آن قطره ریوند و قوی و سوزن و اندول بلاب و سنا را که در کل خطمی باشد نرم سازند
 و اگر وقت خواب ریوند یعنی راجب کرده فرو برند صواب بود و غذا نخورد آب باشد که در آن را زاینه
 و مرغ و کباب تیور انداخته باشد در قی با پادار که چون نوبت در آمده معده سبک شده باشد و اگر
 و اگر تقه برین وجه میسر شود یا خرنوبت یا زاینه است و اگر ماده بلغم داخل عروق بود طبیعت نافع
 حادث شود و این را حقیقت گویند علامت متشن علامت یعنی زاینه است الا آنکه باین تب نافع
 نبود و در روز عرق نمود که در وقت معافیت و این تب بر تب قشیر بود و در شب سردش
 ساعت فنور داشته باشد علامت معافیت است الا آنکه بلطافات و چیزها گرم تب در ریح و
 احتیاطا که نایند در اول کنگرین ریح آن گفته آفتابلی انصاف نایند در شراب لیمو یا جوی که در روز که
 او را که کشتل تخم خیار برین کتوله در تخم خیزه کتوله بر سیاهوشان کتوله میوه باشد و بعد از آن کنگرین
 بنوری و الیون بدن در پنهانی بنای بود و اگر کتوله کتوله در تب یعنی نایند بنامیت فانه در
 فصل در میان حمیات سرد او یا اگر ماده در خارج عروق بود ریح در آن حادث شود که در وقت
 شدان از سرد است که از سرد و طبیعتی نوله کرده باشد و یا از احتراق بلغم و یا سفرا یا خون و علامت هر یک
 از این تمام اربع علامت آن خلط بود که نایند نوله کرده باشد و اگر حدوث این بعد از طبیعت بود دلیل
 بود که از احتراق خون است و اگر بعد از موافقه بود دلیل آنکه از بلغم است و اگر بعد از حمیات سفرا بود دلیل
 آنکه از سفرا است علامت معافیت است اگر از احتراق خون بود دلیل که قصد با سلیق کنند و بعد از نفع ماده
 اسهال یا بلغم انقباض کنند و اگر متولد از بلغم باشد کنگرین بنوری و زاینه بطور تخم ترب و کنگرین
 مسهل نریزید و سبب اسهال از انقباض و زرد سفید و سبب نایند و غار بقران و لا جو در سوزن بر سبب
 اگر متولد از سفرا بود کنگرین مسهل و شراب لیمو و عرق کاسنی و عرق کافور زبان در همه تمام

طایفه است و زنجبیل پوست تخم خیزه نایند سه سال از سنا را که در تخمندی و شربت معوی یا قنبرون یا
 کوهن بود تخم برین و هندو در افتادیه و تدریات از خط خلط تولد نمیدارند و اگر ماده داخل عروق
 باشد ریح دائره حادث شود و این دلیل الوقوع است و علامت متشن صفر بنفش و بطور متفاوت در بعضی
 و زاینه در حرارت بلغمی و آنکه آن از سفرا بود و شربت بود علامت صفت با سلیق است و قصد
 سناش اگر قوی باشد استعمال رات و سهولت شود در علاج عام در همه صفات ریح آن است که روز
 نوبت ریح نخورند اگر سفرا بود باشد کنگرین و هندو یا تدریاتی آن قوی نایند و در میان از زات نریزند
 و در میان تب از آب خورده باشد در معده جمع شده باشد البته نایند در آخر تب کنگرین یا سبب
 لیمو یا شراب یا ریح یا عرق کافور زبان و هندو در روز دیگر خورد آب که در آن سه که با آب کاه زینر
 و تخمندی پنجه باشد و سبب مزاج هر شخص ماده آنچه لائق و اندو مرغ در آن انداخته باشند یا
 داده و اگر در دم راحت که در نوبت خواهد بود بر مغز و یعنی به مرغ انصاف کنند شاید خاصه کسی را
 که بدن قوی داشته باشد و در او روز تقدم البته مرغ باید داد و اگر استنمای مرغ خوردن
 بنا شد مهر کرده آب آن را بنهند و اگر استنمای غالب و نایند قوی باشد سجای مرغ گوشت بزرگ تصفیر
 و قوی که علامت از آن ظاهر شود روز مسهل و لون روز دوم است بود
 فصل در میان حمیات مرکبه هر گاه در تب شل و قی غلطی بود غلطی مثل سفرا بود یعنی در تب جمع نشود
 از زاینه کتوله در کتوله بر سیاهوشان کتوله میوه باشد و اگر کتوله کتوله در تب یعنی نایند بنامیت فانه در
 در کتوله کتوله در کتوله بر سیاهوشان کتوله میوه باشد و اگر کتوله کتوله در تب یعنی نایند بنامیت فانه در
 شده شطرنج است و این قوی باشد مرکب سفرا و بلغم خیار از همه تمیز باشد و در تب خفیفه حاصل هر دو
 از شدت احتراق جزو یک خلط شده و آنجا که چنان است پس هر دو را در اول لازم بود و یا سفرا بود و از
 و بالعکس بود هر گاه بود که سفرا غالب بود و علامت آن ظاهر گردد و گاه بود که بلغم غالب بود علامت متشن
 غالب و بعضی علامت شطرنج است که در یک روز قوی تر باشد و روز دوم سفیر تر بود علامت
 مرکب از علاج سفرا بود و بلغمی سفرد باشد و باید است که در صرفت مواد حمیات
 اعتماد بر اعراض کنند بر لزوم چه می شاید که در تب باشد یا سه ریح بر سیاهوشان کتوله مرکب کرده
 و هر روز نوبت بگیرد پس نوبت شود که بلغمی بود یا در حش که بر طرف غلبه پس توهم شود

خاریدن و کباب از خون می باشد علامتش سیاهی سرخی بود بسبب حرارت و زرد طاس گرد
 و در روز بیشتر بود علامتش نفسد اکحل است در وقت سینه که در میان بروز آن می باشد
 و تلخین طبیعت بآب الوی سیاه و قمر بندی و زرد او بود در وقت آن آب زرد فاسد تر
 بر بدن ریزند سرکه بآب غوره یا روغن گل سرخ بر بدن المیدن و غذا مانس و عدس
 و قمر بندی باشد از میوه ها آلوده اند و اندام بخوش خورده شود و یا از بلغم باشد و علامتش
 میل آن بسفیدی و بیجان آن وقت شب است و علامتش آنست که ببطور بخ پیل زرد مقوس
 تریه دهند و غذا شور باسه ماش و خود باشد و از اثر سبب بخین که بسیار ترش باشد دهند
 در حمام آب کرفس و سرکه و تخم خربزه کوفته در هم سرشته بر تمام بدن مانند
 فصل در ماشا آناس سرخ بود که در رویشانی حادث گردد علامتش سرخی آناس و
 در وقت زرد سردی است و علامتش نفسد قفالی و حجات ساقین و تلخین طبیعت است خیرت
 و قمر بندی و در وقت تلخین صندلین و فوغل و کباب برطن رسیده طاکتند ماده زرد یا زرد
 غذا شور باسه ماش و مارا شعیر و عدس یا قمر بندی ترش کرده دهند و از اثر سرکه شراب غناب
 به قمر بندی ترش کرده و صندل سرخ بآب کشته تر سوده طلا نمایند و اگر چکانند زرد آب بیرون
 آید موم سفید و روغن گل سرخ و در دار سنگ مرهم ساخته بگذرانند فصل در جرب
 یعنی کرباختگ است یا ترکه ازان زرد آب بیرون آید یا خون سیاه یا مجسمه جرب
 از فساد خون می باشد و سبب فساد خون یا مخالط صغرا باشد یا بلغم شور یا سردی
 سرشته علامتش اگر نایع بود اول نفسد اکحل نمایند پس بحسب هر خلط اسهل مناسب
 آن دهند و شاه تره و سنبل و صیاره شنیر در هم نام لایتم دارند و میرا در روغن جرب
 مزمن آفرین است هر روز نیم مثقال خوردند سه روز متعاقب بعد ازان بکروز بخورند و دیگر تر
 خورند تا در مثال خوردن و طازمت تمام و رنگ جماع نایع ترین چیز است جرب و حکم را بعد
 از تنقیه و تعدیل اطلاق بکار برند طلاله نایع را سه جرب رطب صفت آن زرد بود
 در جرب زرد قویه امیران قیاس کردار سنگ اسن جنت المفضله و شاد شیرینی می کبریت زرد
 کزنیخته اصبنا ساری الون بر روغن گل سرخ و سرکه انگوری سرشته طلا نمایند

طلای نایع از برای خشکی تصفیت آن قوی است که باقی حصول مرز از خشکی من حصول صریح
 از هر یک دو مثقال سرب را بکند از سد سیاب را در روی اندازند و دیگر جمیع مواد را در آن نم سوزد
 با دو سیر سرکه و دو سیر روغن گل سرخ مخلوط کرده طلا نمایند که بعون الله تعالی نایع است
 فصل در بیان قوی باغیاری کردن گریه و بهندی و اوزا نمودن در شتی بود ز طلا پرست اگر
 بسیار باشد دفعه کند و بطور حق امتیون دهند اگر اندک بود به قیامت نیست مگر مزمن باشد و حقین
 گندم بالیدن مناسب بود و اگر قطن روغن چنان بود که وسط آسین را پسین کنند صفت سرکه بر روی
 آن بریزند رنگی گرم کرده بر روی گندم نهند آنچه از آن سیلان کند روغن گندم است در حلال نکرند
 و صغیر الود مفضض را که نکرند و روغن گل سرخ سرشته طلا کنند و سیاب بچند روز در روغن گل سرخ
 فصل در صفت جربش سرکه که متعاقب کرده بر سر روی او در گردگان بسیار خلط شیر علامتش
 اگر خلط خون بود نفسد و حجات کشته و اگر صغیر الود بلغم شود یا سردا بود یا نایع آن بود تخمه کنند
 طلا نایع صفت آن توخل مس قندوت سفید و در سنگ کاغذ سخته محمور را زرم کزنی بر روغن
 گل سرخ و سرکه انگوری سرشته طلا نمایند طلا دیگر خاصه جت کرده کان زرد جو به در دار سنگ پرست
 اندک کزنی سرکه انگوری و روغن گل سرخ سرشته طلا نمایند
 فصل در بیان جرب اسیل گاه بر بدن و نعل که اگر بسیار بود صفا یا بگردید ازان مناسب خلط
 غلب سبب اید و او در ترک گوشت و شیر نمیدانند و هر گاه از گوشت چاره بود گوشت خا در بند
 و از میوه ها انار ترش و ریاس و یا غوره یا قمر بندی مناسب است تقوی نایع از برای و نایع صفت آن
 ترشگ متقی آوی طلا خرطلی و ماش بچسبند و بیج در آب آن شراب غناب داخل کرده باشد
 و در ابتدا و حدیث و در روغن بر آن استعمال نمایند طار نایع که در ابتدا استعمال کرده میشود صفت آن
 صندل بگل سبزه و فوغل کزنی بزقطو نایع تره زاده کاسنی تره کلاب سرشته طلا نمایند و اگر روغن جمع
 گردد و خواصند که جمع شود گل خطمی سفید و جربازی با سفید تخم مرغ صاف نمایند و چون سرشته شود
 یا از تخم کزنی که در نیشگاه و نیش بران نهند و چون بکشاید و در هم بکشد و در روغن
 سفید بعلی دو درم موم سفید یک درم روغن گل سرخ چهار درم مرهم ساخته بگذرانند
 فصل در روغن اسدی که گوشت زرد یک نایع مازن شود علامتش غزالی قوی در رو کند

رنگه بود که بت شود علاء چشم فصد و تلین طبیعت است و قدیل مزاج بار التیخ و التیخ باره در ابتدا
 مازوی سبز لبر که سوره طلا کشتی باخت الحمد لبر که سوره هالندیا اسبقول لبر که سرشته مناد نمایند و اگر
 در قوی باشد زرد الفیج و انیون لبر که سوره طلا نمایند و آن رفت و خج نشد اگر دغ شود و مناد الا عدن گرم
 نسته تا خلیل با بدو اگر تحلیل نماید پیاز را بچته در زیر جا کتر کم نمند پس شکسته بران بنده یا کندم با
 خائیده بران بنده یا تخم مروا بچم در کم کوفته بران نمند یا بچته شود لبر کشاید پیش و هر سیم نسته
 فصل در زبال یعنی سه آنرا بخ که نیده سبب بخ یعنی فوول غلط غلیظ یا مینی یا سوداوی یا مرکلب
 هر دو بود علاء چشم اگر بسیار بود و غلیظ خون باشد فصد کنند پس سسل دهند و اگر غلظت غالب نه بود بر
 سسل انحصار کنند و اگر در آن اندک باشد طلا دغ کنند و سیاه و دانه یا گو مازج یا سر گین بز لبر که
 سپرده طلا نمایند زایل گردد و زرنج زرد یا موز و انیسون کرده طلا نمایند تا زایل گردد
 فصل در میان حمزه میان عوام لبر بخ باد معروف است علاء متشس سرخی باشد که چون بگفت
 مانند زایل شود و باز بزوی سرخ شود و دیوست بود زیادتی نداشته باشد و از موضعی بر بعضی
 و از جایی بجای رود و این قسم را خالص گویند و علاء چشم استقران بدن از صفراست و غذا
 آشپوزا نسته شراب غناپ که به کمر بندی ترش کرده باشد طلا رافع صفت آن عندل سوده
 و کشتی تازه و بگ خرقه و لسان الحس و اسبقول و کلاب در عم سرشته طلا نمایند این قسم محتاج بحمل باشد و
 غیر خالص آن بود که صفرا چون غلط باشد پس از پوست بجای زد کنند و در کندی از موضع بر موضع رود و
 بنفعی کند که خواهد شش بود علاء چشم فصد کنند پس استقران صفرا و بعد از آن استعمال
 طلا ی روادع پس طلا در محمل مثل خطی وارد جو

توجه

صفت آن مازوی سبز حفض کی کافور قیصری سوده لبر که و لای اسبقول و آب بگ لسان الحس
 و آب خرقه تازه و آب کاسنی تازه سرشته طلا نمایند
 فصل در میان فلعیم و لوی و آنکه و ری بود از خون علاء متشس استقران و سرخی و تدریس لاری
 مزاج است علاء چشم فصد است و در ابتدا طلا ی از سرخ عندل و عندل سفید و فوول و کل را برنی سخته
 لبر که و آب کشتی تازه و اگر از این طلا در زبانه شود فی الحال در کنند و همین طلا بر عضوی که بالا سه آن
 ست نمند و در روز دیگر آرد جو کشتی تازه جناری بالعاب اسبقول طلا کنند و چون پیشند که کتره شود
 طلا را از بارند و تحلیل الملک در بز کتان و طلا کنند و در همه اورام از رعایت اوقات اربعه غافل نبایند
 بود و در ابتدا روادع و در زباید جمع کردن میان روادع و مرغی و در انتها مرغی و محمل در اصطلاح
 محمل مرن نمند و اگر بنده که تحلیل یافته و جمع شده مرده و در آنچه در هم کوفته مناد نمایند و استعمال آن
 تا چته شود و در کشادن آن کنند مثل سر گین کچو تر و اشق یا با است
 فصل در میان اورام سفارخ سر عضو بود که هر یک سفرغه عضو ریسی واقع شده اند ابط یعنی زیر
 بغل سفرغه دل باشد و در سرخ ران که سفرغه مگر بود و خلعت الاذنین یعنی پس و گوش سفرغه مغز مغز بود
 و هر گاه در بین اعضا ورم حادث گردد از آن جهت که اعصار ریسیه او را با بجای واقع گرداند و با باطراف
 ریسی دوری بود و از آن موضع متوجه بعضی اوت شده باشد چون بان اعصار رسد و آنجا بناید اگر
 گوشت نرم و این در آن را لحووم رخوا گویند علاء چشم تفصید ریسیات از ابتدا بعد از تفتیه بدن بقصد
 و استعمال مثل آب گرم ریختن با بجای رسد میدان و خطمی و نقشه ریسیازی ضماو کردن و استعمال
 روادع جا تر بنود در بین موضع
 فصل در میان خنازیر و سلحه خنازیر در رمی صلب غلیظ بود و بر طلا بر آن کرده و با هموار میا باشد
 و بگ کشته بسته بود و در لحوم رخوا خاصه بر کردن حادث شود و بیشتر متعدد بود در یک کسب و در
 تخالت باشد و در جیره سفارخ خودی تا مقدار بزبانه بزرگ و او را کسب بود و در گوشت بسته باشد
 توان گفت در هر جوانب حرکت توان دادن و آن چهار قسم است تجویف و اسلی و اردا الیه شیره یعنی در
 اندرون آن مثل آب بود و غده ورمی صلب بقدر خشق دریا جو ز کت و همیشه بسیار واقع
 شود و در قی میان غده و سلحه آن بود که غده زیاده نشود و غلات ندارد و نرم نبود و در اول

صوت آن اگر دست باله متفرق گردد و باز نمود کند و گاه بود که نمود کند و علاج این بر سه چیز بود
 یکی در اسهال یا یخ فیهرا متفرق و ضاوت کردن بد اظلمون که در آن حلقه برکتان یا در خناری یا
 بد اظلمون و ایر ساقه سوده بود و بوی میوه قندوگندوم که در تر با سوت در زیرت برشته بر خناری در کف قند
 بود و اگر این تریات در دوات با نماند بلیله یا در نیما و الاخته گردانیده بشکافند و علاج در کف کند و سواد
 از رنگ شود و با بچه ذکر شد حلیل نماید ازین در کار باید شکافتن و بیرون آوردن بلیله از کبسته اسفند
 که در بلیله با دریه معتدله ریش گرد است و صفت آن آنکه تا نرسیده چهار جزوه در پنج در جزوه و قابل
 مس که در جزوه مجرب و رانزم سوده بود و غرض کل سرخ برشته طلا نمایند و تخم یا بادیه حلاوه و صفت علاج متون
 کرد و در حلقه تریون کردن باشد و در راه با نلیون ضاوت کند و بر باهر آن بادیه سر گینه برشته حلاوه بنهند
 فصل در میان دوات الشطب و الاله که از چمن سوسوریش در روی پشت نیک نیز نرفته و در تخم
 که در دوات الشطب است از بلیله بود علامتش سفیدی درمی موضع باقی علامات بلیله است
 علامتش سفیدی بلیله است که در شب و صبح اسهال یا یخ فیهرا متفرق و ضاوت کردن بد اظلمون و سواد
 از تفرقه موضع را در حلقه در وقت بافتد پس آن بستند و بیا از فصل با عمل طلا کنند یا صاحب اسهالین
 الاله که فصل سوده طلا کنند و با بلیله یا با نماند علامتش زردی در درشتی موضع و سایر علامات
 صفرا باشد علامتش سفیدی است بجز در حلقه و بلیله زردی پس سر کرد و در غرض کل سرخ باشد
 پس بلیله در پشت سوده که برشته طلا نمایند و با از سودا می باشد و علامتش تری رنگ و
 صورت و در درشتی موضع و سایر علامات سوده است علامتش اسهال بلیله و سوسون و سوسون بخاج و
 اسهال مزاج است و در غلظت و بیا در فصل بلیله و بیه خرس و هم در بلیله و شکاف کرده سوده
 طلا نمایند و در وقت بلیله بلیله است و علامتش زردی در درشتی موضع و سایر علامات
 علامتش بلیله است علامتش سفیدی است و در فصل بلیله مذکوره و سوسون را سوت و خاکستر آن را
 بلیله کف برشته طلا نمایند اگر زیت بود برست سیاه صندل و خاکستر فیهرا صوم طلا کردن در

بر اقسام و روی بوداند

فصل در کف و در پشت و در چشم و در میان املک پس صورت کبودت بود و زردی و تیره رنگ
 روی و اندک بسیاری از بلیله و زردی و چشم صورت سیاهی است که در چشمی زرد بیشتر به شکل مستدیر

و اگر کف رنگین تر بود سرخی در آن بیشتر است و بر تریه قلمها سیاه بود گاه بود که سرخی و کبودت با هم باشد
 و بیشتر در روی داغ شود و جملات مثل این آثار باشد لیکن مرتفع بود از سطح بدن و آنچه ذکر شد
 اگر با حلقه بود بود رنگ خون کرد و آنچه عادت شده باشد علامتش سفید و اسهال خلط سوده و بوی پس
 طلا کردن تخم خنجره و تخم ترب و قسط و ایر ساد و خزل در تر مس کوفته بلیله بکباب و بر کبرشته طلا نمایند
 و خلد از سوزن در زرد و بر کباب بلیله بود و مذکوره طلا کنند

فصل در میان صنان یعنی بلیله و مثل آن غیر رایج و متن اصلی در زیر پستان و در میان
 آفتان پای و پوست سوده و در وقت از عفونت اخلاط عاوت حلیله شد علامتش سفیدی حلاط غالب و در فصل
 بلیله و مثل سفید و برگ مورد و کباب سوده طلا نمایند در درشتی بلیله متن میان آفتان
 صفت آن تو با و کمانی بود در شکل سرخ کل این است اما کوفته بلیله که برشته شک نمایند
 بر کبیره یکاریند و بلیله متن مناسب است و اگر کبر کوان و بران باشد آن لوده است
 در وقت ما در جزوه سوده سوت کف بلیله سفید و بلیله سفید کف بلیله سفید است و ضعیف
 تر است از آن علامتش کف است که بسیار سفید بود بلکه نزدیک بود رنگ پوست بدن و در بلیله است
 فرود رفته و اطمینان نمود و می که از آنجا بر آید سیاه بود علامتش اسهال است یا یا سرخ فیهرا و سوسون
 حلقه و تریه و در غلظت و از اینها احتیاب نمایند و بر کف بلیله مروت نمایند طلا نافع از برای
 بن ایمن صفت آن تر مس شامی پوست کبر شیطرح بندی عاقر قرحا تخم ترب کند شش
 سفیدان کوفته بلیله که برشته در شب طلا کنند

فصل در بلیله سیاه یعنی سیاه تیره پوست صورت سیاهی سفید حلاط سودا بود بخون و طلا
 آن است که چون دست بدان اند سوسون از آن رنجته شود و موضع سرخ نماید علامتش
 نفدت و سهل سودا و حمام تا سه مرتبه و تریه مزاج با غلبه و اشربه و طلا نمودن است بطا
 مذکوره و روی فیهرا از بلیله سود بود که آن را برص اسود گویند و آن در درشتی بود قوی با خا برین و نقشری
 مثل فلوس سبک علامتش علاج بلیله بود یا بلیله اسهال و تریه مزاج
 فصل در برص برص سفیدی که بر بعضی اعضا پیدا شود یا تمام اعضا سفید گردد و کبر کف نرسید
 آن صفت توت سفیده است بود اسط غلظت بلیله بران غلی که غدا می آن عضو است یا بواسطه سرد مزاج

عقودت از بر وقت و رطوبت و گاه بود که بر موقع حجامت شبیه آن برص حارث یعنی نموا گردد بواسطه
ضعف عضو جراثیم علات برص سفید بران و المس زرد پوست فرو رفته و سفیدی عمومی آن موضع
از آنکه بدون پوست آن بود اگر انگشت بران فرو برند از موضع دیگر که هم انگشت فرو برند بیشتر در گو
گفته چون سوزن در وقت خون بیرون نیاید علاجش هر چند آن مرض را گفته اند که بهر دوام
عسر البرهه و کادان بر این معنی است که الهیا از علاج آن حخته اند و نزدیک نیست که نیت شود
اخراج این مایه صلاح دارد منوجه علاج شده اند و علاجش اخراج بلیغ است و تبدیل مزاج صلاح
گرم و خوردن تریاق در مشرد بطوس طلا نافع بحیث برص صفت آن نقطه سفید زفت رومی
خزول مرغ خربق میزج کندش خوبتر مورد بشرخ بوره سفید میاز فصل شیطاح بندی عاقر قرحا
پوست بیخ کبیر از نند آطر طلال کوفته لبر که سرشته طلا نمایند دریا آطر طلال را با دانگ علات قرحا
ساخته و لعل سرشته بدیند و کید و ساعت در آفتاب نشاندند چندانکه عسرن کند و باشد که همان
روز نماز زرد دیگر آب و آب روانه شود و صحت یابد

فصل در جراثیم اگر جراثیم خود بود تازه و از عوارض دیگر سالم و بهایش بهر او بود چنان
بود که در سبب آن نگران تمام بر هم باشد نشینند بهر جای رفاده نشند بر باطله در سبب بند چنانچه
بسیاری آن درست بر هم نشینند و چیز در اندرون نمود از سوی دیگر آن و اگر تازه بود در سبب
بر آن گذشته باشد لیکن چرک و بریم گلزده باشد از آنجا نشاند تا خون آوده گردد پس به بندند اگر جراثیم
عظیم و غایب بود از این اودیه ضروری ساخته بر آنجا ریزند صفت آن صبر کند و دم الاغین
کوفته بخته ضرور ساخته بر آنجا ریزند و بهر حال آن صندل سرخ و فلفل باب کشیزه و صندل کاسنی
تازه و آب خرفه تازه سوده طلا کنند اگر حال اقتضا نماید فصد کنند و اگر بسیار جراثیم به بندند
و اگر خوردشته باشد و از آن چیز که گوشت افتاده باشد تا قهرا جزای آن بر هم نشینند و در میان
مضاد داشته باشد و صبح در آن جمع خواهد شد پس با دوی که تخمیف رطوبت کند و علاج در سبب تو
کرد احتیاج باشد ضروری که در برین قسم در برین وقت نافع است صفت آن کندر صبر
سقوطی زراوند طویل ایرسا قویای کرمانی مغسول اقلیایه قره بمبره رازم کوفته
بر آنجا باشد و به بندند و باید که سبب عوز آن محکم تر و مرش است تر باشد و عضو را بشکلی در زنده

و زرد آب از آن با سانی برین تواند آمد و هر گاه که خواهد بود که گرد و نمید کنند تر کنند در دوی از نیم گرم که
بعد از پاک گرد ایندن آن استعمال کرده شود صفت آن مردار سنگ از روت سفید دم الاغین زفت
نوی گل ارمنی کوفته بخته سوز زرد بود و غن گل سرخ کد اخته اودیه با آن شسته هر دم سازد و اگر بجای
صوم بود غن منزله که کوفته است هر دم مجرب صفت آن هر دم سیاه نیم پودر سیرکی سلخ بود دم
روغن کبچیم سیر کنده بهر زده نید انگ بود سفید یا سفید یا سیر اول پایز را در روغن کبچیم باید شست
پس صاف نموده سوم را در آن بگذازند پس اودیه را در آن کوفته بخته داخل کرده در مان
سنگی بسته بالند و سرد شود پس نگاه دارند و با ریزند این هر دم چرک را پاک میگرداند و زخم را سنبه
میاز و چون گوشت تازه بر آرد با دوی مدخل خشک کنند و آن اودیه این است مردار سنگ
سوزنه برگ سوسن بلبله بازوی سبز گلکار فارسی زرد چوبه سبزه سقوی و اگر جراثیم عوارض دیگر
بود مثل ورم در کبر عظام و قطع عرق و عصب فساد گوشت و شدت درد و سوزن مزاج و آفتاب برین اول
تبدیر این عوارض اشتغال نماید و تبدیل مزاج و استقرار مولود تسکین درد و بردن کردن گوشت
بیرون سده و تبدیل ورم گوشت و علاج جراثیم قطع آمدن خون و چرک خواهد آمد و اما جراثیم
عصب را چندان نگذارد که از ورم کردن امین باشد چه ورم جراثیم عصب را خوف شیع است
و وصل جز آن بر باغ و از آب و بر جای سرد نگاه دارند و اگر ورم کند با رو جو با قسما و بز کمان سوده
زیت سرشته ضا و کنند و اگر شیع عارض شود آن عصب را که تدس کند سیرند و بروغن بنفشه
نمک کفیه کنند پشت و گردن را بروغن بنفشه و سیربط و مرغ خاکلی بالند و اگر جراثیم استخوان کشته
بود ضا و جار باید گذاشت و اگر شفا با عظم یا عصبی پیدا شود بزراوند مر حرج صناد کنند تا
بیرون آید پس کندر و مرکب بصل سرشته ضا و نمایند و اگر استخوان فاسد شده باشد آن
بفساد گوشت معلوم می شود زود گوشت را بر هم زنجار دفع کنند و استخوان را تراشند و اگر جراثیم
بر شکم بود و روده و در شریه بیرون آید بیرون نرسند و شکم را بهر زنده و اگر روده ورم کرده باشد
و مانند روده زنده شرب نمک کنند تا ورم برود پس دستمای و پایامی علییل را گرفته او را بر دارند
پشت او بخته بگرد و روده با ندر روده را برود و این عمل نیز با ندر روده در دهن جراثیم را
سختی است که روده اندرون تواند رفت کشاده گردانند اگر در وقت قهر است که شرب سبز

یا سیاه شده باشند آن مقدار که تنگ بود بر بند و بر رگ بزرگ که در آن بود بر سیاهانه بار یک به بندند
 و بر بند روتن بفرسند و رعایت احتیاط رعایت کنند علاج سوختن از آتش روغن گرم و غیره
 از آب گرم و از آفتاب سوختن باشد اگر آنکه زنده طلا می خشک مثل مندل و غیره
 بر برگ کاهنی تازه و برگ بید تازه و پوست غلیظ و زیت بید که آنکه از انباری بیدیده گویند سرور
 طلا نمایند یا بگل ارمنی و سرکه آب و اگر آنکه زنده و غلیظ بود فصد کتند و لطیف تدبیر وی کنند و در دم
 اسفنداج بر آن بالند اگر الم بسیار عظیم بود بر دم فوره علاج کنند صفت آن گینه ایک آب
 نار زنده و هفت بار بشویند و خشک کنند چنانچه در هر شش ساعت بگذرد که در آب بالند چنانچه
 از بن شش جمله از روغن گل سرخ و دو جزوم سفید کجوز سفید اب قلعی شسته در تم ترتیب
 و در بند و بکار بر بند اما سوختن روغن گرم را مثل آنچه گذشت معالجه کنند و آنچه مخصوص است
 کاین سفید تخم مرغ و سفید اب قلعی و زیت که ترتیب داده بر آن گذارند و اما علاج سوختن آب
 گرم پیش از آنکه آب بکشد آب انار بر آنجا ریخته و در تمامه خشک بر آن تند و جاکستر موی سر
 آدمی بزده تخم مرغ سرشته بر آن بالند و اگر از آفتاب پوست بدن بسوزد در مرم کافوری
 طلا کنند و اگر روی اسفند تخم مرغ طلا نمایند از آفتاب سناز شود

**باب شانزدهم در علاج ضربه و سقوط و مضروب بچوب و تازیانه و
 چیر و کسر و علاج خلع و پیرون آوردن پیکان و خارا از اعضا**

اگر کسی چیزی مثل دیواری بر وی افتد یا ضربه بر سر او زند یا کسی از غنچه بی فصد یا مضربی از
 شکسته گردد علاج مشرک میان این مجموع فصد و حجامت نمودن است هر چند در بدن غلیظ خون
 نبود گردان موضع که قزوق اتصال شود خون بسیار آید پس بر تمسین طبیعت اقتضای باید نمود
 و حقه لینه نمایند با آب غلبت فطر روتن و قزوق فطر من خاثر شنبه بقرق کاسنی در روغن بادام
 شیرین دهند از برای خوردن و ضماد بر آن عضو نمایند صفت آن مناش بنداری مناش
 هندی که از اسیده کلری گویند برگ سرور از برگ سرورم برگ سرور گل سرخ از برگ
 چرخ درم مبر سقوطی در درم ماش هفت درم باب برگ سرور برشته مناب او کنند

طلای مستعمل در وقتیکه حرارت پیدا شود صفت آن در دم و در گل ارمنی فوغل مندل از سر یک
 دو درم طلا کنند و غده اش و بر شیره و بادام و هندیا زده تخم مرغ سرشته و اگر سومی آن خالص سر یک
 یعنی نیکو بود یک تو اویغنی چهار جزو پیش بصفه یکدم است قراط است پیش بعضی است و چهار جزو اویغنی
 و برین طبع داده مناسب بود زراوند بندرم فوره الصباغین یک درم غلب اشکب سدوم کاو و زین
 چهار درم بچوشانند و صاف نموده بقند شیرین کرده بندند و اگر ضربه و سقوط بر سر واقع شود در رگ
 سرور و در دم مفسره و گلنار فارسی گویند و بر روغن گل سرخ و گلاب برشته طلا نمایند و اگر بر سینه و شکم
 واقع شود نفت الدم ریانی الدم حادث گردد ترص که با درم الاغزین و گل ارمنی در نفع عسر
 و بند و اگر کسی را بچوب و تازیانه راشال آن زده باشند بهترین چیز است که سفید است بود که در
 حال از گو سفند جدا کرده باشند بر موضع ضرب پاشند و دیگر روز بر بند از بند اگر ترسه
 خاکستر آن بر آن موفید باشند پس برست بر روی آن پاشند بهتر باشد و اگر در دست سنگ
 و سفید اب قلعی و موم سفید و روغن گل سرخ فریم سازند و بالند نافع باشد

فصل در قطع و آن بیرون آمدن زایده شوخ است در همین تمام بر آمدن از منافی که در استخوان است
 که در میان هر دو اتصال موضع بان دول اندکی بیرون آمدن باشد و تمامه دیگر در سن که قلعی که آن را وی نیز
 گویند که استخوان را آنچه بگذرد آن آمده است بر سه علامت اختراع ظاهر شود از زخمی که عروق عدم قدرت
 هر کات آن عروق استا بر دست علیل دست بچ معاینه کند لیکن قطع باز در مفصل درگ را در شوار
 توان دست زیرا که در عظمه هر گاه متعلق گردد در فعل اشک پس ظاهر شود در سرین سرین او برید و آنچه
 درک آند و آنچه گوشت بسیار بود پس ظاهر باشد علامت لازم باز در عتوی است برست که در
 زیر منیل بر پد آید و ممکن بزود رسانیدن بسبب هم آن دست بزنده او پهل و علامت است بیرون
 شدن آن در از زرد شدن این با بود از دیگر با بجان پیش با طهر روزی در از بند و عدم قدرت بر آنکه
 بای را در گوشه ران خم توان کرد یا کوتاه تر بودن این بای از پاسه و بگرت و اگر از جانب پس
 افتاده باشند و گواهان او ایرب و کاسه شدن آن و علامت درسته آن بود که در مفصل اندک
 غیره عتوی از جانب دیگر بر آید شود و بعضی حرکات ممکن بود و در این جمیع حرکات بر جانب
 ممکن بود علاج قطع را بعد از از رفتن شکل طبیعی باز آرد طلا می نافع صفت آن ماش فطر درم

گل ارغنی مرکب خطی سفید گل سرخ از یک سدرم برگ مور و چندم نرم کوفته سفیده تخم مرغ سرخ شده
 بکار بند و روی و دهن را همین طلا موافق و کافی بود اما کس در آن شکستن استخوان غصه شکستن
 استخوان را برقی مسابری گردانند و گاه میباشند که بعضی از پاره های استخوان که صلاح آن افتد توان
 پشت و دردی بایه کرد و استخوان شکسته باشد عضو را باید بست بر باط و رفاده معتدل و در رستی و
 حکمی در ابتدا بستن از موضع شکسته باید کرد و متوجه بجانب بالا است آن باشد و موضع کسر را
 محکم بچند و پس بر فاده دیگر هم آن موضع که ابتدا کنند و بعد از سه چهار کت توجه زیر آن شوند
 و در پیچیدن روی ابتدا محکم بچند چند انگهی بچند در آخر اندک سبشی میل کنند پس با دوید
 چهار طلا کنند و به بندند و بعد از آن قصد کنند تمسک طبیعت را تا دو سه روز کشاید تا آنکه
 گرد در سه قوی حادث شود و با بودن رباط سرخ گردد پس باید کشاد و سب نرمی است و اگر
 حارین قوی عارض گردد که تحمل نتوان کرد کشاید و قدری آب گرم بر آنجا ریخته خاریدین بکن
 شود و بکران استراحت نموده باز به بندند و رفاده را لکاب و روغن گل و انگلی سر که تر کرده اند
 بچند روز بگذرد و درم کنند و حرارت و عضو باشد رباط را محکم تر از اول بسته اند به بندند
 بشاید الا در چهار پنج روز یا زیاده و ضماوم از مبر و عدس و صفاغ لجنه اوی و صفاغ هندی
 گل ارغنی و آب شور سازند و اغذیه از ج شل کله پاچه و هر چه در پنج یا بطین بقر و بطون بره و
 بزغال در آخر وقت انعقاد شیمه پیدا شدن خون است بر فاده و رباطات چه این وسیله ارسال
 طبیعت است ماده چیده را با آنجا که از سام ترشح نموده و بید که قبل از استند و وصلب عضو را تمکین
 قوی نموده و لگن را کسراحتی بود ابتدای بستن از یک عصا به از لب بالای آن کنند و دیگر از لب
 زیر دهن کشاده و از موقد ری فیه بر آنجا نهند و چون زرد آب کم گردد از دم این گردد و هر چه
 ایوانا نهند و اگر فغان میرود نمی استند از صبر و کند در صافی دوم الا خون تروری ساخته
 بر آن باشند تا خون با بند بیرون آوردن خار بکات را یا نیز را موضع اثر ببرد و کند در کشته اما خار
 نماند آن بودیخ نانی یا شیل را کوفته فناد نمایند و اگر قوی تر خواهد که بند یا زگس زارد شیل و
 اوش و زارد و زردت رومی و طک البطل کوفته لعل سرشته فناد کنند و یا زگس زارد شیل
 لعل سرشته فناد کنند فساد اطراف بر ما و سبب آن توجه و حرارت و خون و بخارات گرم

است با آنجا تخمفی و محسن شدن در آنجا پس آن عضو را بسوزند و متعفن گرداند علاتش اگر درم نموده باشد
 و فاسد نشده باشد لکن در ابتدای گردا به سبز شود زیت و روغن زیتون بسیار بر آن طلا نمایند
 و آناس کنند در آبی نمند که در آن شکسته گاه گندم و سوس گندم و بابونه و لعل الملک و کرب و
 حله و کتان چوشانیده باشند و چون بر وزن از آب مذکور آرد روغنهای مذکور باشند و اگر سبز و سیاه
 شدن باشد شمشاد در آن کنند و پیش را نیک فرود آب گرم نهند پس به گل ارغنی و آب و
 سرکه بهم آمیخته طلا نمایند بعد از دو سه ساعت لبر که آب نیکم با شراب نیکم بشویند و اگر قوی
 رسد که ابتدا از قطن کرده باشد چغندر کرب را به پزند با روغن کوسه یا روغن گا و گو بپزند و
 در آنجا نهند تا آنچه متعفن و سبز شده باشد سیاه گردیده بیند پس بملوح قزمه علاج نغم آن کنند
 با سبب هم در طر و موام او کس و بدینش موام و گزین سباع و غیره و علاج سخی سموم و اوقیه
 اما در موم پس اگر در رنگه شستن و طاروس و خارشپت و این عودس و گزین در خانه موم
 از آنجا که بزند و اگر ظاهر شوند بکشند و بعضی گفته اند که ما نزدیک پوست پلنگ نود و اگر رسیان
 را بقطران سیاه و حلیت آوده کنند و گرد خواب گاه گردانند موم در شیشه و بخر شانه های
 درخت انار برنج آن و تخم فنجکشت در جامه خواب نماند همین عمل کنند و از چیزهای که بر کرب زخم
 چشم کوی بود و شاخ گوزن و موی آدمی و برنجاست و گوگرد و خردل اگر بر مسکن بار نهند گمیزد
 طر و عقارب از تخم جعفر با کربیت یا زرنج یا سم خربا پیس یا روغن گا و از باد رنج و ترب و
 برگ آن بگرد و طر و راجت خنطن یا خرنوب در آب بخوشانند و آن آب را در خانه پاننده کنند
 و اگر بوی را با پیس خار پشت آوده کنند لگن بر آنجا جمع شوند طریق روغن گا و یا سرگین گا و
 یا سیاه و از با جوب باز و یا برگ سیر و جزو آن و اگر موی را به روغن بود و جوب کنند که مفرز ساند
 طر و زایر سار که در طر و فار موش زرا اگر پوست بار کنند یا دم پیرند یا خسی کنند باقی نشان
 کبر زنده و سام ابرص در خانه که زعفران بود و در شیشه علاج لمدع و پیش حیات
 باید که اول بالاسه آن را محکم بزند و بجز بسیار سیاه بکند و اگر محو حاضر نبود کسی با
 گویند که گرسنه و بهما سه او میجرب بود که دهن را بشویند و چسب کنند و بکند

وایستد و این را اندازند و بسیار میکنند در نشستن جمع بر او اول عمل باید کرد و اگر از جنس بار ناسه قوی
 باشد فی الحال عضو را بریزد و اگر برین ممکن نباشد گوشت آن موضع را بردارند تا استخوان و اگر
 میسر نشود موضع را بیشتر بنگانند و درین زخم را کشاده گردانند و بعد از آن از امتحان میگردانند
 بسیار بجمعه یا درین این ادویه را ضار نماید زنت رطب نیز نمون جادو میزند و اگر اینها حاضر نبودند
 کبوتر و مرغی و خاکستر خوب الگور و اگر تریاق فاروق میسر آید در اول سفید بود و آستر ماه مکره نند
 و مقدار شربت تریاق حبت این نفع یک متقال بود و خوردن مخلصه یک متقال رفع جمیع زهرها و گردیدن
 کند و گفته اند که خوردن نرم با شرب و شرب نیز با پیاز و گندمایا چیره دیگر از براسه جمع گزینند
 و زهر با نفع است و اگر بجزر که دفع آن نشود و مرکب آن شدن خطای محض بود و اصل
 شیشی که در فراخی فارس مشهور است ببارد از شفقت آن درین باب متواتر رسیده
 محرب است گزیند عقرب بعد از بستن بالاسی آن در امتحان نمودن میگردانند که
 بجزر گرم کنند و با روح گرفته و گرم کرده ضار کنند و خوردن آن نیز مفید گردد و عقرب را
 اگر میسر باشد بنگانند و ضار کنند و شفقت خاصه کزض اجتناب کنند و در موامنی که عقرب
 بسیار بود و اجتناب از خوردن کزض واجب بود و با روح ضد کزض است گزیند رسیلا
 و عظام و ساسم ابرص اما رسیلا بهترین علاج آن غیره در آن دست فرمودن باشد و حسد لورکت
 طبی مذکور شده اما عظام و حر با که از جنس آنست هر کدام از اینها اگر بگذرد در زمان های بود و آنجا
 با نوبت آن سبب درد کند تیر برون آوردن آن است که بخاکس خوب الگور و انجیر و روغن
 زیت یا کچنک طلا کنند و با قیقل از پیله در آنجا بکشند تا در آن آویزد پس بخاکس و روغن مذکور طلا کنند
 و اگر در وسکن نشود بکنند و در آب گرم که در روی سوس گندم چوشانیده باشند بنهند اما ساسم
 که در خرابیا پیش از قطعهای سیاه ریش آن نیز دندانها بگذارند و هنگام گردیدن و از گردیدن آن
 تب سبب دور میان کن از زهره قطرات که از گردیدن مار بود عارض شود بسیار بود که با زهره
 در هوا کشته و موضع پیش بپزد و در زهره آب و رطوبت فاسد سیلان کند پس بطریقه که
 گفته شد در انهای آن را بپزد و از زهره رسد چشم باشد ابرشیم مقروض نموده یا بر قطره در آب
 که در آن صغ عسلی حل کرده باشند بپزند و ضار کنند و یک روز بگذرانند پس

بخی باز کشند تا با دندانها بپزد و در آن نوال تب و بزمی موضع و سیلان رطوبت زرد آب
 باشد پس بعد از آن بعضی آنچه در گردیدن را گذشت عمل نمایند
 فصل در میان غرض کلب معن کلب بنیونیت که سنگ و بعضی مرمات را مثل گزگ و
 شقال و در باه عارض میشود گفته اند که قبل از تیر عارض میشود و این را از آن سبب کلب نامیده اند
 که در سنگ بیشتر واقع میشود و این حیوان را که این بود کلب گزید علامت سنگ در او به سنجی چشم
 و زبان از زبان بیرون بر کورون و افکندن کت و عیاب یا بر سر بر زمین نزدیک گردانیدن و دم
 بر میان بر زرد پای بر زمین میکشند و روغن مثل منان بود اگر گزید شود خورد و اگر گزید شود از آب
 چرسه و یا شامه بر چیزی که رسد حکم کنند و اگر از آن گزیدند او را بپزد و در آن کشته شود از آب
 و اگر آن رسد خشک و مطلق کنند بجزکت دم و بفرود چنانچه رسم کلب است که این صفات بر تقدیر است حکام
 کلب بودند و قبل از است حکام بعضی از این علامات بود و بعضی نبود و مقروض یعنی گزیده کلب شده
 را بعد از یک هفته یا دو هفته یا چهل روز نگاه بود که تا شش ماه بگذرد تا یک سال در تا چهل روز
 قلت و کثرت رطوبت و قرب و بعد مزاج شخص از سودا و تب حالتی مثل الجویا از دوست
 و اشتن تمالی و دشمن و دشمن ریشانی در رسیدن از هر چه بیند و از حال شکوه نمودن و از آب
 و رطوبات ترسیدن و از آن جنس و بلیه نمودن و با این سبب از شراب باز نماند و هر گاه که در این
 رسید امید بخت اندکی اند خاصه اگر روی خود را در آینه نشاندند و سنگی خلیل او گردد و هر گاه چنین باشد
 طبع از ساسمی او منقطع باید کرد و نگاه بود که او از سنگ کند و حسریس بود بر گردیدن مردم و هر که را
 بگذرد او را نیز این حالت عارض گردد و همچنین بود هر که پس خورده او را از آب و طعام تناول
 کنند همین حالت شود و نگاه بود که در میان بول مسفر معنی بسیار کمی مثل کلب پیدا کند اگر گزیده
 گردد و کلب گزیده کلب است یا این آن پاره نان بر طبعی که از زخم سیلان میکند لوده گرداند و پیش گز
 اندازند اگر خورد سنگ و در آن بپزد و با قدری منزه جو یک کشت بر زخم بندند و در صبح پیش مرغ اندازند
 و اگر خورد و با خورد و بپزد و در آن بپزد و در آن بپزد و در آن بپزد و در آن بپزد و در آن بپزد
 پس هر که زخم بر روی او گزیدند و ضار کنند یا چوشه بر سر که سوده و با زنت گداخته مخلوط
 کرده ضار کنند و سیر یا پارونگ را گرفته با خاکس خوب روغن کرده ضار نماید و تا رسد

روز این تدبیرات سفید بود اما بعد از سه روز در کشت و ده گرد آیند و همین جراحت فائده نمود
 لیکن سعی نمایند که چهل روز سفید نشود هرگاه بینند که آن را اندک بیداشد بود و بیکر کشند
 فضا نمایند با کتسابه و بجهه بر لبخولیا سفید سودا اشتغال با بر نموده در از الیاریج در دو روز سلطان
 بجهت سفید بود از الیاریج بیکر در زاریج زین بزرگ در سه تا با با جده انداخته یک مقدار
 سنبلیطی بخران قنفل نقل و اچینی از هر یک یک انگ شش سرخ زم کوخته باب سرشته و سر صفا
 سازند هر روز صبح و دو انگ باب یک گرم بپوشند و اگر در خانه در دوی پیدا شود بپوشید حدس
 دروغن با دوام غیرین باروغن گاو صلاج کنند و هر روز که در الیاریج و همد در حمام بخورد
 و در آن نشانی در آن بول کند و از سر تا گاه بر اند و غذا مرغ فرود و با شش دست باشد و شراب
 دادن گفته اند نسیم دیگر در الیاریج بیکر در زاریج بعد از اشتراط اطرا و چنانچه گفته شد کتسابه
 روزی دروغ کنند پس مرغ را بریزند و دروغ نازده داخل کنند و بعد از یک شبانه روز بریزند و
 یکبار دیگر چنین کنند پس زاریج و رسایه خشک کنند و با وزن آن حدس مقرر باشد و در صفا سازند
 شربتی در دو انگ باب گرم برهند و بعد از آن مذکور عمل کنند نسیم و در الیاریج سلطان بگیرند
 سلطان نیمی ماده یعنی آب دریا سه غیرین و عطامات موگی آن است که جوال موزی بان
 فرودند اگر از آن آب سفید بیرون آید ماده است پس اطرا آن را بینه از نود بخاستر یک بشویند
 بعد از آن باب خالص بشویند و خشک گردانند و در کوزه کنند و سر آن را محکم کنند و یک شبانه روز در آن
 نان بچینه باشند پس در جز این مرغ جزو جنبیا نامد یک جزو کند و کوفته بچینه هر روز صبح در شام در دم
 آب سرد بنوشند تا اینوس گفته هر کس که ازین دارو خورد و مالز رسیدن آب امین شود و از طرا آن سنگ
 بخورد از ترس و جزع و از خوردن آب امین شود و گفته اند که حمل کس اسگ دیوانه گشت بعضی از
 ایشان بگزان را خوردند سالم ماندند و بعضی سبک نمودند پاک شدند استعمال در ای جالیوس
 در الیاریج تدبیرات دیگر سفید فضا و اگر فرج پیدا شود بر آن است که از موم و شکر سفید اجواف
 سازند و در آب بپوش آن افسه نمایند یا مشروب سازند هر خشک و لوله در از در آن نشانی در سر لوله
 در حلق نشانی آب بجلق نسیم بود و در آب سازند

فصل در بیان تدبیر و با و موم محکم اما پس فرار از آن اولی است و اگر صیر نشود

سفید بران کنند و بعد از علاج ترک نوک و شراب و شربا از نوک مثل به توان خورد و آنچه ممنوع است
 شش خیزه در زرد بود و بند و است بر مخفات و ترشها اقتصار نمایند و خانه را پاک فرود سعد و سبیل و
 شک و عود و غیره بپوشد و کوه و سیب و بادام و گلاب طبیب بر شش گردانند اما تدبیر شراب سوم قی کردن
 باب گرم است بکرم روغن کچمه و زیت یا بپوش زرا بخورده و مسکه در روغن گاو خوردن و طعام بسیار بناید
 خورد و اگر زهر بنه بر آید نه با و الا کسر حضرت آن کنند تریاقی که زهر را باقی بیرون آورد آن را تریاق
 اعلیق نامند صفت آن گل مخموم صفا از هر یک دو شقال بزیوت لبرشند شربتی یک درم و
 صحنی گفته اند که زهر الدکیانی الحال قذف هم کنند بعد از آنکه در قی استقصا کرده باشد قدری شیر در بند
 و با نرفز نمایند و اگر زهر شکم ضرری در می آورد که گفته گفته اند اگر معلوم کرد که زهر زهر بوده است پس از
 آنچه مخصوص آن است بان معالج نمایند چنانچه در مطولات مذکور است پس از کتسابه با فرار گیرند

حاکمه در بیان جوارشات و غیره

جوارش آله مقوی سده صفت آن متقی بیت متعال در شیر کتسابه روزی نمایند بشویند
 در آب جوشانیده صاف نموده در شکر سفید یک آن را قوام آید ایضا برای تقویت سده صفت
 آن آله متقی نیم آنرا گل بپیم آنرا در قی بد شکر نیم آنرا شب بخیا تند صبح خوب ساییده مهر نموده
 از پارچه گدرا نیده نبات سده و عمل صاف نیم آنرا داخل کرده قوام آید و در او در دو توله صندل
 سفید ابریشم خام گل سرخ گل گاوزبان و انبه پیل پوست بیرون بسته معطلی و در صحنی هر یک یک توله
 بپوشد باشد و در قی نقره باشد دستور نماید که جوارش لولی مقوی باد و معده و مضار ریسد و
 مصلح حال جنین از استفا و صفت آن مردارید دریم عاقر قرحا دریم زنجبیل معطلی هر یک چهار
 درم زرد باد دریم تخم کرفس سیطرح هندی فاقه جوز لوبانیا سه قرفه از هر یک دو درم همچنین
 نقل در افضل از هر یک سه درم و ابر صحنی پنجه درم شکر سلیمانی بوزن همه او در شش بی بقدر یکسانند
 در در جنین مداومت بین جوارش باید نمود جوارش کند ضعف قلب حقیقان را نافع است
 صفت آن کند سفید شصت درم نقل سفید در افضل از هر یک ده درم لب سفید شصت درم
 زنجبیل خولجان از هر یک و از ده درم جوز لوبانیا قرفه از هر یک پنجه درم شکر خالص نیم درم همه
 اجزا را کوفته بچینه وزن نموده جمل صاف لبرشند شربتی سه درم چینی زکب بند ی

در توت سده و عدل و چون ز نماند ولادت استعمال کنند جهت برست و قطع سیلان آب
 توت و تشکی آن نافع صفت آن بسیار زعفران الیجی خود از هر یک شش ماشه جوز باشد باشد
 قنطاری فلفل در اوصی آن سده بسیار سی از هر یک یک توله خزا که بر هر یک دو از ده درم مغز زبادی
 مدون ز هر یک یک توله خزا که بر هر یک سده و درین نقره بیت و پنج عدد حب ز تخمیل طعام را
 در قفس سده بنشاند و خزا را با لکنده شک براند و نفع تخمیل کند قبل از غذا و بعد آن توان خورد صفت
 آن فلفل ز تخمیل و قنطاری و فلفل سکه ز رشک شتر مرغ سینه برابر کوفته خینه باب حب سازند
 شتر مرغ نیم درم حب شتر مرغ و نفع و خوش زانکه صفت آن قنطاری صغیر در کباب در اینها هر یک یک درم
 سمندر سران سوخته زون سینه عالون سیلا مول جو اکار کشیزه فلفل زیره سعید مرچ سیاه زیره
 سیاه ز تخمیل سیاه و مرچ نالیزه لیسیر هر یک یک درم یک چوک ترش و درام نار نارانه است درام کوفته
 خینه باب لیسیر نیم درم حب مقدار کنار بنده شربت یک حب باد حب حب مضم و توتیت
 سده و در طریح غلیظ و در افق فوان شده صفت آن نمک ساینه نمک سیاه هر یک یک درم شتال
 پرورینه ز نبلد هر یک پنج شتال ملیله زرد و ملیله آلمه عشر فلفل گرو پیل ز تخمیل روح زیره هر دو
 باؤ آثار کوفته خینه باب لیسیر نیم درم در آفتاب خشک کرده با ز آب لیو و آله سبزه و اگر بیم ترسد
 آله خشک ز آب تر نموده همان آب خیم کرده خشک ساخته با ز آب لیسیر نیم درم حب با بقدر جوز باشد
 یک حب بخورند سفوف که شورت روزه زان حاله را معین بود و سده را قوت زید و شتال آرد
 صفت آن کره انیسون زیره کرانی قنطاریه تا خواه کرفس از هر یک دو درم قنطاری تخمیل و فلفل
 از هر یک دو درم کتله بیت شتال کوفته خینه شتر مرغ دو درم باب تان و یا نیکرم شوت لیم از براسه
 خوردین که اسمال مو رفیق و مره سوداوی کنند و شتالهای طعام کرد صفت آن نمک دارالی را زیره
 زیره کرده بر آب بریان نموده پس با شند بران سر که کتله چند مرتبه که سده و در تخمیل پس قنطاری تا ناید آن
 انار دانه بریان هم را کوفته شوت سازند سکنجبین رانی تپ با و محرقه و کوبه سده را سود و هر
 صفت آن آب انار ترش و شیرین از هر یک نیم درم بقوام آرد و در سه ز رشک و یک چهار
 یک سر که صفت و کین قنطاریه فایده و چو شتال با بقوام آله سکنجبین تمامی که تیر همین صفت
 دارد و صفت آن آب سبب خینه شیرین سده درام سر که چیل درام آب انار ترش آب لیسیر

کباب مید شک هر یک بیت و ام قنطاریه کین و نیم بودینه سبب کتله پرورینه در طریح بند از نبلد همچنان است
 چون خوب بخورد بدون آرد سبب دنیا صفت گرم کردن سده و از ناله خسته و قنطاری سده و کوبه تخمیل صفت
 شتال و درغ باوایی و سکنجبین و سده و درغ دندان و تا کل آن و قنطاری و درغ و سبب لیسیر که از برودت بلغم بود
 نافع صفت آن چند بیدستر از چینی اینون اسامون دو قفسه را حد یک درم فلفل در فلفل قنطاری
 یک شتال درم زعفران نیم درم ز ناله صفت کرده آردیه را کوفته خینه زعفران درم را در عمل که سده چند جلد
 باشد حل نموده بشنود بعد سه ماه بکار بریند شتر مرغی از ناله سکه تا دو شتال سهاگ سوخته با ضم و
 شتر مرغ صفت آن تا کوبه قنطاریه سیاه و سفید شتر مرغ باوایی نیم شتال قنطاری جو ترس
 صندل سفید بود و جوئی برای هر یک یک درم نیم درم ز نبلد روغن گاو زهر یک شتال
 درام شتر مرغی چهار نیم درم اول ز تخمیل را کوفته خینه در پنج انار آب بچشند تا غلیظ شود پس
 روغن انداخته یک کف زنده بعد شکر زری در اندک آب صفت نموده با هم بشنود و طلا سازند
 در دارو داخل نموده هر روز یک درم بخورند شربت حاض صغیر شکر و سبب با زرد ارد و سده
 و دل را قوت دهد و در سخنان عار را نافع باشد صفت آن آب حاض نجا شتال قنطاری سفید
 کین بدستور مقرر شربت سازند شربت تمر مهندی قطع را زیم کند و صغیر بشنود و سده را
 قوت دهد و در با زرد صفت آن نیم من تمر مندی را بچشاند و شیر و آن را بکیند و سیالیند
 و با کین قنطاریه بقوام آرد شربت لیسیری سکنجبین عطش سدی کند و با ضمه را قوت دهد
 صفت آن آب به شیرین دو جزو آب لیسیری کاغذی که بخورند سفید صفت با لثت جزو محجور
 به دستور مشهور بقوام آرد صغیر و کوبه سده شروع به نفع کند و احتیاج تخمیل لکار که صفت
 آن آرد خطمی الکلیل الملک باوایی کتله پنج جزو باب کرب صغیر کتله عرق حبت توتیت سده و
 کلب مجرب صفت آن برگ کاو زین گل کاو زینان هر یک سده توله باوایی نیم درم برگ ز نبلد خشک
 هر دو حد و توله ابرشیم سده توله نیم باوایی نیم درم هر یک سده توله تخمیل خشک دو توله در پنج دو توله
 ز نبلد و دو توله کتله خشک سده توله براده صندل سفید و سرخ هر یک سده توله باوایی چهار توله قنطاری
 صغیر چهار توله گل سرخ چهار توله باوایی سده توله قنطاری چهار توله میز شتر مرغی باوایی شش باوایی
 تخم با لثه نیم باوایی پوست بیرون پیسته سده توله باوایی شتر مرغ سده توله لیسیر سده توله لیسیر چهار توله

پوست زرد و دوله پوست بلیله زرد براده آجریس هر یک سه تو لب و در گلاب عرق کوره هر یک چهار
 آنرا چنانچه صیاح عذر اشب سه ماشه خشک ساشه زعفران چهار ماشه براده صندل عرق پسته
 حوز ابغض باو آمار بر سر خج کرده صفت سازند قرص گل در روپ باغی را سودده صفت
 آن مر چند سنبل سلیم گل تخم پوست بیخ کنیز پوست بیخ فلاح و روق گل سرخ هر یک شش درم
 رب السوس چهار درم طباشیر دو درم عصاره غافق دو درم کوفته خجته بر بیخ سرشته قرص سازند
 گما و که در صده ریجی را سودده صفت آن ناخواه زیره را زایه هر یک دو مثقال گل سرخ بیخ
 مثقال کوفته خجته در خراط کر اس انداخته نگریم بر صده گذارند لعوق نار در آن جهت تویب نمود
 بوزغی عقیق بجدیل صفت آن گل سرخ آرد سجد رست بیرون بسته اندر دانه زر خشک در
 هر یک پانزده مثقال ساق هفت مثقال نعلنج تخم مورد هر یک سه مثقال حله او به درسته رطل آب
 بپوشانند تا یک رطل بماند صفت کرده همراه آب کیمو آب غوره و آب بواب نرسندی هر یک بیست
 بیخ مثقال هر که صفت مثقال نبات دو صده مثقال توام آرنده اندک بلیسته معنی که تو بو رفت
 آرد صفت آن شبت بیست درم در یک رطل آب جوش دهند تا به نصف رسد و جوز الفی یک درم
 با نیک سائیده و عسل شسته همراه مطبوخ مذکور آمیخته و بقدر حاجت اگر دم در عسل افزوده بپوشند
 همچون قسنتین جهت در صده و درج الفواد که از سو او سو او می باشد لطف کمال باشد صفت
 آن قسنتین هفت درم ایسولن تخم لسن هر یک چهار درم بیخ ده درم ایسولن چند هر یک دو درم عسل چند
 به طریق مشهور همچون سازند همچون جهت تویب باه قوت صده و شته با قوت مجامعت بیخ لطف
 صفت آن جوز بو اقر نقل بسا به لسان البصا بیخ از خزر خجیل در چینی مصطکی زعفران عود هر
 دو صده مثقال قاقه گیاره و عصاره هر یک یک مثقال آینه دو مثقال قند و گلاب هر یک یک مثقال قند و گلاب
 حل نموده عسل بقدر کفایت اعتداف نموده توام آرنده او به سو قه بدان ریشند شریقی که بیخ نیم مثقال
 مر با بی بیله نموی باه و صده و در باغ و طوطی طبع را نرم کنند و بپسیر را لقمه و به صفت آن صده
 بلیله زرد گیرند تر بود یا خشک و در ظرف سبز نهند و آب آن قدر اندازند که آن را میوشند تا یک
 یک و نیم درم بر آن باشند و روزی یکبار در هر سه روز آن خاکستر نهند تا تازه کنند
 با بلیله بیرون آرنده نرم بپوشند تا پوست جدا شود صده و در یک قند و هلال قند آب کوی را

بپوشانند و یک کف جو مقشر مخصوص نیز فم سازند و نیزند که تا خوب نپخته شود پس بیرون آرنده و دیگر
 بار بشویند و بارچه نشک کنند تا عینیکه حال بماند و جدا گردد پس بلیله را با کف تخم صده و جالود و زرد نهند پس
 در ظرف سبز نهند و عسل صفت در آن اندازند و بقدر که او با در پد شد دست روز بگذارند و سر بر بسته
 عسل نیز دهند و هر گاه تغییر دهند چند جوش خفیف باید و او تا در بلیله سح ماییت نماند بعد نشک کرده
 عسل حید صفت اندازند آن قدر که در پد شد و در ظرف سبز اندازند و نشک از جمل روز بگذارند و اگر
 خواهند و اقاد به سازند صفت آن در چینی زنجبیل سبب جوز بو اقر و مصطکی خشک که در خجته غیر نهند
 و صده و بلیله را از لودج سطره هر یک یک اوتیه و خشک نیم درم کافی است و اگر کجای عسل
 فندک کنند قلیل الحار است باشد و در حیات مناسب تر بود و اهل سبز بلیله را بعد از زخم شدن
 آب آبه جهت استسک اجزای او دروغ گردیدن عفو صفت می خیسانند و بعد بیخ سید زین خا که
 معروف است و گویند اگر این مر با را کبسال تمام بخورند و از حوضات در آتشی خوردن مر با اختار
 نمایند موسی سینه نشود در بیان الطمان جمیع امراض جن نام طحال جرن و جمع و حیات و صلابت و
 او در سحر آن نافع و صفت آن منزه چغندر که سه تخم آجریه هر یک دو درم گندم زرد و هر یک دو
 درم پوست بیخ کبر که با بیخ با زرد آشن بود غار بقون بیخ گز بر بی زعفران بلوط سیاه ارباب هر یک سه
 درم سانیخ سندی تو با بیخ جابو شیر مشکطرا شیب بیخ سوس دو تو ایسولن سیسایوس نیم صلبان
 بیخ هر یک چهار درم حب لبان حب البان استو لوتندر یون بیخ بلباب غنصل شوی سنبل طیب
 شامی نلفل سفید پوست بیخ حیدره هر یک پنج درم درق لبان الحمل و روق بلیق زیره کرمانی هر یک
 دو درم طحال حار حوشی طحال نعلب هر یک پانزده درم آنچه که قنقی است که بند و ضمها در در شراب
 گذارند و با عسل همچون سازند و بعد تصد و مرعات ساز فراینی ته با سکنجین زوری جهت
 تیج باه الاصول و برای او رام دومی و صفراوی با سکنجین سوده و نیز مار اشیر و جهت ضاد
 از برای تیج باه که مل نموده و جهت ضاد صلبت آب کرس گذاشته بمجموعه و روغن انداخته
 و جهت درم صفراوی و در سوی ضاد قدر قابل آن باب لسان الحلی آب رگ زرقونوی اصله
 و عصی الراعی ستمل اگر خواهند که جهت او رام دومی و صفراوی بخورند آب کده می شوی اگر
 کدوی تازه نباشد کدو خشک با سحی کرده اعتداف نموده با سکنجین را با کاسنی و آب

شب اشک مانند آن استعمال نمایند و به استعمال در طحال صفت آن جب الفقد کما یخرج کبیر لونه
 عانت طبا شرا اسطر فروس انستین فوه لک ریوند جزا سر و حجه ترید سفید استقر و فند ریون
 زعفران یا باج غیر اغار بقون بلید زرد روح انیسون تخم کاسنی باد آوردا شق مقل زرد که مندی
 تخم خرفه کبر سداب جوت شاهتره شوزیر بلید کابی ثمره که با تخم کثوث زرد رنگ غفلل اسامون مصطکی
 حب البیان کاکج قسط جاوشیر اطراف الظایر یا زعفران غفلل سفید اصل السوس کما زریوس تخم خیار زره
 ادویه کدر صادات اوجاع طحال داخل شود صفت آن حردل بیخ کربخ عانت برگ سداب اشق
 مقل ارد نخود کلیل الملک تخم کتان بالونه سنبل ترس ملین اسود آشته کوزاک کندر و سبکینج جاوشیر
 بزین کزیر بلغمی را سود مندست صفت آن شبت تخم کتان حله جلی بر شامند و در بلغمی که کبیر کم
 باشد مرین را بشتند آبرن دیگر که زجر و رمی را قطع بخت صفت آن حله جلی تخم کتان بیخ
 عطری را ب پزند و روشن گل زرده تخم مرغ آینه بکرم آبرن سازند جب بوا سیر که رفع قبض بواسیر
 نماید و بواسیر مچی را فاکمه ده صفت آن پوست بلید کابی پوست بلید زرد پوست بلید پوست
 اطهر واحد و شغال حصف مندی یک شغال انیسون یک شغال تخم کندنابا شغال مقل ارنق چهار
 شغال عسل خیار غیر بخت شغال ادویه گرفته خیمه بروغن جرب ساخته و بادگیر ادویه بکوبند و مقل بر
 کوب کنند داخل ساخته جهما سازند مقدار تخم و علی الدوله عمل آرد حسریه صفت کج و
 زجر صفت آن لعاب زنده خلی لعاب بیدانه شیره شمشاد لعاب اسفول شیره نشاسته
 روغن بادام آب کدر آن کثیره و صمغ عربی بکوبند شب غسایند غایت بقدر مناسب گرفته
 بنار نمایند حریره صفت همیشه خمی یا غیر غلی صفت آن صمغ عربی سه شانه نشاسته روغن بادام
 هر یک نیم تولد با رنگ برودا بکنول با قدری نبات حریره کرده بپزند و اگر چشمت بسیار باشد غیر نبات
 عمل آرد حقیقه که زجر شدید را نافع است صفت آن آب ریخ مطبوخ کبیر کندنابا شیره زاده پزند
 تا غلیظ شود صمغ عربی قدر در آن آینه نند و بپزند و حقه کنند و صمغ که استعمال باز آورد
 اشتها می باز آرد صفت آن بانار دانه بریان چون سره به باریک نموده صمد درم کوزیاد رسر که
 سر کرده در بریان نموده کشیز خشک در سر که تر کرده در بریان نموده هر یک بیت درم حسرتوب
 عطری سلق پاک کرده کوزا رنگنا هر یک ده درم گرفته خیمه شربی یک و نیم درم با شربت سرد

ریا رب به شیاق زجر صفت آن زعفران مرانین حصف کدر سادی کوفیه خیمه شیان کنند شیان
 کوفی کج را فاکمه ده صفت آن کبیر سداب بر سیاه یا تخم باده ارشی بر بزم گرفته بسبل آینه بر با سواد
 حصفه بالیده چند نوبت در اندرون نمر کنند یا بر خرقه بالیده رشته بر بسته در اندرون روان کنند و بعد
 از نظر رشته را بکشند تا خرقه برین آید و جمل آب گفته اند شرب ریخ کندنابا ریخ بر بنا خوردن اندک
 اندک مقدار شصت شغال فاکمه دارد و در آن بار الحیم شایده غالیگاریت کندنابا فاکمه مندست طلا
 حبت در دماصفا که از بواسیر هم رسد صفت آن زنجبیل کشتغال غفلل در شغال فاکمه در شاد هر یک رسد
 شغال حله بیخ شغال سوربخان یا زره شغال با هم ریخ شغال مردوخن کوزاک بیت شغال آینه طلا
 نماید طلا کوزا سیر را چاه کند و با ریخ بپزند صفت آن بورد سه درم زرد ریخ زرد درم سم الفار یک
 درم ریخ رنگار کبیر درم زرم گرفته یا پیمرغ کبیر از زرد قدری از آن آینه طلا کنند و اگر علت صیف باشد
 کبیر زنده هر روز در یازده اگر قوی باشد خرد زنده هر روز دو بار تا طاعت تمام شود پس بر می سازند از باز
 سخن و روغن کادو و طاعت هر روز نهند تا بپزند و تا این مدت در آن جایگاه آب نهد و قیقه بپزند و در
 چمن علت اناده باشد بر می کنند از ترتوت و دم الاخرین و سفیده پیله مرغ تا گوشت بر آید فالوده
 برای استعمال عمومی صفت آن کبیر نشاسته سه شغال صمغ عربی شش شغال در نظر ماده شغال
 با رنگ و شغال بطور سردت فالوده ساخته در شربت مندل عمل نموده بخورند مار الاصول حبت
 زرب سدی سفید اختلاط آن سنبل الطیب مصطکی اساردن سیل بوا فاکمه هر یک یک شغال
 عود و لبان سیخ هر یک شش درم تخم کزنس انیسون را زبانه زبانه کوبانی در بود و تو از هر یک پنج درم
 پوست ریخ کزنس پوست ریخ را زبانه او حسنه هر یک پانزده درم بویز منقی بست درم سبب را بر سه
 رطل آب پزند تا به رطل ریخ آید هر روز از آن چهار لوقه استعمال نمایند هر کم که شفاق المقفد را
 نافع است صفت آن موم سفید کبیر حما که نوله روغن کل بقدر حاجت موم را در روغن کوزا
 خنای سخوق داخل نموده موم سازند هر کم کا فور شفاق سفید و درم حار را سفید بود صفت
 آن موم سفید و ریخ درم روغن گل ده درم مردار سنگ نشاسته از هر واحد دو درم انیسون
 درم کافور نیم درم بریزم ساییده در روغن موم کندنابا ادویه سخوق آینه با سفیده تخم
 مرغ موم سازند و اگر درم باشد موم مقل نفع دارد هر کم موم روغن کبیر به بطور سلق کادو

مقل گیرند و مقل را بلجاب تخم گمان حل سازند و باقی را گذاشته مرجم سازند هر چه که بر آمدن مقصد
 و بر ج آن را فائده و بد صفت آن غلب الثعلب عدد سقشتر از هر یک سه شقال گل سرخ
 و دو شقال کوفته بخیه بلجاب کشته تا زرد بخیزد و زرد تخم مرغ و روغن گل داخل نموده مرجم سازند و هر
 نافع برای بواسیر و شقاق مقصد صفت آن آب گند است دم مقل از زرد درم موز کافور
 روغن زرد هر یک یک اوقیه مقل را با آب گند داخل نموده روغن داخل کرد و بچوشاند که کف جذب شود پس
 منزه ساق کا و کوفته نرم کرده قدری موم سفید داخل نموده مرجم سازند هر چه که در او میرا نفع بخشند مانند
 جرات کتله ناید صفت آن مردار سنگ گندار زرد و جوب خون سیارشان شب یانی سر سه ساخته شده
 اگر سرخ باشد بهتر شاخ کوزن سوخته موم سفید هر یک یک توله روغن زیت چهار توله بدستور مرجم سازند
 هر چه که بواسیر و شقاق مقصد را سفید صفت آن شاد و عدسی گل ارغوانی عصاره کبکبک بنفشه درم موم
 سفید یک درم موم را در روغن گندارند و او را در کوفته بخیه مزونج نمایند و باده درم شکر زرد را بوان
 یک مانند تا هم مخلوط شود هر چه که بواسیر را نافع باشد صفت آن سینه سلیم یک درم مقل درم موم
 خسته خرازد آلوده درم مقل و سبید را در روغن گندارند هر چه که در مرجم و دیگر سبای بواسیر برای
 خواجه خرفی صفت آن گبرندیم بقدری که مری و کافور مقدر استشش نام و روغن زرد بوزن دو
 نفوس با هم ساییده در روغن آینه بحوالی مقصد طلا سازند مفرح یا قوی در تقویت دل که در جوش
 گرم باشد و موی صبیح اعصار ریشه صفت آن باقوت رمانی اصل و ششانی شب سبز یک سه شقال
 بسد کبکبک شقال مرادید با سفید و در بخوبی کا و زبان تخم قو شش زعفران که مقشر تخم حنظل مقشر تخم کاجو
 بنشین از هر یک و شقال زرد شک منقی سه شقال در روغن نقره سه شقال در روغن طلا غبار اسب
 شک از هر واحد شقال کافور تصدیر سی سه شقال طباشیر سفید هفت شقال تخم کاسنی و شقال
 شراب نار شیرین شربت سیب شربت حامض از هر یک چهل شقال عسوق کاسنی میت
 شقال نبات سفید هفتاد شقال عمل نچاه و دو شقال بدستور تیار سازند مفرح کبک
 سعدل است و کیفیات اربعه و بهترین مفرحات است و موافق و مسند جمیع اعضا و مفضی
 خون و مغموی اعصار ریشه و غیره و مزمل یا بخوبی و مرص و جبرن و خوش و خفقان و مضع
 قلب و اعیا و بلادت و بسبی و با هم و غیر آن صفت آن شاد پترو بادرنجبویه گل کا و زبان

هر یک و سه شقال بنشین هر یک شقال با جو در غیر مشول طباشیر گل مخوم زعفران در روغن زرد
 سبای زرد باد هر یک سه شقال بلبل کالی ابریشم مفرض صندل سفید پوست برون بسته دانه سیل
 و روغن زرد روغن نقره باقوت رمانی هر یک دو شقال مر جان مرادید با سفید که با هر واحد شقال حدود
 نیم شقال شکر سفید صد و پنجاه شقال آب بهترین آب سیب شیرین گلاب آب نارنجوش آب
 جوی آب زرد شک آب ریاس هر یک میت و سه شقال در گرتنج باشد آب لیمو حوض است و گل
 مخوم اگر نبود گل و غسلی بجای است انداخته بقوام آرد خربزه از یک شقال آرد شقال مفرح
 صغیر بزرگ انجیر را از تصاعد شدن بردماغ باز دارد و خفقان حار و کله دول و سده حار سرد
 کند و قوی گرداند صفت آن کشته خشک و درم گل سرخ طباشیر هر یک درم کافور و روغن اطریق
 کوفته بخیه شربت سیب یا حامض لبر شند شربت دو شقال مفرح که اعصار ریشه اوقیه
 و جوهری مر جان را موافق است صفت آن خولجان بسیار سه تفر هر یک چهار درم فائده کباب
 آشته پوست و روغن قزل کا و زبان زنجبیل صطوخ گل سرخ مرادید با سفید باقوت کبک زعفران هر یک
 سه درم جز الطیب سبب الطیب بنشین خصیة الثعلب زرد شک کبکبک پنجمه عاقره طالب کمر یا
 اصل هر یک یک درم عذرا شنب سعد هر یک دو درم شک منقی نیم درم و روغن نقره هر یک نیم شقال
 جزو اعظم خوب بوده سی شقال تند سفید کبک و اگر سبب خراشند نیم سن بدستور تیار سازند طبرق
 استعمال از بنشین صفت استعمال آن گبرند پنجاه شقال شکر زرد جوان سرخ رنگ لائق شنبه اگر
 نه باشد سیاه رنگ هیچ البدن بی عیب که زیاده از دو و بجه نزا آید باشد و چهل روز از ناییدن
 گذشته و پیش از گرفتن شکر چند روز تعلیق بر آید و غلب الثعلب و شاد پترو وجود کاسنی
 و جرات با زده باید کرد و بنشین در استعمال با راجین در ظرف نقره یا شک یا مس فلعی دار کرده
 بر آتش ملایم بچرت تند در جوش سوم یا چهارم سکنجین صاوق الحویث با سرکه انگوری
 یک توله یا آب لیمو یا نوره و قدر سه انگ لاجوری اندازند که بپزد شود و بعضی گفته اند که
 اگر سرکه که انجمون و بلبل سیاه و شک شب نخیسانند و صبح صاف نموده و شکر بپزند اندک
 اولی است بعد از آن که شیر بپزد شود ظرف را از آتش بر آورند و از صاف شده
 بگردانند و قدر سه انگ انداخته باز یک جوش داده صاف نموده شربت نیلوفر

یا هر چه مناسب طبیعت دارند مانند کرده بخورند و در آنجا جوش لازم است که از چوب انجیر و اگر نباشد
 چوب جویبار است و در کرده و سرش چهار باره نموده و نمک یک بر روز یک یک در دو
 دوام بخورند تا یک رطل برسد و کب زنت و ضعف مریض کم و زیاد از یک رطل میکنند و اول
 مار انجین نیل روزی بامیت و یک روز یک ازین بر برای طبیب است و پیش از بلون مار انجین تعیین
 باید که در لجه از یک همته و اگر فوری باشد بعد از چهار روز در سر مار انجین کنند و اگر کسی را زلزله و
 عوارض دیگر مانع استعمال باشد پس از چوبه زنت را بنزد و طریق این است که چوبه را از نمک شسته
 صاف نموده خشک کرده نگاه دارند و شیر را جوش دهند و قدری حبه را ساییده در میان شیر
 اندازند و بگذرانند که شیر بنفشه شود و بعد از آن از کار و قطع قطع کرده نمک اندازند و در صافه دوخته
 کرده جالبه یا در تاقاب قدری قدری بچکند بعد از آن صبح چوبه پخته کف گرفته صافه کرده
 بخورند و در طریق بزین شیر از سنگدان مرغ و غیره در کعبه سه روز مرقوم است باید که مار انجین یا
 سر حصه کنند و یک حصه بخورند و راه روند بقدر که نزدیک شود که عرق نیاید و بعضی معین کرده اند که
 چند قدم و بعضی جمل قدم بگردند بعد از آن دو حصه را هم همین طور بخورند باید که یک گرم بپزند و در انجین
 رطوبت بسیار است و گرمی با عقل غذا باید که بعد از چهار مرغ ساعت بخورند و غذا شور یا قلمه یا چوبه
 یا شکر یا گوشت یا با گوشت و مرغ را باید که در آب سردی گندم یا بادام یا زکند شسته بپزند و در
 از وقت بخورند و در آنجا مار انجین اگر خورد بهتر بود و در اجتناب از لبنیات و مصلحات و مصلحات
 شدید و از قبولات لازم و احتراز از اجتماع و جمع حرکات شدید و عوارض نفسانی و جنبه تفریح بکوشند و در
 مار انجین برای مریضانی که از شیر زنت و اگر هم زرد از شیر گاو و مار انجین غیر شیر بخت سرد و شش
 مناسبترین وقت استعمال مار انجین زمان معتدل حرارت و برودت بود و از شیر جوش که مار
 انجین سازند این طریقی است صفت آن مغز چوب ترطم و او فیه گرفته نرم گرفته در دو رطل
 شیر مصلی چند اند و خوب انجیر همین جنبه تا شیر بریده شود پس سرد و آرزو بگذرانند
 که سرد شود پس در پارچه دوخته اند یا در زنده و آبیک بچکند و در ظرف چینی بندازند بعد نمک
 قدری انداخته جوشانیده کف گرفته صاف نموده با او نیمه ساسه بخورند و مستحق اند حکما را از انجیر
 سه است و یا وجود سال قند و مین مشهور و در رطل سوداویه عاره و التهاب و جدم در اول فصل

در تاقان و خرقه البهل و صفت کب و حصات ان و ممانه و قرض حن و دو کوزج و بن و شو و ظلت بص و حنه
 با تصیاب مواد سوخته چشم بک است و حنه و حرارت کب و خافت بن و جرب و حکم کفست ستمل میشود
 چو کران گولگ جهت فایده و قوه و تشنه و جمیع امراض بار و دماغی نافع صفت آن زنجبیل
 چینه جب بل انگوزه برشته سر شفت زرد و سیاه و سفید اندر جویهای بزرگ گیل کلن بتیس زنج مور
 یا جمیع استیای قسادی گرفته صفاغت آن تر چهل گریز بدمه تر چهل ششای مذکوره مجموعاً در وزن نموده
 هم وزن آن گولگ بچسبید بگردان انگوزه را مقدس روغن زرد بربان کرده مجموعاً در رطل کران ساییده
 بعد رسته باشد با شمع باشد آب بیک گرم وقت شب بقد یک تولد بخورد چو کران و دیگر بر اسهال و قوه
 نبات نافع صفت آن بگلر و غافل و غافل هر یک مذکورم بخیل قطعه شود و در هر دو بر عاقر قمر حنا
 قطعه زرد نیل و زرد و احد شش درم تخم بل چند بیه ستره یک درم پوست چیت کباب تخم کاسنی
 از هر یک سه درم بود و پیچ و درم گولگ سدرم مثل گل اینها کوفت چینه نگاهدارند گولگ را از هم کویند و در
 با دهم چوب کنند و با بکوبند تا که با یک درم شود انگاه اجزا را ساییده قدری داخل نمایند و قدری
 روغن بادام سیاه نیز بکوبند و بکوبند تا که اجزا تمام شود و یک ذات گردد و شربت انجیلیان و یا قوز را
 کسب نولات کند و در سفر خشک را با نبات نافع صفت آن ختمش سفید پاوسته نیست عده
 تخم خنثی کثیرا صغیرا عربی تخم خیار سی بداند از هر یک یک درم حاصل السوس نیست درم اسبق اول درم
 هر اجزا در شش رطل آب باران دو شبانه روز بخیسانند تا نرم شود پس با شش نرم بپزند تا همه شود و بپزند
 بعد همان جمع کرده و یک من قند همانند نموده بقوام آمدن شش دیگر صفت آن کزکانه نیمه پاوسته شش
 اصل السوس هر یک یک نیم تخم خنثی پرسیاوشان هر دو حصه چهار درم غلاب ولایتی پانزده حصه در
 صغیر خنثی هر یک یک نیم تخم کوله زرقای خشک سه درم مغز تخم خیار سی درم بداند شش درم
 خنثی دو درم مویز متقی سی دانها و بی ماه نیمه مار آب یا مان یک شبانه روز بخیسانند بعد با شش
 طایم بپزند و صاف نموده باز بقوام قند آرد و در نگاه توام درست شود و در نیمین سفید است قوت شش
 سفید چهار تولد شیر که و یک تولد سه شمشه در قوام مسطور با شش ملاجم کم که شیر داخل نمایند
 قوام را حرکت داده باشند تا که شیر با جذب شود و قوام این حد رسد که در انگشت بچسبند
 حصه سه السوس صغیرا عربی کثیرا شش است با یک سو در قوام اندازند و تبر زده نگاه دارند

مقدار شربت از یک درم تا دو درم نسیمه و دیگر بسیار تا پنج براسه سطل خشک و باغ انصبا
 ماده فزائل طرفت قصبه ری و صدر و تلمین صدری نماید صفت آن پوست خشک شش است
 خشک شش بیست عدد تخم خطمی کثیرا سفید صغیر عربی تخم خبازی بهمانه از هر یک یک درم اصل السوس عشر
 مرغوض از هر یک بیست درم و آب با مان و در روز تر سازند و پختنند با آتش ملایم تا سحر اشوباب نصف
 مانند مایده صاف نموده با دور طل قند سفید بقوام آرد خوراک بختقال و بعضی بعبوش قند میفتخج
 میکنند و بعضی یک درم عمل می اندازند بپایان مرض طبعه و آن مرضیت اندام ارض شش که
 چون اشغال را عارض شود نفس زود زود و در علاج هر یک از اینها باید که خراسانی بزین
 برادر گرفته کوفته نیمت نگا جا رند در شیر زن دست زانیده حل نموده بقدر سن و مزاج بهر حال و دیگر
 اندک سیسه مرض را از هوای سرد و از اغذیه باره و خفیه دارند و چون کشته شده باشد ماده را پخته اند
 سسل باید فاد و الا نشاءت را بیان نیاید نمود و زود ماده بسمل و شیاف و فح باید نمود و او
 بحرب که درین مرض بکار آید صفت آن اصل السوس گا و زبان پر سادشان و بجز یک نشاءت نمایی
 غلبه شعلب بقدر مناسب جو شایده صاف نموده قورسه نبات داخل کرده باید داد و روز دوم
 اگر مرض قوی باشد در روز اول زود فاد هم از اسراف صافه باید کرد و روز سوم سسل سنا خیار شنبه باید
 افزوده اگر حاجت افتد وقت دوم سوس گندم و گل گا و زبان و پنج سوس در عرق گا و زبان جو شایده
 صافی نموده شربت زود فاد اضافه کرده بهرند و او که دیگر که در صلب نلیت صفت صفت
 آن تخم گمان و فوالب حبه لصفو بر این خبر جو شایده صافی نموده رب السوس نبات سفید اضافه نموده
 بخوراند و سینه مرض را از منقبات مثل آرد نخود و مالیدن بسیار سفید و او که دیگر صفت آن
 قرفل خراسانی تخم پنبه برادر گرفته مقدار هر یک غول بهرند و یک حب آب بند حب براسه مرض
 بختاب سفید صفت آن گیرنده قوی است برز به بیان نموده یک جبهه با گندم بر این یک جبهه و در او
 سالیده یا در شیر بر جل نموده بقدر را شایده از آن حب سانه وقت احتیاج یک حب بادوسته
 حب و آب یا در شیر بر جل نموده یک حب دیگر صفت آن قرفل خراسانی قلفل و ما زچوک
 سلوئی که در حب مقدار سرخ نموده در وقت حاجت یک حب بهرند و وقت
 یک سرخ عرق عرقش را در عرق گا و زبان حل نموده بخوراند بپایان افوش دارو

بهر آنکه افوش در وقت فارسی است معنی آن داروهای با حمت و بعضی گویند افوش شسته است بر جنوع
 براسه نیند بلیله آمد و خبث الحید و غسل اندازد که کمترین جرود سانه نیش نیش گویند و چون درین نسیمه
 عمده ترین اجزا آنکه است اندازد این نام سسی گشته و در نسخ و شند و تقاوت بسیار است اکثره از
 اطباق باشد از در سحرش کندری گویند استعمال آن بعد از غسل روز باید نمود و قرفل و در اصل باقیاندر شربت
 از یک شقال سه شقال پیش از طعام میتوان خورد و هر روز از آن با آب شیا باره باید داد
 یا بکل این مجون در تقویت باه و اعضا از نیمه ساعت تا دو ساعت و بعضی کوبت علفه و عمل سیرین و افوش
 و متع سد و عمل مواد غلیظه و هر بول و نین صلابت و تقصات و قات قروح و جروح مزمنه و او را م
 و عمل سوده و بهر شل جرب و حکم و جذام و مالخولیا و اقسام جنون و ریح و فوسیر و ووج المفاصل و سطل
 و برتن سیاه و اکثر امراض بلغمی مانند زله و زکام و استقا و امثال آن و جبت نمین لون و تخوم و
 نسیم بدن در رفع سیمت خلط و قطع عادت انیون بنظر نسیمه افوش داروی لوبوی صفت آن
 مردارید بسدر حرق ریشب نباشیر سفید سافج سنبل الطیب ابریشم قرض شیره آله از هر یک سه شقال
 سعد زعفران عنبر اشب از هر یک یک شقال قند سفید عمل صاف از هر یک یک شقال بدستو تیار کنند
 نسیمه و دیگر صفت آن ابریشم مردارید سنبل کمر اگل سرخ هر یک سه شقال رعفران مصطلکی
 قرفل هر واحد چهار شقال و ابریشم یا قوت ربانی ریشب بر سر جان عنبر اشب مشک آذوقه و ورق
 خلا و ورق ققره رو به چینی سنبل الطیب صندل سفید از هر یک پنج شقال عود هندی سه شقال انیسون
 سارون سعد زرشک تخم بادرنجبویه پوست اترج سافج هندی و روغ هر یک دو شقال آله شصت
 شقال عمل باقند و نبات صد شقال بطریز معروف تیار کنند نسیمه و دیگر صفت آن کمرام و ابریشم
 هر دو سه شقال بر جان سه شقال ریشب بر شش شقال قرفل سعد سافج هندی از هر واحد شش شقال مشک
 چهار شقال آله یک آثار عمل یک و نیم برابر او و قند سفید یک نیم برابر او و بهر دستو بقوام آذوقه و دیگر
 صفت آن مردارید با سفته بسدر شب سعد کوفی از هر عفران از هر یک دو شقال عود حام ابریشم قرض
 طباشیر سافج هندی سنبل الطیب گل ارشی از هر یک سه شقال عنبر اشب نیم شقال شیره آله سسی شقال
 عمل و قند با ناصف مجون سازند نسیمه و مجون ساوه صفت آن گل سرخ شست درم کوفه
 پنجه درم قرفل مصطلکی سارون سنبل الطیب از هر یک سه درم قاقله صفار و کبار زرب سیاه سنبل الطیب

فرز زعفران از هر یک دو درم آرد یک رطل قند و عسل با المناصفه صود شاد و شقال اقله را در شیر
 خیسایند یک شب مانند روز پس بشویند و در ستر رطل آب بچوشانند تا مسر شود و از پشت غربال
 بیرون کنند و باقیه و عسل صاف بقوام آرد و او را با کوفته بخته آن بسردند
بیان استعمال شیر شتر در امراض کب و طحال باید که بگریز شیر شتر جوان
 صحیح المزاج که بعید از راینیدن نباشد و چهل روز از راینیدن او گذشته باشد و دل او
 صفت روز پیش از شروع شیر باید که شتر را بخوردن چیزی که لطیف و سرد و مسل باشد مثل قصبوم
 و سنج و کثوت و کاسنی و عنبا لثعلب سبز و امثال آن و شیر شتر اعرابی جت این کار برست
 و از چهار درم تا شش درم و پشت درم شروع نمایند و سه روز بهین قدر اکتفا کنند
 و شیرت و بنار یا گلکین یا دیگر مریکه مناسب اضافه نموده بخورد بعد سه روز در روز هفت درم
 بیفزایند و زیادتی در آن شیر و مقدار استعمال آن چیست و یک روز تا چهل روز یا زیاده آن
 موقوف بر اساس طبیب است و باید که هر گاه شروع شیر کرده شود در غذا قلت باید کرد
 و هر روز که شیر زیاده نمایند مقدار غذا قدری تقطیل نمایند تا آنکه یک وقت شیر یک وقت غذای متنا
 استعمال کرده شود اگر معدوم مریض ضعیف بود و استقامت باشد غذا موقوف کنند اکتفا بر شیر
 نمایند و هر گاه که همی یا مریض کبد جمع شود استعمال شیر جائز نیست و تا مریض سقیم نشود شیر
 نباید داد و اگر با شیر بول شتر یا میزند در آن که استقانا فخر خواهد بود و هر گاه که درم احتشا باشد
 روغن بیدارنجیر یا روغن بادام تلخ و شیرین و امثال آن مناسب و بعد سه روز باست که شکم نرم
 میشود و باست که تبخیر می گردد و اگر استعمال نموده معلوم باید کرد که بدن اعتداسی کند یا شیر
 تبخیر میشود در صورت بچین مگر انداخته در دست و اگر شکم نرم شود بول حاشا اکتفا به کار برود
 یا شیر یک و در روز موقوف سازند و باید که با وقت شیر برود شیره شود بخورد مقدارند که مسود شود
 و اگر از پستان شیر بوزنه مناسب است و اگر این سخوف بود مضموم بود و همراه شیر داد شود و غیره
 خود ندارد و صفت آن عصاره عافت غار یقون نرم سفید تر بر سفید گل مرغ از هر واحد یک ماش
 ریخته پسینی ساقی بلبله کالی از هر یک دو ماشه کوفته بخته سفوف سازند

بیان آب داوین بمستسقی بدانکه آب خالص و آب سرد صاحب استخار نیز میسر پس

طبیب لازم که آب کم و در آب آهین تا آب طلا تا آب بصا حیا بن مریض مناسب بود و عوض آب اگر
 عرق گاو زبان یا عرق عنب الثعلب عرق کاسنی و عرق بازنگ عرق سافوج هندی و امثال آن تاب نموده
 و چند بترست و مستسقی که آب خورد باید که اندک اندک از کوزه که او بولنگ داشته باشد بخورد
 نوشته اند که در آب براده چوب گز و خشک و این میزدانند و یک در در گز که در صمان نموده بر سر هر رطل
 آب مذکور در رطل سرکه انداخته بچوشانند تا شلث بمانه و در سبوی تخم غل بکند تا مریض شرح کرد آن
 مریض مستسقی خورد و بیضه بستم صواب سر که داخل میکنند و اگر براده چوب گز و خشک آهین کبهاران داخل
 نماید بر شیر خواهد بود میان و ای که در حین کد صفت آن آب سرد است اما بگریز در یک قیر روغن جوز یا روغن کوزه
 یا روغن خرز و آینه در بوشه نشود و دیگر صفت آن پوست نیم کمنه قند سیاه کمنه هر یک دو قوه
 از تخمیل چار ماش پوست نیم بکوب سافوجش ده بند و قند سیاه سیخته بزنند نشود و دیگر صفت آن
 از این بچین ثابت بکند دست تا چند بوزند نشود و دیگر که در درم که در ایام جنس معتاد شده باشد
 دفع کنند صفت آن ریو در خضال کوفته بخته و برابر سه نبات آهسته قدر نیم قول از شروع جنس در روز
 بیشتر شروع بخوردن کند و سه روز بخورد نشود و دیگر که در حین کد طبابت درم و در پشت را که پیش از حین
 بدیاد دفع سازد صفت آن تخم کزک یک مثقال حله بخت مثقال تخم خیارین نیم کوفته چهار مثقال
 یا در آن تخم کب تخم شبت روزاس هر یک و مثقال بچوشانند و شکر تیتالی آن بخته از آتش فزود آرد و هفت
 روز بخورد نشود نشود و دیگر که در حین بفرغت کند صفت آن تخم خرز و چ مثقال تخم اندرون بدانه یک مثقال
 یک کوب کرده در سدر رطل آب سه شانه روز نیم ساعت پس هر روز یک رطل بچوشانند و روغن بادام بزنند و او را
 در بوشانند صفت آن از خرچوشانده آبی بزنند و آبی که منع حمل کند صفت آن قفلان
 بلبله در برادر نقل قبل از جماع فرزند سازد او را یک ریورده و زنده بچکند و شوشا زنی ایندن آسان کند
صفت آن کجده آب تر کرده یکب بگزارند و صبح ببالند و آبی زن بوشد و حال بچهره میند و او
 و ای که سیلان رطوبت رحم را نافع است صفت آن بزرگانی که شامالی مایلین کلان
 بلبلن خرد یک دو ماشه گل سپاری گل دها که هر یک پنج دانه طبع خاک که بستنی که کرس گویند
 نیم یا و اسپیری بمرغ یک پا و شکر سفید نیم شامالی شیر را بر آتش بچوشانند سپاری کوفته
 بخته اندازند و کوفته همین نهند تا خوب بخته شود و بعد و شکر آینه زنده و بزنند که بقوام آید پس دیگر اجزاست

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطاهر المصطفى وآله الطيبين الطاهرين
الطاهرين الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطاهر المصطفى وآله الطيبين الطاهرين
الطاهرين الطاهرين

۲۰

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

وآلهم الصالحين
عليهم السلام
اللهم صل على
سيدنا محمد
وآله الطيبين
الطاهرين
اللهم صل على
سيدنا محمد
وآله الطيبين
الطاهرين
اللهم صل على
سيدنا محمد
وآله الطيبين
الطاهرين



